

از رساله یهوشوع تا رساله اول اخبارالایام

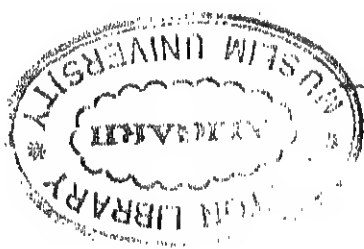
9

JOSHUA TO I CHRONICLES

IN PERSIAN,

TRANSLATED FOR THE CALCUTTA AUXILIARY BIBLE
SOCIETY,

BY THE REV. THOS. ROBINSON,
ARCHDEACON OF MADRAS.



CALCUTTA :



THE CHURCH MISSION PRESS, MISSION ROW.

1838.

فہرست تفصیل ۹۲ صفحہ

رسالہ پیدائش و پالائش	۱۱۰
رسالہ اصلاحات	۱۱۱
رسالہ راجہ راجہ	۱۱۲
رسالہ سوسائٹی	۱۱۳
رسالہ دھرم و اخلاق	۱۱۴
رسالہ تعلیم و تربیت	۱۱۵
رسالہ ادب و فن	۱۱۶
رسالہ تاریخ و جغرافیہ	۱۱۷
رسالہ علم و صنعت	۱۱۸
رسالہ سیاست و حکومت	۱۱۹
رسالہ معاش و تجارت	۱۲۰
رسالہ صحافت و اخبار	۱۲۱
رسالہ موسیقی و نغمہ	۱۲۲
رسالہ ورزش و تفریح	۱۲۳
رسالہ طبیعت و فضا	۱۲۴
رسالہ آب و ہوا	۱۲۵
رسالہ زمین و نباتات	۱۲۶
رسالہ جانور و پرند	۱۲۷
رسالہ ماحولیات	۱۲۸
رسالہ کائنات	۱۲۹
رسالہ انسانیت	۱۳۰
رسالہ اخلاقیات	۱۳۱
رسالہ مذہب و دین	۱۳۲
رسالہ فلسفہ و منطق	۱۳۳
رسالہ ریاضیات و فزکس	۱۳۴
رسالہ کیمیا و طبیعیات	۱۳۵
رسالہ نجوم و فلکیات	۱۳۶
رسالہ طب و صحت	۱۳۷
رسالہ شہادت و شہداء	۱۳۸
رسالہ شہداء و شہداء	۱۳۹
رسالہ شہداء و شہداء	۱۴۰

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2818

۲۹/۱/۶۱

۲۸۸۸

رساله یهوشوع

باب اول

- ۱ اما بعد وفات موسی بنده خداوند چنین واقع شد که خداوند یهوشوع بن نون خادم موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۲ که موسی بنده من انتقال کرده است پس تو با تمامی این قوم از این بر دین عبور نموده بزمینی که ایشان را یعنی بنی اسرائیل را می بخشم روانه شو
- ۳ هر جائی که کف پای شما بران برسد بشما داده ام چنانچه با موسی گفتم
- ۴ از صحرای این لبانون تا به نهر عظیم یعنی نهر فرات تمامی سرزمین حتیان و تا به بحر عظیم بطرف غروب آفتاب سرحد شما خواهد بود
- ۵ تا نسا می ایام عمر تو میچکس طاقت مقاومت تو نخواهد داشت چنانچه با موسی بودم با تو نیز خواهم بود و ترا محروم نخواهم کرد و فرو نخواهم گذاشت
- ۶ قوی و دلیر باش زیرا که زمینیک بدانان آن با پدران یهوشوع

ایشان سوگند ی یاد کردم به این قوم برسپیل میراث
تقسیم خراهی کرد

فقط آنکه قوی و دلاور باش تا موافق همه شریعتی که
موسس بنده من بتو تائید کرد به احتیاط تمام عمل
نمائی از آن به یمن و یسار انحراف مکن تا به هیچجائی
که متوجه شوی کامیاب گردی

۸ این رساله توریت از دهان تودور نشود فاعا روز
و شب در فکر آن باش تا مطابق هر آنچه در آن نوشته
شده است به احتیاط تمام عمل نمائی که همچنین رفتار
خود را به نیک کامی خواهی رسانید و همچنین کامیاب
خواهی شد

۹ آیا ترا تائید نکرده ام قوی و دلیر باش هر اسان و
مضطرب مشوزیرا که هر جائیکه متوجه شوی خد اوند
خدای تو بانست

۱۰ پس یهو شروع سرداران قوم را قلغن نمود و گفت
۱۱ که در میان لشکر گذر کنید و قوم را تائید نمائید
که برای خود توشه آماده کنید چه در عرصه سه روز
از این یزدین عبور خواهیم کرد تا داخل شده زمین
را که خد اوند خدای شما بتصرف شما در می آرد
متصرف شوید

۱۲ و بنی زاو بین و بنی جاد و نیم فرقه منسه را یهو شروع
مخاطب ساخت و گفت

۱۳ از کلامی که موسس بنده خد اوند شما را فرمود یاد آرید

بدینمضمون که خداوند خدای شما را آرام
بخشیده است و این زمین را بشما داده

۱۱ زبان و اطفال و بهائکم شما در زمین که موسی در این
طرف بودین بشما بخشید همانند اما شما خود مستعد
جنگ شده یعنی همه مردان جنگی پیش روی برادران
خود عبور نمایند و ایشان را امانت کنید

۱۲ مادامیکه خداوند برادران شما را آرام به بخشش
چنانچه بشما بخشیده است و ایشان نیز زمین را که
خداوند خدای شما به ایشان می بخشش متصرف شوند
بعده بزمین سرور و شما خود که آنرا موسی بدین خداوند
در اینطرف بردین بسوی طلوع آفتاب به شما بخشید
مراجعت کرده استراحت کنید

۱۳ و یهوشوع را در جواب گفتند که هر امری که بفرمائی
بعمل خواهیم آورد

۱۴ و به مرجانی که بفرستی متوجه خواهیم شد چنانچه در
هر امری موسی را اطاعت نمودیم همچنین ترا نیز
اطاعت خواهیم کرد فقط آنکه خداوند خدای تو
ممکنان که با موسی بود با تو نیز باشد

۱۵ هر آنکه نمرد حکم تو کند و در هر چه بفرمائی کلمات
ترا اطاعت نکنند مقتول شود فقط آنکه قوی و دلیر باش

باب دوم

یهوشوع بن نون از سلیم و یثور فرستاده تا خفینا

تجسس نمایند و گفت بروید و زمین یعنی بیرون را
مشاهده کنید و ایشان روانه شده در خانه فاحشه
را مابین نام رسیدند که در اینجا شب مقام گرفتند *
۲ و ملک یزیدخواطلاع یافت که اینک امشب دو کس از
بنی اسرائیل رسیدند تا زمین را دریافت کنند
۳ و ملک یزیدخواطلاعی چند نزد راعاب فرستاد و گفت که
کسانیکه نزد تو رسیده داخل خانه تو شدند بیرون
آر ویرا که بقصد دریافت کردن تمامی زمین آمده اند *
۴ زن آن دو کس را گرفته پنهان کرد و چنوبن اشتهار
داد که دو کس نزد من رسیدند لیکن رسید الم که
از کجا هستند

۵ و چنوبن واقع شد که در وقت بستن در وقت تاریکی
آن دو کس بیرون رفتند و رسیدند به کجای رفتند نزد
ایشان را تعاقب کند البته نخواهید یافت
اما ایشان را بر بام خانه برده در زیر ساقهای کتان
که بر بام فرش کرده بود پنهان کرد
و آن کسان ایشانرا در راه بردین تا به معا بر تعاقب
نمودند و چون تعاقب کنندگان بیرون شدند در را
بستند

و پیش از آنکه نخواهند نزد ایشان بر بام فراز آمد *
و آنکسان را گفت که میدانم خدای این زمین را
بشما عنایت کرده است و دهشت شما بر ما نازل شده
است و آنکه همه ساکنان زمین بسبب شما میگذرانند *

۱۰ زیرا که خبر شنیدیم ایم که خداوند آب بحر قلزم را برای شما خشک گردانید بوقتیکه از مصر بیرون می آمدید و آنچه باد و ملک آموریان که در آنطرف یردین بودند میخواندند موح عمل نمودند که ایشان را بالتام معدوم ساختند

۱۱ و بچند شنیدیم این خبر دل ما گداخت و بسبب شما قوتی در کسی نمائید چه خداوند خدای شما همان خدای است چه در آسمان علوی و چه در زمین سفلی و پس التماس آنکه سوگند می بنام خداوند بامن یاد کنید بمکافات آنکه من باشم مهربانی نمودم شما نیز با خاندان من مهربانی نمائید علامتی قوی بمن بدید

۱۲ و آنکه پدر و مادر و برادران و خواهران من با هر آنچه دارند امن دهید و جان ما را از موت برهانید

۱۳ آن دو کس در جواب گفتند جان ما فدای جان شما است بشرط آنکه افشای را زمانگنی چنین خواهد شد که چون خداوند زمین را بمعنایت کرده باشد از روی مهر و وفاداری با تو عمل خواهیم نمود

۱۴ پس ایشان را از طغاب ازد ریچه نشیب کرد زیرا که خانه وی بر حصار شهره می بود و بر حصار ساکن بود و ایشان را گفت که بطرف کوه روانه شوید مبادا که تعاقب کنندگان شما را ببینند و خود را در آنجا تا

سه روز پنهان سازید تا تعاقب کنندگان شما رجعت
کرده باشند بعد راه خود را بگیرید
۱۷ ان دوکس ویرا گفتند از عهد شوگندی ی که بهادادی
بیرون خواهیم آمد

۱۸ اینک چون داخل زمین شویم از درچه که ما را نشیب
کردی این ریسمان قرمز را بهان به بند و پدر و مادر
و برادران و همه خاندان پدر خود را در خانه خود
برسان

۱۹ و چنین خواهد شد که هر کسی که از در خانه تو و کوچه
بیرون آید خون وی برگردن وی باشد و ما بیگناه
خواهیم بود و هر کسی که در خانه یا تو باشد اگر دست
کسی به ایشان برسد خون وی برگردن ما باشد

۲۰ و هرگاه افشای راز ما کنی از این شوگندی که بهادادی
میرا خواهیم بود

۲۱ او گفت مطابق گفته شما باشد پس ایشان را وداع کرد
تا روانه شدند و آن ریسمان قرمز را بدو ریخته بست *

۲۲ ایشان روانه شده بکوه رسیدند و در آنجا تا سه روز
مقام گرفتند تا تعاقب کنندگان رجعت نمودند و تعاقب
کنندگان تمامی راه را جستجو اما نیافتند

۲۳ پس ان دوکس مرا رجعت کرده و از کوه فرود آمده عبور
نمودند پیش بهوشوع بن نون رسیدند و از سرچاه
برایشان روی داده بود اطلاع دادند

۲۴ و بهوشوع را گفتند که فی السقیفة علی اولی تمای

(اما باید دانست که یزدین تمامی ایام حصاد از
 حل خود زیاده می شود)

۱۶ آب بالانی ایستاد و چون تل بلند شد بفاصله بعید از
 شهر اقامت که به پهلوی ضارثان است و آبی که بطرف
 بحر میدان یعنی بحر نمکین میرفت ناقص و منقطع شد
 و قوم روبروی یزدین عبور نمودند

۱۷ و کاهنانی که صندوق عهد نامه خداوند را می بردند
 در میان یزدین بر خشکی ایستادند و تمامی بنی
 اسرائیل از خشکی عبور نمودند تا تمامی قوم با کمال از
 یزدین گذشتند

باب چهارم

۱ و چنین واقع شد که چون تمامی قوم با کمال از یزدین
 گذشته بودند که خداوند یهوشوع را مخاطب ساخت
 و گفت

۲ که دوازده کس از این قوم از هر فرقه یک کس
 ممتاز کنی

۳ و ایشان را چنین امر کنید که از اینجا از میان یزدین
 از جای که پای کاهنان قرار گرفت دوازده سنگ
 بگیرند و آنها را با خود بدان طرف برده در منزل گاهی
 که در اینجا مشب نزول نمایند بگنارین

۴ پس یهوشوع دوازده کس را که از بنی اسرائیل یعنی
 از هر فرقه یک کس آماده کرده بود طلبید

۵ رساله یهوشوع B

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعبیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گن شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گن شد *

- ۱۲ و بنی را و بین و بنی جاد و نیم فرقه منتهی مستعد جنگ
شده چنانچه موسی فرموده بود گئی شتند
- ۱۳ تخمیناً چهل هزار کس آماده جنگ تا میان ان یروحو
بعزم جنگ پیش خداوند گئی شتند
- ۱۴ در آن روز خداوند یهوشوع را در نظر تمامی بنی
اسرائیل معزز گردانید تا تمامی ایام عمرش چنانچه
از موسی برسیده بود لای از وی نیز برسیدند
- ۱۵ و خداوند یهوشوع را مخاطب ساخت و گفت
۱۶ که کامنایی که صندوق عهد نامه را می بردی بفرما
تا از یردین برآیند
- ۱۷ پس یهوشوع کامنای را فرمود که از یردین برآیند *
۱۸ و چنین واقع شد که چون کامنایی که صندوق عهد
نامه را می بردند از میان یردین برآمده بودند
و کف های کامنان به خشکی رسید پس آب یردین
بجای خود معاودت کرد و موافق حال پیشین از هر طرف
سیلان نمود
- ۱۹ و قوم در روز دهم ماه اول از یردین برآمده در
غلغال برکنار مشرق یروحو خیمه زدند
- ۲۰ و آن دوازده سنگ را که از یردین برداشتنند یهوشوع
در غلغال برپا کرد
- ۲۱ و بنی اسرائیل را مخاطب ساخت و گفت که در ایام
آینده هرگاه اولاد شما از یردین خود به پرسند که
از یمن سنگها مطالب چیست

۲۲ پس اولاد خود را چنین اطلاع دهد که اسرائیل
از این بردین بر خشکی عبور نمود

۲۳ چه خداوند خدای شما آب بردین را پیش شما
خشک گردانید مباد اممکه عبور نمودید چنانچه
خداوند خدای شما با بحر قلزم ممل نمود که آنرا
پیش ما خشک گردانید تا عبور نمودیم

۲۴ تا همه ساکنان زمین دست خداوند را بشناسند که
عظیم است تا همه ایام از خداوند خدای خود
به ترسند

باب پنجم

۱ و چنین واقع شد که چون همه ملوک اموریان که در
این طرف بردین بسوی مغرب و همه ملوک کنعانیان که
به لب دریا بودند خبر شنیدند که خداوند آب
بردین را پیش بنی اسرائیل خشک گردانیده است
تا عبور نمودیم دل ایشان گداخت و بسبب بنی اسرائیل
رمقی در ایشان نهاد

۲ در آن وقت خداوند یهوشوع را امر کرد که کارد های
تیز را برای خود بساز و بنی اسرائیل را بار دوم
مختون ساز

۳ و یهوشوع کارد های تیز را برای خود ساخته بنی اسرائیل
را در پشته^۱ ختنه گاه مختون نمود

۴ و بسبب مختون کردن یهوشوع اینست از تمامی قومی

۴ که از مصر بیرون آمدند بودند هزملی که یعنی همه مردان جنگی در اثنای راه بعد از خروج مصر در صحرا بودند

۵ همه مردمانی که از مصر بیرون آمدند بودند مختون شدند لیکن همه مردمانی که بعد از خروج مصر در بیابان موجود آمدند ایشانرا مختون نکردند

۶ زیرا که بنی اسرائیل مدت چهل سال در بیابان سیر نمودند تا اینکه همه کسانی که مردان جنگی بودند که از مصر بیرون آمدند تلف شدند به سزای آنکه اطاعت قول خدا اولی نکردند که خداوند با ایشان سوگند یاد کرد برای آنکه آن زمین را به ایشان نه نمایند که خداوند بدادن آن بما با پدران ایشان سوگندی یاد کرده بود زمینی که از شیر و شهد لبریز است و فرزندان ایشان را که بجای ایشان بر خیزانید و بود یهوشوع مختون ساخت چه نامختون بودند بسبب آنکه در اثنای راه ایشانرا مختون نکرده بودند * ۸ چندی واقع شد که چون قوم از ختنه فراغت یافتند در خیمه گاه هریک بجای خود ماندی تا به شدند

۹ و خداوند یهوشوع را گفت که امروز ملاکت مصر را از شما غلطانید ام لعل این مکان تا امروز بغلغال مسیحی است

۱۰ و بنی اسرائیل در غلغال خیمه زدند و در روز چهاردهم ماه در میدان یریهو عید فصح کردند *

۱۱ و در روز بعد فصح از غله کهنه زمین کلوچه های
فطیری و در همان روز غله برشته خوردند

۱۲ و در روز دیگر بعد از آنکه غله کهنه زمین را خورده
بودند میان موقوف شد و بنی اسرائیل بعد از آن مان
نیا فتند اما ما حاصل زمین کنعان را همان سال خوردند *

۱۳ و چنین واقع شد چون یهوشوع در حوالی یریکو بود
چشمه را بلند کرد و دید که اینک شخصی مقابل وی
ایستاده است و شمشیری برهنه در دست دارد و
یهوشوع نزدیک وی رفته پرسید که آیا توانا هستی

۱۴ او گفت خیر لیکن چون امیر فوج خدا اولی سال
رسیده ام پس یهوشوع سوی زمین یرو افتاد و
سجده بجا آورد و گفت که مخدوم من بنده را
چه میفرماید

۱۵ و امیر فوج خدا اولی یهوشوع را فرمود که کفش از
پای خود بیرون کن زیرا که بر جایی که ایستاده
مقدس است یهوشوع چنین کرد

باب ششم

۱ اما یریکو به شیب بنی اسرائیل بالکل مشدود بود کسی
داخل نمی شد و کسی بیرون نمی آمد

۲ و خدا اولی یهوشوع را گفت که به یمن یریکو و ملکش
و یهلوانان دلیرا بدست تو سپرده ام

- ۳ و شما ای همه مردم آن جنگی کرد شهر بگردید و دور
شهر یکبار سیر کنید همچونین باشش روز بکن
- ۴ و هفت کاهن هفت کرنا از شاخهای قوچ پیش صندوق
به برن و دور روز هفتم گرد شهر و هفت بار بگردید و کاهنان
کرنا بنوازند
- ۵ و هرگاه از شاخ قوچ آواز بر آرند و شما آواز نفیر را
بشنوید تمامی قوم به آواز بلند فریاد بر آرند و حصار
شهر برابر زمین خواهد افتاد و هر کس از قوم پیش
روی خود روانه شود
- ۶ و یهو شروع بن لوب کاهنان را طلبیده گفت که صندوق
صید نامه را بردارید و هفت کاهن هفت نفیر را از
شاخهای قوچ پیش صندوق بخداوند به برن
۷ و قوم را گفت گلر کنید و گرد شهر بگردید و هر مسلح
پیش صندوق بخداوند بگردد
- ۸ و چنین واقع شد که چون یهو شروع قوم را امر کرده
بود هفت کاهن هفت نفیر از شاخهای قوچ در دست گرفته
پیش صندوق بخداوند گشتند و نفیر نواختند و صندوق
صید نامه بخداوند در عقب ایشان رفت
- ۹ و مردان مسلح پیش کاهنانی که نفیر می نواختند روانه
شدند و قوچ پشمن در عقب صندوق رفت و کاهنان
نفیر نوازان رفتند
- ۱۰ و یهو شروع قوم را فرموده بود که بانگ مزاید و آوازی
بر نیارید و سخنی از دهان شما صادر نگردد تا روزی

- که شمارا به بانگ زدن حکم دهم انگاه بانگ بزنید *
- ۱۱ برین وجه صندوق خداوند گردد شهر گردید
دورا دورش یکدی فعه سیرکنان و داخل خیمه گاه شد *
در خیمه گاه شب مقام گرفت
- ۱۲ و یهو شوع صبح زون برخاست و کاهنان صندوق خداوند
را برداشتند
- ۱۳ و هفت گاهن که هفت نفیر از شاخهای قوچ پیش صندوق
خداوند بردند نفیرنوازان بی مکت رفتند و مردان
مسلم پیش رو ایشان شدند اما فوج پسین در عقب
صندوق خداوند رفت و کاهنان نفیرنوازان رفتند *
- ۱۴ روز دویم یکدی فعه گرد شهر گردید به خیمه گاه مراجعت
نمودند همچون تاشش روز بعمل آوردند
- ۱۵ و روز هفتم چنین واقع شد که یگاه اول شفق برخاسته
بر همان وجه هفت بار گرد شهر گردید فقط همانروز
هفت بار گرد شهر گردیدند
- ۱۶ و چنین واقع شد که چون کاهنان بار هفتم نفیرنواختند
یهو شوع قوم را فرمود که بانگ بزنید زیرا که خداوند
شهر را بشما بخشیده است
- ۱۷ و شهر با همه کسانی که در آن باشند برای خداوند حرم
گردد شود اما راهاب فاحشه و همه کسانی که با وی
در خانه باشند زن و ماند و بس بکافات آنکه رسولانی
را که فرستادیم پنهان داشت
- ۱۸ و شما خود را از چیز حرم کرده شده به احتیاط تمام

محفوظ دارید مبادا که خود را حرم گردانید هرگاه
چیزی حرم کرده شده را بگیری و خیمه گاه اسرائیل
را حرم گردانید و اینا برسانید

۱۹ اما تمامی زروسیم و ظروفات مسین و آهنین برای
داخل آوردن مقدس باشد داخل خزانه خداوند گردد *
۲۰ بنابراین چون کاهنان نفیر نواختند قوم بانگ زدند
و چنین واقع شد که چون قوم آواز نفیر را شنید به آواز
بانگ زدند حصار برابر زمین افتاد چنانکه قوم
داخل شهر شدند هرکس پیش روی خود روانه شد
و شهر را گرفتند

۲۱ و هرچه در شهر بود مرد و زن و پیر و جوان و گاو و گوسفند
والا غ را از دم شمشیر حرم کردند

۲۲ اما یهوشوع آن دو کس را که به تنجسس زمین رفته
بودند گفته بود که در خانه فاحشه بروید و آن زن
را با هرچه دارد چنانچه با وی بسوکنند می دهد کردید
از اینجا بیرون آرید

۲۳ و جوانانی که به تنجسس رفته بودند داخل شده را ماب
و پدر و مادر و برادرانش را با هرچه داشت بیرون
آوردند و تمامی خویشان وی را بیرون آورده در
خارج خیمه گاه اسرائیل گذاشتند

۲۴ و شهر را با هرچه در آن بود آتش زدند فقط آنکه
زروسیم و ظروف مسین و آهنین را بخزانه خداوند
داخل کردند

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعبیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گن شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گن شد *

۱۰ و خداوند بهر شروع را فرمود که برخیز چرا هم چنین
بررو افتاده

۱۱ بنی اسرائیل گناهی کردند و از عهدی که ایشان را
فرمودم تجاوز نموده اند چه از حرم کرده شده چیزی
گرفتند و دزدیدند و ریاکاری کرده در میان گالای خود
اند اخته اند

۱۲ بدان سبب بنی اسرائیل طاقت دشمنان خود نداشته
پیش دشمنان خود پشت گردانیدند زیرا که خود حرم
شدند و با شما من بعد نخواهم بود مگر آنکه حرم را
از میان خود دور کنید

۱۳ برخیز قوم را نقد پس نما و بگو که خود را برای فردا
نقد پس نمائید زیرا که خداوند خدای اسرائیل
چنین میفرماید که در میان توای اسرائیل چیزی حرم
کرده شده موجود است طاقت مقاومت دشمنان
خود نخواهی داشت مادامیکه حرم کرده شده را
از خود دور نکنی

۱۴ لهذا علی الصباح مطابق فرقه های خود حاضر خواهید
شد و چنین شود که فرقه که خداوند بگیرد مطابق
تیمارهای خود بیاید و تیماری که خداوند بگیرد
مطابق خاندانها حاضر آید و خاندانی که خداوند
بگیرد فرد به فرد حاضر آید

۱۵ و چنین باید که آنکس که چیزی حرم کرده با وی یافته
شود خود با هر چه دارد سوخته شود پسزای آنکه

از عهد خداوند تجاوز نموده است و آنکه مرکب
کار ناشایسته در اسرائیل شده است

۱۶ پس یهوشوع صبح زود برخاسته بنی اسرائیل را مطابق
فرقه ها حاضر کرد و فرقه یهود اگر گرفته شد

۱۷ و تبار یهود را حاضر کرد و قبیله بنی زرح را برگرفت
و طایفه بنی زرح را فرد بفرد حاضر کرد و زبدي گرفته شد *

۱۸ و خاندان ويرا فرد بفرد حاضر کرد و ماگان بن کرمي
بن زبدي بن زرح از فرقه یهود اگر گرفته شد

۱۹ و یهوشوع ماگان را گفت ای پسر امید آنکه خداوند
خداي اسرائیل را حمد کنی و به ضروري اعتراف
نمائي و الحال مرا از آنچه کرده اطلاع ده از من
پوشیده شد

۲۰ ماگان یهوشوع را گفت در جواب که في الحقیقت بر
خداوند خداي اسرائیل گناهي کرده و چنین و
چنان عمل نمودم

۲۱ در میان منایم لباس فاخره با بلي و دوصل مشقال سیم
و خشت زر بوزن پنجاه مشقال بر آنها طمع کرده گرفتم
و اینک در میان خیمه من زیر زمین پوشیده است
و سیم زیر همه است

۲۲ پس یهوشوع تنی چند فرستاد تا به خیمه درین لای و
اینک در خیمه وي پوشیده بود و سیم در زیر همه

۲۳ در میان خیمه برداشته آنها را بیش یهوشوع و بیش تمنای
بنی اسرائیل رسانیدند و به ضرور خداوند آنها را نداد *

۲۳ ویهوشوع با تمامی بنی اسرائیل عاکان بن زرج و
سیم و لباس و خشت زر را و پسران و دختران و گاو و
والاغان و گوسفندان و خیمه و پرا و هر چه داشت
گرفتند و تابوادی آکور رسانیدند

۲۵ ویهوشوع گفت چرا ما را ایذا رسانیده شد اولی
امروز بر توایل امیرسان و تمامی بنی اسرائیل او را
سنگسار نمودند و آنها را نیز سنگسار نموده از آتش
سوزانیدند

۲۶ و از سنگها بروی تلی بزرگ ساختند که تا امروز
موجود است همچنین خد اولی از حرارت خشم خود
بازگشت نمود بنابراین نام انمکان تا امروز بوادی
آکور منسوب است

باب هشتم

۱ خد اولی به یهوشوع گفت متوس و مضطرب مشو همه
مردان جنگی را با خود بگیر و برخیز متوجه عای شو
اینک ملک عای و قوم و شهر و سر زمینش را بدست
تو داده ام

۲ و با عای و ملکش عمل نما چنانچه بایر یحور و ملک آن
عمل نمردی فقط آنکه یغما و بهایم آنرا برای خود
غارت کنی در پس شهر و کمین بنشیند

۳ پس یهوشوع با همه مردان جنگی بقصع عای برخاست

- و یهوشوع سی هزار پهلوان دلیر را برگزید و شب روانه کرد
- ۴ و ایشان را فرمود که در بس شهر در کمین نشینید از شهر دور مروید اما مستعد باشید
- ۵ و من با همه مردانی که همراه من باشند نزد یک شهر خواهیم رفت و چون بمخالفت ما بر آیند پیش روی ایشان خواهیم گریخت
- ۶ زیرا که در عقب ما بیرون خواهند آمد اما می که ایشان را از شهر دور کشیده باشیم زیرا که خواهند گفت چون پیشتر پیش روی ما میگریزد بنا بر آن پیش ایشان خواهیم گریخت
- ۷ پس شما از کمین گاه برخاسته شهر را بگیرد زیرا که خداوند خدا ای شما انرا بدست شما خواهد سپرد
- ۸ و چون شهر را گرفته باشید شهر را آتش بزنید مطابق فرموده خداوند عمل نمائید اینک شما را فرموده ام
- ۹ پس یهوشوع ایشان را روانه کرد و بکمین گاه رفته در میان بیت ایل و مای بطرف مغرب عای در کمین نشستند اما یهوشوع آن شب در میان قوم آرام گرفت
- ۱۰ و یهوشوع صبح زود برخاسته قوم را سان دید و خود بامشایخ بنی اسرائیل پیش قوم متوجه عای شد
- ۱۱ و تمامی قوم یعنی مردان جنگی که همراه وی بودند مرحله پیما شدند و نزد یک آمدند روز بروی شهر

رسیدند و بطرف شمال عای خیمه زدند اما در میان

ایشان رعای وادی بود

۱۲ و تخمیناً پنج هزار کس گرفته برای کمین در میان

بیت ایل و عای بجانب مغرب شهر مقرر کرد

۱۳ و چون قوم را تمامی فوجی که بطرف شمال شهر بود و

کمین نشینان را بطرف مغرب شهر مقرر کرده بودند

یهوشوع آن شب در میان وادی رفت

۱۴ و چنین واقع شد که ملک عای مشاهده ایشان را کرده

خود را تمامی قومش نگاه به تعجیل برخاست و مردمان

شهر برای مخالفت بنی اسرائیل بوقت معین رو بروی

میدان آن بمعرکه رفتند لیکن فجر نبود که در عقب

شهر بکمین وی نشسته اند

۱۵ و یهوشوع و تمامی بنی اسرائیل خود را چون منظر زمان

به ایشان نمودند و از راه پها بان گریختند

۱۶ و همه مردمانی که در عای بودند برای تعاقب ایشان مجتمع

شدند و یهوشوع را تعاقب کرده از شهر دور شدند

۱۷ و در عای و در بیت ایل هیچکس باقی نبود که در عقب

بنی اسرائیل روانه نشد و شهر را گشاده گلی داشتند

و متعاقب بنی اسرائیل شدند

۱۸ و خداوند یهوشوع را فرمود که سنائی که در دست

تست بسوی عای دراز کن زیرا که آنرا بدست تو

می سپارم پس یهوشوع سنائی که در دست خود داشت

بسوی عای دراز کرد

۱۹ و کمین نشینان از جای خود به تعجیل برخاستند و چون اودست خود را دراز کرده ایشان بدیدند و داخل شهر شده آنها گرفتند و به تعجیل شهر را آتش زدند

۲۰ و مردمان عای از پس نگاه کرده دیدند که اینک از شهر بسوی آسمان دود برمیخیزد و طاقت گریختن اینچنین آنجا نداشتند و مردمانی که بسوی بیابان میگریختند بطرف متعاقبان روگردانیدند

۲۱ و یهوشوع و تمامی بنی اسرائیل مشاهده اینحال کردند که کمین نشینان شهر را گرفته اند و از شهر دود برمیخیزد پس روگردانیده مردمان عای را کشتند

۲۲ و دیگران از شهر برایشان خروج نمودند همچنان در میان بنی اسرائیل بودند بعضی ازین طرف و بعضی از آنطرف و ایشان را ردند بعدیکه یکی از ایشان باقی و جان برنگل داشتند

۲۳ و ملک عای را زنده گرفتند و پیش یهوشوع بردند و چنین واقع شد که چون بنی اسرائیل از کشتن تمامی ساکنان عای در میدان یعنی بیابانی که در آنجا متعاقب ایشان شدند فراغت یافتند و چون همه از دم شمشیر کشته شدند و تلف گردیدند تمامی بنی اسرائیل به عای مراجعت کرده آنها را از دم شمشیر زدند

رساله یهوشوع

D

4

۲۵ جمله کسانی که در آنروز گشته گشتند از مرد و زن
یعنی تمامی ساکنان مای ده زده هزار بودند

۲۶ زیرا که یهوشوع دینی که از ان سنان را دراز کرد
باز نکشید مادامیکه تمامی ساکنان مای را تلف
نه نمود

۳۷ فقط آنکه بهائیم و اسباب آن شهر را بنی اسرائیل برای
خود غارت نمودند حسب التام خداوند که بدیهوشوع
فرموده بود

۲۸ و یهوشوع مای را آتش زد و آنرا تل بلکه و برانه تا
امروز گردانید

۲۹ ملک مای را تا شام برد رختی آویخت و چون آفتاب
غروب کرد یهوشوع فرمود تلاش و پرازد رخت فرود
آورد و پیش دالان شهر بیندازند و تلی بزرگ از
سنگها بسازند که آن تا امروز موجود است

۳۰ پس یهوشوع مل ایچی را بنام خداوند خدای اسرائیل
در کوه میمال بنا کرد

۳۱ چنانچه موسی بنده خداوند بنی اسرائیل را فرمود
مطابق آنچه در طومار تورات موسی نوشته شده
است مل ایچی از سنگهای نا تراشیده که کسی آهنی
بر آن نرسانیده قربانیهای سوختنی بنام خداوند
بر آن گدازانیدند و قربانیهای سلامتی بر آن ذبح
نمودند

۳۲ و در آنجا تورات موسی را بر آن سنگها نقل نمود که

آنها پیش روی بنی اسرائیل به تحریر در آورد *
 ۳۳ تمامی بنی اسرائیل با مشایخ و سرداران و قضات
 ایشان از هر دو طرف صندوق پیش کا هنان از بنی
 لوی که حامل صندوق عهدی نامه خداوند بودند
 هم بیگانه و هم خانه زاد ایستادند نصف ایشان مقابل
 کوه جریزیم و نصف ایشان مقابل کوه عیبال چنانچه
 موسی بنده خداوند پیشتر فرموده بود تا هر قوم بنی
 اسرائیل دمای خیر بخوانند

۳۴ و بعد از آن همه کلمات تورات را هم برکت و هم لعنت
 مطابق هر آنچه در طومار تورات نوشته شده است
 بخوانند

۳۵ از هر آنچه موسی فرموده کلامه نبود که یهوشوع بنصرت
 تمامی جماعت بنی اسرائیل با رزان و اطفال و بیگانگان
 که در میان ایشان بسر می بردند بر زبان نیاورد *

باب نهم

۱ و چنین واقع شد که چون ملوکی که بل بنظرف یردین
 در گروستان و وادیهار در همه حدود بحر عظیم
 و بر روی لبنان بودند یعنی حتی و اموری و کنعانی
 و فریزی و حوری و یبوسی خبر اینحال شنیدند
 ۲ با یکدیگر متفق شده مجتمع گردیدند تا با یهوشوع و بنی
 اسرائیل جنگ کنند

۳ و چون ساکنان جبعون متخبر شدند از آن که یهوشوع
بایر نمود و مای عمل نموده بود

۴ حیلۀ باری کردند و خود را چون ایلچیان نمودار
گردانیدند و خورهای کهنه و خنیکهای مندرس و
پاره پاره شده و سلۀ زده را بر خرنهاندند

۵ و کفشهای کهنه پنبه زده در پای خود و لباسهای
کهنه پوشیدند و تمامی نان توشه ایشان خشک و
پور مک زده

۶ و تابه لشکرگاه در غلغال پیش یهوشوع رفتند بوی و
به مردمان اسرائیل گفتند که از ملک دور رسیده ایم
الجمال التماس آنکه با ما پیمانی بنمایند

۷ و مردمان اسرائیل حواریان را گفتند شاید که در
حوالی ما سکونت مینمایند پس چگونه باشما پیمانی
بنماییم

۸ ایشان به یهوشوع گفتند که ما بنده تو هستیم یهوشوع
از ایشان پرسید شما کیستید و از کجا آمده اید

۹ و برانگفتند که بنندگان از ملک بسیار بعید آمده ایم
بسمی نام خدای تو زیرا که شهره ویرا و هر چه
در مصر کرده بود شنیده ایم

۱۰ و هر چه باد و ملک اموریان که بدان طرف میزد
بودند با جبعون ملک حسیون و با عوج ملک باسان که
در استروث بود عمل نمود

۱۱ بنابراین مشایخ و همه ساکنان ولایت بما گفتند که

توشه راه با خود گرفته با استقبال ایشان بروید و بگوئید
که ما بنده شما هستیم لعل انما من آنکه با ما پیمانی
بنزد

۱۲ همین بان را روزی که با استقبال شما بیرون آمدیم
گرم برای توشه راه خود گرفته ایم لیکن الحال خشک
و پوره است زده است

۱۳ و همین خدیکهای می که هر کردیم نو بود اینک پاره
پاره شده است این جامه ها و کیوهایی را بسبب سفر
دور و دراز کهنه گردیده

۱۴ و سردمان چیزی از توشه ایشان گرفتند و از دمان
خدای تعالی طلب مشورت نکردند

۱۵ و بهوشوع با ایشان دوستی نموده عهدی با ایشان
بست تازنده دارد و امرای جماعت برای ایشان
سوگندی یاد کردند

۱۶ و چنین واقع شد که چون سه روز از بستن عهد سپری
گشت اطلاع یافتند که همسایه ایشان هستند و در
حوالی ایشان سکونت میدارند

۱۷ و بنی اسرائیل کوچ کرده شهرهای ایشان در روز
سیوم رسیدند اما شهرهای ایشان جمع و کفیره و
باروت و قریه یعاریم بود

۱۸ و بنی اسرائیل ایشان را نکشتند بسبب آنکه امرای
جماعت با ایشان بنام خداوند خدای خود سوگندی
یاد کردند و تمامی جماعت با اسرائیل کردند

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

۲۶ و همچنین با ایشان عمل نمود و از دست بني اسرائيل
برهانيد تا ایشان را نکشتند

۲۷ و يهو شوع ایشان را بهما نرود و برای جماعت و برای
مل بسج خداوند در مكاني كه مقرر كنند هزم شكست و آب
كش كردايد چنانچه موجود است

باب دهم

۱ اما چنين واقع شد كه چون ادوني صدق ملك اورشليم
خبر شنيد كه يهو شوع ماي را گرفته است و حرم كردانده
چنانچه باير يهو و ملكش همچنين نيز با ماي و ملك آن
نموده و آنكه ساكنان جبعون با بني اسرائيل دوستي
پیدا کردند و در میان ایشان هستند

۲ بسيار خوفناك شدند بسبب آنكه جبعون شهر عظيم يكي
از دار السلطنه ما بود و بسبب آنكه از ماي عظيم تر بود
و همه مردم ما دش بهلوان بودند

۳ لهذا ادوني صدق ملك اورشليم نزد حو حام ملك جرون
و قرامام ملك يار موت ر يا ذبح ملك لا كيس و د بيمر ملك
عجلون ايلچيان فرستاد و گفت

۴ كه به استعانت من بيايد تا جبعون را بزنيم زیرا كه
با يهو شوع و بني اسرائيل دوستي پیدا کرده است

۵ لهذا پنج ملك اموريان يعني ملك اورشليم ملك جرون
ملك يار موت ملك لا كيس ملك عجلون مجتمع شدند و با

تمامی اقوام خود روانه شده پیش جبعون خیمه زدند
و با آن جنگ پرداختند

۶ و اصل جبعون نزد یهوشوع به خیمه گاه در غلغال بنی
چند فرستادند که دست خود را از بنندگان باز دارند
خون را بما زود رسانید و نجات بد و دستگیری کن
زیرا که همه ملوک اموریان که ساکن گورستانند
به مخالفت ما مجتمع شده اند

۷ پس یهوشوع همه مردان جنگی و همه پهلوانان دلیر را
همراه گرفته از غلغال روانه شد

۸ و خداوند یهوشوع را فرمود که از ایشان متوسل زیرا که
ایشان را اینست تو سپرده ام هیچیک از ایشان طاقت
مقاومت نخواهد داشت

۹ پس یهوشوع از غلغال سخون کرده بنا گهایی بر
ایشان رسید

۱۰ و خداوند ایشان را پیش بنی اسرائیل منهزم گردانید
و بقتل شدند در جبعون مقتول ساخت و از راه بیت
حورون تعاقب ایشان نموده تا به فریقه و تا به مقید
ایشان را کشت

۱۱ و چنین واقع شد که چون پیش روی بنی اسرائیل
می گریختند در سر ازیری بیت حورون می بودند
خداوند بزرگهای بزرگ را بر ایشان تا به رسیدن فریقه
از آسمان بارانید و مردند عدد کشتگان دانه های تگرگ
زیاده از عدد کشتگان شمشیر بنی اسرائیل بود

- ۱۲ پس یهوشوع در روزی که خداوند اموریان را پیش
رو یی بنی اسرائیل تسلیم نمود بحضور خداوند عرض
کرد و در نظر بنی اسرائیل گفت که ای آفتاب برجی چون
توقف کن و تو ای ماه در وادی ایالون
۱۳ پس آفتاب توقف کرد و ماه در لگ نبود و اما که
قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند آیا این خبر در
رساله یا صاریوشته نشده است همچنین آفتاب در وسط
آسمان در لگ نمود و همچنین یکروز تمام بسوی مغرب
نشافت
۱۴ و مثل آن روزی پیشتر و بعد از آن نبوده است و خداوند
دعای انسان را اجابت نمود زیرا که خداوند از
طرف بنی اسرائیل جنگ نمود
۱۵ و یهوشوع با تمامی بنی اسرائیل به خیمه گاه در غلгал
رجعت نمود
۱۶ لیکن آن پنج ملک گریخته خود را در غاری در مقیعه
پنهان ساختند
۱۷ و یهوشوع اطلاع اطلاع که آن پنج ملک را دیدند
که در غاری در مقیعه پنهانند
۱۸ و یهوشوع گفت که سنگهای بزرگ بردهان غار بغلطانید
و تنی چند را بکشک ایشان بران مقرر کنید
۱۹ شما خود در لگ مکنید اما متعاقب دشمنان شده و
ایشان را تلف نمائید مگر اید تا داخل شهر ماشوند

زیرا که خلد اولی خلد ایی شما ایشان را بدست شما
شمرده است

۲۰ و چنین واقع شد که چون یهو شروع و تمامی بنی اسرائیل
ایشان را بقتل شد بد کشته فراغت یافتند و ایشان
تلف شدند باقی مانده گان داخل شهرهای محصور
گردیدند

۲۱ و تمامی قوم به خیمه گاه نزد یهو شروع در مقیله سلامت
رجعت نمودند کسی بر هیچیک از بنی اسرائیل زبان
خود را نه جنبانید

۲۲ پس یهو شروع فرمود که دهان غار را بکشائید و آن
پنج ملک را پیش من از غار بیرون آرید

۲۳ و چنین عمل نمودند و آن پنج ملک یعنی ملک اورشلیم
ملک جیرون ملک یارموت ملک لاکیس و ملک عجلون را
پیش وی از غار بیرون آوردند

۲۴ و چنین واقع شد که چون آن ملوک را پیش یهو شروع
بیرون آوردند یهو شروع همه مردمان اسرائیل را
طلبید و سرداران مردان جنگی را که همراه وی رفته
بودند فرمود که نزدیک آمده پاهای خود را بر گردن
این ملوک بنهید پس ایشان نزدیک آمده پاهای خود
را برگردان ایشان نهادند

۲۵ و یهو شروع ایشان را گفت که متوسل و مضطرب مشوید
قوی و دلیر باشید زیرا که خلد اولی با مرد شمعی که
جنگ کنیل چنین عمل خواهد کرد

- ۲۶ بعد از آن یهو شوع ایشا ترا زده بقتل رسانید و به بیخ
درخت آویخت و تا وقت شام بر درختها آویخته بودند *
- ۲۷ و چنین واقع شد که بوقت غروب آفتاب یهو شوع فرمود
تا ایشا ترا از درختها فرود آورده در غاری که بنهان
شده بودند افکندند و سنگهای بزرگ را بر دهان غار
نهادند چنانچه تا امروز موجود است
- ۲۸ و یهو شوع در آنروز مقبله را گرفته از دم شمشیر زد
ملکش را با همه کسانیکه در آنجا بودند از حرم بگرد
هیچیک را باقی نگذاشت چنانچه با ملک یریسو عمل نموده
بود با ملک مقبله نیز عمل نمود
- ۲۹ پس یهو شوع با تمامی بنی اسرائیل از مقبله تابه لبنه
طی منازل نموده با لبنه مبارزه کرد
- ۳۰ و خداوند آن را نیز با ملکش بدست اسرائیل سپرد و
انرا با همه کسانیکه در آن بودند از دم شمشیر زد
هیچیک را در آن باقی نگذاشت و چنانچه با ملک یریسو
عمل نموده بود با ملک آن نیز عمل نمود
- ۳۱ و یهو شوع با تمامی بنی اسرائیل از لبنه تابه لاکیس
طی منازل کرد و پیش آن خیمه زده بچنگش پرداخت *
- ۳۲ و خداوند لاکیس را بدست بنی اسرائیل سپرد که
انرا در روز دویم گرفت و با همه کسانیکه در آنجا
بودند چنانچه با لبنه عمل نموده بود بدست شمشیر زد *
- ۳۳ پس هر رام ملک جزر بید گاری لاکیس رسید و یهو شوع
اورا با جماعتش زد چنانچه کسی را باقی نگذاشت *

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

۴۱ و یهوشوع ایشانرا از قادیس بر بیخ تا به نضا و تمای
سرحل جوسن را تا به جبعون زد

۴۲ و یهوشوع این همه ملوک با ملک ایشانرا بید رنگ
بنصرف در آورد بسبب آنکه خداوند خداي اسرائيل
از طرف اسرائيل جنگ نمود

۴۳ و یهوشوع با تمامی بني اسرائيل به لشکرگاه در غلغال
مرا جعت نمود

باب یازدهم

۱ و چنین واقع شد که یابین ملک حاصور خبر ایستال
شنیده نزد یوباب ملک مادوم و نزد ملک سمرون
و نزد ملک اکساف

۲ و نزد ملوکی که بد آن طرف شمال کوهستان و در
میدان بسوي جنوب کزوٹ و در هامون در حدود
دور بطرف مغرب

۳ و نزد کنعانی بسوي مشرق و بسوي مغرب و نزد اموري
و حطی و فریزی و یبوسی در کوهستان و نزد حوی که
نشیب حرمون در زمین مصنفه باشد رسولان فرستاد
۴ و ایشان با تمامی افواج خود گروهي عظیم به شمار
لیری که بر لب دریا ست و با اسبها و با ارا به هاي فراوان
خروج نمودند

۵ و این همه ملوک فراهم آمده یکجا جمع شده بر کنار آب
میرون بقصد جنگ اسرائيل خیمه زدند

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

۱۳. صرف آنکه شهرها نیکه بجای خود ماندند بنی اسرائیل هیچیک از آنها را نسوزانیدند بجز حاصور و بس که انرا بهوشوع سوزانید.

۱۴. و تمامی یغمای این شهرها و بهائیم را بنی اسرائیل برای خود بغنیمت گرفتند فاما هر انسان را بد م شمشیر زدند و حرم نمودند و ثونفسي را باقی نگذاشتند.

۱۵. چنانچه خداوند موسی بنده خود را فرمود همچنين موسی بهوشوع را قتل غن نمود و همچنان بهوشوع بعمل آورد از هرچه خداوند موسی را فرموده بود چیزی تفاوت نکرد.

۱۶. بدینطور بهوشوع تمامی آن سرزمین را کوهستان و تمامی خطه جنوب و تمامی سرزمین جوسن و راده و هامون و کوه اسرائیل و دره آنرا گرفت.

۱۷. یعنی از کوه حلاق که در راه سیمیراست تا به بعل جاد در دره لبانون نشیب کوه هرمن و همه ملوک آنها را گرفته زد و بقتل رسانید.

۱۸. بهوشوع با آن همه ملوک نامت مدین جنگ می نمود.

۱۹. شهری نبود که بابنی اسرائیل صلح کرد بجز حویان که ساکن جمعون بودند ما باقی همه را از جنگ گرفتند.

۲۰. زیرا که سبب سخت دلي ایشان امر خداوند بود تادر

جنگ مقاومت بنی اسرائیل کنند بقصد آنکه ایشانرا

حرم نماید و رحمت نیابند فاما چنانچه خداوند موسی

را فرموده بود تا ایشان را استیصال کند

۲ و در آن هنگام یهوشوع روانه شده بنی مناق را از کوهستان
از جرون از د بهر از عناب و از هر کوه یهود او از هر کوه
اسرائیل معدوم ساخت یهوشوع ایشان را با شهرها
حرم نمود

۲۱ از بنی مناق کسی در زمین اسرائیل باقی نماند صرف
آنکه در غزا در جث و د را اسودد بعضی ماندند

۲۲ همچنین یهوشوع موافق هر آنچه خداوند موسی را
فرموده بود تمامی سرزمین را گرفت و یهوشوع البرا
بر سبیل میراث به بنی اسرائیل بخشید مطابق انفصال
فرقه های ایشان و زمین از جنگ آرام یافت

باب دوازدهم

۱ اینست ذکر ملوک زمین که بنی اسرائیل ایشان را
زدند و زمین ایشان را تصرف در آوردند در آن طرف
بر دین بسوی طلوع آفتاب از نهر ارنون تا کوه حرمون
و تمامی میدان بطرف مشرق

۲ سیمون ملک اموریان که ساکن حسیون بوده از هر و غیر
که بر لب نهر ارنون است و از میان اهر و از نصف
جلعاد تا به نهر یبوق که حد بنی صیون است

۳ و از میدان تا به دریای کزک بطرف مشرق و تا به
دریای میدان یعنی دریای نمکین بطرف مشرق
که در راه بیت یسیموت است و از جنوب نشیب اسدوف
فشیحه سلطنت داشت

۳ و سرحد هوج ملك باشان از باقي ماندگان پهلوئان

که در مسطروت واد رغي ساکن بوده

۵ و در کوه حرمون و در سلک و در تمامی باستان تا سرحد

جسوریان و معکا ثیان و نصف جاعا د که سرحد سیمون

ملك محسوب است سلطنت داشت

۶ ایشان را موسی بنده خد اوئد و بنی اسرائیل زدند

و موسی بنده خد اوئد ا نوا به بنی ر و بین و بنی جاد

و نصف فرقه منسه بطریق میراث بخشید

۷ و اینست ذکر ملوک زمین که ایشان را یهوشوع به

بنی اسرائیل در این طرف یردین بسوی مغرب از

بعل جاد در وادی لبانون تا بکوه حلاق که مائل

بسیمیر است زدند که آن زمین را یهوشوع به فرقه های

بنی اسرائیل موافق تفریق ایشان بطریق میراث بخشید *

۸ در کوه مادر وادیها در میدانها و در چشمه ها و در بیابان

و در جنوب یعنی حثیان و اموریان و کنعانیان و

فریزیان و حویان و یبوسیان

۹ ملك یربعویك ملك ماي که جنب بیت ائل است یک *

۱۰ ملك اورشلیم یک ملك حبرون یک

۱۱ ملك یارموت یک ملك لاکیس یک

۱۲ ملك عجلون یک ملك جزر یک

۱۳ ملك د بیریک ملك جد ر یک

۱۴ ملك حارمه یک ملك عراد یک

۱۵ ملك لبنه یک ملك علی و لام یک

یهوشوع

۱۶. ملک مقبله یک ملک بیتا ائل یک
۱۷. ملک نفوه یک ملک حیفر یک
۱۸. ملک عقیق یک ملک لسارون یک
۱۹. ملک مادون ملک حاصور یک
۲۰. ملک سمرون مرون یک ملک اکساف یک
۲۱. ملک تعناک یک ملک مسجد و یک
۲۲. ملک قدس یک ملک یاقنا عام کرملی یک
۲۳. ملک دور در سورحد دوریات ملک طوافف غلغال یک
۲۴. ملک برصه جمله ملوک سی و یک

باب سیزدهم

۱. اما بهر شروع پیرو سالخورده شد و خد اولاد ویرا فرمود
که تو پیرو سالخورده شد و الحال زمین بسیار باقی
است که باید بتصرف در آید

۲. زمینی که باقی است همین است تمام حیدره فلسطیان
و همه جسوری

۳. از سمحور که رو بروی مصر است تا بحل رود مقرون
بطرف شمال که از ان کنعانیان است پنج امیر فلسطیان
غزائیان اسدودیان و مسقلو نیان و هتیمان و عتقر و نیان
و عویان

۴. از جنوب همه زمین کنعانیان و مغاره ملک یحسان
صید و نیان است تا به افیق تا به حد رود اسوریان

- ۵ و در میان جبلات و همه لبنان و بسوی مشرق از یعل جاد
در دامن کوه حرمون تا به نخل حماش
- ۶ همه ساکنان کرهستان از لبنان تا به مسرفوت سائیم و
صید و نیان را پیش روی بنی اسرائیل اخراج
خواهم کرد و تو بطریق میراث از قرعه به بنی اسرائیل
تقسیم نما چنانچه ترا فرموده ام
- ۷ الحال این زمین را بطریق میراث تقسیم نما در میان
نه فرقه و نصف فرقه منقسمه
- ۸ که با ایشان بنی رزین و بنی یافا میراث خود را
گرفتند که آنرا موسی در الطرفین بین بسوی مشرق
به ایشان داد چنانچه موسی بنده خداوند
به ایشان داد
- ۹ از مرز و هر که بر آب نهر اردون است و شهری که در
میان نهر است و تمامی میدان بین باه تا دیبون
- ۱۰ و همه شهرهای صهیون ملک اموریان که در حصون
سلامت داشت تا به سرحد بنی مومن
- ۱۱ و جلعان و سرحد حصوریان و معکائیان و همه حصه
حرمون و تمامی باسان تا به سلکه
- ۱۲ تمامی سلطنت مورج باسانی که در عسروت و ادري
حکومت داشت که از بقیه یهودان باقی بود که
ایشان را بسوی زده اخراج نمود
- ۱۳ و با بنی اسرائیل حصوریان و معکائیان را اخراج نکردند

- و جسوریان و معکائیان در میان بنی اسرائیل با حال
ساکن هستند
- ۱۴ صرف آنکه بفرقه بنی لوی میراثی نداد قربانیهای
سوختنی خداوند خدا ی اسرائیل میراث ایشان است
چنانچه ایشان را فرمود
- ۱۵ و موسی فرقه بنی روبین را مطابق خاندانهای
ایشان میراثی داد
- ۱۶ و سرحل ایشان از عروعر بود که بر لب نهر اردنون
است و شهری که در میان نهر است و تمامی میلان
میل به
- ۱۷ حصون با همه بلادش که در میان است و حصون و با
حصوت بعل و بیت بعل میمون
- ۱۸ و حصه و قد حصوت و مفاعیل
- ۱۹ و قریایم و سیمه و صرت سحر برشته میلان
- ۲۰ و بیت فیعور و اسود و فسجه و بیت یسیموت
- ۲۱ و همه شهرهای میلان و تمامی مملکت سیمون مملکت
اموریان که در حصون حکومت داشت که موسی
ویرا با امرای مدیان وادی و رقم و صور حور و ریع
امیران سیمون که ساکنان زمین بودند زد
- ۲۲ و بلعام بن بعور هراف را بنی اسرائیل با دیگران
که مقتول کردند او را نیز کشتند
- ۲۳ و حصی بنی روبین اردن با سرحلش بود و حصین میراث

بنی رو بین بود مطابق خاندانهای ایشان یعنی شهرها
و دهات آن

۲۴ و موسی بفرقه جاد یعنی به بنی جاد مطابق فرقه های
ایشان میراثی داد

۲۵ و سرحد ایشان یعرز و منسه شهرهای جلعاد و نصف
زمین بنی عموں تا به عروعر که رو بروی ربات است *
۲۶ و از حسمون تا به رامت مصنفه و بطونیم و از مسنائیم
تا به سرحد دیر

۲۷ و دروادی بیت هارام و بیت نمره و سکوت و صافون
ما باقی مملکت سیحون ملک حسمون پردین با سرحدش
تا بلبل دریای کنرت ارا نظر فیردین بسوی مشرق *
۲۸ میراث بنی جاد همین بود مطابق خاندانهای ایشان
یعنی شهرها و دهات آن

۲۹ و موسی به نصف فرقه منسه میراثی داد و ملکیت نصف
فرقه بنی منسه همین بود مطابق خاندانهای ایشان *
۳۰ سرحد ایشان از مسنائیم تمامی باسان تمامی مملکت
موج ملک با نان و تمامی بلاد با شیر که در با نان است
یعنی شصت شهر

۳۱ و نصف جلعاد و عستاروت و ادرعی شهرهای مملکت
موج که در با نان بود از آن بنی ما کیرین منسه یعنی
از آن نصف بنی ما کیر مطابق خاندانهای ایشان بوده
۳۲ اینها را موسی در عیالهای مواف در آن طرف پردین

در نزدیکی یروشلم به سوی مشرق به طریق میراث
تقسیم نمود

۲۳ لیکن بفرقه لیوی موسی میراثی ندادند و خداوند خدا را
اسرائیل میراث ایشان است چنانچه ایشان را فرمود *

باب چهارم

اینست که فرزندان های که بنی اسرائیل در مملکت کنعان
بمیراث گرفتند که الیعازار کامن و یوشوع بن نون
و بزرگان فرقه های بنی اسرائیل آنها را بطریق میراث
در میان ایشان تقسیم نمودند

۲ میراث ایشان از فرقه مقرر شد چنانچه خداوند بوسا دلت
موسی فرمود برای ده فرقه و نیم دیگر
۳ چه موسی میراث ده و نیم فرقه را در آنطرف بردین
دادند اما به بنی لیوی میراثی در میان ایشان
ندادند

۴ زیرا که بنی یوسف دو فرقه بودند و منسه و افرائیم لیلی
به بنی لیوی در زمین حصه ندادند و نیز شهرها برای
سکونت و نواحی برای مواتی و اموال
۵ چنانچه خداوند موسی را فرمود بهمانند بنی اسرائیل
عمل نمودند و زمین را تقسیم کردند

۶ پس بنی یهودا در زلفال پیش یوشوع و سایرین
و کالیم بن یفوی قنیزی و یراگفت از امری که خداوند

در باره من و تو در قادیس بر بیع به موسی مرد خدا
فرمود تو واقف هستی

۷ من چهل ساله بودم که موسی بنده خداوند مرا از
قادیس بر بیع برای تپسوس زمین فرستاد موافق آنچه
بشاطر داشتم ویرا اطلاع دادم

۸ فاما برادران من که همراه بودند دل قوم را گداختند
اما من خداوند خدای خود را بعینه اطاعت بجا آوردم

۹ موسی در آنروز سوگند یاد کرد که فی الحقیقه زمینی
که قدم تو در آنجا رسید میراث تو و اولاد تو تا
ابد الا یاد خواهد بود بجزای آنکه خداوند خدای
مرا بعینه اطاعت بجا آورده

۱۰ و الحال اینکه خداوند چهل و پنج سال است که مرا
زند داشته است چنانچه فرمود از هنگامی که
خداوند این امر را بموسی فرمود چون بنی اسرائیل
در بیابان می گشتند و اینک امروز هشتاد و پنج
ساله شده ام

۱۱ و اینک امروز قوی هستم چنانچه در روزی که موسی مرا
ارسال نموده قوت من همچنان که در آن هنگام بود الحال
نیز برای جنگ چنان است تا غروب و دخول نسایم

۱۲ پس الحال این کوه را بمن به بخش که خداوند
در باره آن در آنروز فرمود زیرا که در آنروز شفیلی
که بنی مناق در آنجا بودند و آنکه شهرها عظیم و
محصور بود هرگاه خداوند با من باشد قادر هستم

بر آن گاه ایشانرا اخراج نمایم چنانچه خداوند
فرمود

۱۳ و یهو شروع ویرانه های خیرخوانی و حبرون را بکالیب
بن یفونی بطریق میراث بخشید

۱۴ بنا بر آن حبرون میراث کالیب بن یفوی قنیزی تا
امروز هست بجزای آنکه خداوند خدا ای اسرائیل
را بعهده اطاعت بجا آورد

۱۵ اما نام حبرون پیش ازین قریه اربع بود که آن
اربع در میان بنی منیاق معروف بود و زمین از جنگ
آرام یافت

باب پانزدهم

۱ اما حصه فرقه بنی یهودا با بت خاندان های ایشان
چنین بود تا به حد دوم بیابان صین بطرف جنوب
انتهای سرحد جنوب بود

۲ و حد جنوب ایشان از کنار دریای نمکین از شعبه که
مائل به جنوب است

۳ و بطرف جنوب تا معله عقر بیم در آمدن و تا بسین رسید
و بطرف جنوب تا قادیس بر بیع بالارفت و تا بمصرون
رسید و تا به اذار بالارفت و تا به قرقاعه گشت نمود
۴ از انجا بسوی مصمون رفت و تا به نهر مصر رسید و
انتهای آن حد دریا بود سرحد جنوبی شما چنین
باشد

۵ و حد شرقی دریای نمکین بود تا به انتهای یردین
و حد ایشان بطرف شمال از شعبه دریای اقصای
یردین بود

۶ و آن حد تا به بیت حاجله بالا رفت و بطرف شمال بیست
مرا به کشیده شد و آن حد تا به سنگ بوهن بن رو به
رسید

۷ و آن حد بسوی دیم از وادی عاکور و بسوی شمال
رو بروی غلغال که پیش راه ادمیم که برکنار جنوبی
نهر است رسید و آن حد تا به آب عین شمس است
کشیده شد و انتهایش در عین رو جیل بود

۸ و آن حد از وادی بن حنون تا به جنوب جنوب یوسمان
بالا رفت که مراد از اورشلیم است و آن حد تا به
کوهی که رو بروی وادی حنون است بطرف مغرب
که در انتهای وادی پهلوانان به سوی شمال است
بالا رفت

۹ و آن حد از سرکوه تا به چشمه آب نفتوح کشیده شد و
تا به شهرهای کوه مقرون گن شت و آن حد تا به بعله که
مراد از قریه یعاریم است کشیده شد

۱۰ و آن حد از بعله بسوی مغرب تا بکوه سیمیر گشت نمود
و تا جنوب کوه یعاریم که مراد از کسالون است بطرف
شمال رسید و تا بیت شمس فرو رفت و تا تمبه رسید

۱۱ و آن حد تا به جنوب مقرون بسوی شمال انتها یافت و
آن حد تا سگرون کشیده شد و تا کوه بعله رسید و تا

پهوشوع

- به بنه‌شیل منتهی شد و انتهای آن جل دریا بود
 ۱۲ و حد مغربی تا به بحر عظیم به کناره اش بود همین است
 سرحد بنی یهود از اطراف وجوانب مطابق خاندانهای
 ایشان
- ۱۳ و به کالیب بن یغونی حصه در میان بنی یهود بخشید
 چنانچه خداوند یهوشوع را فرموده بود یعنی قریه
 اربع بد و عناق که مراد از جبرون است
 ۱۴ و کالیب سه پسر عناق سپیسی و احیمان و تلمی اولاد
 عناق را از انجا اخراج نمود
 ۱۵ و از انجا متوجه ساکنان دبیروش و پیش از این نام
 دبیروش قریه سفر بود
- ۱۶ و کالیب گفت که هرکسی که قریه سفر را بزند و بتصرف
 درآورد عکسه دختر خود را بنکاح وی درمی آرم
 ۱۷ و عاتقیل بن کنز برادر زاده کالیب انرا متصرف شد
 و او عکسه دختر خود را در نکاح وی درآورد
- ۱۸ و چنین واقع شد که آن زن نزد وی رسیده او را بر این
 داشت تا پارچه زمینی از پلاروی در خواست نماید و آن
 زن از الاغ فرود آمد و کالیب از وی پرسید چه میخواهی
 ۱۹ جواب داد برکتی به من به بخش زمین جنوبی بمن
 داده چشمه های آب را نیز بمن بده پس چشمه های
 بالا و چشمه های نشیب را بوی بخشید
- ۲۰ همین است میراث قریه بنی یهود و مواقیع خاندانهای
 ایشان

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

- ۳۹ لاکیس و باصفت و عجلون
 ۴۰ و کبون و احمام و کنایس
 ۴۱ و جلی روت و بیت را چون و نعه و مقید و جمله
 معه دهات شائزده شهر بود
 ۴۲ لینه و عشر و علما
 ۴۳ و افتتاح و اسنه و نصیب
 ۴۴ و قعیله و اکزیب و مار بسه جمله معه دهات نه شهر بود
 ۴۵ و مقرون معه دهات و بلادان
 ۴۶ از مقرون تا بد ریاهر چه در نزدیکی اسل و ده موضوع
 بود معه دهات
 ۴۷ اسل و ده معه دهات بلاد غزا معه بلاد و دهات آن
 تا به نهر مصر و دریای عظیم و سرحد آن
 ۴۸ و در گوهستان سامیر و یتیم و سوکوه
 ۴۹ و دله و قریه سنه که مراد از ده پیر است
 ۵۰ و عناب و اذیموه و هانیم
 ۵۱ و جوسن و جلون و جلوه جمله یازده شهر معه دهات بود
 ۵۲ و ارب و دومه و اسعان
 ۵۳ و یانون و بیت نفوه و اذیمه
 ۵۴ و حومه و قریه اربع که مراد از چهارون است و شهر و
 جمله نه شهر معه دهات
 ۵۵ و ماعون کرمل و زیف و یوطه
 ۵۶ و یزرهیل و باقی عام و زانوه
 ۵۷ قین جمعه و تمهه جمله ده شهر معه دهات

- ۵۸ حلحول و بیت سوروجی و ر
 ۵۹ معرات و بیت عنوت و عانتون جمله شش شهر معده دهات
 ۶۰ قریة بعل که مراد از قریة یحاریم است و هاریه جمله
 دو شهر معده دهات
 ۶۱ در بیابان بیت مرابه مدین و سکا که
 ۶۲ و لیسان و نمک زار و عین جدی جمله شش شهر معده
 دهات
 ۶۳ یبوسیان که ساکن اورشیم بودند بنی یهودا به اخراج
 ایشان قادر نبودند لیکن یبوسیان با بنی یهودا
 در اورشیم سکونت میدارند

باب شانزدهم

- ۱ و حصه بنی یوسف از یزدین در نزد یکی یریخو تا به آب
 یریخو بسری مشرق تا بیابانی که از یریخو در همه
 کوه بیت ایل وسعت دارد مقرر شد
 ۲ و از بیت ایل تا لوز کشیده شد و تا به حد ارگی یعنی
 مطاروت رسید
 ۳ و بطرف مغرب تا به حد یفلیطی تا به بیت حرون زبرین
 و تا به جازر پائین رفت و انتهایش لب دریاست *
 ۴ بدینطور بنی یوسف منسبه و افرائیم میراث خود را
 یافتند
 ۵ و حد بنی افرائیم مطابق خاندانهای ایشان چنین

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا این الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا این الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

۸ و به کاهناني که صندوق عهد نامه را مي برند چنين امر کن که چون بر کنار آب يردين برسيد در يردين به ايستيد

۹ و يهوشوع بني اسرائيل را فرمود که ايشجا بيايند و کلمات خداوند خداي خود را بشنويد

۱۰ و يهوشوع گفت که از اين حال خواهيد دانست که خداي حي درميان شماست و آنکه کنعانيان و حثيان و حوريان و فريزيان و جرجاسيان و اموريان و يېوسيان را پيش روي شما بلا تماشي خواهند راند *
۱۱ اينک صندوق عهد نامه خداوند تمامي زمين پيش شما در يردين ميگذرد

۱۲ پس دوازده کس از فرقه هاي بني اسرائيل از هر فرقه يك کس براي خود ممتاز كنيد

۱۳ و چنين خواهند شد که چون کف پاي کاهناني که صندوق عهد نامه خداوند ي که مالک تمامي زمين است مي برند به آب يردين برسند آب يردين از آب بالائي منقطع خواهد شد و چون نل خواهند ايستاد

۱۴ و چنين واقع شد که چون قوم از خيمه هاي خود کوچ ميکردند تا از يردين عبور نمايند و کاهنان صندوق عهد نامه را پيش قوم مي بردند

۱۵ چون حاملان صندوق به يردين رسيدند و باي کاهناني که صندوق را مي بردند بلب آب رسيد

برای اولاد اسرائیل و برای اولاد سکیم و برای اولاد
هیفرو برای اولاد سمیع اینند پسران منسه بن یوسف
مطابق خاندانهای ایشان

۳ اما صلا فساد بن هیفر بن جلعاد بن ماکهر بن منسه
پسری نداشت بلکه دختران و اینست اسمای دختران
وی محله رنوعه و هاجله و ملکه و قرصه

۴ و ایشان پیش الیعازار کاهن و یهوشوع بن نون و پیش
امرا حاضر شدند و گفتند که خدایوند موسی را فرمود
تا میراثی در میان برادران ما بماند بنا بران
حسب الحکم خدایوند میراثی در میان برادران پدر
ایشان به ایشان بخشید

۵ و سرای زمین جلعاد و باسان که در آنطرف یزدین
بود ده حصه از آن منسه گردید

۶ بسبب آنکه دختران منسه در میان پسرانش میراثی
یافتند و بقیه پسران منسه زمین جلعاد را یافتند *

۷ و حد منسه از اسیر تا مکته که روی سکیم است
و آن حد بیست راست تا ساکنان عین تفوه کشیده شد
۸ و منسه زمین تفوه را یافته بود اما تفوه در حد منسه
از آن بنی افرائیم گردید

۹ و آن حد تا به رود قانه بطرف جنوب رود پائین رفت
اینست شهرهای افرائیم که در میان شهرهای منسه
هست و حد منسه بطرف شمال رود را نهایش لب
دریا بود

بطرف جنوب از آن افرائیم بود و بطرف شمال از آن
منشبه و دریا حلش بود و مردود را سیر بسوی شمال
و در یساکار

بسرری مشرق ملحق شدند و در یساکار و در اسیر بیت
سنان معه دهانش و ببلعام معه دهانش و ساکنان
دور معه دهانش و ساکنان همین دور معه دهانش
و ساکنان تعناق معه دهانش و ساکنان مپیل و معه
دهانش یعنی سه صوبه از آن منشبه بود

۱۲ لیکن اولاد منشبه به اخراج مقیمان آن شهرها قادر
نبودند اما کنعانیان برای بود و باش آن زمین
ملأومت نمودند

۱۳ لیکن چنین واقع شد که چون بنی اسرائیل قریه
گشتند کنعانیان را باج گل آر گردانیدند و بالکل
اخراج نکردند

۱۴ و اولاد یوسف به یهو شوع گفتند که چرا یک حصه و یک
قسمت میراث بمن داده چه من قومی عظیم هستم که
خل اولی تا امروز مرا مهارت گردانیده است

۱۵ و یهو شوع ایشانرا در جواب گفت که هرگاه قومی
عظیم هستی در جنگل برو و آنجا در زمین فریزیان و
پهلوانان برای خود هموار کن اگر کوه افرائیم
برای تو کفایت نکند

۱۶ و اولاد یوسف گفتند که آن کوه برای ما کفایت نمیکند
و همه کنعانیانی که در دشت سنان ساکنند هم مردمان

بیت سنان معه دهاتش و هم مردمان دشت یر و ژیل
ارابه های آهنین میل دارند

۱۷ و یهو شروع خواهند ان یوسف یعنی افراتیم و منسه را
فرمودند تو قومی عظیم هستی قوی و توانائی بسیار
داری یک حصه نخواهی یافت

۱۸ اما اگرستان ازان تو خواهی بود زیرا که جنگل است
و لازم است که تو هموار کنی و انتهایش ازان تو خواهی
بود زیرا که کنعان را با وجود آنکه ارا به های
آهنین دارند و صاحبان قوت باشند اخراج خواهی کرد

باب هجدهم

۱ تمامی جماعت بنی اسرائیل در سیلوه مجتمع شدند
و در آنجا خیمه مجلس را بر پا کردند و زمین پیش
روی ایشان مسخر گشت

۲ و هفت فرقه در میان بنی اسرائیل ماندند که میراث
خود را تا حال نیافتند

۳ و یهو شروع بنی اسرائیل را گفت تا چند مدت غفلت
ورزید که بتصرف زمینهای خدا و دلخای پدران
شما بشما بخشیده است متوجه نشوید

۴ در میان شما از هر فرقه سه کس حاضر کنید که من ایشانرا
مقررستم تا برخاسته بر زمین سیر کنند و آب را در طومار
نقش کنند و پیش من بازگردند

۵ و آنرا به هفت حصه تقسیم نمایند بنی یهودا در سرحد
رساله یهو شروع

خود بطرف جنوب اقامت و زوزیل خانیان یوسف
در سرحد خود بطرف شمال اقامت و زوزیل

۶ پس شمار زمین را هفت حصه نمود به تعداد و آریل
و نقشه آنرا نزد من بیاورد تا در اینچا بحضور خداوند
خدا ای ما برای شما قرعه بزنیم

۷ اما بنی لهوی را در میان شما حصه نیست زیرا که
کهنانت خداوند میراث ایشان است و جاده و رود بین
و نصف فرقه منقسمه را آنطرف یزدین بسوی مشرق
میراث خود را یافته اند که موسی بنده خداوند
ایشان را داده

۸ و آن مردمان برخاسته روانه شدند و یهوشوع کسانی
را که برای نقش زمین نامزد شدند تأکید فرمود
که بروید و زمین را سیر کرده نقشه آنرا بنویسید
و نزد من بیاورید تا در اینچا در سبطه بحضور خداوند
برای شما قرعه بزنیم

۹ و آن کسان روانه شدند و بر زمین طی منازل کرده آنرا
هفت حصه شهر بشهر و طول و مار نقش کردند و به لشکرگاه
در سبطه پیش یهوشوع رسیدند

۱۰ و یهوشوع در سبطه بحضور خداوند برای ایشان قرعه
زد و یهوشوع در آنچا زمین را برای بنی اسرائیل
مطابق تفریق ایشان تقسیم نمود

۱۱ و قرعه فرقه بنی بنیامین مطابق خانه های ایشان برآمد
و حد حصه ایشان میان بنی یهودا و بنی یوسف برآمد

- ۱۲ و حد ایشان بطرف شمال از یردین سرزد و آن حد
 اینجا نب یردین بسوی شمال بالا رفت و بر کوهستان بسوی
 مغرب کشیده شد و انتهایش بیابان بیت آدن بود
- ۱۳ و آن حد از اینجا بسوی لوز بکناره لوز که مراد از
 بیت ایل است بسوی جنوب دراز شد و آن حد تا به
 عطاروت ادا در نزد کوهی که بطرف جنوب بیت حرون
 زبرین است فرورفت
- ۱۴ و آن حد از اینجا کشیده شد و گرد گوشه دریا بسوی
 جنوب گردید از کوهی که روبروی بیت حرون است
 و انتهایش قریه بعل بود که مراد از قریه یعاریم
 است شهر بنی یهود אשר حد مغربی همین بود
- ۱۵ و سرحد جنوبی از انتهای قریه یعاریم شروع شد و
 آن حد بسوی مغرب مائل شد تا به چاه آب نغزه
 کشیده شد
- ۱۶ و آن حد تا به انتهای کوهی که روبروی وادی بن
 حنوم است که آن در وادی بیلوانیان بطرف شمال
 است پائین رفت و تا بوا دی حنوم و تا بکنار یبوسی
 بطرف جنوب پائین رفت و تا به عین رو جیل پائین رفت
- ۱۷ و از شمال کشیده شد تا به عین شمس رسید و بسوی
 جلیلوت که روبروی راه ادمیم است رسیده تا بسنگ
 بومن بن رو بین پائین رفت
- ۱۸ و به یک جانب روبروی عرابه بطرف شمال کشیده شد
 تا به عرابه پائین رفت

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدايي خود تا به میان يردین بگذرید و بعدد فرقه هاي بني اسرائيل هر کس سنگي برگتف به لیل
- ۶ تا علامتي در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بد هید که آب يردین پیش صندوق مهل نامه خداوندی منقطع شد و قتيکه از يردین عبور مي نمود آب يردین منقطع شد و این سنگها براي بني اسرائيل تا ابد الابد یاد گاري خواهند بود
- ۸ و بني اسرائيل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوند به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه هاي بني اسرائيل دوازده سنگ از میان يردین برداشتند و بنی انطرف تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان يردین در قلعه گاه کاهناني که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهناني که صندوق را يردین در میان يردین ایستاده اند تا مرچه خداوندی یهو شروع را براي تکمیل قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

- ۲ و میراث ایشان مشتمل بود بر بیست و هفت و مملکت و مملکت
- ۳ و حصص و عاقل و باله و ماصم
- ۴ و التوالد و بتول و حارمه
- ۵ و صکالچ و بیت مرکابوت و حصص و مملکت
- ۶ و بیت لباوت و سار و حن جمله بیست و هفت شهر و مملکت
- ۷ عین و رمون و عشر و عاقلان جمله چهار شهر و مملکت
- ۸ و مملکت و مملکت که در اطراف و جوارب این شهرها تا
- به بعثت بیست یعنی را به جنوبی بود و مملکت است میراث
- فرقه بنی سمعون مطابق خاندانهای ایشان
- ۹ از حصص بنی یهودا میراث بنی سمعون گرفته شد زیرا که
- حصص بنی یهودا برای ایشان زیاده بود بنا بران بنی
- سمعون حصص خود را در میان حصص ایشان یافتند *
- ۱۰ و قرعه سیوم بنام بنی زبولون مطابق خاندانهای
- ایشان بر آمد و حل میراث ایشان تا به سارید بود *
- ۱۱ و حل ایشان بسوی دریا و مرحله بالا رفت و تا به دباسه
- رسید و تا به نهری که رو بروی یا قنعام است رسید *
- ۱۲ و از سارید بسوی مشرق بسوی طلوع آفتاب تا به حد
- کسلوت تا بور منحرف شد و تا به دابرت کشید و شد
- و تا به یا فیع بالا رفت
- ۱۳ و از آنجا بطرف مشرق تا به حبه حبه و تا به عتق فاسمین
- کشید و شد و به رمون متوار و به نهر رسید
- ۱۴ و آن حد بطرف شمال تا به حناتون گردد و اگر در
- گردد و در وادی یفتائیل منتهی شود

- ۱۱ و قطعه و نهال و سمون وید الله و بیت لحنم جمله دوازده
شهر معه دهات
- ۱۲ اینست میراث بنی زبولون مطابق خاندانهای ایشان
این شهرها معه دهات آنها
- ۱۷ و قرعه چهارم بنام یساکار برای بنی یساکار مطابق
خاندانهای ایشان برآمد
- ۱۸ و حد ایشان سوی یزرئیل بود و کسلوت و سونیم
- ۱۹ و حفرائیم و میون و اناحرات
- ۲۰ و ربیت و قسبون و آبص
- ۲۱ و رمث و عین جنیم و عین حله و بیت قصیص
- ۲۲ و آن حد تا به تهرور و قصیصه و بیت شمس رسید و حد
ایشان در بر زمین آنها یافت جمله شانزده شهر معه
دهات
- ۲۳ اینست میراث فرقه بنی یساکار مطابق خاندانهای ایشان
شهرها و دهات آنها
- ۲۴ و قرعه پنجم برای فرقه بنی اسیر مطابق خاندانهای
ایشان برآمد
- ۲۵ و حد ایشان مشتمل بود بر حلقه و حلی و بطن و
اکساف
- ۲۶ و الملك و معاد و مسال و بطرف مغرب تا به کریمیل
و سیحور و لبنه رسید
- ۲۷ و سوی طلوع آفتاب تا به بیت دا چون منصرف شده

به زبولون و يوايه يفتائيل بجانب شمال بيت صهيون و
يغيشل رسيل و تاسكايول بدست چپ

۲۸ و عبرون و رحوب و حمون و قانه تا صيدون عظيم منتهي
شد

۲۹ و آن حد تا رامة و صور شهر مستكم گشت نمود و آن حد
تا حورسه گشت نمود و بلب دريا از حد تا به اكن ياب
منتهي شد

۳۰ عومه نيز و افيق و رحوب جمله بيست و دو شهر معه
دهات

۳۱ اينست ميراث فرقه بني آسير مطابق خاندانهاي ايشان
هم اين شهرها معه دهات

۳۲ و قرمه ششم بنام بني نفتالي برآمد يعني براي نفتالي
مطابق خاندانهاي ايشان

۳۳ و حد ايشان از حيلف از الون تا به صعنني و ادامي و
نقب و ينيئيل و تا به لقوم بود و انتهايش يردين بود*
۳۴ و آن حد بسوي مغرب تا به ازنوت تا بوزگشت نمود
و از انجا تا حقوقا كشيده شد و بطرف جنوب تا زبولون
رسيد و به طرف مغرب تا آسير و بطرف طلوع آفتاب
تا يهودا برب يردين رسيد

۳۵ و اينست شهرهاي محصور صدين و صير و حمت و رقت
و كنز

۳۶ و ادامة و رامة و حاصور

۳۷ و قدش و ادري و مين حاصور

۳۸ ویرون و میچ لیل و حارم و بیت مناک و بیت شمس
جمله نوزده شهر معه دهات

۳۹ اینست میراث فرقه بنی نفتالی مطابق خاندانهای
ایشان شهرها معه دهات

۴۰ و قرعه هفتم بنام فرقه بنی دان مطابق خاندانهای
ایشان برآمد

۴۱ و حق میراث ایشان مشتمل بود بر صارعه و استاول
و میوشمس

۴۲ و سعلین و ایالون و نیله

۴۳ و ایالون و تمناته و مقرون

۴۴ و النقی و جیشون و بعلاک

۴۵ و یهود و بنی برق و جر مون

۴۶ و می یرقون و رتون معه سرحدی که رو بروی
یافواست

۴۷ اما حد بنی دان برای ایشان کم برآمد بنا بران بنی
دان به جنگ لسم متوجه شده اند اگر فتنه و بد م شمشیر
زده منصرف شدند و دران سکونت و رزیدند و لسم
را دان بنام دان پدر خود نام نهاد

۴۸ اینست میراث فرقه بنی دان مطابق خاندانهای ایشان
همین شهرها معه دهات آن

۴۹ و بنی اسرائیل چون از تقسیم زمین بجهت میراث سرحد
بسرحد فراغت یافتند میراثی در میان خود به یهوشوع
بن نون دادند

حسب الحکم خداوند شهری که خواش کرد یعنی قنات
 سرخ در کوه افرائیم بری دادند و شهر را بنا کرده
 در آن سکونت ورزید
 اینست میراث هائی که الیعا زارکاهن و یهوشوع بن
 نون و بزرگان فرقه های بنی اسرائیل در سیلوه تصور
 خداوند پیش دروازه خیمه مجلس برسیپیل میراث از
 قرعه تقسیم نمودند و از تقسیم زمین فراغت یافتند

باب بیستم

و خداوند یهوشوع را فرمود
 که بنی اسرائیل را میطلب ساز و بگو که شهرهای
 ملجاء را که درباره آن بواسطت موسی فرمودم برای
 خود مقرر کنید
 تا خونیه که کسی را بنادانی از روی سهرگشته باشد
 در آن بگریزد تا از انتقام گیرنده خون برای شما
 ملجاء باشد
 و هرگاه کسی در یکی از این شهرها پناه برده بدخول
 دروازه آن شهر به ایستادن تکلیفیت حال خود را بسمع
 بزرگان آن شهر برساند باید که ایشان ویرانزد
 خود برارند و جای دهند تا در میان ایشان سکونت
 ورزد
 و اگر انتقام گیرنده تعاقب وی کند خونیه را بدست
 وی ندهند زیرا که همسایه خود را از روی سهر
 یهوشوع

- کشته است و بیشتر با وی مل او بی نبل داشته
- ۶ و در آن شهر سکونت ورزد تا وقتی که پیش جماعت
برای فتوی حاضر شود ما دامیکه گاهن بزرگ آن عهد
فوت شود پس خونی رجعت کرده به شهر مالموف و بشانه
خود ربه شهری که از آن گریخت برسد
- ۷ و قدس در جلیل در کوه نفتالی و سکم در کوه افرائیم
و قریه آوه که مراد از هیرون است در کوه یهودا
مقرر گردند
- ۸ و در آن طرف یردین در حوالی یریمو و بسوی مشرق بصر
در بیابان و دشت از فرقه رو بین وراموت در جلعاد
از فرقه جاد و جولان در بیابان از فرقه منسه
- ۹ اینست شهرهای که برای تمامی بنی اسرائیل و برای
بیگانه که در میان ایشان غربت ورزد مقرر شد تا
هر که کسی را از روی سهو بکشد در آنجا بگریزد و از
دست انتقام گیرنده خون کشته نشود ما دامیکه پیش
جماعت حاضر شود

باب بیست و یکم

- ۱ پس بزرگان بنی لیوی پیش الیعازار گاهن و پیش
یهوشوع بن نون و پیش بزرگان قرقه های بنی اسرائیل
حاضر شدند
- ۲ و در سیلوه در زمین کنعان ایشانرا گفتند که خداوند

- بوساطت موسی فرمود تا شهرها برای سکونت بمابین دهند
 معه حواری آنها برای بها کنم
- ۳ و بنی اسرائیل حسب السیستم خداوند این شهرها معه
 حواری آنها از میراث خود به بنی لوی دادند
- ۴ و قرعه بنام خاندانهای بنی قهاث برآمد و اولاد امرون
 گامان که از بنی لوی بودند از فرقه یهود و از فرقه
 سمعون و از فرقه بنیامین سیزده شهر از روی قرعه
 یافتند و مابقی بنی قهاث
- ۵ از خاندانهای فرقه افرائیم و از فرقه دان و از نصف
 فرقه منسسه ده شهر از روی قرعه یافتند
- ۶ و اولاد جرسون از خاندانهای فرقه یساکار و از فرقه
 آسیر و از فرقه نفتالی و از نصف فرقه منسسه که در بلسان
 بود سیزده شهر از روی قرعه یافتند
- ۷ و اولاد مراری خاندان بنی دان از فرقه روبین و از
 فرقه جاد و از فرقه زبولون و از ده شهر یافتند
- ۸ و بنی اسرائیل این شهرها معه حواری آنها چنانچه خداوند
 بوساطت موسی فرموده بود به بنی لوی از روی
 قرعه دادند
- ۹ و از فرقه بنی یهود و از فرقه بنی سمعون این شهرهای
 مذکور را دادند
- ۱۰ که اولاد امرون از خاندانهای بنی قهاث از بنی لوی
 بوده آنها را یافتند چه قرعه اول از ان ایشان بود
- ۱۱ و شهر اربع بدو رفیق که مراد از شهر و ن است در

- کو هستان یهودا معه حوالی ان از اطراف وجوانی
به ایشان دادند
- ۱۲ اما مزرعات شهر و دهات آنرا به کالیب بن یفونی بطریق
ملکیت دادند
- ۱۳ همچنین حبرون را به اولاد امرون کاهن معه حوالی ان
دادند تا برای خونی شهر ملجاء باشد البته معه حوالی ان *
- ۱۴ و بتبر معه حوالی ان و استمرع معه حوالی ان
- ۱۵ و حلون معه حوالی ان و دبیر معه حوالی ان
- ۱۶ و عین معه حوالی ان و یوطه معه حوالی ان و بیت شمس
معه حوالی ان جمله نه شهر از ان دو فرقه
- ۱۷ و از فرقه بنیامین جبعون معه حوالی ان جبع معه
حوالی ان
- ۱۸ و مناثوت معه حوالی ان و علمون معه حوالی ان
- ۱۹ جمله شهرهای اولاد امرون کاهنان سیزده شهر معه
حوالی آنها بود
- ۲۰ و خاندانهای اولاد قهاث بنی لیوی که از اولاد قهاث
باقی ماندند شهرهای که از روی قرعه به ایشان رسید
از فرقه افرائیم یافتند
- ۲۱ زیرا که سکم را معه حوالی آن در کوه افرائیم به ایشان
دادند تا برای خونی شهر ملجاء باشد و جزر معه
حوالی آن
- ۲۲ و قیصائیم معه حوالی آن و بیت حرون معه حوالی آن
چهار شهر

۲۳ و از فرقه دان النقی معه حوالی آن جیسون معه
حوالی آن

۲۴ ایالون معه حوالی آن جیسون معه حوالی آن چهار شهر *

۲۵ و از نصف فرقه منسه تعناک معه حوالی آن و جیسون
معه حوالی آن دو شهر

۲۶ جمله شهر ما معه حوالی آنها برای خاندان های بنی
قهاث که باقی ماندند ده بود

۲۷ و به اولاد جرسون از خاندانهای بنی لیوی از نصف فرقه
منسه جولان را که در باسان معه حوالی آن دادند
تا برای خونی شهر ملجاء باشد و به عسیره معه حوالی
آن دو شهر

۲۸ و از فرقه یساکار قیسون معه حوالی آن و ابرث معه
حوالی آن

۲۹ بر موت معه حوالی آن عین جنیم معه حوالی آن چهار شهر *

۳۰ و از فرقه آسیرمسیال معه حوالی آن و عبدون معه
حوالی آن

۳۱ خلقت معه حوالی آن و رحوب معه حوالی آن چهار شهر *

۳۲ و از فرقه نفتالی قدس در جلیل معه حوالی آن تا
برای خونی شهر ملجاء باشد

۳۳ و خموت و رمع حوالی آن و قرنان معه حوالی آن

سه شهر جمله شهرهای بنی جرسون مطابق خاندانهای
ایشان سیزده شهر معه حوالی آنها بود

۳۴ و بخاندانهای اولاد مراری باقی ماندند آن بنی لیوی از

فرقه زبولون یا قنعام معه حوالی آن دادند و قرطه

معه حوالی آن

۳۵ و د منه معه حوالی آن بهلال معه حوالی آن چهار شهر *

۳۶ و از فرقه روبین بصره معه حوالی آن و بصره معه حوالی آن *

۳۷ قی بصره معه حوالی آن و میقاته معه حوالی آن چهار شهر *

۳۸ و از فرقه جاد را موت در جلعاد معه حوالی آن تا

برای خولی شهر ملجاء باشد و مستنایم معه حوالی آن *

۳۹ حسیون معه حوالی آن و غیره معه حوالی آن جمله

چهار شهر

۴۰ همچنان جمعی شهرهای اولاد سراری مطابق خاندانهای

ایشان که از خاندانهای بنی لیری باقی ماندند از

روی قرعه دوازده شهر بود

۴۱ جمعی شهرهای بنی لیری در میان ملکیت بنی اسرائیل

چهل و هشت شهر بود معه حوالی آنها

۴۲ نزدیک از این شهرها معه حوالی آن از اطراف و جوانب

بود حال تمامی این شهرها همین بود

۴۳ و خداوند به بنی اسرائیل تمامی آن زمین را بخشید

که بدان آن با پدران ایشان سرگند یاد کرده بود

و ایشان متصرفان شده در آن سکونت ورزیدند *

۴۴ و خداوند از هر طرف به ایشان آرام بخشید مطابق

آنکه با پدران ایشان سرگندی یاد کرده بود و از

همه دشمنان کسی طاقت مقاومت ایشان نداشت خداوند

همه دشمنان ایشان را بکشتن ایشان سپرد

۳۵ هر نيکي که خداوند با بني اسرائيل و من کرده بود
چنين ياران ياره نشد و جملگي با انصرام رسيد

باب بيست و نهم

۱ پس يهو شوع بني روبين و بني جاد و نصف فرقه منسه
را طلبيد

۲ و ايشان را گفت که هوانچه موسي بنده خدایان شما
را فرمود بجا آورده اين و هر چه من شما را فرمودم
گفته موا شنيد ايل

۳ تا امروز من تي است ميدل که برادران خود را فرو
نگذاشتيد اما حکم خداوند خداي خود را محفوظ
داشتيد

۴ و التال خداوند خداي شما به برادران شما آرام
بخشيد است چنانچه با ايشان و من نمود بنا بران
و برگردانيد به خيمه ها و زمين ملكيت خود که موسي
بنده خداوند در ان طرف پرد بين شما بخشيد روانه
شويد

۵ صرف نيک احتياط نمائيد تا حکم و شريعت را که موسي
بنده خداوند شما فرمود بجا آوريد تا خداوند خداي
خود را دوست داريد و در همه طريقهاي وي رفتار
نمائيد و احكام و برا محفوظ داريد و دل بسته وي
باشيد و با تمامي دل و با تمامي جان بندي نمائيد
۶ و يهو شوع بر ايشان دهائي خير خوانده رخصت نمود

۷ و ایشان به خیمه های خود روانه شدند
اما به نصف فرقه منسبه موسی ملکیتی در باسان داده
بود لیکن به نصف دیگر یهو شوع در این طرف یزدین
یسوی مغرب در میان برادران خود بتشیل و یهو شوع
چون ایشان را به خیمه ها رجعت می نمود دعای خیر
بر ایشان خواند

۸ و گفت که با مال فراوان و با بها ئم بی شمار باسیم
وزر با مس و آهن و بالباس بسیار به خیمه های خود
مراجعت کنید یغمای دشمنان را با برادران خود
تقسیم نمایند

۹ بنی رو بین و بنی جاد و نصف فرقه منسبه رجعت نموده
از بنی اسرائیل یعنی از سیلوه که در زمین کنعان
است کوچ کردند تا به زمین جلااد بزمین ملکیتی
خود که آنرا حسب الحکم خداوند بواسطت موسی
مستوف شدند برونند

۱۰ و کنار یزدین که در زمین کنعان است رسیده
بنی رو بین و بنی جاد و نصف فرقه منسبه ملی یسعی را
در آنجا بولب یزدین ملی یسعی کلان و خوش نمابند
کردند

۱۱ و بنی اسرائیل خبر شنیدند که اینک بنی رو بین و بنی
جاد و نصف فرقه منسبه ملی یسعی را رو بروی زمین کنعان
بولب یزدین بر معبر بنی اسرائیل بنا کردند
۱۲ و بنی اسرائیل این خبر شنیدند و تمامی جماعت بنی

اسرائیل در سیلوه مجتمع شدند تا به جنگ ایشان روانه
شوند

۱۳ و بنی اسرائیل فنیحاس بن الیعازار کاهن را نزد رؤسین
و نزد بنی جاد و نصف فرقه منسه فرستادند

۱۴ و ده اسیر از فرزندان آن فرقه بنی اسرائیل با وی همراه
کردند که هر یک از ایشان در هزاران بنی اسرائیل
از خانه آن پدران کلان تربود

۱۵ نزد بنی رؤسین و بنی جاد و نصف فرقه منسه بزمین
جلعاد رسیدند با ایشان تکلم نمودند و گفتند

۱۶ که تمامی جماعت خداوندی چندین میگویند که این چه
گناه است که برخدا ای اسرائیل ارتکاب نمودید

امروز از اطاعت خداوند متصرف شدید در اینکه
ملی یسعی را برای خود بنا کردید تا آنکه با خداوند
امروز مشمرد شوید

۱۷ آیا قبیح تصور بر این ماکفایت نکرده که از آن تا امروز
پاک نشده ایم با وجود آنکه در جماعت خداوندی
بلائی واقع شد

۱۸ که شما امروز از اطاعت خداوند متصرف می شوید
و چندین خواهید شد که هرگاه امروز شما با خداوند
مشمرد شوید فردا با تمامی جماعت بنی اسرائیل مضرب
پاک خواهید شد

۱۹ لیکن اگر زمین ملکیت شما ناپاک باشد بزمین مملوک
خداوندی که مسکن خداوند را نمیتوان باشد بکنار
دهو شوح

و در میان ما ملکیتی دارید مگر با خداوند تهمرد
 نکنید و با ما نیز تهمرد نکنید در اینکه مل بھی دیگر
 سواي مل بھی خداوند خداي ما بسا زيل

۲۰ آيا عاكان بن زرح در چهز حرم کرده شد؟ سر تکب
 گناه نشد و قهر بر تما مي حماهت بني اسرائيل نازل
 لگشت وان شخص به تنها در قبا حث ناپيد گشت

۲۱ پس بني رؤبين و بني جا دو نصف فرقه منسه بزرگان
 هزاران بني اسرائيل را در جواب گفتند

۲۲ که خداوند باری تعالی خداوند باری تعالی او میداند
 و اسرائيل نیز خواهد دانست هرگاه از روی تهمرد
 یا هرگاه از روی سرکشی از خداوند چنین کار کرده ایم
 امروز ما را زنده من دارید

۲۳ اگر مل بھی را برای خود بنا ساختیم تا از اطاعت
 خداوند رو بگردانیم یا بقصد آنکه قربانی سوختنی
 یا مدینه سلامتی بران بگردد الیم پس خداوند خود
 مطالعه کند

۲۴ فی الحقیقه بترس همین سر تکب شدیم مبادا که در ایام
 اینده اولاد شما به اولاد ما چنین بگویند که شمارا
 با خداوند خداي اسرائيل چه کار است

۲۵ زیرا که خداوند یزدین را در میان ما و شما حد
 مقرر کرده است اي بني رؤبين و بني جا د شما را در
 خداوند حصه نیست همچنين اولاد شما اولاد ما را
 از ترس خداوند مانع آیند

۲۶ بنا براین گفتیم که الحال به بنا کردن مل به به پردازیم
نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه

۲۷ صرف برای آنکه در میان ما و شما و ذریات ما و شما
طبقه بعد طبقه گواهی باشد تا با قربانیهای سوختنی
و با ذبائح و با مدینه های سلامتی خد مت خد اوند را
بمضوری بجا آریم تا اولاد شما در ایام آینده اولاد
ما را انگیند که شماران خد اوند حصه نیست

۲۸ بنا بران گفتیم که چون بما و به ذریات ما چنین بگویند
پس جواب خواهیم گفت اینک نمونده مل به خد اوند
که انرا پدران ما ساختند نه برای قربانیهای سوختنی
و نه برای ذبائح لیکن در میان ما و شما گواهی است *
۲۹ مبادا که برخد اوند تمرد کنیم و امروز از اطاعت
خد اوند رو بگردانیم تا سزای مل به خد اوند خدای
ما که روبروی مسکن وی باشد مل بهی را برای قربانیهای
سوختنی یا خورده نی یاد بایم بنا سازیم

۳۰ و چون فنچاس کاهن و امرای جماعت و بزرگان هزاران
اسرائیل که همراه وی بودند گفته های بنی رؤسین
و بنی جاد و بنی منسه را شنیدند ایشانرا پسند آمد *
۳۱ و فنچاس بن الیعازار کاهن بنی رؤسین و بنی جاد
و بنی منسه را گفت که امروز بر ما اشکارا گشت که
خد اوند در میان ما است از آنرو که چنین گناهی را
بر خد اوند مرتکب نشدین الحال بنی اسرائیل را
از دست خد اوند نجات دادید

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدا یی
خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی
اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما
من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق
مهد نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور
می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی
اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و
چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های
بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند
و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که
صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد
که آنها تا امروز در آنجا موجود است
۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان
یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای
تأکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع
را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود
پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

۵ تا بدی رهایی عظیم بسوی مغرب و خداوند خدای شما
ایشان را پیش روی شما اخراج خواهد کرد و از نظر
شما دور خواهد راند و متصرف زمین ایشان خواهند
شد چنانچه خداوند خدای شما با شما وعده نموده
است

۶ بنا بران بسیار دلیر باشید تا هر چه در تورات موسی
نوشته شده است محفوظ داشته باشید و از آن به زمین
و بیابان تصرف نورزید

۷ تا در میان این اقوام که در میان شما می مانند در
پناهی و نام مجبوسان ایشان را بر زبان میارید و بنام
ایشان سوگندی بخورید و ایشان را بنده می کنید و پیش
انها سجده نمائید

۸ اما پیش از آن خدای خود را بحق باشید چنانچه تا امروز
عمل نموده اید

۹ زیرا که خداوند پیش روی شما اقوامی عظیم و قوی
را رانده است و حال شما چنین است که تا امروز
هیچکس طاقت مقاومت شما را نداشته است

۱۰ یک کس از شما هزار کس را تعاقب خواهد کرد چه پیش
جنگ شما خداوند خدای شما است چنانچه با شما وعده
کرده است

۱۱ پس جان خود را با حتمی تمام نگاهدارید تا خداوند
خدای خود را دوست دارید

۱۲ والا اگر در راه رو بیاورید و به بقیه این اقوام که در میان

شما مستند ملحق شوید و با ایشان نزویج نمائید و با
ایشان صحبت دارید و ایشان با شما

۱۳ نیک بدانید که خداوند خدای شما من بعد این اقوام
را از پیش روی شما نخواهد راند اما چون دلم و تله
برای شما خواهند بود و به بهاری شما تازیانه و در
چشم خارتا و قتی که از این زمین نیک که خداوند
خدای شما بشما بخشیده است معدوم گردید

۱۴ و اینک من امروز در طریق عامه نام میگنم شما خود
از دل و جان نیک میدانید که از همه و مدهای نیک
که خداوند خدای شما در باره شما فرمود چیزی ضایع
نگشت جمله برای شما بر قوع پیوست چیزی از آن
ضایع نشد

۱۵ پس چنین خواهد شد که چنانچه و عملهای نیک که
خداوند خدای شما فرمود بر شما وارد شده است
همچنین خداوند هر بلائی را بر شما نازل خواهد کرد
تا وقتی که شما را از این زمین نیک که خداوند خدای
شما بشما بخشیده است معدوم سازد

۱۶ هرگاه از عهد خداوند خدای خود که شما را فرمود
تجاوز نکنید و تافته معبودان دیگر را عبادت نمائید
و سجده بجا آرید پس غضب خداوند بر شما مشتمل
خواهد شد و از زمین نیک که بشما داده است بناگاهانی
ناپدید خواهید شد

باب بیست و چهارم

- ۱ و یهو شوع تمامی فرقه های بنی اسرائیل را در سنگ
جمع کرده مشایخ بنی اسرائیل بزرگان و فضلاء و منصب
داران را طلبیده تا بمصر رود خدا حاضر شد اند
- ۲ و یهو شوع تمامی قوم را گفت مکه خداوند خدای
اسرائیل چنین میفرماید که پدران شما یعنی نوح
پدر ابراهام و پدر نوح در آن طرف نهر در ایام قدیم
ساکن بودند و معبودان دیگر را عبادت کردند
- ۳ و ابراهام پدر شما را از آن طرف نهر گرفته بر تمامی
زمین کنعان رهنمونی کردم و نسل ویرا کثرت دادم
و اسحاق را بوی بخشیدم
- ۴ و یعقوب و عیسا و را به اسحاق دادم و کوه سیه را
به عیسا و بخشیدم تا مقصوفان باشد اما یعقوب و
اولادش روانه مصر شدند
- ۵ موسی و اهرون را نیز مبعوث کردم و مصر را مبتلا
گردانیدم بهر مملکتی که با ایشان نمودم و شما را بیرون
آوردم
- ۶ و پدران شما را از مصر بیرون آوردم و تا به مصر رسیدند
و اهل مصر پدران شما را با اربابها و سواران تا به مصر
قلزم تعاقب کردند
- ۷ و چون بسوی خدای او فدا فریاد کرده اند ظلمت در میان
شما و اهل مصر افتاد و مصر را بر ایشان ریخته ایشان
را پنهان ساخت و آنچه در مصر ممل نمودم چشمان

- شما دیدند و ملتی ملی در میان سکونت داشتید و
 ۸ و شما را بر زمین اموریان که در آن طرف یزدین ساکن
 بودند رسانیدم و با شما جنگ کردند و من ایشانرا
 بدست شما سپردم تا زمین ایشانرا بتصرف در آوردید
 و ایشان را پیش روی شما تا پل ساختم
 ۹ پس بالاق بن صفور ملک سواب برخاسته قصد جنگ
 بنی اسرائیل نمود و تنی چند فرستاد بلعام بن بعور
 را طلبید تا بر شما دعای بد بخواند
 ۱۰ اما من بلعام را مشتجاب نکردم بنابراین بهر وجه بر شما
 دعای خیر خواند همچنین شما را از دست وی
 و هانیدم
 ۱۱ و از یزدین عبور نمود و تابه بر یهود رسید و مردمان
 یهود یعنی اموریان و فرزندان و کنعانیان و حثیان
 و جرجاسیان و یزیدیان و یهودیان با شما مهار به کردند اما
 من ایشانرا بدست شما سپردم
 ۱۲ و خرمکس را پیش روی شما فرستادم تا ایشان را یعنی
 و ملک اموریان را پیش روی شما راندند از شما شعیر
 تو و نه از کمان تو
 ۱۳ زمینی را که برای ان محنت کشیدید و شهرها را بنا نکردید
 بشما بخشیدم و ساکن آنها میباشید و سر تا کشتا آنها
 و قوتیست آنها که شما نه نشانیدید میخورید
 ۱۴ الحال از خد اوئی بترسید و او را به اخلاص و صداقت
 عبادت نمایند و معبودانی را که پل روان شما را از آن طرف

لهروز در مصر پرستش گودند دور کنید و خداوند را
عبادت بجای آرید

۱۵ و اگر عبادت خداوند بسند شما نیست امروز اختیار
کنید که کرا عبادت خواهید کرد خواه معبودانی که
پدران شما در آن طرف نهر خواه معبودان اموریان
که در زمین ایشان سکونت میدارید اما من و خاندان
من خداوند را عبادت خواهیم کرد

۱۶ قوم در جواب گفتند حاشا که خداوند را ترک کنیم
و معبودان دیگر را عبادت بجای آریم

۱۷ زیرا که خداوند خدای ما همان است که ما و پدران
ما را از زمین مصر از دارالحمس بیرون آورد و آن
آیات عظیم را در نظر ما بظهور آورد و در تمامی طریقی
که طبع کردیم و بنهر قومی که گذر کردیم ما را زنده
داشت

۱۸ و خداوند همه اقوام را یعنی اموریان که ساکن زمین
بودند پیش ما را انداخته برای ما نیز خداوند را
عبادت خواهیم کرد زیرا که او خدای ما است

۱۹ و یهوشوع قوم را گفت طاقت عبادت خداوند را ندارید
زیرا که خدای قیوس است خدای غیور است
تقصیرات و گناهان شما را عفو نخواهد کرد

۲۰ هرگاه خداوند را ترک نمائید و معبودان بیگانه را
عبادت کنید پس از شما رو خواهد یافت و مبتلا خواهد

یهوشوع

II

J

- کرد و مستاصل و ناپدید خواهد ساخت بعد از آنکه
با شما نیکی کرده باشد
- ۲۱ و قوم یهوشوع را گفتند که نه چنین است بلکه خداوند
را عبادت خواهیم کرد
- ۲۲ و یهوشوع قوم را گفت که شما بر خود گواه هستید برای آنکه
خداوند را برای خود اختیار نمودید تا ویرا عبادت
بجای آرید گفتند گواه هستیم
- ۲۳ گفت حال آنکه معبود آن بیگانه که در میان شما هستند
دور کنید و دل خود را بخداوند خدای اسرائیل
ماثل کنید
- ۲۴ قوم یهوشوع را گفتند خدای خداوند خود را عبادت
خواهیم کرد قول ویرا اطاعت خواهیم نمود
- ۲۵ همچنین یهوشوع بهمان روز عهدی با قوم بست و قانونی
و آیینی در سنگ برای ایشان مقرر کرد
- ۲۶ و یهوشوع این کلمات را در طومار تورات خدا تعزیر
نمود و سنگ بزرگی را گرفته آنجا زیر بلوطی که به پهلوی
مقدس خدایان بود برپا کرد
- ۲۷ و یهوشوع تمامی قوم را گفت که اینک همین سنگ برای
ما گواهی خواهد بود که همه کلمات خداوند را که
ما را فرمود شنیده است پس همین برای شما گواهی
باشد تا از خدای خود منکر نشوید
- ۲۸ پس یهوشوع قوم را رخصت داد هر کسی بمیراث خود*
- ۲۹ و بعد از این مقدسات چنین واقع شد که یهوشوع

بن نون بنده خداوند یکصد و ده ساله انتقال یافت *

۳۰ و او را در حد میراث وی در ثمنیت شرح که در کوه افرائیم است بطرف شمال کوه جاعس دفن کردند *

۳۱ و بنی اسرائیل تمامی ایام مصریه و شوع و تمامی ایام مصر مشایخ که بعد از یهوشوع زنده ماندند که از همه اعمال خداوند که برای اسرائیل ظهور آورد واقف بودند خداوند را عبادت بها آوردند

۳۲ اما استخوانهای یوسف را که آنها را بنی اسرائیل از مصر آوردند در سکم دران هارچه زمین که یعقوب از بنی حمور در سکم بقیمت یکصد مثقال سیم خریداریه بود دفن کردند و این میراث بنی یوسف گردید

۳۳ و الیعازار بن اهورن انتقال یافت و او را در کوهی که از فنجاس فزردی وی بود که در کوه افرائیم بود داده شد مد فون کردند

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا این الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

باب اول

- ۱ اما بعد از انتقال یهوشوع چنین بوقع بیروست که بنی اسرائیل از خداوند استفسار نمودند که از طرف ما اول که جنگ کنعانیان برود
 - ۲ خداوند فرمود که یهودا روانه شود که اینست زمین را بدست ویران کرده ام
 - ۳ و یهودا سمعون برادر خود را گفت که با من موافقت کرده بمیراث من در آتا با کنعانیان جنگ نمائیم و من نیز با تو موافقت کرده بمیراث تو خواهم آمد پس سمعون با وی رفت
 - ۴ و یهودا روانه شد خداوند کنعانیان و فریزیان را بدست ایشان سپرد و ده هزار از ایشان در بزق کشتند
 - ۵ و ادونی بزق را در بزق یافتند و باری جنگ کرده کنعانیان و فریزیان را کشتند
 - ۶ اما ادونی بزق گریخت و تعاقب وی کرده گرفتار نمودند شصت مایه دست وی را ویرا بریدند
- رساله حاگان

- ۷ وادوای بزق گفت که مفتاد ملک شصت و دست و پا
برید و زبیرخوان لقمه چمن بودند چنانچه من کردم
خدا مکافات انرا بمن رسانیده است پس ویرا به اورشلیم
بردند و در آنجا مرد
- ۸ اما بنی یهودا با اورشلیم جنگیدند انرا بتصرف در آورده
بنی م شمشیر زده و شهر را سرزانی کردند
- ۹ بعد از آن بنی یهودا بتنگ کنعانیان که در کرهستان
و در جنوب و در هامون ساکن بودند متوجه شدند
۱۰ و بنی یهودا بمقابله کنعانیانی که در حمرون ساکن
بودند روانه شدند اما نام حمرون پیش از این قریه
اربع بود و سیمی و اخیمن و تلماي را کشتند
- ۱۱ و از آنجا بتنگ ساکنان دیمروا نه شدند اما نام دیمرو
پیش از این قریه سفر بود
- ۱۲ کالیب گفت که هر کسی که قریه سفر را بزند و بتصرف
در آرد هکسه دختر خود را بتکاح او خواهد در آورد
- ۱۳ و عاثیئیل بن کنز که آن کنز را در کوچک کالیب برد
انرا بتصرف در آورد و او عکسه دختر خود را بتکاح او
در آورد
- ۱۴ و چنین واقع شد که آن زن نزد وی رسید و اورا بر این
داشت تا پارچه زمینی از وی درخواست نماید
و این زن از لاغ فرود آمد و کالیب از و پرسید چه
میخواهی
- ۱۵ جواب داد برکتی بمن به بخش زمین جنوبی را بمن

- داد و چشمه های آب را نیز بهمن بد و پس چشمه های بالا
و چشمه های نشیب را بوی بخشید
- ۱۶ و بنی قینی خسر موسی از شهر فلسطین با بنی یهود ادر
بما بان یهودا که در جنوب عراق است برآمدند و
در میان قوم رومی و سفکرمت و رزین دلی
۱۷ و یهودا با سقرون برادر خود روانه شد و کنعان را
که ساکنان صفت بودند و گذشته آنرا حرم نمودند و آن
شهر بد ما را به مسیحی گشت
- ۱۸ و یهودا خزا معه حوالی آن و اسقرون معه حوالی آن و
هقرون معه حوالی آنرا گرفت
- ۱۹ و خن اولی با یهودا بود و متصرف کوهستان گردید اما
ساکنان هامون را نتوانست که اخراج نمایند بسبب آنکه
آنها به های آهین داشتند
- ۲۰ و هقرون را حسب الحکم موسی به کالیب دادند و سه پسر
مناقی را از آنجا اخراج نمود
- ۲۱ و بنی بنیامین به موسیانی را که ساکن اورشلیم بودند
اخراج نکردند اما بهر سیان با بنی بنیامین در اورشلیم
تا امروز ساکن هستند
- ۲۲ و خاندان یوسف متوجه جنگ بیت ایل شد و خن او را
با ایشان بود
- ۲۳ و خاندان یوسف به تپه سی بیت ایل تکی چند فرستادند
اما نام آن شهر پیشتر لوز بود
- ۲۴ و جاسوسان شخصی را دیدند که از شهر بیرون می آمدند

ویرا گفتند که التماس الهی که دخول شهر را بماندائی
و با تو رحمت خواهم ورزید

۲۵ و چون دخول شهر را به ایشان نموده بود شهر را بدم
شمشیر زدند اما آن شخص را معه عیال و چهار ما کردند*
۲۶ و آن شخص نزد همین حتمیان رفته شهری را بماند کرد و آنرا
لوزنا میل که نام آن تا امروز همین برجهاست

۲۷ و بنی منسه ساکنان بیت سیان را معه بلاد آن و طعنای
معه بلاد آن و ساکنان دور معه بلاد آن و ساکنان بیلعام
معه بلاد آن و ساکنان مپیل و معه بلاد آنرا اخراج
نکردند اما کنعانیان دل بسته اقامت آن زمین
بودند

۲۸ و چنین واقع شد که چون اسرائیل قوی گشت کنعانیان را
باج گل اگردانیدند و بالتامام اخراج نکردند
۲۹ و بنی افرائیم کنعانیانی را که ساکن جزر بودند
اخراج نه نمودند اما کنعانیان در میان ایشان در جزر
سکونت ورزیدند

۳۰ و بنی زبولون ساکنان قطرون و ساکنان نهبول را
اخراج نکردند اما کنعانیان در میان ایشان سکونت
ورزیده باج گل ارسیدند

۳۱ و بنی آسیر ساکنان عکرو و ساکنان مپیل و نواحلاب
و اکل یس و حلبه و صفیق و رحوب را اخراج نکردند*
۳۲ اما بنی آسیر در میان کنعانیانی که ساکن زمین بودند
سکونت ورزیدند چه ایشانرا اخراج نکردند

- ۳۳ و بنی نژادی ساکنان بیت شمس و ساکنان بیت عنک را
 استخراج نکردند اما در میان گنجانمایی که ساکن زمین
 بودند سکونت ورزیدند لیکن ساکنان بیت شمس و
 ساکنان بیت عنک باج گلی از ایشان شدند
- ۳۴ و اموریان بنی دان را در کوهستان راندند و ایشان
 را گلی شدند که به مامون نشیب اندید
- ۳۵ اما اموریان در بستره اقامت کوه حرس در میان و
 سعیدیم بودند لیکن دست خاندان یوسف غالب آمد
 تا ایشان را باج گلی از گرد اندید
- ۳۶ و حل اموریان از معمله عشریم از سنگ و علاوه بران
 کشیدند

باب دوم

- ۱ و فرشته خداوند از افلاک به یوکیم رسید و گفت که شما
 را از مصر بهرون آورده زمینیه که با پدران شما بسوکنید
 و عده کردیم و ساندیم و گفتم که عهدی با شما بستیم
 فسخ آن گاهی نخواهم کرد
- ۲ و با ساکنان این زمین پیمانی نباید زد مگر برای
 ایشان را خراب کنید لیکن قول مرا اطاعت نکردید
 چرا مرا تکب این فعل شدید
- ۳ و بنا بران گفتم که ایشان را پیش روی شما استخراج نخواهم
 کرد لیکن ایشان در بهاری شما چون خار و معبودان
 ایشان برای شما چون دام خراب شدند

۴ و چنین واقع شد که چون فرشته خداوند این کلمات را
 بابنی اسرائیل در میان آورد ان قوم به آواز بلند
 بگریه در آمدند

۵ و نام ان مکان را بگویم نامیدند و در انجا بنام خداوند
 در ایستادگی را نمودند

۶ و چون یهو شروع قوم رخصت کرد بنی اسرائیل هر کس
 بمیراث خود رفتند تا زمین را بتصرف در آورند *

۷ و ان قوم تمامی مصریهو شروع و تمامی مصر مشایخی شده
 بعد از یهو شروع زنده ماندند که همه اعمال عجیبی که
 خداوند برای اسرائیل بظهور آورده مشاهده کردند
 خداوند را عبادت بجا آوردند

۸ و یهو شروع بن نوین بنده خداوند یکصد و ده ساله شده
 انتقال یافت

۹ و اوراد و حمد میراث وی در تمننت حرم در کوه افرائیم
 بطرف شمال کوه جاعس مد فون کردند

۱۰ و تمامی ان طبقه نیز به پدران خود ملحق شدند و بعد
 از ایشان طبقه دیگر بوجود آمد که از خداوند و از
 افعالی که برای اسرائیل بظهور آورده بودند بجهت
 تکریمند

۱۱ و بنی اسرائیل در نظر خداوند مرتکب کار ناشایسته
 شدند و تعلیم را عبادت نمودند

۱۲ و خداوند خدای پدران خود را که ایشانرا از زمین
 مصر بیرون آورده تریک کرده اند و مهربود ان دیگر را از

معهودان اقوام اطراف و جوار نسب بهره يي کرده اند
و پيش آنها سببي بهجا آوردند و خد اوند را خشمناك
گردانيدند

۱۳ و خد اوند را ترك كرده بهل و مستار و ت را مهادت
فرمودند

۱۴ و خشم خد اوند بر بني اسرائيل مشعل شد و ايشان را
بدست غارت كنندگان سپرد كه ايشان را غارت
كردند و بدست دشمنان اطراف و جوار نسب فروخت
بسي يگه من بهل طاقت مقاومت دشمنان نداشتند

۱۵ هر كه با بيمرون ميرفتند دست خد اوند بنزول بلا ميآلف
ايشان مي بود چنانچه خد اوند فرموده بود و چنانچه
خد اوند با ايشان سرگندي ي ياد كرده بود و عسرت
فراوان بر ايشان روي داد

۱۶ ليكن خد اوند هاكمان را بوجود آورد كه ايشان را
از دست غارت كنندگان رها نيدند

۷ فاما اطاعت هاكمان خود را نكردند ليكن به بيمروي
معهودان ديگر زنا كاري نمودند و پيش آنها سببي به
نمودند و از راهي كه پندران ايشان رفتند و از اطاعت
خد اوند زود انديشان نمودند و آن آئين را مسلك
نداشتند

۱۸ در سرنگاه خد اوند هاكمان را براي ايشان بوجود مي آورد
خد اوند با هاكمي بود و تمامي هموان ها كم ايشان را
از دست دشمنان مي رها نيد زيرا كه خد اوند از آ

و تاسف ایشان بسبب ظالمان و آزارنیگان مستحقین
میگشت

۱ و چنین واقع شد که چون حاکم می مورد ایشان روئافته
زیاده از پدران مفسد می شد لیکن معبودان دیگر را
به روی کرد عبادت می نمودند و سجده آنها می آوردند
از اعمال خود و از کج رفتاری خود چیزی کم نکردند *
۲۰ و چشم خداوند بر اسرائیل مشتعل گشت و گفت بسزای
آنکه این قوم ارعبدی که با پدران ایشان بستم تپاوز
نموده اند و قول نشنیدند

۲۱ من نیز پیش روی ایشان هیچکس از اقوامی که یهوشوع
بوقت مردن گذاشت اخراج ننمودم کرد

۲۲ تا بوساطت آنها بنی اسرائیل را امتحان نمایم برای آنکه
طریق خداوند را نگاهدارند و رفتار نمایند چنانچه
پدران ایشان نگاه داشتند

۲۳ بنابراین خداوند ان اقوام را باقی گذاشت و به تبعید
اخراج نه نمود و ایشان را بنیست یهوشوع نه سپرد

باب سیوم

۱ اما اینست اقوامی که خداوند باقی گذاشت تا بوساطت
انها بنی اسرائیل را امتحان نماید یعنی هر کسی که
از هر جنگ کنعان واقف نبود

۲ صرف آنکه تا طاعت بنی اسرائیل واقف شوند تا در
جنگ ایشانرا تعلیم دهند هر کسی که از پیش واقف نبود *

۳ پنج امیر فلسطیان و همه کنعانیان و اهل صیدون و
حویانی که در کوه لبنان سکونت داشتند از کوه بعل
حرمون تا بحد حماث

۴ و اینها برای امتیان اسرائیل بودند تا معلوم شود که
احکام خداوند را که بر سلطت موسی به پدران ایشان
فرموده بود اطاعت نمایند یا نه

۵ و بنی اسرائیل در میان کنعانیان و حیتیان و اموریان
و فیزیان و حویان و یهوسیان سکونت داشتند

۶ و دختران ایشان را بکاح خود در آوردند و دختران
خود را به پسران ایشان دادند و معبودان ایشان را
همادست کردند

۷ و بنی اسرائیل در نظر خداوند مرتکب معصیتناشایسته
شدند و خداوند خدای خود را فراموش کردند و بعزیم
و غلب را عبادت کردند

۸ بنابراین چشم خداوند بر اسرائیل مشتعل شده ایشان را
بسیست کوسن رسعنا تا نیمه پادشاه ماورالنهر سپرد و بنی
اسرائیل کوسن رسعنا تا نیمه را تا هشت سال بندگی کردند
۹ و چون بنی اسرائیل بسوی خداوند فریاد کردند لپیات
دهند که را برای بنی اسرائیل بر غیزانیم که او ایشان را
لپیات بششید یعنی عاشقینش کنز که آن کنز برادر
کوچک کالیب بود

۱۰ و روح خداوند بر روی نازل شد و هاکم بنی اسرائیل
کردید و متوجه جنگ شد و خداوند کوسن رسعنا تا نیمه
رساله ها کان

- یاد شاه ماورالنهر را بقبضه زی سپرد و دست وی بر
 کوسن رسائیم غالب آمد
- ۱۱ و زمین تا چهل سال آرام گرفت و عاتق بن کنز
 وفات یافت
- ۱۲ و بنی اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند مرتکب عمل
 ناشایسته شدند و خداوند عجلون ملک موآب را بمشالفت
 بنی اسرائیل تقریب داد بسبب آنکه در نظر خداوند
 مرتکب عمل ناشایسته شدند
- ۱۳ و بنی عمرون و بنی عمالیق را با خود متفق کرده روانه
 شد و بنی اسرائیل را مغلوب ساخت و شهر نخلسنا را
 بتصرف درآورد
- ۱۴ پس بنی اسرائیل عجلون ملک موآب را تا هجده سال
 بندگی نمودند
- ۱۵ اما چون بنی اسرائیل بسوی خداوند فریاد نمودند
 نجات دهند را برای ایشان برخیزانید اهود بن
 جیره بن یمنی مرد چپ و بنی اسرائیل از دست وی
 پیشکشی پیش عجلون ملک موآب فرستادند
- ۱۶ اما اهود قومه دوده بطول یک فرسنگ برای خود ساخت
 و وزیرجامه خود بر ران راست آویخت
- ۱۷ و پیشکش را پیش عجلون ملک موآب رسانید اما عجلون
 بسیار فربه بود
- ۱۸ و از کبیرانیدن پیشکش فارغ شده حاملان پیشکش
 را مرخص کرد

- ۱۹ تا ما را شود از کاروخستان که در نزد یکی شغال است باز گردید و گفت که ای پادشاه برای تو سخنی خلوتی دارم او گفت خاموش باش و همه کسانی که بحضورش ایستاده بودند از پیش روی بیرون رفتند
- ۲۰ و امود نزدیک وی رفت اما در سر داد که برای خود ساخته بود نشست و امود گفت که برای تو از خلایق سخنی دارم و از نشیمن گاه خود برخاست
- ۲۱ و امود دست چپ را دراز کرده قدمه را از ران راست کشید و در شکم وی زد
- ۲۲ و دسته نهم بعد از تیغه در شکم وی داخل شد و چربی بر تیغه منجمد شد بعد یکی که نتوانست قدمه را از شکم وی بیرون کشد و نجات از وی برآمد
- ۲۳ پس امود از دهلیز بیرون رفت و درهای حجرها را از عقب بست و مقفل کرد
- ۲۴ و چون بیرون رفته بود ملا زمان حاضر شد و چون دید که اینک درهای حجره مقفل است گفتند که البته در سر داد به خود حاجت نداشته است
- ۲۵ و توقف کردند تا خیل کشند و اینک درهای حجره را بکشاد لهذا کلید ی گرفته کشادند و اینک مخدوم بر زمین مرده افتاده بود
- ۲۶ و امود مادامیکه ایشان در توقف بودند گریخت و از اطراف کاروخستان گزاشته تا به سعیرات جان برد
- ۲۷ و چنین واقع شد که در اینجا رسیدند در کوه افرازم کونا

که از مصر بیرون آمدند بودند هزملی که یعنی همه مردان جنگی در اثنای راه بعد از خروج مصر در صحرا بودند

۵ همه مردمانی که از مصر بیرون آمدند بودند مختون شدند لیکن همه مردمانی که بعد از خروج مصر در بیابان موجود آمدند ایشانرا مختون نکردند

۶ زیرا که بنی اسرائیل مدت چهل سال در بیابان سیر نمودند تا اینکه همه کسانی که مردان جنگی بودند که از مصر بیرون آمدند تلف شدند به سزای آنکه اطاعت قول خدا اولی نکردند که خداوند با ایشان سوگند یاد کرد براینکه آن زمین را به ایشان نه نمایند که خداوند بدادن آن بما با پدران ایشان سوگندی یاد کرده بود زمینی که از شیر و شهد لبریز است و فرزند آن ایشان را که بجای ایشان بر خیزانید بود یهوشوع مختون ساخت چه نامختون بودند بسبب آنکه در اثنای راه ایشانرا مختون نکرده بودند * ۸ چندی واقع شد که چون قوم از ختنه فراغت یافتند در خیمه گاه هریک بجای خود ماندی تا به شدند

۹ و خداوند یهوشوع را گفت که امروز ملاکت مصر را از شما غلطانید ام لعل این مکان تا امروز بغلال مسجی است

۱۰ و بنی اسرائیل در غلال خیمه زدند و در روز چهاردهم ماه در میدان یروشوعید فصیح کردند *

- ۴ و د بوره نبيه زن لغيد و ت در ان ايام بزني اسرائيل
حاكمه بود
- ۵ و او درميان راه و بيت ايل بر كوه افرايم زير نخل
د بوره ساكن مي بود و بني اسرائيل براي حكومت
پيش و مي آمدند
- ۶ قني چند فرستاده باراق بن ابي نوعم را از قل س نفتالي
طلبيد و گفت كه آيا خد او را خد اي اسرائيل چنين
نفرموده است كه برو ده هزار كس از بني نفتالي
را ز بني زبولون بسوي كوه تابور مجتمع نموده همراه
خرد بگيرد
- ۷ و من سيسراسيه سالار فوج يابدين را با ارا بها و گروه
وي نزد تو بر لب رود قيسون خواهم رسانيد و بدست
تو خواهم سپرد
- ۸ و باراق ويرا گفت هرگاه تو همراه من بيايي خواهم
رفت ليكن اگرا تو همراه من نيايي نخواهم رفت
- ۹ او گفت البته با تو خواهم آمد فاما سفر ي كه اراده
ان داري موجب نيكنامي تو نخواهد شد زيرا كه خد او را
سيسرا را بدست زني خواهد فروخت و د بوره برخاسته
همراه باراق به قل س رسيد
- ۱۰ و باراق زبولون و نفتالي را تا به قل س طلب داشت
و ده هزار كس همراه گرفته روانه شد و د بوره باوي
روانه گويد
- ۱۱ اما حيدر مرد قمني از بني حباب خسر موسى از قديميان

- جدا شده در میان آن معنا هم که در نزد یکی قدس
است خیمه زده بود
- ۱۲ و سپس از اخبار دادند که باراق بن ابی نوحم متوجه
کوه تابور شده است
- ۱۳ و سپس تمامی آرايه هاي خود یعنی نهصد آرايه آمین
و همه همراهان خود را از حروست اقوام تابه زود
قیسوت فرامه آورد
- ۱۴ و د بوره باراق را فرمود که هر یک از که همین روز
است که خداوند سیمرا را بدست تو سپرده است آیا
خداوند پیش آهنگ تو نیست پس باراق از کوه تابور
بیاده هزار کس نشیب آمد
- ۱۵ و خداوند سیمرا را همه تمامی آرايه ها و تمامی فوج
از دم شمشیر پیش روی باراق منتهزم کرد بعد از که
سیمرا از آرايه خود فرود آمد و پیاده گردید
- ۱۶ و باراق آرايه ها و فوج را تابه حروست اقوام تعاتب
فرود و تمامی فوج سیمرا از دم شمشیر کشته گشت یکی
چنان بر نشد
- ۱۷ و اما سیمرا پیاده گردانیده تابه خیمه یا عیل زن حیدر
قیمنی رسید زیرا که در میان یا بیهن ملک ها صرور و حیدر
قیمنی صلح می بود
- ۱۸ و یا عیل با استقبال سیمرا بیرون آمده و پراگشت فرود آمد
ای معذوم من نزد من فرود آمدن و چون نزد روی
در خیمه فرود آمد کلیسی بر روی وی انداخت

۱۹ ويرا گفت كه انما س انكه قل ري آب يل مي ويك

شيشه شير كشاده ويرا خورا نيد و باز پوشا نيد

۲۰ پس ويرا نكت كه در دروازه خيمه ايستاده باش و مرگه

كسي برسد و از تو استفسار نمايد كه آيا در اينجا كسي

باشد بايد گفت كه خير

۲۱ پس با عيل زن حيدر ميخني از ميخهاي خيمه و تخماق را

دردست گرفته نزد وي نوم نرم رفت و ميخ را در شقيقه

وي كوفت و بز مين دوخت چه او در خواهي گران و خسته

بود همچنين مرد

۲۲ و اينك باراق سيسرا را تعاقب ميكرد كه با عيل

باستقبالش بيرون رفت و گفت كه بيا و مردي را كه

مجهولي بتومي فاييم و چون داخل شد اينك سيسرا مرده

افتاده است و ميخ در شقيقه وي بود

۲۳ برينوجه خداوند در آنروز يا بين ملك كنعان را پيش

روي بني اسرائيل مغلوب كرد

۲۴ و دست بني اسرائيل ترقي نمود و بر يا بين ملك كنعان

هاب آمل تا آنكه يا بين ملك كنعان را محكوم ساختند

باب پنجم

۱ پس د بوره و باراق بن ابي نوعم اين سرود را

سرائيدند

۲ بسبب انتقام اسرائيل چون قوم جان فشاني كردند

خداوند را حمد نمايدند

۳ ای ملوک بشنویید ای امیران گوش کنید من خود
برای خداوند سرود می سرایم بحمد خداوند خدای
اسرائیل متولم می شوم

۴ ای خداوند چون از سیخو خروج نمودی چون از میدان
ادوم روانه شدی زمین به تزلزل درآمد و آسمان
نشر کرد بلکه ابرها نشر آب کرده اند

۵ جبال از روی خداوند گذاخت بلکه همان سپینای از
روی خداوند خدای اسرائیل

۶ در ایام سمعیر بن عنات در ایام یاعیل شار عیال بیکار
ماندند و مسافران از کوره راهها سفر می کردند

۷ دهانت بی چراغ بودند در اسرائیل بی ساکن بودند
تا آنکه من در بوز بر خاستم تا آنکه من مادرانه در
اسرائیل برخاستم

۸ معبودان نور اختیار کردند پس جنگ در دروازهها
روی داد در میان چهل هزار کس اسرائیل آیا سپری
یا سنایی موجود بود

۹ دل من وابسته سرداران اسرائیل است بکه برای قوم
جان فشانی کردند خداوند را حمد نسائید

۱۰ ای سواران الاغ سفید ای نشینندگان هکمدای سالکان
راه غور کنید

۱۱ بر سر منبع نجات با فتگان از غوغای تیروان از ان درانجا
اعمال نیک خداوند را بلکه اعمال نیکو را که برای
دهانت اسرائیل ظهور آورده است بیان خواهم کرد

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

۲۰ از آسمان جنگیدند کواکب در دایره های خود مخالفت
سیسرا حربه کردند

۲۱ نهی قیسونان لهرقنیم نهی قیسونان ایشانرا فرو برد
ای جان من توانائی را پامال کرده

۲۲ آن وقت سم اسبها از و گره بلکه از و گره پهلوانان
شکست

۲۳ بر سیروز لعنت کنید (فرشته خداوند میفرماید) و بر
سایکانش با بغض تمام لعنت کنید بسبب آنکه به یاری
خداوند یعنی به یاری خداوند به مخالفت پهلوانان
نیامدند

۲۴ علاوه بر زنان یا عیال زن حیمیر قینی مبارک باد علاوه
بر زنان خیمه نشین مبارک باد

۲۵ آب درخواست او شیر داد در ظرف شاهانه کوزه آورد
۲۶ میخ درد دست گرفت و درد دست راست تشناق کاری که
سیسرا را از تشناق زد و شقیقه وی را زده سوراخ
کرد

۲۷ بر قلش خمید افتاد خمید بر قلش خمید افتاد
بر جائی که خمید انجا بیجان افتاد

۲۸ مادر سیرا از روزن نگریست و از شبکه فریاد کرد که
آرا به وی در رسیدن چرا تائی می کنند چرخهای
آرا به های وی چرا درنگ میکنند

۲۹ گیسو سفید آن وی را جواب دادند بلکه خود همچنین
پاسخ نمود

۳۰ آیا کامیاب نشدند آیا یغما را تقسیم نه نموده اند آیا
برای هر مردی یک دوکنیز برای سیرایغما یی بوقلمونی
یغما یی بوقلمونی منقرش بوقلمونی از هر دو طرف منقرش
شایسته کردن یغما زیان

۳۱ ای خداوند همه دشمنان بن یزویه معلوم شوند اما
هر کسی که ویرا دوست دارد حالش به آفتاب ما در
صین طلوع بعد از آن زمین تا چهل سال آرام گرفت

باب ششم

۱ و بنی اسرائیل در نظر خداوند مژگن کار نایسته
شدند و خداوند ایشان را بن دست مدیان تا هفت
سال سپرد

۲ و دست مدیان بر بنی اسرائیل استیلا یافت و بسبب
بنی مدیان بنی اسرائیل برای خود غارها در کوهستان
و مغاکها و حصن ها ساختند

۳ و چنین واقع شد که هرگاه بنی اسرائیل می گشتند
بنی مدیان فصل میکردند و بنی ممالیق و مشرقیان
نیز فصل ایشان میکردند

۴ و بمخالفت ایشان خیمه زده ما فصل زمین را تا غزا
خراب کردند و برای بنی اسرائیل اسباب معیشت
نگذاشتند نه گوسفند نه گاو نه الاغ

۵ زیرا که با بهائم و خیمه های خود بر آمدند و از کثرت
چون ملخ رسیدند هم ایشان و هم شتران ایشان بی شمار

- بودند و بقصد خرابی داخل زمین شدند
- ۶ و بنی اسرائیل بسبب بنی مدیان بسیار بی برگ و روا گشتند و بنی اسرائیل سوی خداوند فریاد برآوردند و
- ۷ و چنین واقع شد که چون بنی اسرائیل بسبب بنی مدیان سوی خداوند فریاد کردند
- ۸ خداوند پیغمبر را نزد بنی اسرائیل فرستاد و ایشانرا گفت که خداوند خدای اسرائیل چنین میفرماید که شما را از مصر برآورده و از دارالعباس رها کرده
- ۹ و از دست اهل مصر و از دست همه ظالمان نجات بخشیده و پیش روی شما اخراج نموده زمین ایشان را بشما دادم
- ۱۰ و بشما گفتم که منم خداوند خدای شما از معبودان اموریان که در ملک ایشان چگونگی دارید مترسید اما قول مرا اطاعت نه نمودید
- ۱۱ و فرشته خداوند رسیده در عافره زبرد رخت بلوطی که از آن یواس ابی مزری بود نشست و جدون پسر وی نزد یک حوض می گندم می کوفت تا آن را از بنی مدیان پوشیده دارد
- ۱۲ و فرشته خداوند بروی اشکارا گشت و گفت که ای پهلوان دلیر خداوند با تست
- ۱۳ و جدون ویرا گفت که ای مخدوم من اگر خداوند باما باشد پس چرا اینهمه واقعات بر ما نازل شده و همه آیات وی چه شد که بدران ما از آنها ما را خبر دادند

و گفتند که آیا خد او ند ما را از مصر بیرون نیاورد
 لكن الحال خد او ند ما را ترك کرده بدست بني مديان
 سپرده است

۱۳ و خد او ند بروي نگرينست و گفت با اين قوتي که داري
 روانه شو که بني اسرائيل را از دست بني مديان
 نجات خواهي بخشيد آيا من ترانفرستاده ام

۱۵ ويرا گفت که اي مخدوم من بني اسرائيل را چگونه
 نجات دهم اينک طائفه من درمنه قليل است و من در
 خانه پدر خود کمتر ايم

۱۶ خد او ند ويرا گفت که في الحقيقت با تو خواهم بود
 و بني مديان را چون يك کس خواهي زد

۱۷ ويرا گفت الحال اگر منظور نظر تو باشم پس آيتي بمن
 بنما بر اينکه تو با من متکلم گشته

۱۸ التماس انکه از اينجا دور نشوي تا بمصور تو بيايم
 و هديه خود را بيرون آورده هميشه تو بگذازم گفت تا باز
 آمدن تو توقف خواهم نمود

۱۹ و جدون داخل رفته و بزغاله و کبچه هاي نظيري از يك
 ايقا آورد مهيا کرد گوشت را در سبلي نها دو شور بار را
 در ديگي ريخت و پيش وي درز يرد رخت بلوط آورده
 گلي را نيد

۲۰ و فرشته خد او را فرمود که گوشت و کبچه هاي نظيري
 را گرفته براي من سنگ بنه و شور بار را بر يزد و پنجهي عمل
 نمود

۲۱ پس فرشته خداوند سرعصائی که در دست وی بود

دراز کرده برگوشت و کلوچه های طایری رسانید

واتش از سنگ برآمده گوشت و کلوچه های طایری را

تلف نمود پس فرشته خداوند از نظر وی غایب گشت *

۲۲ و چون در یافت که آن فرشته خداوند بود

گفت و ایلا ای بروردگار خداوند چه فرشته شد او را

و او برومعایند کردم

۲۳ و خداوند ویرا فرمود که بر تو سلامت باد و شری

فخواهی مرد

۲۴ پس چون ایله یی را بنام خداوند را نپا بنام کرد

و انرا بهر سلام نامید در مافره ای عزیز تا امروز

موجود است

۲۵ و در همان شب چندین واقع شد که بخداوند ویرا فرمود

که کاه جوان پدر خود یعنی گاه جوان دویم هفت ساله را

بگیر و ملایح بمل را که پدر تو دارد خراب کن و غلبی

که در نزد یک نیست به بر

۲۶ و بر سر این سنگ در جای هموار مل یی را بنام خداوند

خدا یی خود بسا زوان گاه ویم را با آن همزم غلب

که می بری قربانی سوختنی بگل را

۲۷ پس چون ده کس از ملازمان خود همراه گرفته چنانچه

خداوند فرموده بود بعمل آورد و بسبب آنکه از اهل خانه

پدر و از مردمان شهر فرسید در روز نتوانست بدن کار

به پردازد بلکه در شب ممل نمود

۲۸ و چون مردمان شهر بگاه برخاستند اینک ملجیح بعل
خراب شده است و غلبی که در نزدیکی آن بود بریده
شده است و گاو و دویم بر من بیتی که بنا شده است
گلی را نیده اند

۲۹ و با یکدیگر گفتند که آیا که مرتکب این عمل شده و تقیص
کرد و استغفار نکرده گفتند که جد و ن بن یواس
مرتکب این عمل شده

۳۰ پس مردمان شهر یواس را گفتند بیرون آر تا مقتول
شود بسزای آنکه ملجیح بعل را منهدم کرده است
و غلبی که در نزدیکی آن بود بریده است

۳۱ و یواس با همه مخالفان گفت که آیا برای بعل مباحثه میکنید
آیا در انبیاء دمهیل هر کسی که برای وی مباحثه کند
الاحمال بیکه اول روز است مقتول شود هرگاه او معبود
باشد خرد مباحثه کند در باره آن که ملجیح و یواس
خراب کرده است

۳۲ بنابراین جد و ن بسرخرد و یرو ب بعل نامید زیرا که
گفت باید که بعل باری مباحثه کنند در باره آن که
ملجیح و یواس خراب کرده است

۳۳ پس همه بنی ملیان و بنی عمالیق و مشوقیان مجتمع
گشته راه بمسود و رواد ی برزیل خیمه زدند

۳۴ و روح خداوند بر جد و ن نازل شد و کنانواخت
و ابی عزرد و عقب وی فراهم آمدند

۳۵ و فاصل آن در همه اطراف منته روانه کرد تا ایشان

نیز در عقب وی مجتمع شدند و فاصدان به آسیرو به
زبولون و به نفتالی فرستاد تا با استقبال ایشان برآمدند *
۳۶ و جدون از خداوند درخواست نمود که هرگاه
اراده نجات اسرائیل از دست من داری چنانچه
فرموده

۳۷ ای ملک یسعی بر خرم من گاه میگن ارم هرگاه ششم بر ششم
بریزد و پس و تمامی زمین خشک باشد پس خواه
دانست که اسرائیل را از دست من نجات خواهی
بخشید چنانچه فرموده

۳۸ و چنین وقوع بموست چه روز دیگر گاه برخاسته ان
ششم را فشرده و ششم را از ششم بر آورد تا یک لکن آب *
۳۹ و جدون با خدا گفت که ششم تو بر من مشتعل نشود
که همین با خواهی گفت و پس التماس آنکه یکبار دیگر
با بن ششم تیر به کنم که ششم خشک باشد و پس و بر تمامی
زمین ششم بریزد

۴۰ و خدا در آن شب چنان بعمل آورد چه ششم خشک بود
و پس و بر تمامی زمین ششم ریخته بود

باب هفتم

۱ پس یروبا بعز که مراد از جدون است و همه همراهان
وی بگاه برخاسته بر کنار چاه حرد و دخیمه زدند چنانچه
لشکر بنی من بان بطرف شمال ایشان نزد یک بکوه سوره
در وادی بودند

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

- ۸ پس آن مردمان تروشه و کونا در دست خود گرفتند و
 ما باقی بنی اسرائیل هر کس را بخیمه خود روانه کرد
 و آن سیصد کس را با خود داشت و لشکر مدیان دشمن
 وی در وادی بودند
- ۹ و چنین واقع شد که همان شب خداوند و هوا فرمود
 که متوجه لشکر شریجه انرا بدست تو میروم
 ۱۰ اما اگر از رفتن می ترسی فوره بگردم و مرا همراه
 گرفته متوجه لشکر شو
- ۱۱ و هر چه بگویند بشنو و بعلیه دست تو قدرت خداوند یافت
 تا متوجه لشکر شریجه پس فوره بگردم خود را همراه
 گرفته به صف دای بیرونی لشکریان رسانم
- ۱۲ و بنی مدیان و بنی ممالیق و تمامی مشرقیان از کثرت
 مانند مانج بوده در وادی خمیده بودند و شتران ایشان
 چون رمل دریا از کثرت بی شمار بود
- ۱۳ و در رسیدن جلون اینک شخصی با هم قطار خود خوابی
 بیان میکرد و میگفت که اینک خوابی دیده ام که کار چه
 جوین در لشکرگاه مدیان فرود آمدند و بشمار رسیدن
 آن را انداخته از پادراوردان خیمه بر زمین
 پهن شد
- ۱۴ و هم قطارش در جواب گفت که این خیمه نیست بجز شمشیر
 جلون بن یواس مرد اسرائیلی چه خدا مدیان و تمامی
 فوج را بدست وی سپرده است
- ۱۵ و جلون بیان این خواب و تعبیرش را شنید و شمشیر

بجای آورد و به لشکر اسرائیل مراجعت کرد و گفت که
برخی از یاران من را به لشکر می یان را بدست
شما سپرده است

۱۶ و آن سیصد کس را به سه جزو تقسیم نمود و کرنائی
در دست هر کس داد با کوزه های خالی و در هر کوزه
چراغی بود

۱۷ و ایشانرا فرمود که بر من بنگریید و بهیچانطور عمل
نمائید و چون به لشکر بیرونی رسیدید با هم هر کاری که
من بکنم شما نیز همان کنید

۱۸ من با همراهان خود چون کرنا نیز از هر طرف
لشکرگاه کرنا قرار یابد و بگوئید که شمشیر خدایان
و جان و نرسید

۱۹ پس چهل و یکصد کس که همراه وی بودند در اول پاس
دویمین به بیرون لشکرگاه رسید بهمان وقت تیر بردار
تیریل داده بودند و ایشان کرنا نواخته میروند و آنکه
در دست خود داشتند شکستند

۲۰ و هر سه جزو کرنا نواختند و سپاه را شکستند و چراغها را
در دست چپ و بکرناها را در دست راست گرفتند
تا بنوازان و فریاد برآوردند و آنکه شمشیر خدایان
و جان و نرسید

۲۱ و هر کس در اطراف لشکرگاه بجای خود ایستاد و تمامی
لشکریان دین و فریاد برآوردند و گویشتند و آن
سیصد کس کرنا نواختند و خدایان در تمامی لشکرگاه

- شمشیر مرکب را مخالف هم قضا روی کرد
 ۲۲ و لشکریان تا به بیت سطله صریحی و بسوی حنا ایل
 متوجه تا به طبقات گریختند
 ۲۳ و بنی اسرائیل از نفتالی و آسیر و از تمامی منسجمه مجتمع
 شدند بنی مدیان را تعاقب کردند
 ۲۴ و چون در اطراف کوه افرائیم قاصدان فرستاد
 و گفتند که مخالفت بنی مدیان پیمان و آب را تا به بیت
 باره و یرون بین متصرف شوید پس تمامی بنی افرائیم
 فراهم آمدند و آب را تا به بیت باره و یرون متصرف
 در آوردند
 ۲۵ و دامیر مدیانی عوریب و زئب را گرفتار نمودند
 و عوریب را بر سنگ عوریب کشتند و زئب را نزد یک
 به حوض زئب بقتل رسانیدند و بنی مدیان را تعاقب
 نمودند و سر عوریب و زئب را پیش چوون در آن طرف
 بردین رسانیدند

باب هشتم

- ۱ و بنی افرائیم ویرا گفتند که این چه کار است که با ما کردی
 که چون بجنگ بنی مدیان متوجه شدی ما را طلب نداشتی
 و با وی بشنیت تمام منازعت نمودند
- ۲ ایشانرا گفتند مانند کردار شما چه کردیم آیا پس همین
 خوشه های افرائیم به از خوشه برای ایی عوز نیست *
- ۳ خدا امهران مدیان عوریب و زئب را بدست شما سپرد

است و من مثل کرده شما چه تو را نسیم بگوید بهچرد گفتن
این سخن خشم ایشان نسبت بوی فرو نشست

۳ و چون با سیصد کس بکوه همراه وی بودند بی بدیدین
رسیدن با وجود خستگی هم تعاقب کنان مدور نمودند *

۵ و مردمان سکونت را گفتند که التماس آنکه نانی چند
به همراهان من بدید زیرا که بسیار خسته شده اند
و من زبج و صلح و نفع را تعاقب میکنم

۶ و امرای سکونت گفتند که ایادستهای زبج و صلح و نفع الحال
بدید تو تسلیم شده است که لشکر قراندان بدیدیم

۷ و چون گفت بنا بر این چون خدایند زبج و صلح و نفع را
بدیدست من سپرده باشد گوشت شمارا به خار و شوک
بیابان خوارم خال ندید

۸ و از آنجا کوچ کرده به فنوئیل رسید و با ایشان نیز
همین سخن را در میان آورد و مردمان فنوئیل نیز چون
مردمان سکونت جواب دادند

۹ و مردمان فنوئیل را جواب داد که هرگاه بسلامت بازآیم
این بزج را خوار میکنم

۱۰ اما زبج و صلح و نفع با افواج خود در قرقور بودند و تخمیناً
پانزده هزار کس بقیه تمامی افواج مشرقیان زیرا که
یکصد و بیست هزار کس صاحب شمشیر گشته گشتند *

۱۱ و چون از راه خیمه نشینان بطرف مشرق از نویم و
یاجیه روانه شده فوج را منهزم کرد زیرا که فوج
بی خبر بود

۱۲ و چون ز بیج و صلمو نع گریختند ایشان را تعاقب نکرد
و آن ملک مدیان ز بیج و صلمو نع را گرفتار کرد و تمامی
فوج را منهزم نمود

۱۳ و چون بن یواس پیش از طلوع آفتاب از محرقه
مراجعت کرد

۱۴ و مردی جوان از اهل سکوت گرفتار عذره از وی
استفسار نمود و او را از احوال امیران سکوت و
مشاقتش یعنی جمله هفتاد و هفت کس مطلع گردانید

۱۵ و به مردمان سکوت رسید گفت اینک ز بیج و صلمو نع
که شصت باره ایشان با من منازعت کرد بد و گفتم
که آیاد سنهای ز بیج و صلمو نع بدست تو حواله شد
است تا به مردمان تو که خسته هستند نان بدهم

۱۶ و مشایخ شهر را گرفته شوک و خار بیا بان را حاضر
کرد و از آن مردمان سکوت را انتخاب نمود

۱۷ و برج ذنوبیل را استیصال نمود و مردمان آن شهر را
بقتل رسانید

۱۸ پس از ز بیج و صلمو نع پرسید کسی را که در تابور کشته
چه سان بودندی جواب دادندی که چون تر بود بد
هر یک بصورت شهرزاده می نمود

۱۹ گفت برادران من بودند بل که پسران مادر من
سوگند بجهانت خدایند اگر ایشانرا ندیده ام گنایانم
شمارا نمی کشتم

۲۰ و شیر نجست زاده خود را فرمود که برخیز و ایشانرا

بکش اما آن جوان شمشیر خود را نکشید پس سبب آنکه
 کودک بوده ترسید.

۲۱ پس ز بیم و وحشت رای گفتند که تو خود بر نیز و بکار ما
 به بردار زیرا که قوت هر کس بقدر حال وی می ماند
 و چگونگی بر خاسته ز بیم و وحشت رای گفتند و زیور ملی
 که برگردن شتران ایشان بود به گرفت

۲۲ و بنی اسرائیل چگونگی را گفتند که تو را لی ما باش
 هم تو و هم پسر تو و هم نهمه تو زیرا که ما را از دست
 بنی یان نجات بخشید.

۲۳ و چگونگی ایشان را گفت که من و لی شما نخواستیم
 و نه پسر من و لی شما نخواهید کرد پس بلکه و لی شما
 شد اولی است.

۲۴ و چگونگی ایشان را گفت که از شما التماسی دارم که
 هر کس گوسفندانی که از شما آورده است بمن بدهد
 زیرا که اسما عیالی بوده گوسفندانی ز زمین داشتند *
 ۲۵ جواب گفتند که از دل و جان خواهیم داد و لباسی بمن
 کرده هر کس گوسفندانی که از شما آورده بود در آن
 انداخت

۲۶ و آن گوسفندانی ز زمین که در خواستند بسود بوزن
 یک هزار و هشتصد مثقال طلا سوزای زیورهای و طرقها و
 لباسهایی از جوانی که ملوک سلیمان پوشیده بودند و
 سوزای زنجیرها که برگردن شتران ایشان بود

۲۷ و چگونگی یک ایفره از آن در دست گرفته و در شهر خود مافرا

۲۶ و همچنین با ایشان عمل نمود و از دست بني اسرائيل
برهانيد تا ایشان را نکشتند

۲۷ و يهو شوع ایشان را بهما نرود ز برای جماعت و برای
مل بسج خداوند در مكاني كه مقرر كنند هزم شكست و آب
كش گردانيد چنانچه موجود است

باب دهم

۱ اما چنين واقع شد كه چون ادوني صدق ملك اورشليم
خبر شنيد كه يهو شوع ماي را گرفته است و حرم گردانیده
چنانچه باير يهو و ملكش همچنین نیز با ماي و ملك آن
نموده و آنكه ساكنان جبعون با بني اسرائيل دوستي
پیدا کردند و در میان ایشان هستند

۲ بسيار خوفناك شدند بسبب آنكه جبعون شهر عظيم يكي
از دار السلطنه ما بود و بسبب آنكه از ماي عظيم تر بود
و همه مردم ما دش بهلوان بودند

۳ لهذا ادوني صدق ملك اورشليم نزد حو حام ملك جرون
و قرامام ملك يار موت ر يا ذبح ملك لا كيس و د بيمر ملك
عجلون ايلچيان فرستاد و گفت

۴ كه به استعانت من بيائيد تا جبعون را بزنيم زیرا كه
با يهو شوع و بني اسرائيل دوستي پیدا کرده است

۵ لهذا پنج ملك اموريان يعني ملك اورشليم ملك جرون
ملك يار موت ملك لا كيس ملك عجلون مچتموع شدند و با

باب نهم

۱ و ابي ملك بن يروپ بعل به سكم نزد برادران مادر خود رفت و با تمامي اهل خانه و پدر و مادر خود تكلم نمود و گفت

۲ التماس آنكه اين معني را با مردم مان سكم در ميان آرند كه براي شما چه بهتر است اينكه پسران يروپ بعل كه هفتاد كس ميباشند بر شما سلطنت ورزند يا آنكه يك كس سلطان شما باشد و از اين هم ياد آرند كه من استخوان و گوشت شما هستم

۳ و برادران مادر و پسران اين معني را بسمع همه مردم مان سكم در باره وي در ميان آوردند و دل ايشان به اطاعت ابي ملك مائل شد و يرا كه گفتند او نيز برادر ما است

۴ و هفتاد مثقال بسيم ار خانه بعل بريت بوي دادند كه ابي ملك از آن كساني چندي از او با ش و بكار بمزد فراهم آورد تا ويرا پيروي نمايند

۵ و بخانه پدر خود در صافره رفته برادران خود پسران يروپ بعل را كه هفتاد كس بودند بر سر يك سنگ بقتل رسانيد فاما يوثام پسر كوچك يروپ بعل جان بوش چه خود را پنهان داشت

۶ و همه مردم مان سكم و تمامي اهل خانه ملوه مجتمع گشتند و روانه شده در ميدان ستوني كه در سكم بود ابي ملك را با سلطنت مقرر كردند

۷ و چون اين خبر را به يوثام رسانيدند او روانه شده رساله حاكان

بر سر کوه جریزیم ایستاد و به آواز بلند فریاد برآورد
و گفت که ای مردمان سگم مرا گوش کنید تا خدا
شما را گوش کند

اتفاقاً درختان مجتمع شدند تا پادشاهی برای خود
مقرر کنند و درخت زیتون را گفتند که تو پادشاه ما
باش

و درخت زیتون ایشانرا جواب داد که آیا فربهی
خود را که باعث تعظیم خدا و انسان است مبدل
کنم و برای درختان سرگردان شوم
۱۰ و درختان درخت الجیر را گفتند که تو بیای و پادشاهی
ما را قبول کن

۱۱ و درخت الجیر ایشان را گفت که آیا شیرینی و ثمر نیکی
خود را مبدل کنم و برای درختان سرگردان شوم *
۱۲ پس درختان ناک را گفتند که تو بیای و بر ما پادشاهی کن *
۱۳ ناک ایشان را گفت که آیا می خود را که باعث
خوشنودی خدا و انسان است مبدل کنم و برای درختان
سرگردان شوم

۱۴ پس همه درختان به بوته خاری گفتند که تو بیای و بر ما
پادشاهی کن

۱۵ و بوته خار درختانرا در جواب گفت که هرگاه فی الحقیقه
مرا به پادشاهی خود مسح کنید بیائید و در سایه من
پناه آرید و الا آتش از بوته خار صادر شود و سر و مای
لبانوں را تلف نماید

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدا یی
خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی
اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما
من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق
مهد نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور
می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی
اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و
چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های
بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند
و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که
صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد
که آنها تا امروز در آنجا موجود است
۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان
یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای
تأکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع
را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود
پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

- برادر ایشان که کشته بود ایشان را و بر اهل سکم که
در کشتن برادرانش مددگاری نمودن ثابت شود *
- ۲۵ و اهل سکم کمین نشینان بر سر جمال بقصد وی نشانیدند
و هر کسی که از آن راه نزد ایشان گذر کرد ویرا
تاراج کردند و ابی ملک از این امر مطلع گشت
- ۲۶ و جعل بن عبد با برادران خود آمده به سکم رسید و اهل
سکم بر وی معتقد شدند
- ۲۷ و بیرون رفته در باغات تاکستانها را خوشه بری نموده
لذت کردند و خوشحالی کرده به بتخانه رفتند و خوردند
و نوشیدند و ابی ملک را لعن کردند
- ۲۸ و جعل بن عبد گفت که ابی ملک کیست و سکم کیست
که ما اطاعت وی کنیم آیا بن یروب بعل نیست و زبول
سرمهنگ وی نیست مردمان همواره پدر سکم را اطاعت
کنند چرا این کس را اطاعت بپا آریم
- ۲۹ و کاش که این محکوم زبردست من می بودند پس
ابی ملک را رنج می کردم و ابی ملک را گفت بیغزا
و بیرون آ
- ۳۰ و زبول قلعه دار شهر سخنان جعل بن عبد را شنیده
خشم وی مشتعل گشت
- ۳۱ و قاصدان نزد ابی ملک دو خفیه فرستاد که اینک
جعل بن عبد با برادران به سکم رسیده است و اینک
بمخالفت توستوار میکنند

۳۲ بنا بران شب خیز گشته با همراهان خود در میدان
یکمین به نشین

۳۳ و صلی الصبح در وقت طلوع آفتاب زود برخیز و هر
شهر حمله کن و اینک چون وی با همراهان خود بمقابله
تو خروج نماید با ایشان هر چه دست رس تو باشد
بجیل آر

۳۴ و ابی ملک با همراهان شب خیز گشته چهار جوق شده
برای سکم به کمین نشسته اند

۳۵ و جعل بن عبد بیرون رفته در دخول دروازه شهر ایستاد

پس ابی ملک با همراهان خود از کمین گاه برخاست *

۳۶ و جعل آن مردمان را دیده به زبول گفت که اینک از
فراز جبال گروهی می آید و زبول ویرا گفت که سایه
جبال را دیده مردمان تصور میکنند

۳۷ و جعل تکلم نمود و گفت که به بین اینک گروهی از
ناف دشت می رسد و جوق دیگر از هامون می رسد
می رسد

۳۸ پس زبول ویرا گفت که زبان تو الحال چه شد که

گفتی ابی ملک کیست تا ویرا اطاعت کنم ایاهمان گروه
نیست که ایشان را هیچ نشمردی الحال بیرون رود
با ایشان معاربه کن

۳۹ و جعل پیش روانی سکم گشته با ابی ملک معاربه کرد *

۴۰ و ابی ملک ویرا تعاقب کرد زیرا که پیش روی وی گریخت
و تا بل خول شهر بسیاری منسجم و زخم خورده گشتند *

- ۴۱ و ابی ملک در اراده سکونت ورزید و زبول جعل
و برادرانش را اخراج کرد تا در سکم اقامت نورزید *
- ۴۲ و روز دیگر مردمان در میدان خروج کردند و خبر
اینگال را به ابی ملک برسانیدند
- ۴۳ و مردمان را همراه گرفته به سه جوق تقسیم کردند و در
میدان بکمین نشست و نظرانداخته دید که مردمان از
شهر خروج کرده اند و بمقابله ایشان برخاسته ایشان
را منهزم ساخت
- ۴۴ و ابی ملک با همراهان خود حمله نمود و در دخول
شهر ایستاد و جوق دیگر بر تمامی کسانیکه در
میدان بودند حمله نمودند و کشتند
- ۴۵ و ابی ملک تمامی امروز را به جنگ شهر بسر برد و شهر
را متصرف گشت و ساکنان را کشت و شهر را خراب
کرده نمک بر آن پاشید
- ۴۶ و باشندگان برج سکم کیفیت اینکال شنیده در قلعه
بتحاله بریت داخل شدند
- ۴۷ و ابی ملک اطلاع یافت که همه باشندگان برج سکم
مجمع شدند
- ۴۸ و ابی ملک با همراهان خود بکوه صلمان فراز رفت
و ابی ملک تبر در دست گرفته شاخی از درختان برید
و برداشته برکتف خود نهاد و همراهان را گفت که
هر آنچه از من مشاهده کردید بشتابید و همان کنید *
- ۴۹ و هر کس از همراهانش شاخی را بریده در پی ابی ملک

روان شدند و گرداگرد قلعه نهادند و قلعه را آتش زدند چنانچه همه باشندگان برج سگم تخمیناً یک هزار کس از مرد و زن مردند

۵۰ بعد ابي ملك متوجه تبص شد و بمقابله ان خیمه رده متصرف ان شد

۵۱ لیکن در قلب شهر برجی محکم بود که همه مردان و زنان بلکه همه باشندگان شهر در ان گریختند و در آن را مسدود کرده بر سر برج فراز رفتند

۵۲ و ابي ملك به برج رسیده بچنگ ان پرداخت و بقصد آتش زدن نزدیک دروازه برج رفت

۵۳ و زنی پارچه از سنگ آسیا بر سر ابي ملك زد و كله ویرا شکست

۵۴ پس ابي ملك جوانی که سلاح دار وی بود بشتاب طلبید و گفت که شمشیر خود را برهنه کن و مرا بکش میاد که در باره من بگویند که زنی ویرا کشت و ان جوان ویرا سوراخ کرد و مرد

۵۵ و مردان اسرائیل چون دیدند که ابي ملك مرد هر کس بمکان خود روانه شد

۵۶ بدینطور خدا فعل بد ابي ملك را که با پدر خود ارتکاب نمود یعنی بقتل مقتاد برادر سزای انرا بوی رسانید

۵۷ و سزای افعال بد مردمان سگم را خدا بر سر ایشان ریخت که لعنت بر ثام بن یروب بعل بدیشان رسید *

باب دهم

- ۱ و بعد ابي ملک تولع بن فونه بن دزد و مرد يساکاري
براي نجات اسرائيل برخاست و در سامير در کوه
افرائيم سکونت نمود
- ۲ و تا مدت بيست و سه سال بر اسرائيل حکومت ورزید
و انتقال یافته در سامير مل فون شد
- ۳ و بعد يائير جلعادي برخاست و تا مدت بيست و دو
سال بر اسرائيل حکومت ورزید
- ۴ و اوسي پسر داشت که برسي کره الاغ سوار شد و
وسي شهر در تصرف ايشان بود که حدود يائير تا
امروزي نامند که در زمين جلعاد موجود است *
- ۵ و يائير انتقال یافته در نامون مل فون شد
- ۶ و بني اسرائيل بار دیگر در نظر خداوند مرتکب عمل
ناشايسته شدند به تعليم و عسکروت و معبودان شام
و معبودان صیدون و معبودان مراب و معبودان بني
عمون و معبودان فلسطين را عبادت بجا آوردند و
خداوند را ترک کردند و او را عبادت بجا نیاوردند *
- ۷ و خشم خداوند بر اسرائيل مشتعل گشت و ايشان را
بدست فلسطين و بدست بني عمون فروخت
- ۸ و از آن سال بر بني اسرائيل يعني همگي بني اسرائيل
که در آنطرف يردين در زمين اموريان که در
جلعاد است بودند تا مدت هجده سال ظلم و تعدي
کردند

- ۹ و بنی عمون بقصد جنگ یهودا و بنیامین و خاندان
افرائیم از یزدین عبور نمودند و اسرائیل در عین
ضیاق بود
- ۱۰ و بنی اسرائیل سوزی خدای او را فریاد کردند که
گنهیگار تو شدیم در اینکه هم ترک خدای خود و هم
عبادتت تعلیم کرده ایم
- ۱۱ و خدای او بنی اسرائیل را گفت که آیا شما را از اهل
مصر و از اموریان و از بنی عمون و از فلسطیان نجات
ندادم
- ۱۲ صید و نهان نیز و بنی عمالیق و بنی ماعون بر شما ظلم
کردند و سوزی من فریاد کردند و من شما را از دست
ایشان نجات دادم
- ۱۳ اما شما ترک من کردید و معبودان بیگانه را عبادت
نمودید بنا بران بار دیگر نجات نخواهم داد
- ۱۴ بروید و نزد معبودانی که اختیار کردید فریاد
نمائید ایشان شما را در وقت عسرت نجات دهند *
- ۱۵ و بنی اسرائیل در جواب خدای او را عرض کردند که
گنه کرده ایم هر چه پسندید تو باشی با ما گن صرف
امروز ما را نجات ده
- ۱۶ و معبودان بیگانه را از میان خود دور کردند و خدای او را
را عبادت نمودند و او بسبب عسرت بنی اسرائیل
دلگیر شد
- ۱۷ و بنی عمون فراهم آمده در جلعاد شمیمه زدند و بنی
۴ و ساله ها کاه

اسرائیل مجتمع شده و در مصفیه خیمه برپا کردند •
 ۱۸ و خاص و عام جلعاد با یکدیگر گفتند که کدام جنگ
 بنی عمون پیش دستی کند تا او بر تمامی ساکنان جلعاد
 سرداری کند

باب یازدهم

اما یفتاح جلعادی بهلوان دلیر بود و از بطن فاحشه
 بود و جلعاد پدر یفتاح بود
 ۲ و زن جلعاد پسران چند برای وی زائید و پسران
 زن وی بزرگ شده یفتاح را به بیرون کردند و گفتند
 که در خانه پدر ما میراثی نخواهی یافت چه تو پسر
 زن بیگانه هستی

۳ پس یفتاح از روی برادران خود گریخت و در زمین
 طوب مقام گرفت و او باشی چند نزد یفتاح مجتمع
 شدند و با وی خروج نمودند
 ۴ و بعد چندی چنین واقع شد که بنی عمون با بنی
 اسرائیل جنگ کردند

۵ و چون بنی عمون با بنی اسرائیل جنگ نمودند مشایخ
 جلعاد روانه شدند تا یفتاح را از زمین طوب طلب
 نمایند

۶ و یفتاح را گفتند که بیا سپه سالار ما باش تا با بنی عمون
 جنگ نماییم

۷ و یفتاح به مشایخ جلعاد گفت که ایا مرا میغرض

نداشتید و مرا از خانه بیرون نکردید الحال در
میان عسرت چرا نزد من آمدید

۸ و مشایخ جلعاد یفتاح را گفتند که بدین سبب الحال
نزد تو رجوع کرده ایم تا همراه ما شوی و با بنی عمون
جنگ نمایی بر ما بلکه بر نمایی ساکنان جلعاد سردار
باشی

۹ و یفتاح مشایخ جلعاد را گفت که هرگاه مرا بقصد
جنگ بنی عمون باز رستائید و خداوند ایشانرا بمن
سپارد آیا من سردار شما باشم

۱۰ و مشایخ جلعاد یفتاح را گفتند که هرگاه مطابق
گفته تو عمل نه نمائیم خداوند در میان ما گواهی باشد
۱۱ پس یفتاح با مشایخ جلعاد روانه شد و قوم او را بر خود
سردار و سپه سالار مقرر کردند و یفتاح همه گفتار
خود را در مصاف بحضور خداوند بر زبان آورد

۱۲ و یفتاح ایلیچیان نزد ملک بنی عمون فرستاد و گفت که
تو را با من چه کار است که بقصد جنگ من به زمین آمده*
۱۳ و ملک بنی عمون ایلیچیان یفتاح را جواب داد که

بسبب آنکه بنی اسرائیل وقتی که از زمین مصر
بیرون آمدند زمین مرا از ازلون و تا به یبوق تا به
یرده بین گرفت پس الحال آن سرزمین را بی محاربه
بازده

۱۴ و یفتاح یار دیگر ایلیچیان نزد ملک بنی عمون فرستاد*

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدايي خود تا به میان يردین بگذرید و بعدد فرقه هاي بني اسرائيل هر کس سنگي برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتي در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب يردین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتيقه از يردین عبور مي نمود آب يردین منقطع شد و این سنگها براي بني اسرائيل تا ابد الابد یاد گاري خواهند بود
- ۸ و بني اسرائيل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوند به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه هاي بني اسرائيل دوازده سنگ از میان يردین برداشتند و بنی انطرف تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان يردین در قلعه گاه کاهناني که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهناني که صندوق را يردین در میان يردین ایستاده اند تا مرچه خداوندی یهو شروع را براي تکمیل قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

- ۲۲ و همه خد و د اموریان را از ارنون تا به ییوق و از
بیبان تا به یردین متصرف را آوردند
- ۲۳ الحال که خد اولد خد ای اسرائیل اموریان را از
روی قوم خود اسرائیل اخراج نموده است آیا تو
متصرف شوی
- ۲۴ هر آنچه فیما بین معبود توبه توده ای متصرف آن
نشوی همچنین هر که را خد اولد خد ای ما پیش
روی ما اخراج کند متصرف ایشان خواهیم شد
- ۲۵ الحال آیا تواز بالاق بن صفور ملک موآب کا ملتری آیا
او گاهی با اسرائیل مخالفت ورزید گاهی با ایشان
مکار به نمود
- ۲۶ وقتی که اسرائیل در حسیبون و دهاتش و در صرو و
دهاتش و در هر شهری که بر لب ارنون است مرصه سیصد
سال اقامت ورزید پس چرا درین مدت باز نگرفتید
- ۲۷ بنا بر آن من نسبت بنو گنایی نکردم لیکن تود را اینکه
متوجه جنگ من شدی زیادتی از تست خد اولد
قاضی الحاجات امروز در میان بنی اسرائیل و بنی
ممون انصاف دهد
- ۲۸ فاما ملک بنی ممون گفته های یفتاح را که بوی فرستاده
بود قبول نکرد
- ۲۹ پس روح خد اولد بر یفتاح نازل شد و در جلعاد
و منسه سیر نمود و در مصغه جلعاد ی سیر نمود و از
مصغه جلعاد ی تا به بنی ممون سیر نمود

۳۰ یفتاح بحضور خد اوند نذر کرد و گفت که اگر بنی

عمون را بی تهاشا بدست من سپاری

۳۱ پس هر چه که از دروازه خانه من باستقبال من بیرون

آید و قتی که از بنی عمون بسلامت باز آیم از آن

خد اوند خواص بود و آنرا بر سهیل قریبای سوختنی

خواصم گل را ندید

۳۲ پس یفتاح بقصد جنگ بنی عمون روانه شد و خد اوند

ایشانرا بدست وی سپرد

۳۳ و از مرو میرتابه رسیدن مشیت اهل بیت شهر را تا

به میدان تاکستانها بقتل مظلوم مقتول ساخت همچنین

بنی عمون پیش بنی اسرائیل مغلوب شدند

۳۴ و یفتاح بمصفه بخانه خود رسید و اینک دختری

بادفها و رقاصان باستقبال وی برآمد و او فرزند

یگانه وی بود جزا و نه پسری و نه دختری دیگر داشت

۳۵ و او را معاینه کرده جامهای خود را چاک زد و گفت

افسوس ای دختر من مرا با تمام خم گردانید

یکی از ازارندگان من هستی چه بحضور خد اوند

لب کشادم و خلاف آن نتوانم کرد

۳۶ و پراگفت ای پدر اگر بحضور خد اوند لب کشاده باشی

مطابق هر آنچه از زبان تو صادر گشته باشم معامله کن

بنا بر آن که خد اوند برای تو از دشمنانت یعنی بنی

عمون انتقام گرفته است

۳۷ و با پدر خود گفت که برای من چنین شود تا هر صده دوماه

- مرا مهلت ده تا بر جبال سیر کنم و با همگنان در باره
دوشیزگی خود تا سف خورم
- ۳۸ او گفت برو و او را تا دو ماه رخصت داد و با همگنان خود
روانه شده بر جبال در باره دوشیزگی خود تا سبب خورده*
- ۳۹ و بعد از انقضای دو ماه نزد پدر خود مراجعت کرد و از
مطابق نداری که کرده بود با وی عمل نمود و او با سردی
هم بستر نشده بود
- ۴۰ و رسمی در اسرائیل برپا شد که دختران اسرائیل
سال بسال برای ماتم دختر یفتاح جلعادی سالکی چهار
روز رفتند

باب دوازدهم

- ۱ و تثنی چند از بنی اسرائیل متفق شده بطرف شمال رفتند
و به یفتاح گفتند که چرا بقصد جنگ بنی عمون روانه
شدی و ما را همراه خود به طلبیدن خانه ترا بر سر توانش
خواهیم زد
- ۲ و یفتاح ایشانرا گفت که مرا و همراهان مرا با بنی عمون
مخالفتی شدیدی روی داده و شمارا طلبیدن ما مرا از
دست ایشان نجات ندادین
- ۳ و دریافت کرده که مرا نجات ندادید جان خود را
در دست گرفته بمقابله بنی عمون روانه شدیم و خداوند
ایشان را بدست من سپرد پس چرا امروز بقصد جنگ
من رسیدید این

۴ پس یفتاح همه مردان جلعاد را جمع کرده با بنی افرائیم
 به جنگ پیوست و مردان جلعاد بنی افرائیم را مغلوب
 ساختند بسزای آنکه گفتند که شما از افرائیم کویزان
 هستید اما جلعاد در میان بنی افرائیم و بنی منسه بود*
 ۵ و بنی جلعاد معبرهای رودین را از بنی افرائیم گرفتند
 و چنین واقع شد که هرگاه کسی از بنی افرائیم که جان
 برش نل میگفت که عبور می نمایم اهل جلعاد ویرا
 گفتند که آیا تو افرائیمی هستی

۶ اگر می گفت که خیر ویرا میگفتند که شملت بر زبان
 آراوسملت بر زبان آورد چه نتوانست که بدرستی تلفظ
 نماید پس او را گرفته بر معبر رودین می کشیدند و دران
 هنگام چهل و دوهزار کس از بنی افرائیم کشته شدند*
 ۷ و یفتاح تا شش سال بر اسرائیل حکومت و رزید بعد
 یفتاح جلعادی انتقال یافته در یکی از شهرهای جلعاد
 مدفون شد

۸ و بعد از ان ابسان بیث لسمی حاکم اسرائیل شد
 ۹ و سی و سی و سی دختر از وی بوجود آمد و دختران
 را از خیل خود بیرون کرد و سی دختر دیگر را از غیار
 برای پسران خود گرفت و او تا هفت سال بر اسرائیل
 حکومت و رزید

۱۰ پس ابسان انتقال نموده در بیث لسم مدفون شد*
 ۱۱ و بعد از ان ایلون زبولونی حاکم اسرائیل گشت تا
 ده سال بر اسرائیل حکومت و رزید

- ۱۲ و ایلون زبولونی انتقال نموده در ایالون در خطه
زبولون مدفون شد
- ۱۳ و بعد از آن عهدون بن حلیل فرعونی حاکم اسرائیل
شد
- ۱۴ و چهل پسروسی نمیره برای وی بوجود آمدند که
ایشان بر هفتاد کوه خرسوار می شدند و او تا هشت
سال بر اسرائیل حکومت ورزید
- ۱۵ و عهدون بن حلیل فرعونی انتقال نموده در فرعونون
در خطه افرائیم در کوه بنی عمالیت مدفون شد *

باب سیزدهم

- ۱ و بنی اسرائیل باردیگر مرتکب کاری که ناشایسته نظر
خدای اوند بود شدند و خداوند ایشانرا بدست
فلسطیان تا مدت چهل سال سپرد
- ۲ و مرد صارعی بود از خاندان بنی دان که نامش
مانوح بود وزن وی هقیقه بود نمیزانید
- ۳ و فرشته خداوند بران زن هویدا گشت و گفت اینک
هقیقه هستی و نمی زانی اما حامله خواهی شد و پسری
خواهی زانی
- ۴ پس احتیاط کن می و مسکرمش و چیزی نایاک مشور *
- ۵ که اینک حامله خواهی شد و پسری خواهی زانید
و استر که بر سر وی نشواید رسید چه آن طفل از رحم

برای خدا هر میزگار خواهد بود و به لیبات اسرائیل
از دست فلسطیان خواهد پرداخت

۶ پس آن زن آمده شوهر خود را اطلاع داد که مرد
خدا نزد من آمد که چهره وی مانند چهره فرشته
خدا بسیار مهمب بود اما از وی نپرسیدم که از
کجای و نام خود را بمن نه نمود

۷ لیکن به من چنین گفت که اینک حامله خواهی
شد و پسری خواهی زائید می و مسکرمغوش و چیزی
نا پاک مخور و براه که آن طفل از رحم تار و ز موت
برای خدا هر میزگار خواهد بود

۸ پس مانوح از خداوند استن ما نمود و گفت که ای
مخدوم من آن مرد خدا که ارسال نمودی بار
دیگر نزد ما بیاید و ما را بیاموزاند با طفلی که زائیده
می شود بکنیم

۹ و خدا دعای مانوح را اجابت نمود و فرشته خدا
بار دیگر نزد آن زن آمد و فتنه او در میدان نشسته
بود اما مانوح شوهرش با وی نبود

۱۰ و آن زن به تمجیل دیده شوهر خود را اطلاع داد و
گفت که اینک آن مرد که روز پیشین نزد من آمده
بود بر من هویدا شده است

۱۱ و مانوح برخاسته در مقب زن خود روانه شد و نزد
آن شخص رسید و گفت که آیا تو همانی که با این
زن مکالمه نمودی گفت بلی

- ۱۲ و مانوح گفت: امید آنکه گفته تو واقع شود و این طفل را چهره تربیت باید و با او چه طور معامله کنیم؟
- ۱۳ و فرشته خداوند مانوح را گفت که هرچه با این زن گفتم محفوظ دارد
- ۱۴ هرچه از رزماد نشود نشود و می و مسکر نشویش و چهزي ناپاک نشود هرچه ویرا فرمودم محفوظ دارد
- ۱۵ و مانوح فرشته خداوند را گفت که القماس آنکه ما ترا نزد خود بداریم ما را امیکه بزغاله را برای تو مهیا کنیم
- ۱۶ و فرشته خداوند مانوح را گفت که هرچند مرا نزد خود بداری نان ترا نخواهم خورد و هرگاه قربانی بسوزانی بگن رانی بمضور خداوند باید گذرانی زیرا که مانوح مخبر نشد از آنکه فرشته خداوند است
- ۱۷ و مانوح به فرشته خداوند گفت که نام تو چیست تا چون گفته تو بوقوع پیوند ترا عزت دهیم
- ۱۸ و فرشته خداوند ویرا گفت که برای چه نام مرا میپرونی که آن مخفی است
- ۱۹ پس مانوح بزغاله را با قربانی خوردنی گرفته بالای سنگ بمضور خداوند گذراند و فرشته میایب را بظهور آورد و مانوح با زن خود مشامه کردند
- ۲۰ زیرا که چنین واقع شد که چون شعله از منل بیج بسوی آسمان صعود کرد فرشته خداوند در شعله منل بیج

صعود نمود و ما نوح با زن خود مشاهده اینحال کرده

سوی زمین بر روی افتادند

۲۱ اما فرشته خد اوند بر ما نوح و زن وی بار دیگر هویل

نگاشت پس ما نوح در یافت کرد که وی فرشته خد اوند بود

۲۲ و ما نوح زن خود را فرمود که البته ما خواریم مرد

پس ببانکه خد ارا معاننه کرده ایم

۲۳ زن و برائفت که اگر خد اوند به کشتن ما راضی

می شد قربانی سوختنی و خوردنی را از دست ما قبول

نمی کرد و اینهمه را بر ما آشکارا نمیکرد و چنین حال را

با مادر میان نمی آورد

۲۴ و زن پسری زائید و او را سمسون نام نهاد و آن طفل

بزرگ شد و خد اوند او را مبارک گردانید

۲۵ و روح خد اوند او را گاه گاهی در لشکرگاه دان در میان

صا رعه و استاول متحرک گردانید

باب چهاردهم

۱ اما سمسون متوجه تمناات شده زنی را از دختران

فلسطیان در تمناات دین

۲ و از آنجا بر آمده بدو سادر خود را مشهور گردانید

و گفت که زنی را از دختران فلسطیان در تمناات دیدم

التماس آنکه ویرا بمکاح من در آید

۳ پس بدو سادرش ویرا گفتند که آیا در میان دختران

اخران تو یا در میان همه قوم من زنی نیست که بگرفتن

زن از فلسطیان نامشروع اراده داری و سمسون پدر
خود را گفت که وی را برای من بگیر چه منظور نظر
من است

۴ لیکن پدر رومادر وی از این مخبر نبودند که این
خواهش از طرف خداوند است و مخالفت فلسطیان
بها نه می جست زیرا که در آن هنگام فلسطیان بر اسرائیل
حاکم رالی می کردند

۵ پس سمسون با پدر رومادر خود روانه تمناث شد
به تاگستانهای تمناث رسید و اینک شیری جوان
با استقبال وی خرید

۶ و روح خداوند ویرا بالکل فراگرفت چنانچه او را
درین بطوری که بزغال را با وجود آنکه چیزی در
دست او نبود اما از لپه کرده بود پدر رومادر خود را
اطلاع نداد

۷ در آنچار سینه با آن زن گفتگو کرد چه منظور نظر
سمسون بود

۸ و بعد وی برای گرفتن وی مراجعت نمود و از راه
انصراف نمود تا به بین که بالاش شیر چه گنی شته دید
که اینک زنبورها در لاش شیر جمع شده و شان مثل نیزه
۹ رفتن وی از آن در دست گرفته می خورد و می رفت و
به پدر رومادر خود رسید و ایشان را داد تا ایشان
نیز خوردند اما اطلاع نداد که شیری را از لاش
شیر گرفته است

۱۰ پس پل روی نزد آن زن رفت و سمسون در انجا ضیافتی

کرد که قاعد جوانان چنان بود

۱۱ و چنین واقع شد که بروی نظر انداخته سی جوان

برای مصاحبت وی برگزیدند

۱۲ و سمسون ایشان را گفت که معمائی برای شما میگویم

هرگاه در مدت هفت روز ضیافت حل کنید و دریافت

نمائید سی چادر و سی دست رخت بشما خواهم داد *

۱۳ لیکن اگر از حل کردن آن عاجز مانید

شما سی چادر و سی دست رخت باید بمن بدهید

ایشان ویرا گفتند معمائی که داری بیان کن تا بشنویم *

۱۴ ایشانرا گفت که از خوردن و خوراک برآمل و از

قوی شیرینی صادر شد و تا عرصه سه روز نتوانستند

که معمارا حل کنند

۱۵ و در روز هفتم بزن سمسون گفتند که باشوهر خود دلربائی

کن تا معمارا با ما بیان کنند مبادا که ترا و خانه

پل ر ترا بسوزانیم آیا دعوت نموده اید تا ما را محتاج

گردانید آیا چنین نیست

۱۶ و زن سمسون پیش وی بگریه درآمد و گفت صرف بامن

ملأوت می ورزی و دوست نمیداری با اینای جنس

من معمائی در میان آورده و بیانش بامن نکردی

ویرا گفت که اینک باید رومادر خود بیان نکرده ام

آیا با تو بیان کنم

۱۷ و تا انقضای هفت روز ضیافت ایشان میگریست و در

روز هفتم با روی بیان کرد بسبب آنکه مرصه بروی
تنگ کرده بود وزن با ابنای جنس خورد بیان معما
در میان آورد

۱۸ و مرد مان شهر در روز هفتم پیش از غروب آفتاب روی
گفتند که از شهر شیرین تر چه چیز است و از شیر قوی
تر چه ایشان را گفت اگر با گوساله من شیر رنمی کردید
معما می مرا نمی یافتید

۱۹ و روح خدای او در بروی نازل شد و روانه اسفلون شد
سی کس را از ایشان کشت و رخت های ایشان را گرفته
به حل کنندگان معما داد و خشم وی مشتعل شد
بخانه پدر خود رفت

۲۰ امارن سمسون با یکی از مصاحبان که با شهرش
اشنائی داشت دل بست

باب پانزدهم

۱ و بعد مدتی چنین واقع شد که در وقت درو گندم
سمسون بزغاله را گرفته بدین زن خود رفت و گفت
که در خلوت نزد زن خود میروم اما پدرش اجازه
نداد تا داخل رود

۲ و پدرش گفت که نیک دانستم که بالکل از روی
متنفر شده لعل او را بمصاحب خود ادم آید خواهر
خورد وی از روی شکم تر نیست او بمبادله وی از آن
توباشی

- ۳ و سمسون در باره ایشان گفت که الحال هر چند
زبانی به فلسطیان رسانم از ایشان بی گناه تر خواهم بود *
- ۴ پس سمسون روانه شده سیصد روباه شکار کرد و
مشعلها گرفته دم یکی بدم دیگری بست و شعاعی میان
مرد و دم نسب کرد
- ۵ و مشعلها را افروخته در زراعت فلسطیان رها کرد
هم دسته ها و هم خوشه های نادر ویده ها تا کستانها
و درختهای زیتون سوخت
- ۶ پس فلسطیان گفتند که این کار که کرده است جواب
دادن دل که سمسون داماد تمیمی بسزای آنکه زن ویرا
گرفته بهما حب و ی داد و فلسطیان روانه شد زن
را با پدر و ی سوزانیدند
- ۷ و سمسون بی ایشان گفت با وجود اینکه چنین کار کرده این
از شما انتقام خواهم گرفت و بعد از آن ساعت
خواهم ماند
- ۸ و ایشانرا از کمزردگی بقتل عظیم کشت و رجعت نبرده
بفراسنگ عیظام قرار گرفت
- ۹ پس فلسطیان برآمدند در یهودیه خیمه زدند و در لیبی
منتشر شدند
- ۱۰ و مردمان یهودیه گفتند که چرا بهیچالفت ما خروج
نمودید جواب دادند برای بستن سمسون برآمده ایم
تا مطلقا آنچه با ما کرده است همان با وی کنیم
- ۱۱ پس سه هزار کس از بنی یهودا بفراسنگ عیظام رفتند

و به سمسون گفتند که آیا واقف نیستی که فلسطیان
بر ما حکومت می دارند این چه کار است که با ما کرده
ایشان را گفت که چنانچه با من کردند من با ایشان
کردم

۱۲ ویرا گفتند که برای بستن ترور سید ه ایم تا بدست
فلسطیان بسپاریم و سمسون بدیشان گفت که با من
سوکندی بخورید برای اینکه شما خورد فصل جا نم نکنید
۱۳ ویرا گفتند که نخواهیم کرد لیکن ترا میگویم خواهیم بست
تا بدست ایشان بسپاریم اما فی الحقیقت ترا نخواهیم
کشت پس او را از دور یسمان تازه بستند و از آن
سنگ بردند

۱۴ و چون به لکي رسیدن فلسطیان بروی نعره زدند و
روح خداوند و پرافوا گرفت و ریسمانها که بر بازوهای
وی بود مثل گنجان نیم سوخته گردید و بندهای وی
از دستها گسیخت

۱۵ و استخوان فك الاغ تازه را یافته دست خود را دراز
کرد و آنرا گرفته یک هزار کس را از آن کشت

۱۶ و سمسون گفت که از استخوان فك الاغ تل بر تل
به استخوان فك الاغ یک هزار کس را کشتم

۱۷ و از این سیخان فارغ شده استخوان فك را از دست
انداخت و آن مکان را رامت لکي نامید

۱۸ و دشمنی بر او شایب شده و سوي خد او را فریاد کرد و
گفت که این نجات عظیم را به این بند محول کرده
رساله خاکان

آیا الحال از تشنگی بمیرم و بدست نامختولان تسلیم

شوم

۱۹ اما خدا جوف استخوان فک را شکافت و ازان آب برآمد

و نوشیده جانش تازه گشت و خاطر جمع گردید لهذا

نامش را عین القاری نامید که آن تا امروز در لحي

موجود است

۲۰ و او بر بني اسرائيل در ایام فلسطين تا بیست سال

حکومت ورزید

باب شانزدهم

۱ بعده مسمون به غزا رفته زنی فاحشه را در انجا دید

و باوي نزدیکی کرد

۲ و به امل غزا خبر رسید که مسمون در انجا رسیده است

و او را احاطه کردند و در دروازه شهر برای وي

یکمین نشستند و تمامی شب خاموش ماندند و گفتند

که علي الصباح چون روز روشن شود او را خواهیم

کشت

۳ و مسمون تا نیم شب خسته بوقت نیم شب برخاست و

دولنگه در شهر را و دو باهو با پشته بان گرفته روانه

شد و برکتفنگل اشته بفراز کوهي که در جبرون است برد

۴ و بعد ازان چنین واقع شد که در وادی سوریق بر

زني عاشق شد که نامش دلیله بود

۵ و اسرای فلسطين نزد ان زن آمده گفتند که او را دلبری

- نموده دریافت کن که موجب قوت عظیمش چیست و
 ما چگونه بروی غالب آئیم تا او را بسته خوار نمائیم و
 هر یکی از ما یک هزار و یکصد مثقال سیم بتو خواهیم داد*
 ۶ و دلیله به سمسون گفت که التماس آنکه مرا از آن
 آگاه سازی که موجب قوت عظیم تو چیست و از چه
 چیز ترا توان بست که خوار شوی
 ۷ و سمسون ویرا گفت که هرگاه مرا به هفت شاخه مسلح
 تازه که هرگز خشک نشده باشد مرا به بندن کن عاجز
 می شوم و چون دیگران میگردم
 ۸ پس مراي فلسطين هفت شاخه مسلح تازه که گاهي خشک
 نشده بود نزد ان زن رسانيدن کن که او را رانها بست*
 ۹ اما با و ي در خلوت چندی کس در کمین بودند زن و ي را
 گفت که اي سمسون فلسطين فصل تو مي کنند و او
 شاخه ي مسلح را مانند کتان نیم سوخته از هم کسيخت
 همچنين راز قوت و ي مکشوف نگشت
 ۱۰ و دلیله به سمسون گفت که اینک مرا ریشخند نمودی و
 گفتمی الحال التماس آنکه مرا آگاه سازی که از چه
 چیز ترا توان بست
 ۱۱ ویرا گفت که هرگاه از ریشمانها ي تازه که گاهي استعمال
 نشده مرا محکم به بندن کن عاجز می شوم و چون دیگران
 می گردم
 ۱۲ پس دلیله ریشمانها ي تازه را گرفته ویرا بست و گفت
 که اي سمسون فلسطين فصل تو مي کنند اما با و ي

در خلوت چند کس بودند در کمین و آنها را مانند
رشته از بازوها پاره کرد.

۱۳ و دلیله به سمسون گفت که تا حال مرا ریشخند نمودی
و دروغ گفتی اطلاع بده که ترا از چه چیز توان بست
و پراگفت که هرگاه مفت شاخه کا کل مرا به این طاقه
با فته به پیشی

۱۴ پس انرا از میخ محکم بسته و پراگفت که ای سمسون
فلسطیان فصل تو میکنند و ارا از خواب بیدار شد و میخ
چوب را با طاقه با فته برد و رفت
۱۵ انرا و پراگفت که چرا میگوئی که من دل بسته توام
الجال سه دفعه ریشخند نمودی

۱۶ و اطلاع ندادی که موجب قوت عظیم تو چیست و چنین
واقع شد که چون روز بروز از جهل مکالمه به تنگ
آورد و الساح نمود بعد یکه از جان خود بیزار شد *
۱۷ هرچه در دل داشت باری در میان آورد و گفت که
استره گاهی بر سر من نگذاشت زیرا که از رحم مادر
برای خدا پر میزگار مستم هرگاه شترده شود قوت از
من ضایع خواهد شد و عاجز گردیده مانند دیگران
خواهم بود

۱۸ و دلیله چون دریافت که هرچه در دل وی بود باری
در میان آورده است امراي فلسطیان را طلبید و گفت
که یکبار دیگر بیائید زیرا که هرچه در دل وی بود

بر من آشکارا کرده است پس امرای فلسطیان زود ر
دست گرفته نزد وی رسیدند

۱۹ و زن او را بر زانوی خود گرم خواب کرده مردم را
طلبید و آن هفت شاخه کاکل و پراسترد و شروع به عاجز
کردنش نمود تا قوتش از وی ضایع شد

۲۰ و گفت که ای سمسون فلسطیان فصل جان تو میکنند
و او از خواب بیدار شده با خود گفت که همچون
اوقات پیشین بیرون میروم و خود را می جنبانم اما
ندانست که خداوند از او دور شده است

۲۱ اما فلسطیان ویرا گرفته چشمهایش را کندیند و به غذا
رسانیده در زنجیرهای برنجی کشیدند و او در زندان
بکار آسیا مشغول بود

۲۲ لیکن موی سرش بعد تراشیدن روئید

۲۳ پس امرای فلسطیان مجتمع شدند تا دیشی عظیم بنام
دا چون معبود خود بگل رانند و خوشحالی کنند
چه گفتند که معبود ما سمسون دشمن ما را بدست
ما سپرده است

۲۴ آن قوم بروی نظر انداخته به ستایش معبود خود
پرداختند و گفتند که معبود ما دشمن ما را که ملک
ما را خراب میگرد و بسیاری از ما می کشت بدست
ما سپرده است

۲۵ دلخوش گردیده گفتند که سمسون را بطلبیل تا سخره

ما باشد پس سمسون را از زندان طلبیدند و سخره

ایشان گشت و او را در میان ستونها جا دادند

۲۶ و سمسون به کودکی که دست و پا گرفته بود گفت

که اجازت بده که بر ستونها ی اساس خانه دست

گذارم و تکیه زلم

۳۷ اما انخانه از مرد وزن پر شده بود و همه امرا ی فلسطیان

در آنجا بودند و تخمیناً سه هزار کس از مرد وزن بر پام

خانه بودند که تماشا ی سخره سمسون میکردند

۲۸ و سمسون سویی خداوند فریاد برآورد و گفت که ای

پروردگار خداوند التماس آنکه از من یاد آری و همین

بار و بس مرا قوی گردان تا بیکبارگی انتقام دو چشم

خود را از فلسطیان بگیرم

۲۹ پس سمسون که ستون وسطی آن اساس خانه را که از آن

محکم می بود یکی را دست راست و دیگری را از دست

چپ گرفت

۳۰ و سمسون گفت که من نیز با فلسطیان بمیرم و خود را

با قوتی که داشت خم نمود و انخانه بر او و بر تمامی

گروهی که در انخانه بودند افتاد همچنین عدد کشتگانی

که بوقت موت بتل رسانید زیاده بود از آنانی که

در حیات کشته بود

۳۱ پس برادرانش و تمامی اهل خانه پدرش رسیده و بر او

برداشتند و همراه برده در میان صاعه و استاول در قبر

ما نوح پدر وی دفن کردند اما او تا مدت بیست سال
بر اسرانیل حکومت ورزید

باب هفتم

- ۱ و شخصی بود میگ نام از کوه افرائیم
- ۲ او به مادر خود گفت که آن یکهزار و یکصد مثقال سیم
که از تو گرفته شد که دوباره آن نقرین کرده و به بنی
چندی گوش زد من نمود ی اینک آن سیم نزد من است
من گرفتم مادرش گفت که ای پسر برکت خداوند
بر تو باد
- ۳ و چون یکهزار و یکصد مثقال سیم را به مادر خود باز داده
بود مادر گفت که آن سیم را برای پسر تو نزد خداوند
بی ده ده نذر کرده بودم تا شکلی ترا شیده و شکلی ریخته
بسازم الحال آنرا بقر باز میدهم
- ۴ اما نقد را به مادر خود باز داد و مادر دود و مثقال سیم
را گرفته به زر گرداد که او شکلی ترا شیده و شکلی ریخته
از آن ساخت و آنها در خانه میکا ماند
- ۵ و آن میکا یک بیت الله داشت ایفودی و ترافیم را ساخت
و یکی از پسران خود را نقد پس نمود که او گاهن
وی گردید
- ۶ در آن ایام در اسرانیل پادشاهی نمود هر کس آنچه
پسندیده نظر خود بود بعمل می آورد
- ۷ و جوانی بود از بیت لیم یهودا از خاندان یهودا که از

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا این الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعبیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گن شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گن شد *

بودند از صاعقه و از استأول فرستادند تا زمین را
تفحص و تجسس نمایند ایشان بکوه افراشته بخانه
میگام رسیدند و در اینجا فرود آمدند

۳ اما در حوالی خانه میگام رسیدند و از جوان لیوی را
شناختند و در اینجا فرود آمدند و پراگفتند که ترا
در اینجا رسانید و در اینجا به چه کار مشغولی و ترا
در اینجا چیست

۴ ایشان ترا گفت که میگام با من چندین معامله می کنند و ترا
بمزد و ری گرفته است چنانچه گامین دی گشته ام
۵ و پراگفتند که التماس آنکه از خدا استعانت نمایی تا
بدانیم که این راهی که میرویم به نیک است یا نه
میرویم یا نه

۶ و گامین ایشان ترا گفت که بسلامت بروید این راهی
که میروید منظور نظر خداوند است

۷ و آن پنج کس روانه شدند به لائیس رسیدند و حال
انقوم را مشاهده کردند که اطعمینان نشسته اند مانند
اصل صید و خاطر جمع و فارغ البال و در آن سرزمین
ها کمی نبود که ایشانرا بمکافات هر چه نمایند بسزا
رساند و از اصل صید و ن دور بودند و با افشار نیز
بکاری داشتند

۸ و نزد برادران خود به صاعقه و استأول باز گشت
نمودند و برادران ایشان ترا گفتند که حال شما چیست

۹ گفتند که هرگز نماندیم تا برایشان معامله کنیم چه زمین را
۱ رساله هاگان ۲

دیده ایم و اینک بسیار نیکوست آیا شما خاموش می مانید
در رفتن و متصرف شدن آن زمین غفلت موزیل *
۱۰ چون در اینجا بروید و بقوم فارغمال و بزمین وسیع
خواهید رسید چه خدایا آنرا بدست شما سپرده است
جائی است که هر چه بر روی زمین است در آن قصوری
نیست

۱۱ و از اینجا از خاندان بنی دان ششصد کس مسلح به آلات
جنگ از صارع و از استواران خروج کردند

۱۲ و روانه شده در قریهٔ بعاریم در یهودیه همه زدند
از آن سبب آن مکان را محذیه دان تا امروز می نامند
اینک در پس قریهٔ بعاریم است

۱۳ و از اینجا بکوه افرائیم گشتند و بخانه میکا رسیدند *
۱۴ پس آن پنج کس که به تجسس زمین لائیس رفته بودند
بگلمه آمدند برادران خود را گفتند که آیا میدانید
که درین خانه ما ایفود و ترا فیم و شکل تراشیده
و شکلی ریخته میباشد الحال اندیشه کنید که چه
باید کرد

۱۵ و بدان طرف میل کرده بمنزل جوان لیوی یعنی خانه
میکا رسیدند و او را سلام کردند

۱۶ و آن ششصد کس مسلح به آلات جنگی که از بنی دان
بودند در د خول دروازه ایستادند

۱۷ و آن پنج کس که به تجسس زمین رفته بودند رسیدند
و داخل شدند و شکل تراشیده و ایفود و ترا فیم و شکل

ریخته را گرفتند اما کاهن در دخول دروازه با آن

ششصد کس مسلح به آلات جنگی ایستاده بود

۱۸ و ایشان بخانه میکا داخل رفته شکل تراشیده و ایفود

و ترافیم و شکل ریخته را برداشتند پس کاهن ایشانرا

گفت که چه میکنید

۱۹ و برا گفتند خاموش دست خود را بر دهان بسته و با ما

روانه شو و بجای پدر و کاهن ما باش برای تو کدام

بهتر است برای خانه یک کس کاهن بودن یا برای فرقه

و شانانی در اسرائیل

۲۰ و کاهن دلخوش گردیده ایفود و ترافیم و شکل تراشیده

را گرفت و در میان قوم روانه شد

۲۱ پس رو براه نهادند و اطفال و بهایم و اسباب را پیش

روی خود روانه کردند

۲۲ و چون بفاصله چند از خانه میکا دور شدند مردانی که

در خانههای نزدیک بخانه میکا بودند اجتماع نموده

بنی دان را ندان کردند

۲۳ و سوی بنی دان فریاد برآوردند و ایشان چهره خود

را گردانیده بمیکا گفتند که ترا چه شده است که

با چنین جماعتی رسیده

۲۴ گفت که معبودان مرا که ساخته بودم و کاهن را

برداشته و روانه شده این خبر این دیگر چه دارم و این

چه گفتار است که میگوئید که ترا چه شده است *

۲۵ و بنی دان و برا گفتند که در میان ما آواز نو شنیده

- نشود مبادا که مردان خشمگین بر تو حمله کنند و هم جان خود را و هم جان خاندان را ضایع کنی
- ۲۶ و بنی دان راه خود را گرفتند و میکا در پافست کرده از وی قوی تر اند و برگردانیده بیخانه خود مراجعت نمود
- ۲۷ و مصنوعات میکا و گاهنی که داشت گرفتند و تابه لائیس به قوم فارغبال و خاطرجیع رسیدند و ایشان را بدست شمشیر زدند و شهر را از آتش سوزانیدند
- ۲۸ و نیجات دهنده نبود از آنرو که از صیدون دور بود و ایشان را با هیچ کس اشنائی نبود اما این واقعه در وادی به حوالی بیت رحوب بوقوع پیوست و شهری را بنا کرده در آنجا اقامت ورزیدند
- ۲۹ و آن شهر را بنام دان پلر خود که برای اسرائیل بوجود آمد دان نامیدند اما نام آن شهر در ابتدا لائیس بود
- ۳۰ و بنی دان آن شکل تراشیده را بر پا کردند و به وراثان بن جرسون بن منسه با اولاد خرد تا هنگام اسیری مملکت برای فرقه دان کاهن بودند
- ۳۱ و شکل تراشیده که میکا ساخته بود مادامیکه خانه خدا در سیلوه بود برای خود بر پا داشتند

باب نوزدهم

۱ و در آن ایام که در اسرائیل پادشاهی نه بود چنین

- اتفاق افتاد که یکی از بنی لیوی بودا من کوه افراشیم
 سکونت ورزید و زای نامنکوحه از بیت لسم یهودا برای
 خود گرفت
- ۲ و آن زن نامنکوحه نسبت بوی مرتکب زنا کاری شد و
 از نزد وی بخانه پدر خود در بیت لسم یهودا رفته عرصه
 چهار ماه در آنجا بود
- ۳ و شوهرش برخاسته و برا تعاقب کرد تا او را به بستیگی
 داده و برا باز بخانه خود بیارد و همراهِ خود یک نوکر
 و دو الاغ داشت و آن زن او را بخانه پدر خود داخل
 کرد و پدر آن زن و برادریدۀ او ملاقاتش خوشحال شد
- ۴ و خسروی یعنی پدر آن زن و برادر خود داشت و سه
 روز با وی بود و خوردند و نوشیدند و شب در آنجا
 مقام کردند
- ۵ و روز چهارم چنهون واقع شد که چون صبح بیدار
 شدند او اراده رفتن کرد و پدر زن داساک را گفت
 که دل خود را از پارچه نایی تقویت ده و بعد راه
 خود را بگیرد
- ۶ و مرد و با هم نشستند خوردند و نوشیدند چه پدر زن
 با آن مرد گفته بود که امید آنکه بر این راضی شری و
 شب مقام گرفته خوشدل گردی
- ۷ و چون مرد اراده سفر کرد خسروی و برادر الحاج نمود
 بنا بر آن باز شب در آنجا مقام کرد
- ۸ و روز پنجم صبح برخاسته اراده سفر کرد و پدر

زن گفت التماس آنکه دل خود را تقویت دهمی و تا عصر
درنگ نمودی و طعام خوردی

۹. و چون مرد بآرن نامندکوحه و نوکر خود به اراده سفر
برخواست خسروی یعنی پدر آرن و پرا گفت اینک
روز الحال مائل به غروب است التماس آنکه شب
مقام بگیرید اینک روز بمنزل میروید شب در اینجا
مقام بگیر تا خوشدل شوید و فردا علی الصبح روانه
شده بمنزل خود بروید

۱۰. اما آن مرد به مائلن شب راضی نشد لیکن برخاسته
روانه گردید و بمقابل بیوس یعنی اور شلم رسید
اما دوالاغ بالانی باوی بودنی وزن نامندکوحه
نیز همراه بود

۱۱. و چون نزدیک بیوس رسیدنی روز بسیار قلیل بود
و نوکر به مخدوم خود گفت که بیا و در این شهر بیوسیان
فرود آئیم و شب در آنجا مقام بگیریم

۱۲. و مخدوم و پرا گفت که در اینجا به شهر بهگانه که از
بنی اسرائیل نیست فرود نخواهیم آمد تا به جمع
خواهیم رفت

۱۳. و نوکر خود را گفت که بیا و به یکی از این منازل
نزدیک رویم یا جمع یا رامه تا شب در آنجا مقام بگیریم

۱۴. و پیش رفته راه پیمودنی و چون بحوالی جمع که از
بنی بنیامین است رسیدنی آفتاب غروب کرد

۱۵. به اطراف انجرات نمودنی تا داخل شده شب در

- جميع مقام بگيرند و داخل شهر شده در كوچه نشست
 زيرا كه همچس ايشانرا در خانه خود جاي نداد
 تا شب را بسر برند
- ۱۶ و اينك پيرمرد ي از كشت كار بوقت شام رسيد كه
 او نيز مرد افرايممي بود و در جمع اقامت ورزيد اما
 اهل آن مقام بني بنيامين بودند
 ۱۷ و نظر انداخته مسافر پير را در كوچه شهرديد پير گفت
 كه كجا ميروي و از كجا آمده
 ۱۸ و پير گفت كه از بيت لحم يهودا سوي دامن كوه
 افرايم ميرويم وطن من انجاست و تابيت لحم يهودا
 رفتم اما الحال بخانه خداوند ميروم و كسي نيست
 كه مرا بخانه خود جاي دهد
 ۱۹ ليكن براي الاغ هاي ما كه ودانه موجود است و
 و براي من و براي كنيزك تو و براي جواني كه همراه
 بندگان است از نان و مي چيزي قصور نيست
 ۲۰ پير گفت سلامت باد در هر چه قصور يابد بامن صرف
 آنكه در كوچه شب بسر نبري
 ۲۱ پس او را بخانه خود داخل كرد و الاغ ها را كاه و
 دانه داد و ايشان هاي خود را شسته به اكل و شرب
 پرداختند
 ۲۲ و ايشان در مشورت بودند كه او با شي چند از مردمان
 شهر رود اگر دانه آمده در را كوبيند و صاحب خانه
 يعني آن پير را گفتند كه آن مرد ي كه در خانه تو

- داخل شده است بیرون آرتا با وی صحبت نمائیم»
- ۲۲ و صاحب خانه نزد ایشان بیرون رفت و گفت که ای برادران چنین میاد التماس آنکه مرا تکب چنین امر شنیع مشوید ازان رو که این مرد داخل خانه من شده است بل بن فعل قبیح ارتکاب نمائید»
- ۲۳ اینک دختر من که دوشیزه هست وزن نامنکوحه وی حاضر اند ایشانرا بیرون می آرم دامن الوده کنید و هرچه پسند خاطر شماست بعمل آرید اما با این مرد مرا تکب چنین عمل شنیع مشوید
- ۲۴ لیکن آن اشخاص قبول نکردند پس آن مرد زن نامنکوحه خود را گرفته نزد ایشان بیرون آورد و ایشان با وی صحبت نمودند و تمامی شب تا به صبح به امر وی پرداختند و چون صبح دمید او را رها کردند
- ۲۵ و انزن بوقت صبح رسید به رخخانه که شوهر وی در آنجا بود افتاد تا روز روشن شد
- ۲۶ و شوهر وی علی الصباح برخاسته در خانه را باز کرد و بیرون رفت تا روانه شود و اینک زن نامنکوحه وی بدر خانه افتاده است و مرد دست وی بر آستانه بود»
- ۲۸ و براگفت که برخیز تا روانه شویم لیکن جوابی بر نیامد پس انمرد او را بر الاغی بار کرد و برخاسته بمکان خود روانه شد
- ۲۹ و بخانه خود رسیده گاردی گرفت و بر زن نامنکوحه خود دست انداخته او را معه استخوانها دوازده

حصه کرد و در تمامی سرحد بني اسرائيل فرستاد •
 ۳۰ و هر که مشاهده ايجاد کرد که از روزي که بني
 اسرائيل از ملك مصر بيرون آمدند تا امروز چنين
 کاري بعمل نيامده و مسموع نگردیده در اين فکر
 کنيد و مشورت نماييد و بيان کنيد

باب بيستم

- ۱ پس تمامی بني اسرائيل بيرون آمدند و جماعت از دان
 تا به پير سبع با سرحد جلعاد بحضور خداوند در مصفه
 ماندند يك کس مجتمع گردیدند
- ۲ و برگزيدهگان تمامی قوم از همه فرقه هاي بني اسرائيل
 بعد از چهارصد هزار کس شمشير زن در مجلس قوم
 خدا حاضر شدند
- ۳ اما بني بنيامين خبر شنيدند که بني اسرائيل متوجه
 مصفه شده اند پس بني اسرائيل گفتند که کيفيت اين
 امر شنيع را بيان کنيد
- ۴ و مرد ليوي شوهر زن مقتوله در جواب گفت که من
 با زن نامنکوحه خود به جيع که از ان بني بنيامين
 است رسيدم تا شب را در ان بسر برم
- ۵ و مردمان جيع بقصد من برخاستند و بوقت شب گريه
 کردند خانه آمده فصل جان من کردند و دامن زن
 نامنکوحه مرا ملوث گردانيدند لکن يک مرد
- ۶ پس زن نامنکوحه خود را گرفته پاره کرده در اطراف و
 رساله ها کاه

جوانب میراث بني اسرائيل فرستاد م از آنرو که در
اسرائيل مرتکب فسق و فجور شدند

۷ و اينک شما همه بني اسرائيل هستيد پند و نصيحت در اينجا
در میان آريد

۸ و مجموع قوم چون يك کس برخاستند و گفتند که
کسي از ما بخيمه خود نخواهد رفت و هيچکس بخانه
خود مراجعت نخواهد کرد

۹ آنچه با جمع بعمل مي آریم اينست از قرعه قصدان
خواهيم کرد

۱۰ و در تمامي فرقه هاي بني اسرائيل از هر صد ده و از
هر هزار يك صد و از ده هزار يك هزار خواهيم گرفت
تا خوراک براي قوم بيارند تا به جمع بن بنيامين
رسیده مطابق عمل ششمي که در اسرائيل مرتکب
شدند سزا برسازند

۱۱ و چون همه مردمان اسرائيلي چون يك کس متفق
شدند بقصد انشهر اجتماع نمودند

۱۲ و در آن روز بني اسرائيل در اطراف فرقه بنيامين
قسي چند فرستادند و گفتند که اين چه کاري است
که در میان شما بوقوع پيوسته

۱۳ الحال ان مردمان يعني اوباشي که در جمع هستند
بما بسياريد تا ايشانرا بقتل رسانيم و بدني را از
اسرائيل رفع کنيم اما بني بنيامين گفته برادران خود
بني اسرائيل را قبول نکردند

۱۴ لیکن بنی بنیامین از شهرها در جمع مجتمع شدند
تا با بنی اسرائیل جنگ کنند

۱۵ و بنی بنیامین در آن هنگام از شهرها بعد از آمدن
بهیست و شش هزار کس شمشیر زن سواي ساکنان
جمع که بعد از فصل کس از برگزیدگان بحساب
درآمدند

۱۶ در تمامی این گروه مقصد کس از برگزیدگان چپ
بودند هر يك از ایشان از فلان سنگ انداخته
بقدر سر مویی خطا نکردند

۱۷ و مردان اسرائیل سواي بنیامین بعد از چهار صد هزار
کس شمشیر زن محسوب شدند اینهمه مردان جنگی
بودند

۱۸ و بنی اسرائیل برخاسته بخانه خدا درآمدند و از
خداوند استدعای مشورت کردند که اول از ما که
بجنگ بنی بنیامین متوجه شود خداوند فرمود که
اول یهودا برود

۱۹ و بنی اسرائیل صبح برخاسته رو بروی جمع خیمه زدند
۲۰ و مردان اسرائیل بمقصد جنگ بنی بنیامین خروج
نمودند و مردان اسرائیل بمقابل ایشان رو بروی
جمع صف کشیدند

۲۱ و بنی بنیامین از جمع بیرون آمدند در آنروز بهیست
و در هزار کس از بنی اسرائیل هلاک نموده با زمین
یکسان کردند

۲۲ و انقوم یعنی مردان اسرائیل دل خود را تقویت داده بار دیگر به اراده جنگ صف کشیدند در همانجا که روز اول صف کشیده بودند

۲۳ و بنی اسرائیل برآمده تا شام بحضور خداوند گریستند و از خداوند استنصاح مشورت کردند که آیا به جنگ بنی بنیامین که برادر من است متوجه شوم خداوند فرمود که بقصد وی متوجه شو

۲۴ و بنی اسرائیل روز دوم بقصد بنی بنیامین نزد یک رفتند

۲۵ و بنیامین روز دوم از جبع به استقبال ایشان برآمده و از بنی اسرائیل هردو هزار کس که همه شمشیرزن بودند کشته کردند و با زمین یکسان نمودند

۲۶ پس تمامی بنی اسرائیل یعنی مجموع قوم برآمده بخانه خدا داخل شدند و گریستند و در آنجا بحضور خداوند نشستند و آنروز را تا شام روزه داشتند و قربانیهای سوختنی و سلامتی بحضور خداوند گذاشتند

۲۷ و بنی اسرائیل از خداوند پرسیدند (چه صندل و قهقهه نامه خدا در آن ایام در آنجا بود

۲۸ و فلجاس بن الیعازار بن امرون در آن ایام رو بروی آن حاضر بود) و گفتند که آیا با ردیگر جنگ بنی بنیامین که برادر من است متوجه شوم یا باز ساکت و خداوند فرمود که متوجه شو زیرا که فردا ایشان را بدست تو خواهم سپرد

۲۹ و بني اسرائيل گردد اگر د جمع کمين نشينان گني باشند *

۳۰ و بني اسرائيل روز سيوم بقصد بني بنيا مين برآمدند

و روي جمع چون سا بق صفا کشيدند

۳۱ و بني بنيا مين بمقايله قوم خروج نمودند و از شهر

دور شدند و در شاربها كه يكي از آنها مائل بخانه

خد است و ديگري مائل به جمع صحرائي چون سابق

شروع كردند بزدن و كشتن قوم تخميناً سي نفر از

بني اسرائيل بقتل رسانيدند

۳۲ و بني بنيا مين گفتند كه چون بار اول پيش روي ما

منهزم مي شوند اما بني اسرائيل گفتند كه بگريزيم

و ايشان را از شهر تا به شاربها دورگردانيم

۳۳ و همه مردان اسرائيل از جاي خود برخاستند و در

بعل تمار صفا کشيدند و کمين نشينان اسرائيل را

جاي خود يعني از مرزار جمع برآمدند

۳۴ و ده هزار كس از تما مي بني اسرائيل برگزيده بمقايله

جمع برآمدند و جنگ شد يد در گرفت اما ندانستند

كه بلائي بپيشان نزديك رسيده است

۳۵ و خدا اول بني بنيا مين را پيش اسرائيل منهزم كرد

و بني اسرائيل آنروز بيست و پنج هزار و يك صدي از

بني بنيا مين هلاك كردند همه شمشير زن بودند *

۳۶ همچنين بني بنيا مين ديديد كه منهزم شده اند

زيرا كه مردان اسرائيل بني بنيا مين را جاي دادند

چه بر کمین نشینان که در نزد يك جمع گل افشته بودند
تکيه زدند

۳۷ و کمین نشینان شتافته بر جمع حمله کردند و کمین
نشینان خود را پهن کردند و تمامی شهر را بدست
شمشیر زدند

۳۸ اما در میان مردان اسرائیل و کمین نشینان علامتی
مقرر بود تا شعله عظیم با دود از شهر برانگیزانند
۳۹ و چون مردان اسرائیل در معرکه روگردانید بنی
بنیامین شروع کردند بزدن و کشتن مردان اسرائیل
تخمیناً سی نفر چه گفتند که فی الحقیقت پیش ما منبزم
می شدند چون معرکه اولین

۴۰ و چون شعله از شهر برخاستن گرفت بالوله دود بنی
بنیامین از عقب نگریسته که اینست شهر با ککل سوخته
شعله اش تا به آسمان صعود می نماید

۴۱ و چون مردان اسرائیل باز گردیدند مردان بنیامین
متحیر شدند چه دیدند که بلای ایشانرا فرا گرفته
است

۴۲ لهذا پیش روی مردان اسرائیل گریخته راه بیابان
گرفتند لیکن جنگ ایشانرا تدارک کرد و کسانی را
که از شهرها برآمدند در میان آنها هلاک کردند*
۴۳ همچنین گرداگرد بنی بنیامین کشته ایشانرا تعاقب
کردند و بروی جمع بطرف مشرق به آسانی پایمال
نمودند

۴۴ و هشتاد هزار کس از بني بنيامين که همه مردان
دلاور بودند کشته گشتند

۴۵ و روگردانيل به سوي بيبان تا به سنگ رمون گريختند
و در شاربها پنجه زار کس از ايشان را چيدند به جل و
جهل تمام تا به جل عوم ايشان را تلارک کردند و
دو هزار کس از ايشان کشتند

۴۶ همچنين جمله کساني که از بني بنيامين در آنروز
کشته شدند بيست و پنجه زار مرد شمشير زن بود
اينهمه مردان دلاور بودند

۴۷ اما ششصد کس روگردان شده در بيبان تا به سنگ
رمون گريختند و مدت چهار ماه در سنگ رمون بود
و باش کردند

۴۸ و مردان اسراييل بقصد بني بنيامين باز گشته از
اهل بلاد تا به بهائم هرچه يافتند بدست شمشير زدند
و بهر شهري که رسيدند آتش زدند

باب بيست و يکم

۱ اما مردان اسراييل در مصفحه سوگند ياد کرده بودند که
هيچک از ما دختر خود را بنگاح بني بنيامين نخواهد
آورد

۲ و اهل قوم بخانه خداوند درآمدند و تا شام بوضوح
خدا در انچه ما ندانستيم و به آواز بلند زار زار گريستند *

۳ و گفتند اي خداوند خداي اسراييل چرا چنين

امرد را اسرائیل واقع شده است که امروز یک فرقه
از اسرائیل محو شود

۳ و روز دیگر اهل قوم صبح برخاسته ملایحی را در آنجا بنا

کردند و قربانیهای سوختنی و سلا متی گل را پیلند

۵ و بنی اسرائیل گفتند که کیست در همه فرقه های اسرائیل

که با جماعت بحضور خداوند حاضر نشد چه در باره هر کسی

که بمصطفی بحضور خداوند حاضر نشود سوگندی عظیم

یاد کرده بودند که بلا تعاشی مقتول گردد

۶ و بنی اسرائیل در باره بنیامین برادر خود پشیمان شدند

و گفتند که امروز یک فرقه از اسرائیل محو شده است *

۷ به ازدواج ما باقی چه چاره ساریم از آنرو که بنام

خداوند سوگندی یاد کردیم که دختران خود را

بنگاح ایشان نخواهیم آورد

۸ و گفتند که کدام فرقه ایست از فرقه های بنی اسرائیل

که بمصطفی بخد مت خداوند حاضر نشد و اینک از یابیس

جلعاد هیچکس تا لشکرگاه جماعت نرسید

۹ که اهل قوم محسوب گشتند و اینک کسی ساکنان از

یابیس جلعاد در آنجا نبود

۱۰ و جماعت دوازه هزار کس ذوی الاقتل ارد را نجا

فرستادند و امر کردند که روانه شوید و ساکنان یابیس

جلعاد را با زنان و اطفال بدست شمشیر بزدید

۱۱ و چنین بعمل آرید هر منی که را و هر زنی که با مرد نشسته

باشد بکشید

- ۱۲ پس یهوشوع در روزی که خداوند اموریان را پیش
رو یی بنی اسرائیل تسلیم نمود بحضور خداوند عرض
کرد و در نظر بنی اسرائیل گفت که ای آفتاب برجی چون
توقف کن و تو ای ماه در وادی ایالون
۱۳ پس آفتاب توقف کرد و ماه در لگ نبود ما دامیکه
قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند آیا این خبر در
رساله یا صاریوشته نشده است همچنین آفتاب در وسط
آسمان در لگ نمود و تخمیناً یکروز تمام بسوی مغرب
نشافت
۱۴ و مثل آن روزی پیشتر و بعد از آن نبوده است و خداوند
دعای انسان را اجابت نمود زیرا که خداوند از
طرف بنی اسرائیل جنگ نمود
۱۵ و یهوشوع با تمامی بنی اسرائیل به خیمه گاه در غلгал
رجعت نمود
۱۶ لیکن آن پنج ملک گریخته خود را در غاری در مقیعه
پنهان ساختند
۱۷ و یهوشوع اطلاع اطلاع که آن پنج ملک را دیدند
که در غاری در مقیعه پنهانند
۱۸ و یهوشوع گفت که سنگهای بزرگ بردهان غار بغلطانید
و تنی چند را بکشک ایشان بران مقرر کنید
۱۹ شما خود در لگ مکنید اما متعاقب دشمنان شده دایل
ایشان را تلف نمائید مگنارید تا داخل شهر ماشوند

مشرق از شارعی که از بیت ایل به سلم سی رود و بجانب جنوب لیونه

۲۰ لیل ابنی بنیامین را اسیر کردند که روانه شوید و در تا کستانها بگمید نشینید

۲۱ و ملا حظه کنید هرگاه دختران سیلوه برای رقص بیرون آیند شما از تا کستانها برآئید و مرکب زنی را از دختران سیلوه بگمید و متوجه زمین بنیامین شوید

۲۲ و چون بی ران با برادران ایشان پیش ما مستغاثی شوند به ایشان خواهیم گفت که بیاس خاطر ما با ایشان شفقت ورزید و از آنرو که در جنگ برای هر سردی زنی نگذاشتیم چه در بنو فت بل ایشان ندادید تا گنهگار شوید

۲۳ و بنی بنیامین چنین عمل نمودند و از رفاصان که زبده بن بکساب معدودان خود زنان گرفتند و روانه شد و بمیراث خود مراجعت کرد و شهرها را تعمیر نموده در آنها اقامت ورزیدند

۲۴ و بنی اسرائیل در آن هنگام از انجا کوچ کرده مرکب بفرقه و بجانب آن خود رسیدن هر شخصی از انجا بمیراث خود روانه شد

۲۵ و در آن ایام پادشاهی در اسرائیل نبود مرکب هر چه پسندید به نظری بود بعمل آورد

رساله روٹ

باب اول

- ۱ در هنگامی که حاکمان حکومت می ورزیدند قحطی بر زمین واقع شد و شخصی از بیت لحم یهودا باری و ذو پسر روانه شد تا در میدان موااب غربت ورزد
 - ۲ اما نام آن مرد الیملک بود و نام زنش نعمی و نام دو پسرش مکلون و کلیمون افراطیان از بیت لحم یهودا بودند و بهیل آن موااب رسیده در آنجا مقام گرفتند
 - ۳ و الیملک شوهر نعمی و فانی یافت و او باد و پسر خود تنها ماند
 - ۴ و ایشان دختران موااب را بنکاح خود در آوردند که نام یکی عارفه و نام دیگری روٹ بود و در آنجا تشریف آوری سال ماندند
 - ۵ و مکلون و کلیمون مرد و وفات یافتند چنانچه انزن از شوهر و مرد و پسر خود باز ماند
 - ۶ پس باد و دود بویک خود برخاست تا از میدان موااب مراجعت کند زیرا که در میدان موااب خبر شنیده بود
- ۱ A رساله روٹ

که خداوند بر قوم خود التفات نمود و آنان بر ایشان
بخشید.

۷ بنا بر این از جائیکه بود با دود یوک خود بیرون
رفت و مرحله پیمایش تا به زمین یهودا مراجعت کند.
۸ و نعامی دود یوک خود را گفت که بروید و هر یک بخانه
مادر خود مراجعت کنید خداوند با شما مهربانی
کند چنانچه شما با شوهران مرحوم و با من مهربانی
کردید.

۹ و خداوند چنین کند که هر یک از شما در خانه شوهری
آرام گیرید پس ایشانرا بوسید و ایشان به آواز بلند
بگوید در آمدند.

۱۰ و او را گفتند که فی الحقیقه با تو نزد قوم تو مراجعت
خواهیم کرد.

۱۱ نعامی گفت که ای دختران رو بگردانید چرا روانه
شوید آیا در بطن من پسرای دیگری باشند تا شوهر شما
کردند.

۱۲ ای دختران رو بگردانید راه خود بگیری که چه من برای
نکاح پیور شده ام اگر بگیریم که امیدوارم اگر نیز امشب
شوهری بگیرم و پسران بزنایم آیا برای ایشان تا بید
بلوغیت انتظار کشید و برای ایشان از نکاح بازمانید.
۱۳ ای دختران چنین نباید که برای شما بسیار دگر
شده ام از آنکه دست خداوند بر من گران است.

۱۴ و ایشان بار دیگر به آواز بلند گریستند و عارفه مادر

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا این الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

۲۲ برینوچه نعیمی مرا جعت کرد و زوشت موایی دیوگ
وی از میدان موایب همراه وی آمد و در شروع حصاد
جوبه بیت لحم رسیدند

باب دوم

۱ و یکی از اقربای شوهر نعیمی صاحب دولت بود از
خاندان الیملاک که نام وی بوعلی بود

۲ و زوشت موایی نعیمی را گفت که اجازت بده تا بمزرع
رفته در عقب هر که با من مهربانی ورزد خوشه چینی
کنم و پیرا گفت ای دختر برو

۳ او راه خود گرفت و بمزرع رسید و در عقب دروندگان
خوشه چینی کرد و چنین اتفاق افتاد که به قطعه مزرعه
رسید که از آن بومز از خویشان الیملاک بود

۴ و اینک بومز از بیت لحم رسید و دروندگان گفت
که خدای او را با شما باد و پیرا جواب گفتند که خدای او را
برکت دهد

۵ و بوعلی سرهنگ دروندگان را گفت که این دختر کیست

۶ و سرهنگ دروندگان در جواب گفت که همین دختر
موایی است که همراه نعیمی از میدان موایب رسیده
است

۷ و گفت که اجازت بده که در میان دسته ما در عقب
دروندگان خوشه چینی کنم و ترا هم آرام بنابران درآمده

از صبح تا حال مشغول است جز آنکه لختی در کپر آرام
گرفته است

۸ و بوعز رویش را گفت که ای دختر بشنو بزرع دیگر

مرو و از اینجا دور شو بلکه با کنیزان من اینجا باش *

۹ بر قطعه که می دروند نظر کن و در عقب ایشان برو

آیا جوانان را تا کید نکردم که بر توده ست بیند از دل

هرگاه تشنه شوی نزد خیمها برو و از هر چه جوانان پر کرده

با شنیدن بنوش

۱۰ پس بر روانده بر زمین سجده بجا آورد و پیرا گفت

که به چه سبب نزد تو توفیق یافته ام که مرا خاطر داری

گفتمی چه من بیگانه هستم

۱۱ بوعز و پیرا در جواب گفت که هر آنچه با خود شد امن خود

بعد از فوت شوهر کردی خوب واقف هستم و آنکه پدر

و مادر و وطن مالک خود و انگل داشته بقومی که قبل

ازین نشناختی رسید *

۱۲ خداوند جزای عمل ترا دهد و از طرف خداوند خدای

اسرائیل که در زیر بالهای وی ملجاء گرفته مکافات

کامل بتو ببرد

۱۳ او گفت که ای مخدوم من در نظر تو توفیق یا به چه مرا

تسلای دادی و خود سخنان دلیلی را با کنیز در میان

آوردی با وجود آنکه مانند یکی از کنیزان تو نیستم *

۱۴ و بوعز و پیرا گفت که بوقت طعام اینجا بیا و نان بخور

و لقمه خرد را در سرکه بزنی همچنین با دروندگان

نشست و او گدایم پوشته را بوی تعارف کرد تا خورد و سپهر
شد و چیزی گدای داشت

۱ و چون برای خوشه چینی برخاست بومز جوانان خود
را امر کرد که در میان دسته ها خوشه چینی کنی و شما
ویرا شرمندگی نگردانید

۱۶ دانسته چیزی برای وی رها کنید و بگذازید تا فراهم
آرد و سرزنش مکنید

۱۷ برینوجه تا شام در مزرع خوشه چینی کرده آنچه فراهم
آورده بود کفوفت و تخمیناً بقدر بقدر یک ایفای جو
رسید

۱۸ و آنرا برداشته بشهر رفت و آنچه فراهم آورده بود
خوشدامن وی دید و آنچه بعمل سیر شدن باقی گذاشته
بود بیرون آورده به خوشدامن خود داد

۱۹ و خوشدامن بوی گفت که امروز کجا خوشه چینی کردی
و در کجا مشغول بودی مبارکباد کسی که ترا خاطرداری
کرد و نزد شخصی که کار کرده بود خوشدامن را
معتبر ساخت و گفت نام شخصی که امروز نزد وی کار کردم
بومز است

۲۰ و نعمای دیوک خود را گفت که مبارک باد از طرف
خدایان که رحمت خود را با مردگان و زندگان
فرونگی داشت و نعمای ویرا گفت که این شخص با ما قریبت
دارد یکی از اقربای ماست

۲۱ و رویش موابی گفت مرا نیز امر کرد که در جوانی جوانان

من باش تا آنکه تمامی حصاد مرا با تمام برسانند *

۲۲ و نعامی روئد دیوک خود را گفت که ای دختر مصلحت
در اینست که با کنیزان وی بیرون روی تا در مزرع
با تو دو چار نشوند

۲۳ بنابراین در جوار کنیزان بومز برای خوشه چینی تا با
تمام حصاد چو و گندم بود و با خوش دامن خود بود
و باش کرد

باب سوم

۱ پس نعامی خوشش آمدن وی و برا گفت که ای دختر من
آیا برای تو آرام نخواهم تا کار تو به نیک انجامی رسد *

۲ و حال آنکه بومز که با کنیزان وی بودی آنها از خویشان
مانیست اینک امشب جوار در خرمن گاه بان میدهند *

۳ پس غسل کرده بر خود روغن مالیده و لباس پوشیده
متوجه خرمن گاه مشولیکن خود را بروی آشکارا ممکن
تا از اکل و شرب فراغت یابد

۴ و مرگه به خسهل جای خسهلیدن وی را در نظر دارد و
در اینجا جامه از پای وی بردار و به خسهل آنچه کرده بی
است او با تو خواهد گفت

۵ و برا گفت که هر چه بمن بگوئی بعمل می آرم

۶ و بحرمن گاه رفته مطابق مرا آنچه خوش دامن فرموده
بود بعمل آورد *

۷ بومز از اکل و شرب فراغت یافته و دلخوش شده در

یک جنب توده غله خمید و او نرم نرم رفته پای وی را
برهنه کرد و خمید

۸ و بوقت نیم شب چنین واقع شد که هراسان شده بهلو
به بهلو گشت و اینکه زنی در قد موی خمید است
۹ و گفت که تو کیستی او جواب داد که من رویت کنیز
تو هستم لیل ادا من خود را بر من بینداز که تو فریت
داری

۱۰ او گفت که ای دختر زخداوند مبارک باد درانتها
از ابتدای زاده شفقت ورزید از آنرو که جوانان
را خواه تو دیگر خواه بی نوا پیم وی نکردی

۱۱ و الحال ای دختر من که هر آنکه تو خواهش کنی
بجای خواه هم آورد که تمامی طایفه من میمانند که
تو عاصیه هستی

۱۲ و حال آنکه راست است که من از اقربای تو هستم اما
دیگری است از من فریب تر

۱۳ امشب توقف کن و علی الصبح اگر بحق قربت تو
راضی شود نیک است حق قربت بپارده ایکن اگر
بحق قربت تو راضی نشود پس سوگند بجهات خدا که
من حق قربت با تو بپارم تا صبح آرام بگیرم

۱۴ و در قد موی تا صبح آرام گرفت و قبل از آنکه یکی
دیگری را بشناسد برخواست آن مرد گفت که اشکارا
نشود بکه زنی در خرم گاه داخل شده است

۱۵ و گفت که چادری را که بر سرداری بیمار دیگر و چون

- ۱۲ پس یهوشوع در روزی که خداوند امور یان را همیشه
رویی بنی اسرائیل تسلیم نمود بحضور خداوند عرض
کرد و در نظر بنی اسرائیل گفت که ای آفتاب برجی چون
توقف کن و تو ای ماه در وادی ایالون
۱۳ پس آفتاب توقف کرد و ماه در لگ نبود ما دامیکه
قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند آیا این خبر در
رساله یا صاریوشته نشده است همچنین آفتاب در وسط
آسمان در لگ نمود و تخمیناً یکروز تمام بسوی مغرب
نشافت
۱۴ و مثل آن روزی پیشتر و بعد از آن نبوده است و خداوند
دعای انسان را اجابت نمود زیرا که خداوند از
طرف بنی اسرائیل جنگ نمود
۱۵ و یهوشوع با تمامی بنی اسرائیل به خیمه گاه در غلгал
رجعت نمود
۱۶ لیکن آن پنج ملک گریخته خود را در غاری در مقیعه
پنهان ساختند
۱۷ و یهوشوع اطلاع اطلاع که آن پنج ملک را دیدند
که در غاری در مقیعه پنهانند
۱۸ و یهوشوع گفت که سنگهای بزرگ بردهان غار بغلطانید
و تنی چند را بکشک ایشان بران مقرر کنید
۱۹ شما خود در لگ مکنید اما متعاقب دشمنان شده دایل
ایشان را تلف نمائید مگنارید تا داخل شهر ماشوند

اگر اراده خرید داری بخور والا اگر قصد خریدن
داری مرا مغیر ساز تا بدانی ام از آن رو که جز تو
خرید داری دیگر نیست و بعد از تو من او گفت من خوام
خرید

۵ و بوعز گفت هر روزی که آن قطعه زمین را از دست
نعمانی بخری باید که از رویت مواهی زن مرحوم بخری
تا نام مرحوم را در میراث وی زنده داری

۶ و آن قریب گفت که برای خود نمیتوانم خرید مبادا
که میراث خود را ضایع کنم تو حق مرا برای خود بشتر چه
من نمیتوانم خرید

۷ اما در قدیم الایام قاعده خریدن و مبادله برای
استحکام هر چیز چندین بود شخصی یکساکش خود را برداشته

بهمسایه خود داد و همین در اسرار ایل گواهی بود
۸ لیل اقریب به بوعز گفت برای خود بشتر پس یکساکش
خود را آورد

۹ و بوعز مشایخ و نماهی قوم را گفت که شما امروز گواه
باشید بر این که مرا آنچه از ان الیملک و مرا آنچه از ان
کلیون و معلون بود از دست نعمانی خریدم ام

۱۰ و رویت مواهی زن معلون را نیز خریدم ام تا بنکاح در
آرم تا نام مرحوم را در میراث وی زنده دارم تا نام
مرحوم از میان برادران و از دالان وطن خود محو
نشود شما امروز گواه باشید

- ۱۱ و تمامی قوم و مشایخی که در دالان بودند گفتند که ما گواه هستیم خداوند این زن را که داخل خانه تومی شود بماند را حیل و لیا که مرد و خانه اسرائیل را بنا کردند گردانادود را فراطه صاحب دولت شود و در بیت لحم نامور شو
- ۱۲ و خانه توا ز تسلی که خداوند ازین دختر بتوعنایت فرماید مانند خانه فرص باد که او را تا مادر برای یهودا زائید
- ۱۳ همچنین در عزروث را گرفته بنکاح خود در آورد و چون با وی مختلوت شد خداوند ویرا قوت حمل داد و فرزندی را زائید
- ۱۴ و زنان نعیمی را گفتند مبارک باد خداوندی که ترا امروز بی قریبی نکل داشت تا نام وی در اسرائیل عظیم گردد
- ۱۵ و او برای توباعت زنی و تیمار کنندگی پیری خواهد بود زیرا که دیوک تو که در لیسته هست که او برای توبه از هفت پسر است او را زائیده است
- ۱۶ پس نعیمی طفل را گرفته بر سینه خود جای داد و دایه وی گردید
- ۱۷ و زنان همسایه وی او را نام نهادند و گفتند که پسری برای نعیمی پیداشده است و نامش را عوبید خوانند
- او بدریسی یک رده است
- ۱۸ اما اینست نسب نامه فرص پدر و حصرون

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

رساله اول سموئیل

باب اول

- ۱ اما شخصی از راماه نائیم صوفیم بود از کوه افرائیم
القانه نام بن یروحام بن الیهو بن قوحو بن صوف
مرد افرا تی
- ۲ او دوزن داشت که نام یکی حنه و دیگری فنسنه
وفنسنه فرزند ان داشت اما حنه فرزند ی نداشت *
- ۳ و این شخص سال بسال از شهر خود میرفت تا در
سیلوه بمضروب خد اوند افواج سچله بجا آورد و بمحله
بگذراند و دویسر عیالی ها فنی و فنیاس در آنجا به امر
کهانت خد اوند می برد اختمند
- ۴ و هنگام گذر ایلن ذبیحه القانه رسید و بر فنسنه
زن خود
- ۵ و بهمه پسران و دختران وی بهره ها بخشید اما به حنه
و چندان بهره داد از آنرو که دل بسته حنه بود
لیکن خد اوند رحم وی را بسته بود
- ۶ و هودی وی او را سخت آزد تا او را دلگیر نماید

- بسمیبا انکه خد اوندی رحم او را بسته بود
- ۷ و همچنین سال بسال میکرد هرگاه بخانه خد اوندی
روانه می شد او را می آورد بنابران میگریست و از
خوراک باز می ماند
- ۸ پس القانه شوهرش ویرا گفت که ای هنده سبب گریه
و بی خوراکي و ده لگيري تو چیست آیامن بهتر از ده
پسر برای تو نیستیم
- ۹ و بعد از آنکه در سیلوه از آبل و شرب فراغت یافتند
هنده برخاست اما میبای که من نزدیک باهوی در میکل
خد اوندی بر نشیمن گاهی نشسته بود
- ۱۰ و او از جان بیزار گشته در حضور خد اوندی دعا نمود
و زار زار بگریست
- ۱۱ و ناری بر زبان آورد و گفت که ای خد اوندی افواج
هرگاه بید ریغ بر ذلت کنیز خود نظر اندازی و از
من یاد آری و کنیز خود را فراموش ناکرده فرزندی
نرینه بکنیز خود عطا فرمائی پس او را نامت العمر
همیش کش خد اوندی می گردانم و استره بر سر وی
نخراهدی گشت
- ۱۲ و چنین شد که در دعا بیش خد اوندی درنگ نمود
میبای برده ها ن وی مترسل گردید
- ۱۳ اما هنده در حال میگفت و لب حرکت میکرد و پس و آوازی
از وی مسموع نیگردد پس لهذا میبای اندیشه کرد که
محمور است

- ۱۴ و عیالی و یرا گفت که آیا تا کی مخمور باشی می خور یرا
از خود دور کن
- ۱۵ و حنه در جواب گفت که ای مخمل و م من نه چنین است
بلکه زنی آزرده دلم نه می و نه مسکرتوشیله ام
لیکن جان خود را در حضور خدای اولی و انموده ام*
- ۱۶ کنیز خود را چون دختر بیعالمشمار زیراکه از زیادتیش
تفکرو تا سفت تا حال گفته ام
- ۱۷ پس عیالی در جواب گفت که به اطمینان خاطر برو
خدای اسرائیل هر چه از وی در خواست نموده ترا
به بخشاد
- ۱۸ او گفت کنیز تو در نظر تو توفیق یابی و ان زن راه خود
را گرفته چیزی خورد و من بعد چهره وی رنگ خود
را نباخت
- ۱۹ و صبح زود برخاسته بحضور خدای اولی رسید و نمودن
و مراجعت کردند و بخانه خود در رانده رسیدند و
القائه با حنه زن خود خلوت نمود و خدای اولی از وی
یاد آورد
- ۲۰ و چون مدت موصود از حامله شدن حنه بگشت پسر یرا
زائید و نام و یرا سموئیل خواند از انرو حنه میگفت
او را از خدای اولی در خواست نموده ام
- ۲۱ و ان مرد یعنی القائه با تمامی اهل خانه روانه شد
تا ذبحه سالیانه و نذر خود را بحضور خدای اولی
بگذراند

۲۲ اما حنه روانه نشد زیرا که با شوهر خود گفت مادامیکه
 طفل را از شیر برند ارم نخواهم رفت انوقت ویرا
 خواهم برد تا پیش خداوند حاضر شود و در اینجا دایم
 الایام بماند

۲۳ و القانه شوهرش ویرا گفت که هرچه پسندیده تو
 باشد بعمل آر تا وقتی که طفل را از شیر برداری توقف
 کن صرف آنکه خداوند کلام خدا را پاید ار گرداند
 پس الزن در اینجا ماند و پسر خود را شیر خورانید
 تا وقتی که ویرا از شیر برداشت

۲۴ و احرار از شیر برداشته همراه خود گرفت با سه کوساله
 و یک ایغای آرد و یک شیشه می و بختانه خداوند در
 سملوه رسانید و او کودک بود

۲۵ و کوساله را کشند و کودک را نزد عیلي رسانیدند *
 ۲۶ او گفت که ای مخدوم من بحیات جان تو ای مخدوم
 همان زنم که در اینجا نزد یک تو ایستاده پیش خداوند
 دعا نمودم

۲۷ همین طفل را در خواست نمودم و خداوند آنچه از
 وی طلب کردم عطا فرموده است

۲۸ از ان سبب من مطلوب خود را به خداوند باز
 می سپارم تا مدت العمر مطلوب من از ان خداوند
 خواهد بود و او در اینجا حضور خداوند میباید
 آورد

باب دوم

- ۱ وحده دعا کرد و گفت مگره دل من بسبب خداوند خوشنود است شاخ من بسبب خداوند بلند شد است دهان من پرده شمعان و از گشته است از نرو که در نجات تو وجد می نمایم
- ۲ کسی چون خداوند مقدس نیست بلکه جز تو دیگری نیست و مانند خدا می مالچائی نیست
- ۳ در مغروری چنین مبالغه مکنید لاف و کلاف از زبان شما صادر نشود زیرا که خداوند خدا می ملیم است و او میزان اعمال است
- ۴ کانیهای پهلوانان شکسته شد و لغزندگان از توانائی کمتر بسته اند
- ۵ سپهر شدگان برای هر چه نان خود را بیکار گردانیده اند و گرسنگان ناپدید شده اند چنانچه عقیقه مفت زائیده است و کثیره الاولاد ناتوان گشته
- ۶ خداوند می کشد و زنی میگرداند در گورهای من می برد و بالا می آرد
- ۷ خداوند بی نوا میگرداند و تو نگر میکنی می اندازد و بر میخیزاند
- ۸ محتاج را از خاک بر میدارد و مفلس را از لجن بالا میکشد تا در میان امرا جای دهد و تخت دولت را بطریق مهرات به ایشان به بخشش زیرا که ستونهای

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدا یی
خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی
اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما
من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق
مهد نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور
می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی
اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و
چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های
بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند
و بنا آنطرف تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که
صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد
که آنها تا امروز در آنجا موجود است
۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان
یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای
تأکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع
را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود
پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

- ۱۶ و هرگاه کسی ویرا میگفت که در سوختن چربی درنگ
نکنند و بعد از هرچه دل تو بخواهد بگیر پس جواب میداد
که نه بلکه فی الفور بده والا بزور خراهم گرفت
- ۱۷ لهذا گناه بهر آنان حضور خداوند بسیار عظیم شد چه
مردمان از قربان خداوند نفرت می ورزیدند
- ۱۸ اما سمونیل کرد که بدو را نفوذ کفانی بر کمر بسته حضور
خداوند شدست می نمود
- ۱۹ و مادرش قبا ی کوچک را برای وی دوخته سال بسال
می آورد و قتی که با شوهر خود بگلزارانین نه بیست
سالانه می رسید
- ۲۰ و عیسی بر القائه و زن ری دعای خیر خواند و گفت که
خداوند بمعاضه مطهری که از خداوند طلب کردی
نسل دیگر ترا از این زن به نساء و ایشان بخانه خود
رفتند
- ۲۱ و خداوند بر حنه التفات نمود تا آبتن گردد و سه
پسر و دود خمر دیگر زائید و آن طفل یعنی سمونیل در
حضور خداوند تربیت می یافت
- ۲۲ اما عیسی کهن ساله شده از هرچه پسران وی عمل نمودند
خبر شنید و آنکه باز نایی که در دهلین مسکن جماعت
مجمع می شدند مباشرت می نمودند
- ۲۳ و ایشان را گفت که چرا مرتکب چنین اعمال می شوید
که شهره بل کرداری شما از تمام این قوم بسمع من
میرسد

۲۳ و خداوند اله ای پسران که شهره نیک نیست که بسمع من

رسیده است قوم خداوند را برمی غلا نید

۲۴ هرگاه کسی بر کسی دیگر خطائی کند مفتی فتوای وی

دهد لیکن هرگاه شخصی گناهکار خداوند شود کیست که

برای وی شفاعت کند اما ایشان گفتار پدر خود را

نشنیدند بسبب آنکه خداوند بکشتن ایشان عزم جزم

کرده بود

۲۵ و آن کودک یعنی سموئیل تربیت یافته منظور نظر خداوند

و خلاق می شد

۲۶ و یک مرد نزد عیسی رسید گفت خداوند چنین میفرماید

که آیا ایشان پدر تو هوبدا نگشتم وقتی که در مصر

در خانه فرعون بودی

۲۸ و او را از میان همه فرقه های اسرائیل محتار کردم

تا کاهن من گردد و ده سال به بر من بح من بگن را ند و

لبان را بسوزانند و ایفود را در حضور من به پوشد و

تمامی ده های آتشین بنی اسرائیل را بشانه دان

پدر تو بخشیدم

۲۹ سبب چیست که بر دوشه ده سال که انرا در مسکن

خود امر کردم لکن زید و پسران خود را بیش از

من تعظیم میکنی تا از خلاصه ده های قوم من بنی

اسرائیل خود را فرجه سازید

۳۰ بنایران خداوند خدا ای اسرائیل چنین میفرماید

که فی الحقیقت گفتیم که خانه تو و خانه پدر تو

تا ابد الا باد پیش من رفتار خواهند نمود اما الحال
خداوند چنین میفرماید که چنین امر از من دور
باد تعظیم کنند گانم تعظیم می نمایم و از متفرانم نفرت
می ورزم

۳۱ اینک ایامی می رسد که بازوی ترا و بازوی خاندان
پد را ترا خواهم برید تا پیری در خانه تو نمایی
۳۲ و بان ممد و ولتی که با اسرائیل عنایت خواهد کرد
هم چشمی در مسکن من خواهی دید و پیری در خانه
تو تا ابد الا باد نخواهد ماند

۳۳ و مرکب را از اهل تو پیش من بی خود معدوم نسازم
باعت اطفای چشمان و موجب دلگیری تو خواهد
بود و هر که در خانه موجود شود در عین شباب
خواهد مرد

۳۴ و این واقعه که برده و پسر تو یعنی هافنی و فنیاس
نازل می شود ملائمتی برای تو خواهد بود هر دو در یک
روز خواهند مرد

۳۵ و گاهنی معتدل برای خود بر میگزینم که او مطابق
آنچه در دل من و در خاطر من باشد بعمل آرد و خانه
معمم را برای وی بنا میکنم و او پیش مسیح من تا
ابد الا باد رفتار خواهد نمود

۳۶ و چنین واقع خواهد شد که هر کسی که در خانه تو
باقی ماند پیش من خواهد رفت و برای پارچه نان
و پارچه سیم بر خاله خواهد افتاد و خواهد گفت که
رساله سموئیل

التماس آنکه مرا در امر گهانت کاری بفرما تا بلب
ناهي برسم

باب سوم

- ۱ اما آن کودک يعني سموئيل نزد عیلي نهدی منت خد اوند
مي برداخت و کلام خد اوند دران ایام کم یابا بود
رويايي اشکارا نبود
- ۲ و دران هنگام چنین واقع شد که چون عیلي در جای
خود خسپیده بود و چشمانش تیره مي شد بعد بیکه
از بینايي عاجز ماند
- ۳ و چراغ خد در میکل خد اوند که در انجا صندوق
خدایي بود منطفي نشد و سموئيل نیز خسپیده بود*
- ۴ خد اوند سموئيل را خواند او جواب داد که حاضریم
و نزد عیلي دید که گشت که حاضریم چه سرا خواندی
او گفت من نتواندم باز بخسپ اورفته خسپید
- ۵ و خد اوند بار دیگر سموئيل را خواند و سموئيل
برخاسته نزد عیلي رفت و گفت که حاضریم چه سرا
خواندی او جواب داد که ای پسر من نتواندم
باز بخسپ
- ۶ اما سموئيل تا حال معرفت خد اوند را ندانست و
کلام خد اوند تا آنوقت بر وی ظاهر نشده بود
- ۷ و خد اوند بار سوم نیز سموئيل را خواند او برخاسته
نزد عیلي رفت و گفت که حاضریم چه سرا خواندی

پس میلی دریافت کرد که خد اوند کودک را
خوانده است

۹ و میلی سموئیل را گفت برو بخسپ و هرگاه ترا بخواند
بگو که ای خد اوند بفرما که بنده می شنود پس
سموئیل رفته در جای خود خسپید

۱۰ و خد اوند بر آمله ایستاد و چون باره ای پیشین
گفت ای سموئیل ای سموئیل پس سموئیل جواب داد و
گفت بفرما که بنده می شنود

۱۱ و خد اوند سموئیل را گفت که چنین امری در اسرائیل
بوقوع می رسد که هر کسی که آنرا بشنود مرد و گوش
وی دنگ خواهد شد

۱۲ در آن روز هر چه با میلی درباره خاندان وی گفتم از
ابتدا تا انتها بوقوع خواهد رسانید

۱۳ چه تهنید کردم که او را بمکافات بدکاری که از آن
متبراست به خاندان وی تا ابد الا باد سزا خواهد
رسانید از آنرو که پسران وی خود را ذلیل گردانیدند
و او ایشان را مانع نیامد

۱۴ بنا بر آن درباره خاندان میلی سوگند یاد کرده ام
برای آنکه بدکاری خاندان میلی نه از دبیحه و نه از
قربانی تا ابد الا باد تکفیر یابد

۱۵ و سموئیل تا صبح خسپیده درهای خانه خد اوند را
هکشد و سموئیل از اظهار نکردن این رویا با میلی
ترسید

- ۱۶ پس میلی سموئیل را طلبید و گفت که ای پسر من
سموئیل او جواب داد حاضرم
- ۱۷ گفت چیست ان امري که خداوند با تو در میان
آورد القماس آنکه از من پنهان نداری هرگاه چیزی
از هراچه با تو در میان آورد سخني داري خدا انقدر
وزیاده بران بر تو نازل کند
- ۱۸ و سموئیل جمله سخنان را باوي در میان آورد و چیزی
از وي پنهان نداشت او گفت که خداوند است
هرچه پسندیده نظروي باشد بکنند
- ۱۹ و سموئیل تربیت مي یافت و خداوند باوي مي بود
و نگذاشت که سخني از سخنان وي خالي رود
- ۲۰ و قوامي بني اسرائيل از داننا به بیر سبع فهمیدند
که سموئیل بر سالت خداوند مقرر شده است
- ۲۱ و خداوند باو دیگر در سیملوه هوید انگشت زیرا که
خداوند خود را بوساطت کلام خداوند در سیملوه
به سموئیل مکشوف گردانید

باب چهارم

- ۱ و کلام سموئیل به جمع تسماعي بني اسرائيل رسید اما
بني اسرائيل به جنگ فلسطیان خروج نمودند و در
حوالي ابن میرز خیمه زدند و فلسطیان در افیق
خیمه زدند
- ۲ و فلسطیان بمقابل بني اسرائيل صف کشیدند و به جنگ

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا این الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعبیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گن شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گن شد *

- عظیم برهاند همین خدایانند که اهل مصر را به اقسام
 بلاها در میان مبتلا گردانیدند
- ۹ قوی باشید و مرد انگلی بجای آرید ای فلسطیان هبادا
 که بنده عبریان گردید چنانچه ایشان بنده شما
 بودند مردانه باشید و بجنگ پردازید
- ۱۰ و فلسطیان به جنگ پیوستند و بنی اسرائیل منهزم شدند
 و هر کس به خیمه خود گریخت و قتل عظیم روی داد
 و سی هزار پیاده از بنی اسرائیل کشته گشتند
- ۱۱ و صندوق خدای گرفتار شد و دویسر عیسی یعنی هافنی
 و فنجاس مقتول شدند
- ۱۲ و مرد بنیامینی از لشکر دویده در همان روز جامه هارا
 چاک زده و خاک بر سر ریخته به سیلوه رسید
- ۱۳ و چون در اینجا رسید اینک عیسی بر نشیمن گاهی بر سر
 راه منتظر بود چه دل روی برای صندوق خدای طپید
 و چون آن مرد بشهر رسید این خبر را بیان کرد تمامی
 اهل شهر فریاد برآوردند
- ۱۴ و چون آواز فریاد بسمع عیسی رسید گفت که موجب این
 غوغا چیست و آن مرد به تعجیل در آمده ماجرا را با
 عیسی بیان کرد
- ۱۵ اما عیسی نود و هشت ساله بود و چشمان وی خیره بود
 بحدی که طاقت بینایی نداشت
- ۱۶ و آن مرد عیسی را گفت که من آنم که از لشکرگاه

برآمدیم بلکه امروز از لشکرگاه گریختیم او گفت که
ای پسر در اینجا چه واقع شد

۱۷ و قاصد در جواب گفت که بنی اسرائیل پیش روی
فلسطیان گریختند و قتل عظیمی در میان قوم نیز واقع
شد است و در بستر تو حاتفی و فنیاس کشته شد و
صندوق خدا اگر افتار کرد بد

۱۸ و چنین واقع شد که چون در صندوق خدا را کرد
میلی از لشکرگاه بهلوی دروازه از عقب افتاد و
گردد نش شکست و مرد زیرا که پیروسطیور بود و او مدت
چهل سال حاکم بنی اسرائیل بود

۱۹ و دیوک وی زن فنیاس حامله و قریب وضع حمل بود
و چون خبر گرفتاری صندوق خدا و وفات خسرو شوهر
خود را شنید خود را خیم کرد و در درزه ویرا فرا
گرفته وضع حمل نمود

۲۰ و در وقت مردنش زنانی که نزد یک وی بودند گفتند
که متوس زیرا که پسر پرا زائید اما او جواب داد
و التفات نه نمود

۲۱ و آن طفل را ایکا بود مسمی کرد انیل زیرا که گفت
جلال از بنی اسرائیل ضایع گشته بسبب گرفتاری صندوق
خدا و بسبب خسرو شوهر خود

۲۲ و گفت که جلال از بنی اسرائیل ضایع شده است
از آنرو که صندوق خدا گرفتار گشته

باب پنجم

- ۱ و فلسطیان صندوق خدا را گرفته از این میز و قابه
اسد و د بردند
- ۲ و فلسطیان صندوق خدا را برداشته بخانه داجون
داخل کردند و به پهلوی داجون نهادند
- ۳ و روز دیگر ساکنان اسد و صبح زود برخاستند و
اینک داجون بر زمین پیش صندوق خداوند برود
افتاده است و داجون را برداشته باز بجای خود
نهادند
- ۴ و روز دیگر صبح زود برخاستند و اینک داجون
پیش صندوق خداوند بر زمین بر رفته افتاده است و
سرداجون و د و کف دستش بر آستان بریده تن داجون
باقی بود و بس
- ۵ بنابراین که کما منان داجون و نه هر کسی که در خانه داجون
داخل می شود در اسد و بر آستان داجون تا امروز با
می نهد
- ۶ اما دست خداوند بر اهل اسد و د گران گشت و
ایشان را هلاک کرد و مردمان اسد و د و حد و د ش
را به بواسیر مبتلا گردانید
- ۷ و مردمان اسد و د مشاهده این خیال کردند گفتند که
صندوق خداوند اسرائیل با ما نخواهد ماند زیرا که
دست وی بر ما و بر داجون خدای ما گران شده است *
- ۸ لهذا فاصدان فرستاده تمامی امرای فلسطیان را

نزد خود جمع کردند و گفتند که با صندوق خدای
خود اسرائیل چه باید کرد جواب دادند که صندوق
خدای اسرائیل تا به جث بگردد پس صندوق خدای
اسرائیل را در آن طرف گردانیدند

۹ و چنین واقع شد که بعد از گردانیدن آن دست
خداوند شهر را به ملک عظیم گرفتارگردانید و اهل
شهر را از کبیر و ضعیف مریض گردانید و براسیرد و مقعد
ایشان واقع شد

۱۰ بنابراین صندوق خداوند را تا به مقرون فرستادند
و چون صندوق خدا به مقرون رسید اهل مقرون
فریاد برآوردند که صندوق خدای اسرائیل را بما
رسانید و اهل تا اهل و عیال ما را تلف نمایند

۱۱ پس قاصدان فرستاده تمامی امرای فلسطیان را جمع
کرد و گفتند که صندوق خدای اسرائیل را رها
کنید تا بمکان خود باز رود و اهل و عیال ما را تلف
نه نماید زیرا که بادی مهلك بر تمامی این شهر نازل بود
دست خدا در آنجا گران بود

۱۲ و هرکسی که نه مرد به بنواسیر مبتلا گردید و صدای
اهل شهر تا به آسمان رسید

باب ششم

۱ و صندوق خداوند تا مدت هفت ماه در زمین
فلسطیان بود

رساله سموئیل

C

4

۲ و فلسطیان کامنان و عرفان را طلبید و گفتند که با
صندوق خداوند چکنم ما را اطلاع دهید که چگونه
انرا بهنگام نشروانه نمائیم

۳ ایشان گفتند که هرگاه صندوق خداوند اسرائیل را
روانه کنید خالی روانه نباید کرد بلکه بهروجه قربانی
موض خطارا بوی ادا کنید پس شفا خواهید یافت
و بر شما معلوم خواهد شد که دست وی چیرا از شما
دور نشد

۴ گفتند قربانی موض خطا که ادا باید نمود چیست
جواب دادند که بنج بواسیر زرین و بنج موش
زرین بعد امرای فلسطیان زیرا که شما و امرای
شما بیک بلاد مبتلا گشته اید

۵ بنابراین شکلهای بواسیر و شکلهای موشان شما که زمین
را خراب میکنند باید ساخت و خدای اسرائیل را
فخر دهید شاید که دست خود را از شما و از معبودان
شما و از زمین شما بکشد

۶ پس چرا دلهای خود را سخت میگردانید چنانچه
اهل مصر و فرعون دل خود را سخت گردانیدند بعد
از آن که در میان ایشان امور عجیب ظاهر کرده بود
ایا قوم را رها نکردند تا خروج نمودند

۷ پس الحال ارا به نور بسازید و دوتا و شیرده بگیرید
که گاهی یوغ بر آنها نرسید و دوتا و ارا به بندید
و گوساله آنها را از آنها دور کرد و بشانه بیارید

۸ و صندوق خد اوند را برداشته بر آرا به بنهیل و
زبورهای زرین را که برای قربانی عوض خطا ادا
می نمائید در صندوقچه پهلوی آن بگنارید و آن
را رها کنید تا روانه شود

۹ و بنگرید هرگاه راه سرحد خود گرفته متوجه بیت شمس
گردد او برایین بلا ی عظیم ما را مبتلا کرده است و
الا خواهیم دانست که دست وی مارانه زده است
اتفاقا بر ما نازل شده

۱۰ و مردمان چنین کردند و دوگاو شمرده را گرفته به
آرا به بستند و گوساله های آنها را در خانه داشتند *
۱۱ و صندوق خد اوند را و صندوقچه که موش زرین
و اشکال بواسیر در آن بود بر آرا به نهادند

۱۲ و دوگاو از راه راست متوجه بیت شمس شدند و از
شارع میرفتند و بانگ می زدند و به زمین و یسار
انحراف نمی ورزیدند و امرای فلسطیان در عقب
ایشان تا به سرحد بیت شمس رفتند

۱۳ و اهل بیت شمس به حصاد گندم مشغول بودند و
چشمیان خود را برداشته صندوق را دیدند و از
دیدنش خوشحال گشتند

۱۴ و آرا به بمزرعیه و شروع مرد بیت شمسی داخل شده در
انجیا ایستان در جائی که سنگی عظیم بود و آرا به را
شکستند و دوگاو را بطریق قربانی سوختنی بحضور
خد اوند بگناریدند

۱۶ و بنی لیوی صندوق خد او ند و صندوق چه که همراه
ان بود که زیرهای زرین دران گل آشته بود برداشته
بران سنگ عظیم نهادند و اهل بیت شمس همان روز
بعضور خد او ند قربانیهای سوختنی گل را نیدند و
ذبايح را ادا نمودند

۱۷ و پنج امیر فلسطیان مشاهده اینحال کرده همانروز
به مقرون مراجعت کردند

۱۸ اما بواسیر زرین که فلسطیان برای قربانی هوش خطا
به خد او ند ادا نمودند اینست یکی برای اسدود
یکی برای عزایکی برای اسقلون یکی برای جث یکی
برای مقرون

۱۹ و موشان زرین بعد تمامی شهرهای فلسطیان که
ازان پنج امیر بود هم شهرهای متصون و هم دهات
تا به سنگ عظیم آیدل که صندوق خد او ند را بران
نهادند که ان سنگ در مزرع یروشوع بیت شمسی تا
امروز موجود است

۲۰ و اهل بیت شمس را زد بسبب انکه در صندوق خد او ند
نگریستند پنجاه هزار و هفتاد کس را از اقوام زد و
قوم بگریه درآمد بسبب انکه خد او ند بسیاری ازان
قوم را بقتل عظیم هلاک کرد

۲۱ و اهل بیت شمس گفتند که با این خد او ند خدای
مقدس طاقت مقابله که دارد را از مانزد که روانه
شود

۲۱ و قاصدان نزد اهل قرئیه یعاریم فرستاده گفتند که
فلسطیان صندوق خداوند را باز رسانیدند بیائید
و آنرا نزد خود به برید

باب هفتم

۱ و اهل قرئیه یعاریم رسیده صندوق خداوند را با خود
بردند و بخانه ای ناداب که برشته موضوع بود رسانیدند
و الیعازار پسرش را برای حفاظت صندوق خداوند
تقدیس نمودند

۲ اما ساندن صندوق در قرئیه یعاریم مدتی مدتی
گلیشت زیرا که بیست سال طول کشید و تمامی خاندان
اسرائیل نسبت به خداوند تاسف خوردند

۳ و سموئیل تمامی خاندان اسرائیل را مخاطب ساخت
که هرگاه سویی خداوند بادل و جان توبه نمائیل
معبودان بیگانه و عسنا روت را از خود دور کنید و
دل خود را برای خدمت خداوند مستعد کنید تا او را
عبادت بجا آرید و پس شما را از دست فلسطیان
نجات خواهم بخشید

۴ و بنی اسرائیل بعلم و عسنا روت را از خود دور کردند
و خداوند را عبادت بجا آوردند و پس

۵ و سموئیل گفت که تمامی بنی اسرائیل را تا بمصطفی
جمع کنید در بازه شما سویی خداوند شفاعت خواهد
کرد

۶ و در مصفحه مجتمع شده آب کشیدند و به حضور خداوند
 ریختند و در آن روز زوزه داشتند و در آنجا گفتند که
 گنهگار خداوند شده ایم و سموئیل در مصفحه بر بنی
 اسرائیل حکمرانی کرد

۷ و فلسطیان از اجتماع بنی اسرائیل در مصفحه مخیر شدند
 امراي فلسطیان بمقابل بنی اسرائیل برآمدند و بنی
 اسرائیل خبر این حال شنیدند از فلسطیان ترسیدند

۸ و بنی اسرائیل سموئیل را گفتند که نزد خداوند
 خدای مادر شفاعت دریغ مکن تا از دست فلسطیان
 نجات دهی

۹ و سموئیل بره شهر مست را گرفته آنرا بالتمام بطریق
 قربانی سوختنی به حضور خداوند گذراند و سموئیل
 در باره بنی اسرائیل سویی خداوند فریاد نمود و
 خداوند او را اجابت نمود

۱۰ در وقتی که سموئیل قربانی سوختنی میکند رانید
 فلسطیان بقصد بنی اسرائیل نزدیک شدند و خداوند
 در آن روز عیدی شد بد بر فلسطیان فرستاد و ایشانرا
 منهزم گردانید و پیش روی بنی اسرائیل مغلوب
 شدند

۱۱ و مردمان اسرائیلی از مصفحه خروج نموده فلسطیانرا
 تعاقب کردند تا به نشیب بیت کار ایشان را مغلوب
 ساختند

۱۲ و سموئیل سنگی را برداشته در میان مصفحه و سین برپا

کرد و انرا به ابن عیزر مسمی گردانید و گفت که
خداوند تا حال ما را نصرت بخشیده است

۱۲ بن یئوچه فلسطیان مغلوب شده من بعد در حدوده
بنی اسرائیل نیامدند و دست خداوند تا مدت ایام
سموئیل بمقابل فلسطیان بود

۱۳ و شهرهایی که فلسطیان از بنی اسرائیل گرفته بودند
از عقرون تا به جث باز بقبضه بنی اسرائیل درآمد
و بنی اسرائیل اطراف آنها را از دست فلسطیان گرفتند
و در میان بنی اسرائیل و اموریان اشتی گردید *
۱۵ و سموئیل تمامی ایام عمر خود بر بنی اسرائیل
حکمرانی کرد

۱۶ و هر سال بیت ایل و غلغال و مصفه دور می زد بر بنی
اسرائیل در هر يك از این مکانها حکم می کرد
۱۷ و به راحه مراجعت می نمود چه خانه وی در آنجا بود
و در آنجا بر بنی اسرائیل حکومت ورزید و در آنجا
بنام خداوند مل بیتی را بنا کرد

باب هشتم

۱ و سموئیل که ن سال شده پسران خود را بر بنی اسرائیل
حاکم گردانید
۲ اما نام پسر نخست زاده یوئیل بود و نام دوم ابیه و در
بیر سبع حکمرانی کردند
۳ و پسرانش در طریقهای ری رفتار نه نموده اند لیکن

به سرود میل کردند و رشوت گرفتند و حکم را برعکس کردند

۲ پس مشایخ تمامی بنی اسرائیل مجتمع شده نزد سموئیل به رامة رسیدند

و گفتند که اینست تو که بن ساله شده و پسران تو در طریقه‌های تورفتار نمی نمایند الیال پادشاهی را برای حکمرانی ما مقرر کن چون همه اقوام

۶ اما این سخنی که گفتند که پادشاهی را برای حکمرانی ما بد در نظر سموئیل ناپسند آمد و سموئیل بتصور خدای او ند ما نمود

۷ و خدای او ند سموئیل را گفت که گفتار این قوم را در هر چه بتوبگویند بشنو از آن رو که ترارد نکردند بلکه مرارد کردند تا برایشان حکمرانی نه نمایم

۸ مطابق هر آنچه از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم تا امروز عمل نمودند به ترک من و عبادت معبودان دیگر همچنین با تو نیز عمل می نمایند

۹ پس الیال گفتار ایشانرا بشنو لیکن به اقرار تمام با ایشان بیان کن و سلوک پادشاهی که برایشان سلطنت خواهد ورزید با ایشان بیان کن

۱۰ و سموئیل با قومی که پادشاهی را از وی خوااهش کردند همه کلمات خدای او ند را بیان نمود

۱۱ و گفت پادشاهی که بر شما سلطنت خواهد ورزید سلوک وی چنین خواهد بود پسران شما را گرفته

برای خود یعنی برای ازا به ها و اشوار مقرر خواهد

کرد و بعضی پیش ارا به های وی خواهد دید

۱۲ مین باشیان و پنجاه باشیان برای خود مقرر خواهد

کرد و به کشتکاری و به حصاد و به ساختن آلات جنگی و

آلات ارا به ها نامزد خواهد کرد

۱۳ و دختران شمارا بکار حلوانی و طنج و نانباتی خواهد

گرفت

۱۴ و مزرعات و تاکستانها و زمینهای شمارا بلکه خلاصه

انهارا خواهد گرفت و به خادمان خود خواهد داد

۱۵ و ده یک از تخم و از تاکستانهای شما خواهد گرفت بمنصب

داران و خادمان خود خواهد داد

۱۶ و غلامان و کنیزان و حیوانات شکیل و همان شمارا بکار

خواهد گرفت

۱۷ ده یک از گوسفندان شما خواهد گرفت و بندهای وی خواهد دید

گرفت

۱۸ و در آن روز بسبب باد شاهی که برای خود اختیار نموده

باشید فریاد خواهید برآورد اما بعد او ندی در آن روز

شمارا اجابت نخواهد کرد

۱۹ لیکن انقوم گفتار سموئیل را رد کردند و گفتند نه بلکه

ما را پادشاهی می باید

۲۰ تا ما نیز چون همه اقوام باشیم و تا پادشاه ما بر ما حکمرانی

کند و پیش وای باشد برای ما به جنگ

۲۱ و سموئیل همه سخنان قوم را شنیده به حضور خدای اولی بیان نمود

۲۲ و خدای اولی سموئیل را گفت که گفتار ایشان را بشنو و یاد شاهی را برای ایشان مقرر کن و سموئیل بنی اسرائیل را فرمان دهد که هر کس بشهر خود روانه شود

باب نهم

۱ اما شیعی بنیامینی بود قیس نام بن ابی نعل بن صرور

بن بکورت بن افییم مرد بنیامینی بهلوان ذوقوت

۲ او پسری داشت ساؤل نام جوانی برگزیده و شکیل در میان

بنی اسرائیل کسی از وی شکیل تر نبود و کسی از قوم

به گفتش نهم رسید

۳ و الاغهای قیس پدر ساؤل گم شده بود و قیس ساؤل

پسر خود را گفت که بعضی از ملازمان را همراه گرفته

بر خیز و به جستجوی الاغها برو

۴ و از کوه افرائیم و از زمین سالیسه، بگلی شت اما نیا فتند

پس از زمین سلیم گلی شدند در آنها نیز نبود پس از

زمین بنیامین گلی شت اما نیا فتند

۵ و بر زمین صوف رسید و ساؤل خادم همراهی خود را

گفت که بیا سراجهت کنیم مه داد که پدر من الاغها را

فراموش کرده و رفکر ما افتد

۶ و پراگشت اینک در این شهر یافت شد اوست صاحب

مژده هر چه بر زبان آورد همان بر قوع می پیوندد البتال

متوجه اینجا شویم شاید راهی که می بایک رفت بها بنماید»
 ۷ و ساؤل خادم خود را گفت هرگاه برویم برای ان مرد
 هدیة چه بریم چه نان از سفره ماصرف شده است و
 هدیة نیست بکه برای ان مرد خدا به بریم نزد ما

چیست

۸ خادم ساؤل را در جواب گفت اینک ربع مشقال سیم
 نزد من باقیست ان را به مرد خدا میم تا ما را
 رهنمائی کند

۹ (اما در قلیم الا یام هرگاه کسی از بنی اسرائیل برای
 طلب چیزی از خدا میرفت چندین میگفت بکه بیا و نزد
 بیننده روانه شویم چه شخصی را که امروز پیغمبر
 می نامند در قلیم ایام بیننده می خوانند)

۱۰ پس ساؤل خادم خود را گفت بکه گفته تو نیک است
 بیا تا روانه شویم پس بشهری که مرد خدا در اینجا بود
 داخل شدن

۱۱ بفراز کوه در شهر می رفتند که دوشیزگانی چند با ایشان
 دو چارشل ند که برای آب کشیدن می رفتند از ایشان
 پرسیدند که آیا بیننده در اینجا است

۱۲ در جواب گفتند که هست اینک پیش روی شما است
 بشتابید که امروز بشهر رسید زیرا که امروز در معبد
 رفیع ده بیجه میگذرانند

۱۳ چون بشهر رسیده با شیل با او دو چار خوا هیل شد پیش
 از آنکه در معبد رفیع برای طعام هرود از ان روز که

مردمان تار سیدن وی به اکل نخواهند پرده اخت چه
او برد بیخه د مای خمر می خوانند و بعد مدعوان
به اکل می برد از نل بنا بران تعجیل نمائید زیرا که
همین وقت او را خواهید یافت

۱۴ پس بشهر روانه شدند و چون داخل شهر گردیدند
اینک سموئیل رو بروی ایشان بیرون آمد تا متوجه
معبد رفیع گردد

۱۵ اما خداوند یگروزی پیش از رسیدن ساؤل بسامع سموئیل
چنین رسانیده بود

۱۶ که فردا در بنوقت شخصی را از زمین بنیامین نزد تو
خواهم فرستاد و او را بر قوم من بنی اسرائیل امیر
گردان تا قوم مرا از دست فلسطیان نجات دهد چه
بر قوم خود التفات نموده ام از آنرو که فریاد ایشان
نزد من رسیده است

۱۷ و چون نظر سموئیل بر ساؤل افتاد خداوند وی را گفت
که همین است شخصی که درباره وی ترا اطلاع دادم
همین بر قوم من تسلط خواهد ورزید

۱۸ پس ساؤل در دهلیز شهر نزد سموئیل آمده گفت التماس
انکه مرا مطلع سازی که خانه یمنند کجاست

۱۹ و سموئیل ساؤل را جواب داد و گفت که یمنند منم
پیش تر از من به معبد رفیع روانه شوی زیرا که امروز
با من طعام خواهی خورد و فردا ترا رخصت خواهم
داد و هر چه در خاطر هست بر تو آشکارا خواهم کرد

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدا یی
خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی
اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما
من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق
مهد نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور
می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی
اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و
چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های
بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند
و بنا آنطرف تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که
صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد
که آنها تا امروز در آنجا موجود است
۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان
یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای
تأکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع
را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمودند *
۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود
پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

۲۷ و چون به محله با این شهر رفتند سموئیل ساؤل را گفت که ملازم خود را امر کن تا پیش ما بگردد (او بگلشت) اما تو من بی مکت کن تا کلام خدا را با تو در میان آورم

باب دهم

پس سموئیل یک شیشه روغن زیتون را گرفته بر سرش ریخت و او را بوسید و گفت که آیا خدای اولی ترا به امارت میراث خود مسح نه نموده است

۲ امروز از من جدا شده و نزد یکی قبر را حیل در سرحد بنیامین در صلبه دو کس را خواهی یافت که ترا خواهند گفت که الاشیای که به جست و جوی آنها رفتی یافته شد و اینها بلز تو از سر آن الاشیای گنشته برای تو تا سف معذور و میگوید که در باره یسر خود چه چاره سازم *

۳ پس از اینجا پیشتر رفته به میدان تابور خواهی رسید و در اینجا سه کس با تو دو چار خواهند شد که بحضور خدا در بیت ایل میروند که یکی از ایشان سه بزغاله و دیگری سه نان و دیگری شیشه می برد

۴ و ترا سلام خواهند کرد و د و نان بتر خواهند داد و تو آنرا از دست ایشان بگیر

۵ بعد بکوه خدا خواهی رسید که در اینجا قلعه فلسطیان است و چون در اینجا به شهر داخل شوی باقی باقیه است و معبران دو چار خواهی شد که از معبد رفیع نشیب

می آیند و پیش روی ایشان چنگ و دهل و بی دستار
است و پیغام می دهند

۶ و روح خداوند بر تو نازل خواهد شد و تو نیز با ایشان

پیغام خواهی داد بطوری دیگر مبدل خواهی شد

۷ و هرگاه این نشان بر تو واقع شود هر آنچه از دست تو

بر آید بعمل آر که خداوند با تست

۸ و پیش روی من به غلغاله متوجه شو و اینک من نزد

تو می آیم تا قربانیهای سوختنی بگل رانم و نه پیغمبرهای

سلامتی ادا نمایم هفت روز مکث کن تا من رسیده قرا

مطلع گردانم که چه باید کرد

۹ و چنین واقع شد که چون روگردانید تا از سموئیل

جد ا شوره خدا دل تازه بوی عطا فرمود و آنچه

آیات در آنروز بوقوع پیوست

۱۰ و در آنجا بگوه رسیده اینک دسته پیغمبران باوی

دو چار شدند و روح خدا بروی نازل گردید و او

نیز در میان ایشان پیغام داد

۱۱ و چنین واقع شد که چون کسانی که پیشتر ویرا

می شناختند دیدند که اینک در میان پیغمبران پیغام

میدهند بایکدیگر گفتند که این چه حالتست که پسر

قیس را رودهاده ایساؤل نیز از پیغمبران است

۱۲ و یکی از اهل امکان جواب داد و گفت که ای پسر

ایشان کیست لعلی اضرب المثل شد که ایساؤل نیز

از پیغمبران است

۱۳ و چون از پیغام فراغت یافت به معبد رفیع رسید *

۱۴ و عموی ساؤل از وی و از ملازم وی پرسید که کجا

رفتند او گفت به جستجوی الاغها و دریافت کردنیم

که پیدانیم نزد سموئیل رفیقیم

و عموی ساؤل گفت که التماس آنکه مرا مخبر گردانید

که سموئیل با توجه گفت

۱۶ و ساؤل عموی خود را گفت که با ما بی پرده سخن

گفت که الاغها یافته شده است لیکن از امربادشاهی

که سموئیل با وی در میان آورده بود خبر نداد *

۱۷ و سموئیل قوم را بتصور خدای اوئی در مصفا جمع کرد *

۱۸ و بنی اسرائیل را گفت که خدای اوئی خدای اسرائیل

چنین میفرماید که بنی اسرائیل را از مصر بیرون

آوردیم و شما را از دست اهل مصر وارد دست همه

ممالک و از قبضه ظالمان نجات دادیم

۱۹ و خدای اوئی خود را که از همه بلاها و ضیقات از قوت

خود رها نیک امروز رد کردید و ویرا گفتید که نه

بلکه پادشاهی بر ما مقرر کن پس الحال خود را فرقه

بفرقه و هزار بهزار بتصور خدای اوئی حاضر سازید *

۲۰ و چون سموئیل تمامی فرقه های بنی اسرائیل را حاضر

کرد فرقه بنیامین برآمد

۲۱ و چون فرقه بنیامین را خاندان بنیامین حاضر

کرد خاندان مطری برآمد و ساؤل بن قیس برآمد

اما او را چسبندنی نیافتند

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعبیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گن شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گن شد *

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا این الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

از تاب گرم شود مددگاري بشما خواهد رسيد و قاصدان
رسیده مردمان يابيس را اطلاع دادند و ایشان
خوشحال شدند

۱۰ پس مردمان يابيس گفتند که فردا نزد شما بيرون
خواهيم آمد تا هرچه پسنيد يک شما باشد با ما
بعمل آريد

۱۱ در روز يکروز اول قوم را به سه حصه تقسيم نمود و در
باس صبح داخل لشکر شدند تا بوقت گرمي روز
بگشتن صحرایان مشغول بودند و باقي ماندگان
پراکنده شدند و عمل يکده و کس از ایشان با يکديگر
نماند

۱۲ و قوم سموئيل را گفتند که کيست آنکه گفت که آيا ساؤل
بر ما بادشاهي کند آنکسان را پياريد تا بقتل رسانيم *
۱۳ و ساؤل گفت که امروز هيچکس مقتول نشود چه امروز
خدای اوند اسرائيل را نجات بخشيد است

۱۴ و سموئيل قوم را گفت که بياييد و به غلغال روانه
شویم تا در آنجا بادشاهي را نچنديد کنيم

۱۵ و تمامی قوم به غلغال رفتند و در آنجا حضور خداوند
در غلغال ساؤل را به پادشاهت مقرر کردند و در آنجا
ذبايح سلامتي حضور خداوند گذاشتند و در
آنجا ساؤل و همه مردمان بني اسرائيل بسيار
خوشحالي کردند

باب دوازدهم

۱ پس سموئیل تمامی بنی اسرائیل را گفت که اینک مرا بپس
بمن گفتید استماع نموده و باد شاهی را بر شما مقرر
کرده ام

۲ الحال اینک باد شاه پیش شما رفتار می نماید و من
سالمحورده در پیش سفید گشته ام و اینک پسران من
با شما هستند و از طفولیت تا حال پیش شما رفتار
نموده ام

۳ من حاضرم پیش خداوند و مسح شده و یی بر من
گواهی دهید گاو کرا برده ام و الاغ کرا برده ام و کرا
مظلوم گردانیده ام با که تعدی نموده ام از دست که
رشوت گرفته ام تا چشم خورد را نابینا کنم و شما
و ا پس دهم

۴ گفتند که با ما ظلم نکردی و تعدی نه نموده و چیزی
از دست هیچکس نگرفته

۵ ایشان را گفت که خداوند و مسح شده و یی امروز
بر شما گواه است بر اینکه چیزی در دست من نیافتید
چون با دادند که گواه است

۶ و سموئیل قدم را گفت که خداوند است انکه موسی
و هرون را تربیت داد و پدران شما را از ملک مصر
بیرون آورد

۷ پس الحال مکث کنید تا در حضور خداوند درباره

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

۱۵ هرگاه از خداوند بترسید و او را عبادت کنید و قول ویرا بشنوید و تمرد فرمان خداوند نکنید پس شما با پادشاهی که بر شما سلطنت و رزد خداوند خدای خود را اطاعت خواهمی کرد.

۱۶ لیکن هرگاه قول خداوند را نشنوید و تمرد فرمان خداوند نسائید پس دست خداوند مقابل شما خواهد بود چنانچه مقابل پدران شما بوده است.

۱۷ و السال مکث کنید و این امر عجیب که خداوند در نظر شما بظهور می آید مشاهده کنید.

۱۷ آیا امروز موسم دروگندم نیست سوي خداوند فریاد میکنم و اورعد و باران خواهد فرستاد تا دریافت کنید و بدانید که شرارت شما بسیار است که در نظر خداوند ارتکاب نمودید و اینک پادشاهی را در خواست نمودید.

۱۸ پس سموئیل سوي خداوند رعد و باران را بهمان روز فرستاد و تمامی قوم از خداوند و سموئیل بسیار ترسیدند.

۱۹ و تمامی قوم سموئیل را گفتند که در باره بندگان بسوي خداوند خدای خود شفاعت نما مبادا که بمیریم چه عاقله همه برگناهان پیشین مرتکب این نیز شدیم که پادشاهی را درخواست نمودیم.

۲۰ و سموئیل قوم را گفت که متروستند اینهمه شرارت را

ظاهر کرده اید اما ارا طاعت خداوند انحراف مورزید
و خداوند را با تمام می دل عبادت کنید

۲۱ و انحراف مورزید و چیزهای پوچ را پیروی مکنید
که آنها بی فائده هستند و نیات نتوانند داد از انرو که
پوچ اند

۲۲ زیرا که خداوند قوم خوزه را از بهر نام عظیم خود
فراموش نخواهد کرد از انرو که خداوند را ضعی بود
براینگه شما را قوم خود گرداند

۲۳ و نسبت بمن حاشا که گنهگار خداوند شوم در اینکه از
شفاعت شما باز مانم لیکن طریق نیک و راست را بشما
تعلیم میدهم

۲۴ فقط آنکه از خداوند بترسید و او را از روی صدق و
تمامی دل او را عبادت بجا آرید چه اندیشه کنید که
برای شما چه گونه از عجائب و غرائب بظهور آورده
است

۲۵ لیکن هرگاه در بند کاری اصرار کنید هم شما و هم
پادشاه شما معدوم خواهید شد

باب سیزدهم

۱ یک سال از جلوس ساؤل گذشت و چون دو سال بر
اسرائیل سلطنت ورزیده بود

۲ ساؤل سه هزار کس از بنی اسرائیل برای خود ممتاز
نمود که دو هزار همراه ساؤل در مکمل و در گوه

بیت ایل بودند و یک هزار یایونانیان در جمیع بنیامین
 بودند و ما باقی قوم هر کس را خیمه خود رخصت دادند
 ۳ و یونانیان اردوی فلسطیان را که در جمیع بود منهزم
 ساخت و فلسطیان خبر این حال شنیدند و ساؤل در اطراف
 و جویان زمین گرفتارواخت و گفت که عبریان بشنوند
 ۴ و تمامی بنی اسرائیل خبر شنیدند که ساؤل اردوی
 فلسطیان را منهدم کرده است و آنکه فلسطیان از بنی
 اسرائیل متنفر اند و قوم به پیروی ساؤل در غلغال
 مجتمع شده اند

۵ و فلسطیان به جنگ بنی اسرائیل اجتماع نمودند سی
 هزار ارا به و شش هزار سوار و گروهی بشمار رملی که
 بر کنار دریاست و برآمده در مکماس به طرف مشرق
 بیت آون خیمه زدند

۶ و چون مردان اسرائیل دیدند که در ضیافت
 هستند (چه قوم دلتنگ شدند) پس این قوم خود را
 در غارها و بیشه ها و سنگها و مواضع رفیع و نقب پنهان
 کردند

۷ و بعضی از عبریان بدان طرف یردین بزمین جاد و
 جلعاد روانه شدند اما ساؤل تا آنوقت در غلغال
 ماند و ما باقی قوم با دل لرزان با وی بودند

۸ و سه روز و سه شب روز تا هنگامیکه سموتیل مقرر کرده بود
 تازی کرد اما سموتیل به غلغال نرسید و قوم از هوش
 و پی برآگذاشته شدند

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا این الا باد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

بودند در جبع بنیامین منزل کردند اما فلسطیان در

مکماس خیمه زده بودند

۱۸ اما تاراج کنندگان سه جوق گشته از خیمه گاه فلسطیان

برآمدند یک جوق برای عافره سوی رمین سواعل

مائل شد

۱۹ جوق دیگر مائل برای خوردن و جوق دیگر دیگر

مائل برای سه حدی که روز بروی وادی جوسوعیم که

طرف بیابان است

۱۹ اما در تمامی سرزمین اسرائیل آشنگری نبود زیرا که

فلسطیان گفتند که میباید عبریان شیشه ها و سنگان را

برای خود بسازند

۲۰ لیکن تمامی بنی اسرائیل نزد فلسطیان می رفتند

تا مرکب قلبه و سپار و تبر و تیشه خود را نیز بکنند لیکن

برای تیشه ها و قلبه ها و سه شاخه ها و تبرها و برای

تیز کردن سبک ها سوهانی داشتند

۲۱ همچنین در روز جنگ واقع شد که نه شمشیری و نه

سناهی دردست همراهان ساؤل و یوناثان موجود

بود فقط نزد ساؤل و یوناثان پسر وی بود

۲۲ و اردوی فلسطیان تا به معبر مکماس بیرون رفت

باب چهاردهم

۱ اما روزی چنین اتفاق افتاد که یوناثان پسر ساؤل

سلیح دار خود را گفت که بیا تا به اردوی فلسطیان که

بدان طرف است عبور نمائیم لیکن بد و خود را
اطلاع نداد

۲ و ساؤل در انتهای چپ زبرد رخت انار که در مپرون
است منزل کرده بود و همراهان وی تخمیناً ششصد
کس بودند

۳ واحیه بن احمیطوب برادر ایکا بود بن فنیاس بن عیالی
کاهن خداوند در سیلوه که ایغود را می پوشید و فرم
از رفتن یونانیان مخبر نشدند

۴ و در میان معا بری که از آنها یونانیان راه اردوی
فلسطیان می جست سنگی سرنیزا را اینطرف و سنگی سر
نیزا را آنطرف بود که نام یکی یوصیص و نام دیگری سنه
۵ سرنیکی بسوی شمال و بروی سکماس موضوع بود
و دیگری بسوی جنوب و بروی جمع

۶ و یونانیان سلاح دار خود را گفت که بیانا به اردوی
این نامخونان عبور نمائیم شاید که خداوند ما را
استعانت کند زیرا که چیزی خداوند را مانع نیست
که از کثیر یا قلیل نجات بخشد

۷ و سلاح دار ویرا گفت که هر چه در خاطر تو باشد
بعمل آر متوجه شو اینک من موافق خاطر خواه تو
باشم

۸ یونانیان گفت که اینک نزد این اشخاص عبور نمائیم
و خود را بایشان به نمائیم

۹ اگر بما چنین گویند که تا رسیدن ما بشما مکث کنی

پس بجای خود توقف خواهیم کرد و نزد ایشان روانه
خواهیم شد

۱۰ اما اگر چنین بگویند که نزد ما بیدائید روانه خواهیم
شد زیرا که خداوند ایشان را بدست ما سپرده
است همین برای ما ملاقاتی خواهد بود

۱۱ و هر دو خود را به اردوی فلسطیان اشکارا کردند و
فلسطیان گفتند که اینک عبریان از عقب ما می‌آیند که خود
را پنهان کردند برآمده اند

۱۲ و اهل اردویونانیان و سلج دار را در جواب گفتند که
نزد ما بیدائید و چیزی بشما مهیا نیست و یونانیان سلج دار
را گفت که در عقب من بیایز زیرا که خداوند ایشان
را در دست اسرائیل سپرده است

۱۳ و یونانیان اردست و با بالارفت و سلج دار در عقب وی
رفت و ایشان پیش یونانیان کشته گشتند و سلج دار در
عقب وی بقتل می‌پرداخت

۱۴ و آن کشتار اول که یونانیان و سلج دار کردند تصمیمی
به نیست کس رسیده در یک جریب زمین که یک
جفت گاو می‌تواند شیار کند

۱۵ و بر فوج در معرکه و در میان همه قوم لرزه افتاد و در
نیز و غارت کنندگان لرزیدند و بر زمین زلزله واقع
شد چنانچه لرزه شدیدی روی داد

۱۶ و دیل بالان ساول در جمیع بنیامین بگریستند و اینست

کروه هر لحظه مي گداخت و يکديگر را بر زمين
مي افکندند

۱۷ پس ساؤل همراهان خود را گفت که الحال سان دیده

در بافت نماييد که از ميان ما که رفته است و سان

ديده اينک يونائان و سلج داروي حاضر نبودند

۱۸ و ساؤل احميه را فرمود که صندوق خدا را در اينجا

بپارچه صندوق خدا دران ايام با بني اسرائيل مي بود *

۱۹ و ما دامی که ساؤل با کاهن در گفتگو بود غوغائي که

در فوج فلسطين بود هر لحظه زياده مي شد و ساؤل

کاهن را گفت که دست خود را باز دار

۲۰ و ساؤل و تمامي همراهان وي فراهم آمده بمعركه

رسيدند و اينک شمشير هر کس مخالف هم قطاروي مي بود

و هزيمت شد يد روي داد

۲۱ عبر ياني نيز که پيش از اين با فلسطين مي بودند که

با ايشان از اطراف و جوانب به لشکرگاه رفته بودند

ايشان نيز با اسرائيليان که همراه ساؤل و يونائان

بودند ملحق شدند

۲۲ و تمامي مردان اسراييلي که خود را در کوه افراييم

پنهان کرده بودند خبر گر بختن فلسطين شنيدند ايشان

نيز در جنگ آنها را به تندي تدارک کردند

۲۳ بد پشوجه خداوند در آنروز اسرائيل را نجات بخشيد

و جنگ تا به بيت آون رسيد

۲۴ و مردان اسراييلي در آنروز در مشقت بودند چه ساؤل

با قوم سوگند یی یاد کرده بود که لعنت بر هر کسی که
پیش از شام چیزی بخورد تا دشمنان خود انتقام بگیرم
لهذا هیچک از قوم چیزی بخشید

۲۵ و تمامی اهل زمین به پیشه رسیدند و بر زمین شهید
بود

۲۶ و چون قوم به پیشه رسیدند ایستاد شهید میر تخت لیکن
کسی دست خود را بر دهان نرسانید از آنرو که قوم از
سوگند ترسیدند

۲۷ اما یونانان و قتی که پدرش با قوم سوگند یاد کرده
بود نشنید لهذا چوبی که در دست داشت سر آنرا
دراز کرده در شان زد و دست خود را بدمان رسانید
و چشمان وی روشنائی یافت

۲۸ پس شخصی از قوم جواب داد که پدر تو بسوگند
تمام قوم را ناکید نمود که لعنت بر آن کسی که امروز
چیزی بخورد و قوم به جان آمدند

۲۹ یونانان گفت که پدر من در زمین خلیل انداخته
است الحال به بینید که از چشیدن این شهید چشمان
من چه قدر روشن شده است

۳۰ کاش که قوم امروز بید ریغ از غارت میخوردند آیا
قتلی عظیم تر از این در میان فلسطیان واقع نمیشد *
۳۱ و در آنروز از مکس تا به ایالون فلسطیان را کشتند
و قوم بسیار بچان آمدند

۳۲ و قوم به تخت و نالان شروع نمودند و گوسفند و گاو

وگوساله گرفتند و در اینجا کشتند و قوم آنها را با خون
خوردند

۳۳ پس ساؤل را خبر دادند که اینک قوم برخداوند
کنهگار می شوند براینکه یا خون می خورند او گفت
مرتد گشته اید امروز سنگی عظیم نزد من بغلطالید *
۳۴ و ساؤل گفت که شما در میان قوم یمن شوید و بگوئید
که هر کس گاؤ خود را و هر کس گوسفند خود را در اینجا
بیارد و در اینجا ذبح کرده بخورد و از خوردن با
خون کنهگار خدایند مشوید و تمامی قوم هر کس
گاؤ خود را همان شب با خود برده در اینجا کشت

۳۵ و ساؤل مل یحیی را بنام خدایند بنا ساخت آن اول
مل یحیی بود که برای خدایند بنا ساخت

۳۶ و ساؤل گفت که بر فلسطیان شبیخون زنیم و تار و تار
روشن شود بغارت به پرد ازیم و شخصی را از ایشان
زنیده لگن ازیم ایشان گفتند هر آنچه پسند خاطرو
باشند بعمل آر پس کاهن گفت که در اینجا پیش خدا
حاضر شویم

۳۷ و ساؤل از خدا استفسار نمود که آیا بر فلسطیان حمله
کنم آیا ایشان را بدست اسرائیل می سپاری لیکن
در امروز ویرا جواب نداد

۳۸ و ساؤل گفت که ای تمامی عمل گان قوم در اینجا
حاضر شوید و اندیشه کنید و به بینید که امروز این
گناه از چه چیز روی داده

۲۹ زیرا که سوگند بحیات خداوند نجات دهنده اسرائیل
اگر چه از پسر من یوناثان صادر شده باشد خواهد
مرد اما در تمامی قوم کسی نبود که جواب دهد

۴۰ پس تمامی بنی اسرائیل را گفت که شما یک طرف
باشید و من با پسر خود یوناثان بطرف دیگر و قوم
ساؤل را گفتند که هر چه پسند تو باشد بعمل آر

۴۱ و ساؤل از خداوند خدای اسرائیل درخواست نمود
که علامتی آشکارا کن پس ساؤل و یوناثان برآمدند
و قوم رهائی یافتند

۴۲ ساؤل گفت که در میان من و پسر من یوناثان قرعه
بزن ایمل و یوناثان برآمد

۴۳ پس ساؤل یوناثان را گفت که از آنچه کرده مرا مخبر
ساز یوناثان او را خبر داد و گفت که از سر عصای که
در دست من بود قدری شعله چشیدم و پس و اینک
کشته می شوم

۴۴ ساؤل جواب داد که خداوند اینقدر و زیاده بر این
با من کناد لازم است ای یوناثان که کشته شوی

۴۵ و قوم ساؤل را گفتند که آیا یوناثان که این نجات
عظیم را در اسرائیل ظاهر کرده است کشته گردد حاشا
سوگند بحیات خداوند که یک سوی سرش بر زمین
نخواهد افتاد بسبب آنکه امروز با خدا متفق العمل
است بدینوجه قوم یوناثان را از کشتن رهائی
دادند

۴۶ پس ساؤل از تعاقب فلسطیان با زمانک و فلسطیان بمکان
خود معاودت کردند

۴۷ همچنین ساؤل بر تمام بنی اسرائیل پادشاهی یافت
و با همه دشمنان از اطراف و جوانب بامواب و بابنی
ممنون و بادوم و باملوک صوبه و با فلسطیان جنگ
کرده هر کجا متوجه می شد ایشان را مبتلا می ساخت *
۴۸ و لشکر جمع کرده بنی عمالیق را منهزم ساخت و اسرائیل
را از دست غارت کنندگان رهائی داد

۴۹ اما پسران ساؤل یونادان دیسوی و ملک یشوع و اسمای
دو دختر وی اینست نام نخست زاده میرب و نام
دویمی میکیل

۵۰ و نام زن ساؤل اخیمنوعم دختر اخیما عص و نام سیه سالار
وی اینیز بن نیر عموی ساؤل

۵۱ و قیس پدر ساؤل بود و نر پدر اینیز پسر ابی ذیل بود *

۵۲ و همه ایام عمر ساؤل با فلسطیان جنگ عظیم بود و ساؤل
هرگاه پهلوانی یا مرد دلیری می یافت نزد خود جای
میداد

باب پانزدهم

۱ پس سموئیل ساؤل را گفت که خداوند مرا ارسال

نمود تا ترا به پادشاهی قوم وی یعنی بنی اسرائیل
مسح نمایم الحال آواز کلمات خداوند را بشنو

۲ خداوند افواج چنین می فرماید از آنچه عمالیق با
رساله سموئیل

- ۱ اسرائیل عمل نمود یاد دارم مکه چون از مصر می آمد
بر سر راه در کمین وی نشست
- ۲ الحال روانه شو و بنی عمالیق را بزن و هر آنچه دارند
حرم کن و با ایشان شفقت مور زلیکن مرد و زن و طفل
و شهر خوار و گاو و گوسفند و شتر و حمار را بکش
۳ و ساؤل قوم را فراهم آورده در طلائیم سان دید بعد
دو صد هزار پیاده و ده هزار از بنی یهودا
۴ و ساؤل شهری از بنی عمالیق رسیده در وادی بکمین
نشست
- ۵ و ساؤل بنی قین را گفت که بروید دور شوید از میان
بنی عمالیق جدا شوید مبادا که شما را با ایشان ناپدید
سازم چه شما با تمامی بنی اسرائیل وقتیکه از مصر
می آمدید رحمت و رزیدۀ اید بنابراین بنی قین از
میان بنی عمالیق جدا شدند
- ۶ و ساؤل از حویله تار سیدان به سور که آن روز بروی
مصر است بنی عمالیق را زد
- ۷ و آجاج ملک بنی عمالیق را زنده گرفت و تمامی قوم را
بلاست شمشیر حرم نمود
- ۸ لیکن ساؤل و قوم او آجاج و خلاصه گوسفند و گاو و گوساله ها
و بره ها و هر چیز نیکو را رها کردند و از حرم کردن
در یغ نمودند اما هر چیز بدست و معیوب را حرم کردند
- ۹ پس کلام خداوند به سموئیل رسید
- ۱۰ مکه مستعظمی شد م از آنکه ساؤل را به پادشاهی مقرر

کردم زیرا که از اطاعت من بازگشته است و احکام مرا مرعی نداشته و این امر باعث ملول سموئیل گشت و تمامی شب سوي خداوند فریاد نمود

۱۲ چون سموئیل صبح زود برای استقبال ساؤل برخاست سموئیل را خبر دادند که ساؤل به کرمل رسید و اینک جای را برای خورد درست کرد و دور زده بگل شمت و متوجه غلغال گردید

۱۳ و سموئیل نزد ساؤل آمد و ساؤل ویرا گفت که از خداوند مبارک باش حکم خداوند را بعمل آورده ام* و سموئیل گفت پس این بربرگوسفند که به گوش من میرسد و بوره گاوها که می شنوم چه چیز است

۱۵ ساؤل گفت که آنها را از بنی عمالیق آورده اند چه قوم خلاصه گر سفند و گاوها را زنده داشتند تا برای خداوندی خداي تو ذبح نمایند و ما باقی را حرم کرده ایم

۱۶ سموئیل ساؤل را گفت که مکث کن تا آنچه خداوند امشب بمن گفته است با تو در میان می آرم او گفت بفرما* ۱۷ سموئیل گفت که وقتی که در نظر خود هیچ نبود ي آيا سرفرقه های اسرائیل نشدي و خداوند ترا به پادشاهی اسرائیل مسح نه نمود

۱۸ و خداوند ترا روانه کرد و گفت که برو و گنهگاران بنی عمالیق را حرم شکن و با ایشان جنگ نما تا معدوم شوند

۱۹ پس چرا قول خداوند را استماع نه نمود ي اما به تخت

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعبیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گن شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گن شد *

- زیرا که کلام خداوند را رد کرده و خداوند ترا از
 پادشاهی بنی اسرائیل معزول نموده است
- ۲۷ و چون سموئیل بقصد رفتن روگردانید اودا من
 قباي ویرا گرفت و درید ه شد
- ۲۸ و سموئیل ویرا گفت که خداوند امروز پادشاهی
 بنی اسرائیل را از تو بریده است و به همسایه تو که
 از تو بهتر است بخشید ه
- ۲۹ و بدان که قوت اسرائیل دروغ نمیگوید و پشیمان
 نمی شود بچه انسان نیست که پشیمان شود
- ۳۰ و گفت گنهگار شد ه ام اما التماس آنکه پیش من
 قوم من و پیش بنی اسرائیل مرا عزت دهی و رو
 گردانیده با من همراه شو تا خداوند خدای ترا
 سجد ه بجا آرم
- ۳۱ پس سموئیل روگردانید ه با ساؤل رفت و ساؤل
 خداوند را سجد ه بجا آورد
- ۳۲ و سموئیل فرمود که آجاچ ملک اموریان را اینجا
 پیش من حاضر کنید و آجاچ پیش وید ترم ترم آمد
 آجاچ گفت البته تلخی موت گل شت
- ۳۳ و سموئیل گفت که چنانچه شمشیر توزان را بی اولاد کرده
 است همچنین مادر تو در میان زنان بی اولاد خواهد
 شد و سموئیل آجاچ را بحضور خداوند در غلغال
 باره باره کرد

۳۴ پس سموئیل متوجه راحه شد و ساؤل به جبع ساؤل در خانه خود رفت

۳۵ و سموئیل بار دیگر برای دیدن ساؤل تا روز موت نرفت اما سموئیل در باره ساؤل تاسف خورد و خداوند از آنکه ساؤل را بر اسرائیل پادشاه گردانیده بود مستعجبی شد

باب شانزدهم

۱ و خداوند سموئیل را فرمود که برای ساؤل تا کی تاسف می خوری که من او را از پادشاهی بنی اسرائیل معزول کرده ام شاخ خود را از روغن زیتون بر کرده برو که ترا نزد یسی بیت لحمی می نرسم زیرا که در میان اولاد وی پادشاهی را برای خود نام زد کرده ام

۲ سموئیل گفت چگونه بروم هرگاه ساؤل مشیر شود مرا خواهد کشت خداوند گفت که کوساله را با خود برده بگو که برای ذبیح کردن بنام خداوند رسیده ام

۳ و یسی را به ذبیح خود دعوت کن و آنچه کردی است بنویسم و نامش را با تو بر زبان آورم مسیح نصا

۴ و سموئیل موافق فرموده خداوند رسید و به بیت لحم رسید و مشایخ آن قریه از رسیدن یسی به آنجا در آمدند و گفتند که بقصد صلح رسیدی

۵ گفت بقصد صلح برای ذبح کردن بنام خداوند
رسیده ام خود را تقدیس نمائید و به ذبیحه من حاضر
شوید یسعی و اولادش را تقدیس نمود و به ذبیحه
دعوت کرد

۶ و چنین اتفاق افتاد که چون حاضر شدند برالیباب
نظر انداخت و گفت البته مسح شده خداوند در حضور
و ی حاضر است

۷ اما خداوند سموئیل را گفت که چهره و طول قامت
و ی منظور نظر تو میباد چه من از و ی ایا نموده ام
از آنرو که نظر خداوند چون نظر انسان نیست که
انسان نظر بر شکل ظاهر میکند اما خداوند باطن
را می بیند

۸ یسعی ای ناداب را خواند و پیش سموئیل حاضر
نمود او گفت که خداوند این را نیز ممتاز نکرده است *

۹ یسعی سمه را حاضر کرد گفت که خداوند این را
نیز ممتاز نکرده است

۱۰ بعد یسعی هفت کس اولاد خود را پیش سموئیل حاضر
کرد و سموئیل یسعی را گفت که خداوند ایشان را
ممتاز نکرده است

۱۱ و سموئیل یسعی را گفت که آیا همه اولاد تو در اینجا
حاضر اند گفت که طفل خورده باقی است و اینک گوشتی
را می چرانند پس سموئیل یسعی را گفت که فرستاده
او را طلب کن زیرا که تا رسیدن و ی نخواهم نشست *

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا این الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

۲۱. داود نزد ساؤل رسیده بحضور وی ایستاد و او دل بسته وی گردید و سلح دار خود گردانید
۲۲. و ساؤل نزد یسی فرستاد و گفت که التماس آنکه داود در حضور من بماند که او منظور نظر من است
۲۳. و چنین اتفاق افتاد که هرگاه روح کسیف از طرف خدا بر ساؤل نازل می شد داود ستار را گرفته می نواخت و همچنین ساؤل تسکین یافته آرام می گرفت و روح کسیف از وی دور می شد

باب هفدهم

۱. اما فلسطیان افواج خود را بقصد جنگ فراهم آوردند و در سوکوه که از تعلقات یهود است اجتماع نموده در میان سوکوه مزبکه در افس دمیم خیمه زدند
۲. و ساؤل و مردان اسرائیل فراهم آمده در وادی ایله خیمه زدند و بمقابل فلسطیان صف آرا شدند
۳. و فلسطیان هرکوهی از اینطرف و بنی اسرائیل هرکوهی از آنطرف ایستادند و در میان هر دو دره بود
۴. و پهلوانی از لشکر فلسطیان بر آمد جالیات مرد جثی که دلش شش درع و یک وجب بود
۵. و خودی مسیحین بر سر داشت و زوئی در بر که وزن آن زره پانصد مثقال مس بود
۶. و بر ساقها چکمه مسیحین و در میان دو کتف سپر مسیحین داشت

رساله سموئیل

- و یهوشوع سی هزار پهلوان دلیر را برگزید و شب روانه کرد
- ۴ و ایشان را فرمود که در بس شهر در کمین نشینید از شهر دور مروید اما مستعد باشید
- ۵ و من با همه مردانی که همراه من باشند نزد یک شهر خواهیم رفت و چون بمشالفت ما بر آیند پیش روی ایشان خواهیم گریخت
- ۶ زیرا که در عقب ما بیرون خواهند آمد اما می که ایشان را از شهر دور کشیده باشیم زیرا که خواهند گفت چون پیشتر پیش روی ما میگریزد بنا بر آن پیش ایشان خواهیم گریخت
- ۷ پس شما از کمین گاه برخاسته شهر را بگیرد زیرا که خداوند خدا ای شما انرا بدست شما خواهد سپرد
- ۸ و چون شهر را گرفته باشید شهر را آتش بزنید مطابق فرموده خداوند عمل نمائید اینک شما را فرموده ام
- ۹ پس یهوشوع ایشان را روانه کرد و بکمین گاه رفته در میان بیت ایل و مای بطرف مغرب عای در کمین نشستند اما یهوشوع آن شب در میان قوم آرام گرفت
- ۱۰ و یهوشوع صبح زود برخاسته قوم را سان دید و خود بامشایخ بنی اسرائیل پیش قوم متوجه عای شد
- ۱۱ و تمامی قوم یعنی مردان جنگی که همراه وی بودند مرحله پیما شدند و نزد یک آمدند روز بروی شهر

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدا یی
خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی
اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما
من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق
مهد نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور
می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی
اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و
چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های
بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند
و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که
صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد
که آنها تا امروز در آنجا موجود است
۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان
یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای
تأکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع
را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمودند *
۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود
پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

۲۳ و همه مردان اسرائیلي ان مرد را مشاهده نمودند

از روی وی گریختند و بسیار هراسان شدند

۲۴ و مردان اسرائیلي گفتند آیا این مردی که برآمل

است مشاهده نموده اید فی الحقیقت برای ملت

بنی اسرائیل برآمل است و هر که او را بکشد پادشاه

او را به مال فراوان متمول خواهد کرد و دختر خود

را بوی خواهد داد و خانه پدرش را در اسرائیل

ازاد خواهد کرد

۲۵ و از نزدیکان پرسیل که با مردی که این فلسطی را

بکشد و ملت را از اسرائیل رفع کند چه سلوک

خواهد شد که این فلسطی نامختون کیست که افواج

خداي حي را ملت کند

۲۶ و قوم چون سابق ویرا جواب دادند که با مردی که

ویرا بکشد چنین سلوک خواهد شد

۲۷ و الیماب برادر نخست زاده گفتگوی ویرا با قوم شنید

و خشم الیماب بردارد مشتعل شده گفت که چرا در اینجا

رسیده اید آن گوسفند چند در صحرایا که گداشته خود

فررشی و بد طیمتی ترا من خوب میدانم بقصد تماشای

جنگ رسیده

۲۸ و دارد گفت که الحال چه کرده ام آیا سببی نبود

۲۹ پس از وی بسوی دیگری روگردانیده چون سابق

پرسیل و قوم چون کلمات پیشین جواب دادند

۳۱ و چون گفته های داود را شنیدند در حضور ساؤل بیان کردند و او ویرا طلبید

۳۲ و داود ساؤل را گفت که بسبب وی دل کسی گداخته نشود بنده به جنگ این فلسطی روانه خواهم شد
۳۳ و ساؤل داود را گفت که تو طاقت مقاومت این فلسطی را نداری چه تو کودکی را از طفولیت جنگ آزموده است

۳۴ و داود ساؤل را گفت که بنده گوسفندان پدر خود را شبانی میکرد که شیری و خرسی برآمده برآه را از گله دربر بود

۳۵ و من متوجه آن شده زدم و از دهانش ربودم و چون با من مقاومت کرد ریش آنرا گرفته زدم و کشتم
۳۶ و بنده هم شیرو هم خرس را کشت و این فلسطی نامختون چون یکی از آنها خواهد شد از آنرو که افواج خدای
حی را ملتفت کرده است

۳۷ و داود نیز گفت که خداوندی که مرا از جنگال شیرو از جنگال خرس رهائی داد از دست این فلسطی نیز خواهد رهانید و ساؤل داود را گفت که روانه شو خداوند با تو باد

۳۸ و ساؤل داود را به اسلحه خود مسلح گردانید و خودی مسین بر سرش نهاد زرهی را نیز پوشانید

۳۹ و داود بالای اسلحه شمشیر را بست و امتحان چالاکي کرد زیرا که آنها را نه آزموده بود و داود ساؤل را

گفت که با اینهمه نتوانم رفت چه آنها را نه آزموده ام
و داود آنها را از خود بیرون کرد

۴۰ و چوب دست خرد را در دست گرفت و پنج سنگ صاف
از زود خانه برگزید و در کیسه چوپانی خود یعنی در
چننه نهاد و فلاخن در دست وی بود و به نزد یک
فلسطی رفت

۴۱ و فلسطی حرکت کرده نزد داود رسید و سلمه دار پیش
وی روانه شد

۴۲ و فلسطی نظر انداخته داود را دید و از وی متنفر شد
چه او کودکی گلگون و صاحب جمال بود

۴۳ و فلسطی داود را گفت که آیا من سکم که با چوب دست
نزد من رسید ؟

۴۴ و فلسطی داود را بنام معبودان خود لعنت کرد و فلسطی
داود را گفت که نزد من بیا چه گوشت ترا به طایران
هوا و بهائم صحرا میل هم

۴۵ پس داود فلسطی را گفت که تو با شمشیری و سنایی
و سپری نزد من می آئی اما من بنام خداوند افواج
خدا ای عساکرا اسرائیل که تو او را ملت کرده
نزد تو آمده ام

۴۶ امروز خداوند ترا بدست من خواهد سپرد و ترا خواهم
زده و سر ترا خواهم برید و لاشهای تو ج فلسطیان را
به طایران هوا و به درندگان دشت خواهم داد تا نمایی
اهل زمین بد افتد که در اسرائیل خدائی هست *

۴۷ و تمامی آن جماعت خواهند دانست که خداوند
 بواسطت شمشیر و سنان نجات نمیدهد زیرا که جنگ
 از خداوند است و شمار ابدست ما خواهد سپرد

۴۸ و چنین شد که چون فلسطی به استقبال داود حمله کرد
 و نزدیک رسید داود بشتافت و سوری لشکر به استقبال
 فلسطی دوید و داود دست خود را در کیسه کرده
 سنگی را برآورد و از فلاخن انداخت و بر پیشانی
 فلسطی زد چنانچه سنگ در پیشانی وی فرو رفت و او
 بر روی خود بر زمین افتاد

۴۹ بدینوسیله داود از فلاخن و سنگی بر فلسطی غالب آمد
 و فلسطی را زده کشت اما شمشیری در دست داود
 نبود

۵۰ لهن اد اود دوید بر فلسطی های نهاد و شمشیرش را
 گرفته از میان کشید و او را کشت و سرش را از آن برید
 و فلسطیان چون دیدند که پهلوان ایشان کشته گشت
 فرار نمودند

۵۱ و مردان اسرائیل و یهودا برخاسته نعره زدند و ثا
 رسیدن برادی و به درهای عقرون فلسطیان را
 تعاقب کردند و کشتگان فلسطیان بر سر راه سعرائیم
 تابه جث و عقرون افتادند

۵۲ و بنی اسرائیل از تعاقب فلسطیان مراجعت کرده
 خیمه های ایشان را غارت کردند

۵۴ و د اود سر فلسطی را گرفته به اورشلیم رسانیدی و اسلحه
را به خیمه خود نهاد

۵۵ اما چون ساؤل برد اود نظر افکند و قتی که متوجه
فلسطی می شد از ابدورسپه سالار پرسید که ای ابنیر
این کودک پسر کیست ابنیر گفت که ای پادشاه
سوگند ب حیات تو که نمیلانم

۵۶ و پادشاه گفت که دریافت کن که این برنا پسر
کیست

۵۷ و چون داود از قتل فلسطی مراجعت میکرد ابنیر
اورا گرفته بحضور ساؤل برد و سر فلسطی در دست
وی بود

۵۸ و ساؤل از وی پرسید که ای کودک ای تو پسر کیستی
داود جواب داد که پسر بنده تو یسی بهت لسمی

باب هجدهم

۱ و چنین اتفاق افتاد که چون از مکالمه ساؤل فراغت
یافت یونانان دلبسته داود شد و یونانان ویرا چون
جان خود دوست داشت

۲ ساؤل همان روز ویرا گرفت و من بعد نگذاشت که
بخانه پدر خود برود

۳ پس یونانان با داود عهد کردند چه ویرا چون جان
خود دوست میداشت

۵ یونانیان قبائلی که در برش بود بیرون کرده به داود داد و لباس ها را نیز بلکه تا به شمشیر و کمان و کمر بند و داود هر جا که ساؤل او را میفرستاد متوجه می شد و از روی خرد عمل می نمود و ساؤل ویرا بر مردان جنگی پیش روگردانید و در نظر تمامی قوم و در نظر ملأ زمان ساؤل مقبول گشت

۶ و چنین اتفاق افتاده که هر وقت مراجعت داود از قتل فلسطی چون نزدیک می شدند زنان از تمامی شهرهای اسرائیل سرود گویان و رقص کنان و دف رنان در حالت وجد با آلات موسیقی به استقبال ساؤل باد شاه بیرون آمدند

۷ و زنان در نواختن یکدیگر را در و بدل کردند و خواندند که ساؤل هزارها اما داود ده هزارها را کشته است

۸ و ساؤل بسیار خشمناک گردید و این سخن ویرا ناخوش آمد و گفت که داود راده هزارها شمرده اند و مرا هزارها و برای وی زیاده از این چیست بهر باد شاهی

۹ و ساؤل از آن روز برداود نگران بود و روز دیگر چنین اتفاق افتاد که روح کسیف از طرف خدا بر ساؤل نازل شد و در میان خانه متنبی شد و داود چون ایام سابق می نواخت و سنائی در دست ساؤل بود

رساله سموئیل

- ۱۱ و ساؤل سنان را انداخت و گفت که از این داود را
با دیوار خواهم دوخت و داود از حضورش دو دفعه
گریخت
- ۱۲ و ساؤل از داود ترسید بسبب آنکه خداوند همراه
وی بود و از ساؤل دور شد
- ۱۳ بنابراین ساؤل ویرا از خون دور کرده همین باشی
گردانید و پیش قوم آمد و رفت می نمود
- ۱۴ و داود در هرکاری از روی خرد عمل می نمود و
خداوند با وی بود
- ۱۵ لهذا چون ساؤل دید که بسیار دشمنان است از
وی ترسید
- ۱۶ لیکن تمامی بنی اسرائیل و یهودا داود را عزیز
میداشتند از آنرو که پیش ایشان آمد و رفت
می نمود
- ۱۷ و ساؤل داود را گفت که اینست میرب دختر اخست
زاده خود که او را به نکاح تو در می آورم بشرط آنکه
دو امیر و در جنگ ما می خداوند مستعد باشی چه ساؤل
با خود گفت که که دست من بر روی نرسد بلکه دست
فلسطیان
- ۱۸ و داود ساؤل را گفت که من کیستم و جان من چه
قدر و خاندان پدر من در اسرائیل چه مقدار
است که داماد پادشاه شوم

۱۹ اما در هنگام دادن میرپ دختر ساؤل به داود به
عل رثیل مصلوئی دادند

۲۰ و میکل دختر ساؤل دلبسته داود شد ساؤل را اطلاع
دادند و این معنی در نظریه یسنی آمد

۲۱ و ساؤل گفت که او را بوی خواهم داد تا دام وی گردد
و دست فلسطیان بوی برسد لهذا ساؤل داود را گفت
که امروز در کاح یکی از اینها داماد من خواهی شد *

۲۲ پس ساؤل ملازمان خود را فرمود که در خفیه با دارد
گفتگو نمایند و بگویند که اینک پادشاه در مصاحبت
تو خوش است و همه ملازمان وی ترا دوست دارند
بنا بر این دامادی پادشاه را قبول کن

۲۳ و ملازمان ساؤل این معنی را با داود در میان آوردند
و داود گفت که آیا دامادی پادشاه را قلیل تصور میکنند
چه من بی نوا و بی مقدار هستم

۲۴ ملازمان ساؤل و براه خیر دادند که داود بدینگونه
جواب داده است

۲۵ و ساؤل گفت که داود را چنین بگویند که پادشاه
مهری از تویی خواهد بجز یکصد فلسطیان تا از
دشمنان پادشاه گرفته شود اما قصص ساؤل چنین بود
که داود از دست فلسطیان کشته شود

۲۶ و چون ملازمانش این معنی را با داود در میان آوردند
به دامادی پادشاه خوشحال گردید و وقت موعود
سپری نگشته بود

۲۷ لهذا داود برخاسته با همراهمان خود روانه شد و در صد کس از فلسطیان کشت و داود خلعت های ایشا را آورد و بحضور پادشاه شمرده داد لیکن داماد پادشاه بشود و ساؤل میکیل دختر خود را بنکاح وی در آورد*
 ۲۸ و ساؤل مشاهده اینحال کرده دریافت که خداوند با داود است و اینکه میکیل دختر ساؤل دلپسته وی است

۲۹ و ساؤل از داود زیاده غوغناک شد و ساؤل هلی الی و ام بغض داود را در دل میداشت پس امرای فلسطیان خروج نمودند و چنین اتفاق افتاد که بعد از خروج ایشان داود زیاده از ملازمان ساؤل داناتی بکار برد چنانچه نام وی بسیار شهره کرد

باب نوزدهم

- ۱ و ساؤل پسر خود یوناثان و تسامی ملازمان را بکشتن داود حکم داد
- ۲ اما یوناثان پسر ساؤل دلپسته مصاحبست داود بود و یوناثان داود را خبر داد که ساؤل پدر من قصد جان تو کرده است التماس آنکه تا صبح با خبر باشی و در جای مستغی بمانی و خود را پوشیده داری
- ۳ و من بیرون رفته در صحرای که تو در آنجا باشی با پدر خود خواهم ایستاد و در باره تو با پدر گفتگو خواهم کرد و هر آنچه دریافت کنم ترا متعبر خواهم ساخت

۴ که از مصر بیرون آمدند بودند هزملی که یعنی همه مردان جنگی در اثنای راه بعد از خروج مصر در صحرا بودند

۵ همه مردمانی که از مصر بیرون آمدند بودند مختون شدند لیکن همه مردمانی که بعد از خروج مصر در بیابان موجود آمدند ایشانرا مختون نکردند

۶ زیرا که بنی اسرائیل مدت چهل سال در بیابان سیر نمودند تا اینکه همه کسانی که مردان جنگی بودند که از مصر بیرون آمدند تلف شدند به سزای آنکه اطاعت قول خدا اولی نکردند که خداوند با ایشان سوگند یاد کرد برای آنکه آن زمین را به ایشان نه نمایند که خداوند بدادن آن بما با پدران ایشان سوگندی یاد کرده بود زمینی که از شیر و شهد لبریز است و فرزندان ایشان را که بجای ایشان بر خیزانید و بود یهوشوع مختون ساخت چه نامختون بودند بسبب آنکه در اثنای راه ایشانرا مختون نکرده بودند * ۸ چندی واقع شد که چون قوم از ختنه فراغت یافتند در خیمه گاه هریک بجای خود ماندی تا به شدند

۹ و خداوند یهوشوع را گفت که امروز ملاکت مصر را از شما غلطانید ام لعل این مکان تا امروز بغلال مسجی است

۱۰ و بنی اسرائیل در غلال خیمه زدند و در روز چهاردهم ماه در میدان یروشوعید فصیح کردند *

- ۱۱ ساؤل نیز قاصدي چند بڻا نه داود فرستاد تا او را بپنده
 بوقت صبح بکشد و ميکل زن داود ويرا گفت که اگر
 امشب جان بر نشوي فردا گشته خواهي شد
- ۱۲ پس ميکل داود را از دريچه نشيب کرد و او را به خود
 را گرفته بگريخت و جان بر شد
- ۱۳ و ميکل شکلي را گرفته بر چهارپايه نهاد و باليني از موي
 بز زير سرش نهاد و از لياف پوشانيد
- ۱۴ و چون ساؤل قاصدان را بگرفتند داود فرستاد گفت
 که بيمار است
- ۱۵ و ساؤل بار ديگر قاصدان را فرستاد تا داود را به پيوند
 و گفت که او را همچنين بر چهارپايه نزد من بياريد
 تا بکشم
- ۱۶ و قاصدان داخل شدهديدند که شکلي بر چهارپايه
 هست و زير سرش باليني از موي بز نهاده
- ۱۷ و ساؤل ميکل را گفت چرا با من اينقدر حيله ورزیده
 که دشمن مرا رها کردي و او جان بر شده است و
 ميکل ساؤل را جواب داد که از من درخواست نمود
 که مرا رها کن چرا ترا بکشم
- ۱۸ بدینوجه داود گريخت و جان بر شده نزد سموتيل
 به راه رسيد و از هرچه ساؤل باوي کرده بود ويرا
 اطلاع داد و او با سموتيل روانه شد و در ناپوت مقام
 کرد

مشرق از شارعی که از بیت ایل به سلم سی رود و بجانب جنوب لیونه

۲۰ لیل ابنی بنیامین را اسیر کردند که روانه شوید و در تا کستانها بگمید نشینید

۲۱ و ملا حظه کنید هرگاه دختران سیلوه برای رقص بیرون آیند شما از تا کستانها برآئید و مرکس زنی را از دختران سیلوه بگمید و متوجه زمین بنیامین شوید

۲۲ و چون بی ران با برادران ایشان پیش ما مستغاثی شوند به ایشان خواهیم گفت که بیاس خاطر ما با ایشان شفقت ورزید و از آنرو که در جنگ برای هر سدی زنی نگذاشتیم چه در بنو فت بل ایشان ندادید تا گنهگار شوید

۲۳ و بنی بنیامین چنین عمل نمودند و از رفاصان که زبده بن بکساب معدودان خود زنان گرفتند و روانه شد و بمیراث خود مراجعت کرد و شهرها را تعمیر نموده در آنها اقامت ورزیدند

۲۴ و بنی اسرائیل در آن هنگام از انجا کوچ کرده مرکس بفرقه و بچاندان خود رسید و شخصی از انجا بمیراث خود روانه شد

۲۵ و در آن ایام پادشاهی در اسرائیل نبود مرکس هر چه پسندی بود نظری بود بعمل آورد

و گناه من در اظار پدر توکل ام است که فصل جان
من میکند

۲ و بر اگفت که حاشا کشته نشوای شد اینک پدر من
هیچ کاری از کم و بیش بی اطلاع من نخواهد کرد
و پدر من به چه سبب این امر را از من پوشیده دارد
نه چنین است

۳ و داود سوگندی نیز یاد کرد و گفت که پدر تو نیک
میل الی که من در نظر تو توفیق یافته ام و با خود
میگویند که یونانان از این امر واقف نشود مبادا که
دل آزرده گردد لیکن فی الحقیقت سوگند بحیات
خدایوند و بجان تو که در مهانه من و موت بجز
قد می نیست

۴ یونانان داود را گفت که هر آنچه خاطر خواه تو باشد
برای تو بعمل می آرم

۵ و داود یونانان را گفت که اینک فردا ماه نوا است و
لازم است که در حضور پادشاه طعام بخورم اما مرا
رخفت بدنه نا بگریزم و در صبحرا تا شام روز سوم
پنهان شوم

۶ سرگاه پدر تو از من یاد آرد بگو که داود بر غمت تمام
از من در خواست کرد تا بوطن خود بیت لسم بشناید
اگر آنرو که عید سالیانده برای وی مهیاست

۷ اگر بگویند اینک است بنده بسااست خواهد ماند لیکن
اگر بر خشم شود بدان که فصل بدی من دارد

- ۸ بنا بر آن با بنده مهر بانی کن چه با بنده بنام خداوند
 عهدی در میان آورده اما اگر از من شوازی سر زده
 باشد تو خود مرا بکش چرا نزد پدر خود برسانی
- ۹ و یونا ثان گفت از تو دور باد هرگاه نیک میانیستم
 که پدر من فصل بدی تو دارد آیا ترا اطلاع نمی کردم *
- ۱۰ پس داود یونا ثان را گفت که کیست آنکه مرا مخبر
 سازد اگر پدرت ترا جواب تلخ بگوید پس چه شود
- ۱۱ یونا ثان دارد را گفت که بهما و بصرا بیرون برویم و
 مرد و به صحرای رفتن
- ۱۲ و یونا ثان داود را گفت که خداوند خدای اسرائیل
 گواه است بر این که فردا یا پس فردا اراده پدر خود
 را دریافت خواهم کرد و نسبت به داود هرگاه فصل نیکی
 دارد و ترا نطلبم و آن امر را با تو در میان نیارم
- ۱۳ پس خداوند اینقدر روزیاده بر این با یونا ثان کناد لیکن
 اگر بدی تو پسندیده پدر من باشد پس ترا مخبر می سازم
 و روانه می کنم تا سلامت بروی و خداوند با تو باد
 چنانچه با پدر تو بوده است
- ۱۴ بر من نه همین در حیات مهر بانی کنی تا نمی برم
- ۱۵ بلکه مهر بانی خود را از خاندان من تا ابد الابد دریغ
 مدار در آنوقت هم که خداوند همه دشمنان داود را
 از روی زمین محو کرده باشد
- ۱۶ پس یونا ثان با خداوند آن داود عهدی بست که خداوند
 این امر را از دست دشمنان داود مطالبه کناد
 و اله صومئیل

۱۷ و یونانان داود را بار دیگر سوگند داد از آنرو که
دلبسته وی بود چه وی را چون جان خود دوست
میداشت

۱۸ پس یونانان داود را گفت که فردا ماه نو است چون
جای ترا خالی به بینند طالب تو خواهند شد

۱۹ سه روز در انجا درنگ کرده به تعبیل تمام برود بجائی
که پنهان شدی در روزی که به این کار پرداختیم
بزد یک سنگ ازل همان

۲۰ و من سه تیر به پهلوی آن سنگ خواهم زد بطوری که
بر هفت میزنم

۲۱ و اینک کودک کی را خواهم فرستاد و خواهم گفت که
برو و تیرها را بجو اگر کودک را بگویم که تیرها اینطرف
است آنها را بگیر پس بیرون آ زیرا که بهبودی است
و خوبی نیست سوگند بجهات خداوند

۲۲ لیکن اگر کودک را چنین بگویم که اینک تیرها از
تو گشته است پس راه خود بگیر زیرا که خداوند
تو را روانه کرده است

۲۳ و نسبت بدین امری که سن و تو گفتگو کرده ایم اینک
خداوند در میان من و تو دایم الایام باد

۲۴ و داود خود را در صحرا پنهان کرد و ده رهنگام ماه نو
باد شاه برای تناول طعام نشست

۲۵ و پادشاه بر نشیمنگاه خود چونند سابق یعنی بر نشیمن
گاهی که پهلوی دیوار بود نشست و یونانان برخاستند و

۲۶ اینسیر به پهلوی ساؤل نشست و جای داود خالی ماند و
 فاما ساؤل آنروز سخنی نگفت زیرا که اندیشه کرد
 که چیزی واقع شده است ناپاک خواهد بود البته
 ناپاک است

۲۷ و روز دیگر که دویم ماه بود جای داود خالی ماند
 و ساؤل یونانان پسر خود را گفت پسر یسی نه دیروز
 و نه امروز برای تناول طعام حاضر شده است

۲۸ و یونانان ساؤل را جواب داد که داود برفیت تمام
 از من اجازت خواست تا به بیت لحم بشتابد

۲۹ و گفت که اجازت بدو از آنرو که در آن شهر ده بیسه
 میکند راندن و برادر من مرا فرموده است تا حاضر
 شوم الحال اگر در نظر تو توفیق یافته باشم التماس
 آنکه روانه شوم و برادران خود را به بهمین
 سبب بر سفره پادشاه حاضر نیست

۳۰ پس خشم ساؤل بر یونانان مشتعل شد و گفت که ای
 نطفه زن گردن کش و متمرّد آیا نمیدانم که پسر یسی
 را برگزیده تا موجب خجالت تو و بی حیائی مادر
 تو گردد

۳۱ زیرا که مادامیکه پسر یسی بروی زمین زند باشد
 نه تو و نه سلطنت بر تو قائم خواهد شد لکن او را نزد
 من بطلب که او مقتول خواهد شد

۳۲ و یونانان ساؤل پدر خود را در جواب گفت که چرا
 کشته گردد چه کرده است

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدا یی خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهیله نامی خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا این الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

است و من مثل کرده شما چه تو را نسیم بگوید بهچرد گفتن
این سخن خشم ایشان نسبت بوی فرو نشست

۳ و چون با سیصد کس بکوه همراه وی بودند بی بدیدین
رسیدن با وجود خستگی هم تعاقب کنان مدور نمودند *

۵ و مردمان سکونت را گفتند که التماس آنکه نانی چند
به همراهان من بدید زیرا که بسیار خسته شده اند
و من زبج و صلح و نفع را تعاقب میکنم

۶ و امرای سکونت گفتند که ایادستهای زبج و صلح و نفع الحال
بدید تو تسلیم شده است که لشکر قراندان بدیدیم

۷ و چون گفت بنا بر این چون خدایند زبج و صلح و نفع را
بدید من سپرده باشی گوشت شمارا به خا و شوک
بیا بان خوار هم خال ندید

۸ و از آنجا کوچ کرده به فنوئیل رسید و با ایشان نیز
همین سخن را در میان آورد و مردمان فنوئیل نیز چون
مردمان سکونت جواب دادند

۹ و مردمان فنوئیل را جواب داد که هرگاه بسلامت باز آیم
این بزج را خوار میکنم

۱۰ اما زبج و صلح و نفع با افواج خود در قورقور بدیدند و تخمیناً
پانزده هزار کس بقیه تمامی افواج مشرقیان زیرا که
یکصد و بیست هزار کس صاحب شمشیر گشته گشتند *

۱۱ و چون از راه خیمه نشینان بطرف مشرق از نویم و
یاجیه روانه شده فوج را منهزم کرد زیرا که فوج
بی خبر بود

متعسر است و آلات چو زبانان پاک است و این را نان
بازاری می توان گفت با وجود آنکه امروز هم در
ظروف مقل س تقدیس یافته شده باشد

۶ پس کاهن نان مقل س را بوی داد چه نانی در اینجا
نبود بجز نان تقل سه که از حضور خداوند بر داشته
شد تا نان گرم در روز بد اشتن به نهند

۷ اما یکی از ملازمان ساؤل امروز در اینجا بود در حضور
خداوند باز مانده دواغ نام مرد ایلمی چو بان باشی
ساؤل

۸ و داد از اهی ملک پرسید که آیا سنائی و شمشیری
در اینجا نزد تو نیست زیرا که شمشیر و اسلحه خود را
همراه نیاورده ام بسبب آنکه مهم پادشاه بشتاب بود *

۹ و کاهن گفت که شمشیر جالیاث فلسطی که او را در دره

ایله کشتی اینک در پس ایفود در لباسی ملفوف است
اگر بگرفتند آن را ضعیف شوی بگری بگری چه بجز آن دیگری
در اینجا نیست داد گفت مانند آن دیگری نیست بلکه *

۱۰ و داد برخاسته از خوف ساؤل در همان روز گریخت
و نزد آکیس ملک جث رفت

۱۱ و ملازمان آکیس ویرا گفتند که آیا این داد پادشاه
ز میں نیست آیا در جواب بکی بگری نگرانند که ساؤل
هزارها و داد ده هزارها کشته است

۱۲ و داد این سخنان را خاطر نشین خود کرد و از
آکیس ملک جث بسیار خوفناک گردید

۱۳ و خود را بطوري ديگر نزد ايشان نموده ارگزنه انديد
و خود را چون ديوانه گان پيش ايشان قلم داد و
بر ديوار خط ها کشيد و آب دهن را بر ريش جاري
ساخت

۱۴ و آگيس ملا زمان خود را گفت که اينک معاينه مي نماييد
که ديوانه است چرا نزد من آورده ايد
۱۵ آيا به ديوانه گان احتياج دارم که اين شخص را آورده
ايد تا پيش من کارهاي ديوانگي کنند آيا چنين
شخصي در خانه من در آيد

باب بيست و دويم

۱ همچنين داود از انجا رهائي يافته به غار ملولام
روانه شد و برادران و تمامي خاندان پدروي شهر
اينجا را شنيدند و نزد وي در انجا رفتند

۲ و هر بي نو او هر مل يون و هر دل آزرده نزد وي جمع
شدند و او سودا را ايشان گرديد تخمينه چهار صد
کس با وي بودند

۳ و داود از انجا بمصطفه سوابي روانه شد و ملك سواب را
گفت که التماس آنکه پدرو ماد رمن براي من و با تو
با شنيدن ماد امپك خد ابا من چه كند

۴ و ايشان را پيش ملك سواب حاضر كرد تا من تي كنه
داود در قلعه بود ايشان با وي بودند

۵ و جاد پيغمبر داود را گفت که در اين قلعه بود و باش

مکن برو و متوجه زمین یهودا شو پس داود روانه
شده به جنگل حاریث رسید

۶ و از ظاهر شدن داود با همراهانش ساؤل اطلاع یافت
(اما ساؤل در جمیع زیر درختی در راه ساکن بود و
سنائی در دست داشت و همه ملازمانش در اطراف وی
ایستاده بودند)

۷ پس ساؤل ملازمان خود را که دورش ایستاده بودند
گفت که ای بنی بنیامین بشنوید آیا بن یسی به هر یکی
از شما مزورها و ناکستانها خواهد داد و هسگی شما را
مین باشی و یوز باشی خواهد کرد

۸ که هسگی شما به مخالفت من رای زده اید و کسی نیست
که مرا اطلاع دهد از آنکه پسرو من با پسری عهدی
بسته است و کسی از شما نیست که غم مرا بخورد یا مرا
مطلع گرداند از آنکه پسرو من بنده مرا بگمین من
ورغلا نیله است چنانچه امروز واقع است

۹ و دروغ اید و هی مقدم ملازمان ساؤل در جواب گفت
که بن یسی را دیدم کذب نوب نزد اهی ملک بن اعیطوب
رسید

۱۰ و او از خداوند درباره وی استفسار نمود و وی را
زاد را داد و شمشیر جالیات فلسطی را نیز بوی سپرد
۱۱ پس پادشاه اهی ملک کاهن بن اعیطوب و تمامی خاندان
پدر وی یعنی کاهنانی که در نوب بودند طلب نمود و
ایشان همه پیش پادشاه رسیدند

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا این الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

در آن روز هشتاد و پنج کس را که ایشان می پوشیدند
بقتل رسانید

۱۹ و اصل نوب شهر گاهنان را از مرد وزن و کودك و شور
خواره را بدست شمشیر زد و گار و خور و گوسفند را نیز
بدست شمشیر کشت

۲۰ و یکی از پسران امی ملک بن احیطوب ابیثار جان پر شده
در عقب داود فرار نمود

۲۱ و ابیثار داود را خبر داد که ساؤل گاهنان خد اوئی
را کشته است

۲۲ و داود ابیثار را گفت در روزی که داو غ اید و می
در اینجا بود دانستم که ساؤل را خبر خواهد داد من
با عت قتل تمامی خاندان پدر تو شد م

۲۳ با من باش هر اسان مشو که هر کسی که قصد جان تو
کند گناه قصد جان من کرده است اما نزد من بسلا مت
خواهی ماند

باب بیست و سیوم

۱ بعد از داود را خبر دادند که اینک فلسطیان با قبیله
جنگ میکنند و خبر من ها را غارت می نمایند

۲ و داود از خد اوئی استفسار نمود که آیا بروم و این
فلسطیان را بزنم و خد اوئی داود را گفت که برو
فلسطیان را رده قبیله را برهان

۳ و مردان داود ویرا گفتند که اینک در اینجا نه زد ر

بهود به خرفناك هستيم فكيف هرگاه در افواج فلسطين
متوجه قعيله شويم

۴ پس داود بار ديگر از خداوند استفسار نمود و خداوند
ويرا جواب داد كه هر چهز متوجه قعيله شوي ويرا كه
فلسطين را بدست تومي سپارم

۵ پس داود با همراهان خود متوجه قعيله شد و با فلسطينيان
به جنگ پيوست و بهائيم ايشان را گرفت و ايشانرا بقتل
عظيم گشت همچنين داود ساكنان قعيله را رها ندي داد
۶ و ابائار بن اهي ملك چون به قعيله نرسد داود گريخت
ايقودي در دست داشت

۷ و ساؤل را از رفتن داود به قعيله خبر دادند و ساؤل
گفت كه خدا ويرا بدست من سپرده است ويرا كه
به شهري كه دروازه و پشتي بانه دارد داخل شده
مجهوس است

۸ و ساؤل تمامي قوم را بقصد مهار به طلبيدن تا متوجه
قعيله شده داود و همراهان را محاصره كنند

۹ و داود دريافت كه در خفيه قصه جان وي ميكشند و ابائار
كاهن را گفت كه ايقود را در اینجا بمار

۱۰ و داود گفت كه اي خداوند خداي اسرائيل بنده
في الحقيقه شنیده است كه ساؤل متوجه قعيله مي شون
تا بخاطر من شهر را خرابه كنند

۱۱ آيا اهل قعيله مرا بدست وي خواهند سپرد آيا ساؤل
چنانچه بنده شنیده است خواهد آمد اي خداوند

خداي اسرائيل التماس انكه بنده را مخبر نساوي و
خداوند گفت مي آيد

۱۴ پس داود گفت كه آيا اهل قعيله مرا و همراهان مرا

بينست ساؤل خواهنل سهرن خداوند گفت مي سهارن *

۱۵ پس داود با همراهان خود كه تضمينا ششصد كس بودند

برخواست و از قعيله برآمده بهر جا كه توانستند رفتند

و ساؤل را خبر دادند كه داود از قعيله گريخته است

اما از خروج باز ماند

۱۶ و داود در بيهان در حصن ها اقامت مي درزي و بر

كوهي در بيهان زيف بود و باش مي نمود و ساؤل

هر روز در تفحص وي بود اما خدا او را بينست وي

نسپرد

۱۷ و داود ديد كه ساؤل بقصد جان وي برآمده است و

داود در بيهان زيف در جنگل بسر مي برد

۱۸ و يوناتان پسر ساؤل برخاسته در جنگل نزد داود

رفت و دست و پرا به ياري خدا تقويت داد

۱۹ و او را گفت متوس كه دست ساؤل بد رمن بتونخواهد

رسيد و تو پادشاه بني اسرائيل خواهي گرديدي

من نزد تو سرنه دويم خواهم يافت و ساؤل بد رمن

نيز اراين امر واقف است

۲۰ پس در حضور خداوند مي ي با يكد يگر بستند و

داود در جنگل ماند و يوناتان بخانه خود رفت

۲۱ پس اهل زيف به جمع نزد ساؤل رفته گفتند كه آيا داود

خود را نزد ما در حصن هائي كه در جنگل موضع
است بر كوه هكمله كه بطرف جنوب يسمون است پنهان
نميدارد

۲۰ لهذا اي پادشاه بطور يكه خاطر خواه تو باشي متوجه
شو و تسليم كردن دي بدست پادشاه كار ما خواهد بود
۲۱ و ساؤل گفت كه از طرف خيل اوند مبارك باشيد بسبب
آنكه با من شفقت ورزيدي ايد

۲۲ التماس آنكه روانه شده مستعمل گرديد و دريافت
كنيد و منزل بود و باش ويرا به بينيد و كسي كه اورا ديده
باشد زيرا كه مرا صخر ساختند اند كه وي هيار
كامل است

۲۳ لهذا بنگريد و مكانيهاي مخفي كه در انجا پنهان
هي شود دريافت كنيد و نزد من باز آيد حقيقت
حال را درميان آريد انوقت من خود باشما خواهم
رفت و مرگاه درين ملك باشد درميان همه هزاران
يهودا تفحص خواهم كرد

۲۴ و ايشان برخاسته بيشتر از ساؤل روانه زيفت شدند
امداد او را با همراهان خود در دشت ماعون در بيا باني
كه بطرف جنوب يسمون است بود

۲۵ و ساؤل با همراهان خود به تفحص وي روانه شد و
داود را خبر دادند و داود بوسنگي فرود آمد و در
دشت ماعون مقام گرفت و ساؤل مطلع گرديد و در
دشت ماعون به عقب داود رفت

۲۶ و ساؤل بل یمن طرف کوه و داود با همراهان خود
 بل انطرف کوه رفتند و داود از ترس ساؤل به تعجیل
 تمام گریخت چه ساؤل با همراهان خود بقصد گرفتن
 کرد داود و همراهان وی گردیدند

۲۷ اما قاصدی نزد ساؤل رسیده گفت که بشتاب و زود خود را
 برسان زیرا که فلسطیان بر زمین خروج نموده اند

۲۸ لیل ساؤل از تعاقب داود بازگشته متوجه فلسطیان
 گردید بنا بران امکان را سلع محاصرت نامیدند

۲۹ و داود از انبار وانه شده در حصن های عین جلی
 اقامت ورزید

باب بیست و چهارم

۱ و چون ساؤل از تعاقب فلسطیان باز آمد ویرا خبر
 دادند که اینک داود در بیابان عین جلی است *

۲ پس ساؤل سه هزار کس زبده تمامی بنی اسرائیل
 را همراه گرفت و برای تفحص داود و همراهان
 متوجه کوه بزها شد

۳ و در ان ای راه به آغولها رسید که در انجا غاری بود
 و ساؤل بقضای حاجت داخل شد و داود با همراهان
 خود در گوشه های ان غار بودند

۴ و مردان داود ویرا گفتند که همین است روزی
 که خداوند بتو وعده فرموده است که دشمن ترا
 بلست تو خواهم سپرد تا هر چه خاطر خراش تو باشد

باري بعمل آري پس داود برخاسته دامن ساؤل
را به پنهائي برید

۵ و بعد داود از بریدن دامن ساؤل دلشنگ شد

۶ و مردان خود را گفت خداوند احماسا که با مخدوم

خود مرتکب چنین امري شوم تا دست خود را بر او

درازکنم چه او مسح شده خداوند است

۷ همچنین داود ملازمان خود را از پیمان این سخنان مانع

آمد و ایشان را بقصد ساؤل اجازت نداد اما ساؤل

برخاسته از غار بیرون آمد و راه خود گرفت

۸ بعد ازان نیز داود برخاست و از غار بیرون رفته ساؤل

را آوار داد و گفت که اي بادشاه مخدوم من و چون

ساؤل از پس نگر بست داود رو سوي زمين کرد و

تعظیم بجا آورد

۹ و داود ساؤل را گفت که چرا سخنان مردمان را قبول

میکني که اينک داود فصل تو میکند

۱۰ اينک امروزيه چشم خود معاینه کرد ي که خداوند

امروز ترا در غار بدست من سپرد و بعضي بکشتن تو

اشاره کرد ند لیکن با توشهقت ورزیدم و گفتم که دست

خود را بقصد مخدوم خود دراز نخواهم کرده چه مسح

شده خداوند است

۱۱ معاینه کن اي پدر دامن قباي خود را که دردست

من است معاینه کن ازانکه دامن قباي ترا بریدم و

ترا بکشتم نیک بدان که دست من ياراي بد ي و گناهي

ندارد و نسبت بنو مجرم نشدم اما تو در صید جان
من مستی تابه چنگ آری

۱۲ خد اوند در میان من و تو انصاف دهد و خداوند
انتقام من از تو بگیرد اما دست من بر تو دراز
نخواهد شد

۱۳ چنانچه در مشایخ مثلی مشهور است که از بدان بدی
سر می زند لیکن دست من بر تو دراز نخواهد شد •
۱۴ پادشاه اسرائیل بقصد چه کس خروج نموده است
بقصد چه کس تعاقب می نمائی بقصد سحکی نموده
بلکه بقصد کیکی

۱۵ لهن ا خداوند قاضی شود و در میان من و تو انصاف
کند و به بیند و درباره من مباحثه کند و مرا از
دست تو برهاند

۱۶ و چون داود از این مکالمه با ساؤل فراغت یافت ساؤل
گفت که ای فرزندی من داود این آواز تست

۱۷ و ساؤل زار زار بگریست و داود را گفت که تو از
من نیکوتری چه در عوض بدی نیکی کرده و من
بدی با تو

۱۸ و امروز بر من آشکاره کرده که با من نیکی کرده
در اینکه خداوند مرا بدست تو سپرد و اکشتی •

۱۹ چه هرگاه کسی دشمن خود را پیمان آید با سلامت رها
کند پنهان خداوند عوض آنکه امروز با من کردی
نیکی بر تو رساند

- ۲۰ و حال آنکه نیک میدانم که تو باد شاهی خواهی ورزیدی
و آنکه سلطنت بنی اسرائیل در دست تو پایدار
خواهد شد
- ۲۱ پس بنام خداوند بامن سوگندی یاد کن که نسل
مرا بعد از من تلف نکنی و نام مرا از خاندان پدر
من مکن و نکنی
- ۲۲ و داود با ساؤل سوگندی یاد کرد و ساؤل بپایان خود
رفت اما داود با همراهان خود داخل حصن شد *

باب بیست و پنجم

- ۱ و سموئیل انتقال کرد و تمامی بنی اسرائیل مجتمع
شد برای وی ماتم کردند و او را در خانه وی در
رامه مد فون نمودند و داود برخاسته متوجه بیتان
فاران شد
- ۲ و شخصی در ماعون بود که مال و منال وی در کرمل
بود و آن شخص بسیار متمول بوده مالک سه هزار
گوسفند و یک هزار بز بود و در کرمل به بریدن بشم
گوسفندان مشغول می بود
- ۳ اما نام آن شخص نابال بود و نام زنش ابی فال که
آن زن عاقله و شکيله بود اما آن مرد ترش رو و بد
خصالت بود و از خاندان کالیب بود
- ۴ و داود در بیتان خبر شنید که نابال به بریدن بشم
گوسفندان مشغول است
- و رساله سموئیل

- ۵ و داد ده جوان را روانه کرد و ایشان را گفت که متوجه کرمیل شده نزد نابال بروید و از من سلام برسانید
- ۶ و آن صاحب دولت را چنین بگوئید که بر تو و بر خانه تو و بر هر چه داری سلام باد
- ۷ الحال شنیده ام که برندگان پشم نزد تو در کارند اما شبانان ترا که نزد ما بودند اینا نرسانیدیم و ما داسیکه در کرمیل بودند زیایا بیافتند
- ۸ از جوانان خود به پرس که ایشان ترا اطلاع خواهند داد لیل این جوانان در نظر تو توفیق یابند چه در روز خوشی رسیده ایم التماس آنکه هر چه دست رس تو باشد به بندگان و به پسر خود داد و بدی
- ۹ و جوانان رسیده اینهمه کلمات را از زبان داود بابابال در میان آوردند و خاموش ماندند
- ۱۰ و نابال ملازمان داود را جواب داد که داود کیست و بنیسی کدام است در این ایام بسیار بندگانند که از مال و ثروت خود گریزانند
- ۱۱ پس نان و آب و گوشت خود را که برای پشم برندگان مهیا کرده ام برداشته به کسانی دهم که از ایشان واقف نیستم
- ۱۲ پس جوانان داود راه خود را گرفتند و نزد وی رسیده اینهمه کلمات را با وی در میان آوردند
- ۱۳ و داود جوانان خود را فرمود که هر کس شمشیر خود را به بند و هر یک شمشیر خود را بست و داود نیز

شمشیر خود را بست و تخمپنجا چهار صل کس همراه داد
و رفتند و دویست بر سر بنه ماندند

۱۳ اما یکی از جوانان ابي غال زن نابال را خبر داد که
اینک دارد قاصد چند از بهابان برای سلام مخدوم
ما فرستاد و ارايشان را ملاقت کرد

۱۵ اما آن اشخاص با ما بسیار مهرباني کردند آبروي ما
بر جا ماند و ما دامه که در صحرای بوده با ايشان آمد و
رفت میکردیم نقصاني بهمانوسید

۱۶ برای ما حصاري بودند شب و روز تماهي این مدت که
با ايشان در کله بالي مشغول بودیم

۱۷ الحال دریافت کن و به بین چه خواهی کرد زیرا که
بر مخدوم ما و بر تماهي اهل خانه وي بلاي مقرر شده
است چه او اینقدر بن بلیعال است که کسی را باوي
یارای گفتگو نیست

۱۸ پس ابي غال به تعجیل دو صد نان و دوشمسه مي و پنج
گوسفند پخته و پنج پیمانه دانه برشته و یکصد خوشه
انگور و دو صد قرص انجیر را گرفته بر خرها نهاد

۱۹ و ملازمان خود را گفت که پیشتر از من بروید اینک
من در بي شما میرسم اما نابال شوهر خود را اطلاع
نداد

۲۰ و بر خرها سوار شده چنین اتفاق افتاد که هر دو من کوهي
رسید و اینک داد و با همراهمان خود رو بروي ري
مي آمد و او با ايشان دو چهار شد

۲۱ اما داود چنینی گفته بود پاس اسباب این شخص ر
در بیابان چنانچه زیانی به مال و منال وی نرسید
بی فایده کردم در عوض نیکی بدی بمن رسانیده
است

۲۲ خدا اینقدر زیاده بر این به دشمنان داود برساند
اگر یکی از اهل و عیال و برادر که بر دیوار می باشد
ملی الصباح زنده گذارم

۲۳ و ابی غال بر داود نظر انداخته به تعجیل از خر فرود
آمد و پیش داود بر و افتاد و سویی زمین تعظیم
بجا آورد

۲۴ و بر پایی وی افتاد و گفت که ای مخلوم من این گناه
بر من باد و این کنیز سخنی چند بسج تو می رساند
و تو سخنان کنیز خود را بشنو

۲۵ التماس آنکه مخلوم من بر این پس بلیعال یعنی نابال
نظر نیندازد چه حال وی بنام وی می ماند نام وی
نابال است و حماقت با اوست لیکن این کنیز را با جوانان
مخلوم خود که فرستاده بود ملاقات نشد

۲۶ پس ای مخلوم من به حیات خداوند و به حیات
جان تو از آنرو که خداوند ترا از قصد خونریزی
و از انتقام گرفتن بدست خود باز داشته است
دشمنان تو و بدخواهان مخلوم من چون نابال
باشند

۲۷ و الحال این پیش کش که کنیز برای مخلوم خود

آورده است به جوانانی که همراه مخدوم من
رسیده اند تقسیم گردد

۲۸ التماس اینکه خطای کنیز را عفو نمائی زیرا که
خد اوند برای مخدوم من خاندانی پایدار بلا شک
بنا خواهد ساخت بجزای آنکه مخدوم من برای
خد جنگ میکند و مدت العمر از توبدی صادر
نگشته است

۲۹ یا ما شخصی بتعاقب تو و به فصل جان تو پیوسته است
لیکن جان مخدوم من در دسته حیات با خداوند
خدا ای تو بسته خواهی شد و جان هر یک دشمن تو را
از میان فلاخن خواهد انداخت

۳۰ و چون خداوند بهرنیکی که با تو وعده کرده است
با مخدوم من بعمل آورده باشد و به فرمان فرمائی
بنی اسرائیل مقرر بگردد اند

۳۱ پس باعث افسوس و دلگیری مخدوم من نخواهی شد
آنکه خون بیگناه را ریختن با آنکه مخدوم من انتقام
گرفته است لایم چون خداوند با مخدوم من نیکی
کرده باشد انوقت از کنیز خود یاد آر

۳۲ و داود ابیغال را گفت که مبارک باد خداوند
خدا ای اسرائیل که تو امروز به استقبال من فرستاد

۳۳ و مبارک باد نصیحت تو و مبارک باش تو که امروز
مرا از فصل خون بیگناه و از انتقام گرفتن بدست خود
بازداشتی

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

مخاطب ساختند که داود ما را برای خراستگاری تو
فرستاده است

۴۱ و او برخاسته سرسری زمین فرود آزرده تعظیم بجا آورد
و گفت که اینک کنیزک تو بنده باشد تا پای ملازمان
تو بشوید

۴۲ و ابیغال به تعجیل برخاسته با پنج کنیز که پیرون ری
بودند بر خر سوار شده و در عقب قاصدان داود رفت
و بنکاح وی درآمد

۴۳ و داود اهی نوعم بر زعمایی را نیز گرفت و این مرد و بنکاح
وی درآمد

۴۴ اما ساؤل میکل دختر خود زن داود را به فلطی بن
لائوس جلیمی داده بود

باب بیست و ششم

۱ اما بنی زیف به جیع نزد ساؤل رفته گفتند که آیا داود
در کوه هکیله که رو بروی یسیمون است خود را معفی
نمی دارد

۲ پس ساؤل برخاسته متوجه بیابان زیف گردید و سه
هزار کس از برگزیدگان اسرائیل با خود گرفت تا داود
را در بیابان زیف جستجو نماید

۳ و ساؤل در کوه هکیله که رو بروی یسیمون است بر سر
راه خممه زد اما داود در بیابان بود و با شعی نمود
و دید که ساؤل در بیابان بقصد وی می آید

۴ لهذا داد جاسوسي چند روانه کرده در یافت که
في الحقيقة ساؤل رسیده است

۵ و داد بر خاسته به خیمه گاه ساؤل رسید و داد منزل
ساؤل و ابنیر بن نیر سپه سالار ویرا غور کرد و ساؤل
در التگ بود و قوم در اطراف وی خیمه زده بودند

۶ پس داد احمیلک خطی را و ابی سایی بن سرویه برادر
یواب را مخاطب ساخت و گفت که به لشکرگاه نزد
ساؤل بامی که خواهد آمد ابی سایی گفت که من
با تو همراه خواهم شد

۷ پس داد و ابی سایی بوقت شب به قوم رسیدند و اینک
ساؤل در التگ در خواب بود و سنانش نزدیک بالین
وی بر زمین زده بود اما ابنیر با همراهمان گرداگردش
خفته بودند

۸ پس ابی سایی داد را گفت که خدا امروز دشمن
تو بدست تو تسلیم نموده است الحال اجازت بد
تا بیکبارگی ویرا با زمین بد وزم وبارد بگر نخواستیم زده
۹ و داد ابی سایی را گفت که او را هلاک میکن آبا
که بر مسج شده خداوند دست درازی کنند و
بیگناه ماند

۱۰ و داد نیز گفت سوگند بخیات خداوند که خداوند
او را خواهد زد یا آنکه روز موتش خواهد رسید
یا به جنگ رفته هلاک خواهد شد

۱۱ حاشا که بر مسج شده خداوند دست درازی کنیم

فاما توشناني که بر بالين وي است با کوزه آب بگير
تاروانه شويم

۱۲ همچنين داود سنان و کوزه آب از بالين ساؤل گرفت
و مرد و راه خود را گرفتند چنانچه کسي ندید و مخبر
نشد و بيدار نگردید چه همه در خواب بودند از آنرو که
خوابي شدید از طرف خن اولد نازل شده بود

۱۳ پس داود بیک طرف رفته دور بر سر کوهي ايستاد
چنانچه فاصله بعين درميان بود

۱۴ و داود قوم را و ابنير بن نير را آوار داد و گفت که
اي ابنير آيا جواب ندهي پس ابنير جواب داد و گفت
که تو کيستي که با باد شاه فریاد بر آري

۱۵ و داود ابنير را گفت که آيا تو دلاور نيستي و چون
تو دلاور ائيل کيست پس چرا باد شاه مخدوم خود
را محافظت نکردي که يکي از عوام بقصد جان بادشاه
مخدوم تو دلاور آمد

۱۶ اين کاري که کردی نه نيکوست سوگند بجهات خداوند
که لايق سياست هستي بسبب آنکه مخدوم خود
مسح شده خداوند را محافظت نکردی ايد الحال
به بينيد که سنان بادشاه و کوزه آبي که بر بالين وي
بود کجاست

۱۷ و ساؤل آواز داود را شناخت و گفت که اي پسر من
داود آيا اين آواز تو نيست و داود گفت که
اي مخدوم من باد شاه آواز منست

رساله سموئيل

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعبیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گن شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گن شد *

تا در آنها مکتوبت و رزم چرا بندد در داری را را سلطنت
با تو یکجا باشم

۶ پس آکیم همان روز صقلاچ را بوی داد بنابران
صقلاچ تا امروز از آن پادشاهان یهوداست

۷ و مدت بود و باش داود در مملکت فلسطیان یک سال و
چهار ماه کشید

۸ و داود با همراهمان خود روانه شده بر جسوریان و
جریزان و بنی صالیتی حمله کرد که آن قوم از قتل بیم
الا پیام ساحکن زمین بودند در آنای راه سور تا
بزمین مصر

۹ و داود آن زمین را مغلوب ساخت نه مرد و نه زن را باقی
گذاشت گوسفند و گاو و خر و شتر و لباس را گرفته
مراجعت کرد و نزد آکیم رسید

۱۰ و آکیم گفت که امروز کجا خروج نمودید داود گفت
که بر جنوب یهودیه و بر جنوب بر همیلمیان و بر جنوب
قیتمیان

۱۱ و داود نه مرد و نه زن را باقی گذاشت که به جهت خبر
رسانند و گفت مبادا که در باره ما بگویند که داود
مهمچنین کرده است و ما شما میکه در زمین فلسطیان بود
و باش نمایان کردار وی همین خواهد بود

۱۲ و آکیم برگشته داودا متعصب کرد و گفت که بامت
نفرت قوم خود گشته است لیلی انا ابل لا باد بنی من
خواهد بود

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

- رفته استفسار کنم و ملا زمان وي را گفتند که در
 عین دور زني است که باجن اشنائي دارد
- ۸ و ساؤل خود را به صورت ديگر نمودار گردانيد و
 لباس را بغير داده دو کس را همراه گرفت و شب نزد
 ايزن رسيد و گفت التماس آنکه به مدد گاري جني که
 آشنائي تست براي من فالي نگيري و شخصي که نامش
 را بتو بگويم پيش من برخيزاي
- ۹ وزن ويرا گفت اينک تو خود ميداني که ساؤل چه
 کرده است که آشنائيان جن و غيب گويان را از زمين
 ناپيد کرده است پس چرا براي جان من داسي
 بگستري نا به سياست رساني
- ۱۰ و ساؤل بنام خدا اولن باوي سوگند ياد کرد و گفت
 بجهيات خدا اولن براي امر بتو سياستي نخواهد رسيد *
- ۱۱ و زني گفت کدام کس را پيش تو برخيزانم او گفت سموئيل
 را براي من برخيزان
- ۱۲ وزن سموئيل را سعاينه کرده به آوار بلند فرياد برآورد
 وزن ساؤل را گفت که چرا با من حيله ورزيدي
 چه تو ساؤل هستي
- ۱۳ پادشاه ويرا گفت که مفرص چه ديدي زن ساؤل را
 گفت که ملايک را ديدم از زمين برمي خواستند
- ۱۴ ويرا گفت که شکل وي چگونه است گفت که من سالي
 بر ميخيزد و قبا پوشيده و ساؤل در يافت کرد که سموئيل
 است و رو بسوي زمين کرده تعظيم بپا آورد

۱۵ و سموئیل ساؤل را گفت که بواي چه مرا از آرام باز داشته بر خیزانيل؟ ساؤل جواب داد که درعين ضيانت هستم از آنروکه فلسطين بامن سرچنگ دارند و خدا از من دور شده است نه بوساطت پدغمهران و نه در جواب جواب مهي هل بنا بران ترا طلب کردم تا بر من اشکرا کني که چه بايد کرد

۱۶ سموئیل گفت پس چرا از من مي پوسي چون خداوند از تو دور شده است و دشمن تو گردیده

۱۷ و خداوند چنانچه بوساطت من فرموده بود بعمل آورده است چه خداوند پادشاهي را از قبضه تو ربوده است و بمسايه تو داد و بخشيد

۱۸ بسزاي آنکه گفته خداوند را اطاعت نه نمودي و غضب شد يد خداوند را بر بني اسرائيل ادا نه نمودي بنا بران خداوند امروز اين واقعات را نسبت بمو بوقوع رسانيده است

۱۹ و علاوه بر اين خداوند بني اسرائيل را با تو بقبضه فلسطين خواهد سپرد و فردا تو با اولاد خود چون من خواهيل بود خداوند نيز فوج اسرائيل را بدست فلسطين خواهد سپرد

۲۰ پس ساؤل بيمبارگي راست بر زمين افتاد و بسبب گفتهاي سموئيل بسيار هراسان شد و دروي قوتي نمائند زيرا که تمامي روز و شب ناني نخورده بود *

۲۱ و زن نزد ساؤل آمده ديد که بسيار مضطرب است

و گفت آیتک کنیز تو گفته ترا اطاعت نمود است و جان
خود را بدست تو داده ام و سخنانی که با من گفتی
استماع نمودم

۲۲ پس التماس آنکه تونمز گفته کنیز خود را بشنوی تا
بارجه نانی بحضور توبه نهم و بخورتا قوت حاصل کرده
روانه شوی

۲۳ اما قبول نکرد و گفت که چیزی نخواهم خورد لیکن
ملازمانش بازن متفق شده است که الحاح نمودند پس
گفتهای ایشان را استماع نمود و برخاسته بر فرش
نشست

۲۴ و گویا سه فریبی در خانه نزد زن بود و انرا به تعجیل
ذبح کرد و آرد گرفته سرشت و نان فطیری پخت
۲۵ پیش ساؤل و پیش ملازمانش حاضر کرد تا ایشان
خوردند پس برخاسته همان شب روانه شد

باب بیست و نهم

۱ اما فلسطیان تمامی افواج خود را در اقیق فراهم
آوردند و بنی اسرائیل نزدیک چشمه که در برزعیل
است خیمه زدند

۲ و امرای فلسطیان صد صد هزار گز شدند لیکن
داود و همراهایش با آکیس در عقب لشکر گزشت

۳ پس امرای فلسطیان گفتند که این عهریان را در اینجا
چه کار است و آکیس امرای فلسطیان را گفت که آیا

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

- ۵ و دوزن هارد يعني اهي نوم نوم يوز عيلي و ابي غال
زن نابال کوملي به اسيري رفته بودند
- ۶ و داود بسمار سراسيمه گشت از آنرو که مرد مان تمهيد
سنگساري وي کرد ند چه جان قوم هريک براي پسر
و د هتو خود تلخ گشت اما داود از خداوند خدای
خود تقويت يافت
- ۷ و داود ابيا ثار کامن بن اهي ملک را گفت التماس
انکه ايفود را اينجا نزد من بيناري پس ابيا ثار ايفود
را در انجا نزد داود حاضر کرد
- ۸ و داود از خداوند استفسار نمود که آیا اين گروه
را تعاقب کنم ايشان را خواهم يافت ويرا جواب داد
تعاقب کن که في الحقيقت ايشان را خواهی يافت
و هر چيز را بلا تعاشي پس خواهی گرفت
- ۹ لهذا داود باششصد کس که همراه وي بودند روانه
شد و به جوي بسور رسيد که باقي ماندگان در انجا
بود و باش کردند
- ۱۰ اما داود با چهار صد کس تعاقب نمود زیرا که دو
کس اينقدر ناتوان شده که از جوي بسور نتوانستند
عبور کرد در انجا ماندند
- ۱۱ و مرد مصريرا در صحرایافته پيش داود آوردند و
نان و آب ويرا خوراندند
- ۱۲ و بار چه قرص انچيز زد و خورشيد انگور بوي دادند و

تناول کرده روح وی تازه شد چه مدت سه شبانه
روز بود که نان نخورده و آب نپاشیده بود

۱۲ و داود ویرا گفت که تو از آن کیستی و از کجائی گفت
که جوان مصری هستم بنده عمالیهی و متحد و م من
مرا باز گئی شده است بسبب آنکه سه روز پیش از این
بیمار شدم

۱۳ بر جنوب بنی کریم حمله کردیم و بر سر زمین یهودیه
و بر جنوب کالیب خروج نمودیم و سقلاج را آتش زدیم*
۱۴ و داود ویرا گفت که آیا میتوانی مرا نزد انفوج برسانی
گفت که سوگند بنام خدا یاد آر برای آنکه مرا نکشی
و بدست خواجه من نه سپاری پس ترا بدان فوج
خواهم رسانید

۱۵ و چون ویرا در اینجا رسانید اینک بر روی زمین
منتشر شده اند به اکل و شرب و رقص مشغول می بودند
بسبب کثرت یغمای که از زمین فلسطیان و یهودیه
گرفته بودند

۱۶ و داود ایشان را از این شام تا به شام دیگر زد یکی از
ایشان جان برنشد جز چهار صل کس که شتر سوار بودند
بر شتر سوار شده گرفتند

۱۷ و هر چه بنی عمالیه برده بودند داود همه را باز پس
گرفت و داود دوزن خود را نیز با قیمت

۱۸ و از کم و زیاد نه از ده خترو نه از پسر و نه از اسباب و نه

از هر آنچه به یغما برده بودند چیزی نماند که داود پس نگرفت

۲۰ و داود تمامی رمة و گله را که پیش از بهائیم دیگر روانه می کردند گرفت و گفت که این حصه داود است

۲۱ و داود نزدان دروید کس که طاقت پیروی داود نداشتند و برکنار جوی بسور و آغل آشته بودند رسید و ایشان به استقبال داود و به استقبال همراهان وی برآمدند و داود نزدان گروهی رسیده سلام کرد

۲۲ پس تمامی او با ش بنی بلعیال از همراهان داود در جواب گفتند بسبب آنکه همراهی نکردند از یغمای که باز پس گرفته ایم به ایشان چیزی نخواهیم داد بجز زن و فرزندی هر کس ایشان را بگیرند و روانه شوند ۲۳ و داود گفت ای برادران از آنچه خداوند بماند بخشید است چنین نباید کرد که او ما را زنده داشته است

و گروهی که بمقابله ما برآمدند دست ما سپرد ۲۴ زیرا که در این امر گفته شما را که خواهد شنید فاما هر حصه که متوجه شده جنگ بگیرد همان حصه از آن کسی باشد که نزد بنده ما ند هر دو حصه مساوی خواهند گرفت

۲۵ و از آن روز طبقه بعد طبقه آئینی و قانونی در اسرائیل مقرر کرد که تا حال بر جا است

۲۶ و داود به سقلا ج رسیده چیزی از یغما به مشایخ یهودا

که دوستان وي بودند فرستاد و گفت که اينست مديده

براي شما از مال دشمنان خداوند

۲۰ به اهل بيت ايل و به اهل راموت جنوبي و به اهل يثير *

۲۱ و به اهل عروعر و به اهل سقمون و به اهل استموع *

۲۰ و به اهل راکال و به اهل شهرهاي يروشليميان و به اهل

شهرهاي قنينيان

۲۰ و به اهل حارمه و به اهل کرعائان و به اهل عثاک

۲۱ و به اهل حبرون و هرچاي که داود با همراهان خود

جا و منزل مي گرفت

باب سي و يکم

۱ اما فلسطينيان بار ديگر با اسرائيل جنگ کردند و

مردان اسرائيل پيش فلسطينيان گريختند و در گور

غلبوع کشته گشتند

۲ و فلسطينيان ساؤل و پسرانش را تعاقب کردند و فلسطينيان

يونانان و ابي ناداب و ملکيسوع پسران ساؤل را

کشتند

۳ و ساؤل در جنگ سست مي شد و پسران ازان وي را

زدند و از پسران ازان زخم کاري يافت

۴ پس ساؤل سايح دار خود را فرمود که شمشير خود

را بکش و در من فرو کن مبادا اين نامختونان

رسيد مرا بزنند و مرا شجرة کنند اما سايح داروي ابا

مرد چه بسیار ترسید بنا بران ساؤل شمشیری را
گرفت و بر نوکشان افتاد

۵ و سلح دار چون دید که ساؤل مرد او نیز بر نوک
شمشیر خود افتاد و با وی مرد

۶ همچنین ساؤل با سه پسر و سلح دار و همه همراهان
وی در آن روز جمله کشته گشتند

۷ و مردان اسرائیل که بدان طرف وادی و بدان
طرف یزدین بودند چون دیدند که مردان اسرائیل
منهزم شده اند و آنکه ساؤل و پسرانش مقتول شدند
شهر را واکشاشته گریختند و فلسطیان درآمده در
آنها ساکن شدند

۸ و روز دیگر چون فلسطیان برای لاش کشتگان
رسیدند ساؤل و سه پسرش را در کوه غلبوع کشته
یافتند

۹ و سرش را بریده و سلاح وی کشیده و به زمین
فلسطیان در اطراف و جوانب قاصدان فرستادند
تا در بتخانها و در میان قوم از این واقعه منادی
کنند

۱۰ و سلاح وی را در خانه مستاروت نهادند و لاش
وی را بر دیوار بیت سان آویختند

۱۱ چون ساکنان یا بیس جلعاد اطلاع یافتند از آنچه
فلسطیان با ساؤل کردند

۱۲ همه مردان دلاور برخاستند و شیخون کرده لاش

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعبیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گن شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گن شد *

رساله دویم سموئیل

باب اول

- ۱ اما بعد از فوت ساؤل داود از قتل بنی عمالیک مراجعت نموده دو روز در سقلاج اقامت نموده بود
- ۲ و روز سیوم چنین واقع شد که اینک شخصی جامه چاک زده و شل بر سر ریخته از لشکرگاه ساؤل برآمد و نزد داود رسیده بر خاک افتاد و کورنش بجا آورد
- ۳ و داود ویرا پرسید که از کجا آمده و براگفت که از لشکرگاه بنی اسرائیل جان بر شده ام
- ۴ و داود از وی پرسید انجام کار چه شد مرا مخبر ساز او جواب داد که قوم از معرکه گریختند و بسیاری از قوم کشته افتادند و ساؤل با یونانان پسرش کشته گشت *
- ۵ و داود به جوانی که این خبر رسانید گفت که ترا چگونه معلوم شد که ساؤل و یونانان پسرش کشته شده اند *
- ۶ آن جوان خمردهنده گفت اتفاقاً بر کوه غلبوع ایستاده بودم
- ۷ که اینک ساؤل بر سنان خود تکیه زده و ارا به ها و اسوار تعاقب وی میکردند
- ۸ و از پس لگربسته مرادید و آواز کرد جواب دادم که

رساله دویم سموئیل

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

- ۱۷ و داد این مرثیه را در باره ساؤل و یوناثان پسر وی خواند
- ۱۸ (اما بنی یهود را به تیراندازی تعلیم داد اینک دو رساله یاسیومل کور است)
- ۱۹ که بر مکانهای رفیع توجمال اسرائیل کشته گشت ذوی الاقتدار چگونه افتاده اند
- ۲۰ در جث خیرمید در کوچه های اسقلون ندا منما تید مبادا که دختران فلسطیان خوشحال شوند مبادا که دختران نامختونان و چل کنند
- ۲۱ ای کوههای غلیوم شبنم بر شما نریزد و باران بر شما نیبارد و مزرعات هدی نه نروید چه در انجا سپر ذوی الاقتدار سپر ساؤل به دلت افکنده شد چنانچه مسیح روغن زیتون نمی بود
- ۲۲ از خون کشتگان از تنومندی پهلوانان گمان یوناثان پشت ندا و شمشیر ساؤل بیکار باز نه گشت
- ۲۳ ساؤل و یوناثان در حیات دلکش و نعیم بود ند و در موت جدا نشد ند از نصبرها تیز رو تر بودند و از شیرها قوی تر
- ۲۴ ای دختران اسرائیل در باره ساؤل بگریید که که باناز و نعمت لباس فرمزی پوشانید زیورهای زوین بر لباس شما افزود
- ۲۵ ذوی الاقتدار در میان مهر که چه طور افتاده ای یوناثان در مکانهای رفیع خود کشته گشتی

۲۶ در باره توای برادر من یونانان دل تنگ شدم مرا
بسیار دلکش بودی محبت تو بر من بی حد بود از
محبت زنان زیاده

۲۷ ذری الاقتل از چگونه افتاده و آلات جنگ معدوم گشته *

باب دوم

۱ اما بعد از آن داود از خد اوند استفسار نمود که آیا
متوجه یکی از شهرهای یهودا شوم خد اوند ویرا گفت
متوجه شوداود گفت بکجا روم گفت به حبرون
۲ لهذا داود بادوزن خود اهی نوم یزرعیلی وای
خال زن نابال کرملی متوجه البجاشد

۳ وداود همراهان خود را نیز مرکس را بخاندان خود
رسانید و در شهرهای حبرون ساکن شدند

۴ و مردان یهودا رسیدند و داود را به باد شامت
خاندان یهودا مسخ کردند وداود را اطلاع دادند
که ساکنان یا بیس جلعاد ساؤل را دفن کردند
• وداود قاصدی چند نزد اهل یا بیس جلعاد فرستاد
وگفت که مبارک باشید از طرف خد اوند که این
مهربانی را با محبوم من یعنی ساؤل بجا آورده
مدفون کردند

۶ و حال آنکه خد اوند باشما مهربانی و نیک مهربانی
کناد و من نیز جزای این مهربانی را بشما خواهم
رسانید بسبب آنکه چنین امری از شما صادر شد *

- ۷ بنا بران داشته‌های شما تقویت یابد و دلیر شوید چه
مخلوم شما ساؤل مرده است و خاندان یهودا مرا
به باد شاهی خود مسح نموده اند
- ۸ ابنیر بن نیرسبه سالار ساؤل ایسپوست بن ساؤل را
گرفت و به مخنائیم رسانید
- ۹ و او را ملک جلعاد و اسوریان و یزرئیل و افرائیم و
بنیامین و تمام بنی اسرائیل گردانید
- ۱۰ ایسپوست بن ساؤل چهل ساله بود که به پادشاهی بنی
اسرائیل جلوس نمود و مدت دو سال پادشاهی کرد
تا خاندان یهودا داود را اطاعت کردند
- ۱۱ و مدتی که داود در حبرون پادشاه خاندان یهودا
بود هفت سال و شش ماه کشید
- ۱۲ و ابنیر بن نیر ملازمان ایسپوست بن ساؤل از مخنائیم
به جبعون برآمدند
- ۱۳ و یوآب پسر صرویه و ملازمان داود بیرون رفته
با ایشان نزد یک تالاب جبعون در چارشمن و بزکنار
تالاب ایشان این طرف و ایشان آن طرف نشستند *
- ۱۴ و ابنیر یوآب را گفت که جوانان برخیزند و بیش
ما بازي کنند یوآب گفت برخیزند
- ۱۵ پس دوازده کس از بنیامین که ازان ایسپوست
بن ساؤل بودند و دوازده کس از ملازمان داود
برخاسته گلی شمشیر
- ۱۶ و هر کس سر مدوش خود را گرفت و شمشیر را در

بهاروي يکديگر زدند همچنين در هم افتادند بنا بران
انسان به خلقت منصوريم چگونوي مسمي گشت

۱۷ و درانروز جنگي شديدي واقع شد و ابنير و مردان
اسرائيلي پيش ملا زمانه اود منهنزم شدند

۱۸ و سه پسر صرويه در انجا بودند يوآب و آبي ساي و
عسا هيل و عسا هيل چون غزال صحرانيز يا بود

۱۹ و عسا هيل ابنير را تعاقب نمود و در ديدن از تعاقب
ابنير به چپ و راست انحراف نورزید

۲۰ پس ابنير از پس نگريسته گفت که آيا تو عسا هيل
مسمي جواب داده آري

۲۱ ابنير ويرا گفت که بدست راست يا به چپ انحراف
کن و يکي از جوانان را گرفته سلاح از وي بيرون
آرزيکن عسا هيل نخواست که از تعاقب وي انحراف
ورزد

۲۲ و ابنير باز عسا هيل را گفت که از تعاقبت من انحراف
کن براي چه ترا بر زمين اندازم پس چگونه چهره
خود را پيش يوآب برادر تو بنمايم

۲۳ فاما اراده انحراف نکرد بنا بران ابنير او را از ته
ستان زيورنده پنجم زد چنانچه از پشت وي بيرون
شد و در انجا افتاد و همانجا مرد و همه مردمان بپتائي
که عسا هيل مرده افتاده بود رسيدند و ايستادند

۲۴ يوآب و آبي ساي نيز تعاقبت ابنير کردند و چون بگوه

امه رسیدند که روزی چینی است بر سر راه بیابان
جبعون افتاب غروب کرد

۲۵ و بنی بنیامین در پی ابنیر جمع شدند و يك جوق
شدند و بر سر کوهی ایستادند

۲۶ پس ابنیر یوآب را آواز داد و گفت که آیا شمشیر
هلی الدوام بخورد ندانی که سرانجام به مرارت
خواهد کشید چند خواهد کشید که قوم را از
تعاقب برادران خود بازنداری

۲۷ و یوآب گفت که به حیات خدا که فی الحقیقت هرگاه
این سخن را نمیگفتی هر کس از تعاقب برادر خود
مراجعت میکرد

۲۸ پس یوآب کرنائی را نواخت و قوم ایستادند و تعاقب
بنی اسرائیل نکردند و از جنگ باز ماندند

۲۹ و ابنیر و همراهانش تمامی آن شب در میدان ره
پیمودند و از یردین عبور نموده از تمامی بشرون
گنشتند و به مخنائیم رسیدند

۳۰ و یوآب از تعاقب ابنیر مراجعت نمود و چون تمامی
قوم را سان دید نوزده کس و عساکمیل ناپدید
شدند

۳۱ اما ملازمان داود از بنی بنیامین و از مردان ابنیر
چندین زده بودند چنانچه سی صد و شصت کس
مردند

۳۲ و عساکمیل را برداشته در قهریدرش که در بیت لحم

بود مد فون کردند و بنوآب با همراهان خود تمامی
شب ره پیموده علی الصبح به حبرون رسیدند

باب سیوم

امدادرمیان خاندان ساؤل و خاندان داود نامدتی
جنگ طول کشید لیکن داود قوی تر می شد و خاندان
ساؤل ناتوان تر می گردید

۲ و در حبرون چند پسر برای داود بوجود آمدند و

نخست زاده وی امنون بود ازاهی نوعم یزرئیلی *

۳ و دوم کل آب ازابی غال زن نابال کرملی و سیوم

اسلام پسر معکه دختر تلصای ملک جسور

۴ و چهارم ادونیه پسر حچینث و پنجم صغطیه پسرای

طال

۵ و ششم یشرعام از عجله زن داود اینهمه در حبرون

برای داود بوجود آمدند

۶ و چنین واقع شد که مادامیکه جنگ در میان خاندان

ساؤل و خاندان داود می بود ابنیر خود را برای

خاندان ساؤل قوی گردانید

۷ اما ساؤل زن نامنکوهه داشت که نامش رصفه دختر

آیه بود و ایسموست ابنیر را گفت که چرا با زن

نامنکوهه بد رمن مقاربت کردی

۸ و ابنیر بسبب سخنان ایسموست بسیار خشمناک شده

گفت که آیا من سرسلک مسلمم که امروز برخلاف

- بنی یهودا با خاندان ساؤل پدر تو با برادرانش با
دوستانش مهربانی نموده ام و تو بدست داود سپردم
که امروز مراد را به چنین آن گنهارسی شماری *
۹ خدا اینقدر زیاده بر این بر این برساند اگر هر چه
خداوند با داود بسوگند و هدیه نموده است همان
با وی بکنم
- ۱۰ ناپاد شاهی را از خاندان ساؤل بوداوم و تخت
داود را بر اسرائیل و بر یهودا از دان تا به بیرو سبع
مقرر کنم
- ۱۱ و سخنی دیگر در جواب ایندیرواست گفت چه از او
خوفناك شد
- ۱۲ و ایندو قاصدان چند از طرف خود نزد داود فرستاد
و گفت که زمین ازان کیست و چنین نیز گفت که
بامن پیمانی بزن و اینک دست من باور نیست تا تمامی
بنی اسرائیل را محکوم حکم تو گردانم
- ۱۳ او گفت نه! است با تو عهدی می بندم لیکن نکته ایست
که از تو باز خواست خواهم کرد مرگه میکل دختر
ساؤل را پیش از آنکه بحضور من در آئی نرسی چهره
مرا نخواهی دید
- ۱۴ داود و قاصدی چند نزد ایسموست پسر ساؤل فرستاد
و گفت که زن من میکل که آنرا بهر یکصد غنای
فلسطیان به نکاح خود در آوردم تسلیم من کن
رساله دویم به یروئیل

۱۵ وایسموست فرستاد و او را از شوهرش فاطمیل بن
لائیس باز گرفت

۱۶ و شوهرش همراه در عقب وی تا به بچوریم گریه کنان
آمد پس ابنیر بوی گفت که باز برو او برگشت

۱۷ و ابنیر با مشایخ بنی اسرائیل مکالمه نمود و گفت که
در ایام پیشین داود را طلبیدید تا بر شما پادشاهی کند *

۱۸ احوال بدان عمل کنید زیرا که خداوند در باره داود
گفته است که قوم خود اسرائیل را از دست فلسطیان
و از دست همه دشمنان ایشان بوساطت بنده خود
داود نجات خواهم بخشید

۱۹ و ابنیر سخنی چند درین باب بسمع بنی بنیامین نیز
رسانید و ابنیر نیز روانه حبرون شد تا هر چه پسندیده
بنی اسرائیل است و آنچه پسندیده بنی بنیامین است
با داود در میان آورد

۲۰ پس ابنیر با بیست کس به حبرون نزد داود رسید و
داود برای ابنیر و همراهمان وی ضیافتی کرد

۲۱ و ابنیر داود را گفت که من برخاسته روانه می شوم
و تمامی بنی اسرائیل را پیش منم و من پادشاه فراهم
می آرم تا با تو پیمانی بزنند و تا تو بر همه بنی اسرائیل
پادشاهت و رزق موافق خواهش خود و داود ابنیر را
رخصت داد و او بسلامت روانه شد

۲۲ و اینک ملازمان داود و یوآب از تغایب گروهی رسیدند
و غنیمت بسیاری با خود آوردند لیکن ابنیر با داود

در حبرون نبود چه ویرا رخصت داده بود و او سلامت
روانه شده

۲۳ چون یوآب با تمامی فوج که همراه وی بود رسید
یوآب را خبر دادند که ابنیر بن نیر پیش پادشاه آمد
و از وی رخصت گرفته سلامت روانه شد

۲۴ پس یوآب پیش پادشاه حاضر شده گفت که چه کردی
اینکه ابنیر نزد تو رسید بچه سبب او را رخصت دادی
اینکه او رفته است

۲۵ از ابنیر بن نیر واقف هستی به حيله بازي نزد تو آمده
است تا در یافت خروج و دخول تو نماید تا از هر کاری
که می‌کني واقف گردد

۲۶ و یوآب از پیش داود بهرون آمده فاصدي چند در پی
ابنیر فرستاد که او را از چاه سیره باز آوردند اما داود
از آن امر مخبر نگشت

۲۷ و چون ابنیر به حبرون باز آمد و یوآب او را در دالان
دروازه شهر بیک طرف برد تا در خلوت با وی گفتگو
نماید و در اینجا او را بزیورنده و بنجم زد تا به مرد
بمکافات خون برادر خود عسافیل

۲۸ و بعد داود چون خبر اینحال شنید گفت که من و مملکت
من از خون ابنیر بن نیر در حضور خداوند تا ابد الابد
بی‌گناه هستم

۲۹ بر سر یوآب و بر تمامی خاندان پدر وی بمالید
صاحب جریان و ابرص و آنکه بر عصای خود تکیه

زند و آنکه بر شمشیر خود افتاده هلاک گردد و محتاج
بنان از خاندان یوآب نابذل نشود.

۳۰ همچنین یوآب با ایی ساری برادر خود ابنیر را کشتند
پس از آنکه عساکر یوآب در ایشا برادر جبعون در معرکه
کشته بود.

۳۱ و داود یوآب و تمامی همراهان وی را گفت که جامه های
خود را چاک زینل و یلاس بر کمر خود به بندید و
برای ابنیر ماتم کنید و پادشاه داود خود در عقب
لشکر روانه شد.

۳۲ و ابنیر را در حبرون دفن کردند و پادشاه به آواز بلند
بر سر گور ابنیر گریست و تمامی قوم گریستند
۳۳ و پادشاه برای ابنیر مرثیه خواند و گفت ای ابنیر
بموت تنبل مرده است.

۳۴ و پنهانی تو بسته نشد و پاهای تو در زنجیر انداخته
نشد چنانچه مردی پیش او باش کشته می شود چنان
کشته شدی و تمامی قوم باز برای وی بگریه درآمدند
۳۵ و چون تمامی قوم حاضر شدند هنوز روز باقی بود که
قوم برای نان خوراندن داود رسیدند و داود سوگند
یاد کرد و گفت که خداوند این قدر وزیاده برای این
بامن کند اگر نان یا چیزی دیگر به چشم تا آفتاب
غروب نکند.

۳۶ و تمامی قوم غور کرده پسندیده نظر ایشان گشت چنانچه
هر عمل پادشاه پسندیده تمامی قوم می شد.

۳۷ زیرا که تمامی قوم و تمامی بنی اسرائیل در آنروز
دانستند که قتل ابنیر بن نیر مطلوب پادشاه نبود *
۳۸ و پادشاه ملازمان خود را گفت که آیا نمیدانید که
امیری و صاحب همی امروز در اسرائیل ناپدید
شد ؟ است

۳۹ و من امروز ضعیف هستم با وجود آنکه به پادشاهی
مسح شد ام و این کسان یعنی پسران صرویه بر من
گروانند خداوند بل کردار را موافق شرارت وی سزا
خواهی داد

باب چهارم

۱ و پسر ساؤل شنید که ابنیر در جبرون مرده است
دستهای وی بست شد و تمامی بنی اسرائیل سراسپحه
گشتند

۲ و پسر ساؤل دو کس را نزد خود داشت که صاحب طایفه
بودند که نام یکی بعنه و نام دیگر ریکاب پسران رمون
بنی روئی از بنی بنیامین چه بنیروث نیز در حساب
بنیامین محسوب بود

۳ و بنیروثیان به حمایتگر بختند و در آنجا تا امروز
ساکنند

۴ و یوناثان بن ساؤل پسری لنگ داشت و پنج ساله بود
که از برزئیل خبر ساؤل و یوناثان رسید و دایه او را

- برده شده گریخت و چنان شد که او به تعجیل گریخته
 پسر افتاد و لنگ گردید و نام وی نفیوسست بود
 ۵ و پسران رمون بشروئی ریکاب و بعنه روانه شده تجمینا
 بوقت گرمی روز بخانه ایسیوسست در آمدند چه او
 بوقت ظهر بر بستر خمپیده بود
 ۶ و در اینجا در صحن خانه داخل شدند بقصد بردن گندم
 و او را بزدند و پنجم زدند و ریکاب با بعنه برادر
 خود فرار کرد
 ۷ زیرا که چون بخانه در آمدند او در خوابگاه بر بستر
 خمپیده بود و ایشان او را زدند و کشتند و سرش را
 بریدن و سر را برداشته تمامی شب در میدان
 راه پیروند
 ۸ و سر ایسیوسست را به همرون نزد داود بردند و پادشاه
 را گفتند که اینست سر ایسیوسست پسر ساؤل دشمن
 تو که قصه جان تو میکرد و خداوند امروز انتقام
 من از پادشاه را از ساؤل و از نسل وی گرفته
 است
 ۹ و داود ریکاب و بعنه برادر وی پسران رمون بشروئی
 را جواب داد و گفت که بسپات خداوند که جان مرا
 از تمامی مصیبت نجات داده است
 ۱۰ چون شخصی مرا خبر داد که اینک ساؤل مرده است
 و خود را بشیرمیدانست او را گرفته در سقلاچ کشتم
 همین مزد بشارتی بوی دادم فکیفه چون اهل شراره *

- ۱۱ صالحی را در خانه وی بربسترو کشته اند الحال آیا
خون ویرا از دست شما مطالبه نکنم و شما را از روی
زمین ناپدید نه نمایم
- ۱۲ پس داود جوانان خود را فرمود تا ایشان را کشتند
و دستها و پاها ی ایشان را بریده بر تالاب حبرون
اوینختند اما سر ایسمو ست را برداشته در قبر اینیر در
حبرون مل فون کردند

باب پنجم

- ۱ پس تمامی فرقه های بنی اسرائیل به حبرون پیش داود
رسیده گفتند اینک ما گوشت و استخوان تو مستیم
- ۲ و در ایام سابق نیز وقتیکه ساؤل پادشاه ما بود خروج
و دخول بنی اسرائیل بدست تو بود و دخل اوئی ترا
گفت که قوم من اسرائیل را تو خواهی چرانید و تو
بر بنی اسرائیل امیر خواهی بود
- ۳ پس تمامی مشایخ اسرائیل پیش پادشاه در حبرون
حاضر شدند و پادشاه دارد در حبرون با ایشان در
حضور دخل اوئی عهدی بست و داود را به پادشاهی
اسرائیل مسح نمودند
- ۴ داود سی ساله بود که به پادشاهت رسید و چهل سال
پادشاهت کرد
- ۵ در حبرون هفت سال و شش ماه بر بنی یهودا پادشاهت

کرد و در اورشلیم بر تمامی بنی اسرائیل و بنی یهودا
سی و سه سال پادشاهی کرد

۶ و پادشاه با همسرایان خود نزد یبوسیان ساکنان زمین
باورشلیم رفت که ایشان دارد را مخاطب ساختند
و گفتند که مرگه کورولنگ را جدا کنی در اینجا
داخل نخواهی شد چه دانستند که داود در آنجا
تواند رفت

۷ فاما داود قلعه صیئون را گرفت که همان شهر داود
است

۸ و داود در آن روز گفت هر کسی که بچوئی رسد و
یبوسیان را با کورولنگ که میغوس جان داود اند
بزند سر داری خواهند شد بنا بران می گفتند که کورولنگ
بخانه بیاید

۹ پس داود در آن قلعه سکونت اختیار کرد و شهر داود
نامید و داود از آن روز ملوه عمارت ها ساخت

۱۰ و داود ترقی می یافت و بزرگ می شد و خداوند خدای
افواج با وی می بود

۱۱ و حیرام ملک صور ایلیپیان با سروها و نجاران و
معماران نزد داود فرستاد تا خانه را برای داود بنا
کردند

۱۲ و داود دریافت که خداوند او را به پادشاهی بنی
اسرائیل باید برگردانیده است و آنکه مملکتش
را از بهر قوم خود فخر داده است

۱۳ و داود بعد از رسیدن حبیرون زنان دیگر منگوحه
و غیر منگوحه از اورشلیم گرفت و پسران و دختران دیگر
برای داود بوجود آمدند

۱۴ اینست اسمای آنانیکه در اورشلیم برای وی بوجود
آمدند سموع سرباب و نا ثان و سلیمان

۱۵ و یحاز و الیسوع و نفح و یافیع

۱۶ و الیسامع و الیادع و الیغالط

۱۷ و چون فلسطیان شنیدند که داود را به بادشاهت بنی
اسرائیل مسح کردند تمامی فلسطیان بقصد داود
برآمدند و داود خبر اینیالی شنیده نشیب در حصار
رفت

۱۸ فلسطیان نیز برآمده در وادی رفائیم منتشر شدند *

۱۹ و داود از خدایان استفسار نمود و گفت که آیا متوجه
فلسطیان شرم ایشانرا بل سمت من می سپاری خدایان
داود را گفت متوجه شو که فلسطیان را بلا تا مل بل سمت
تو می سپارم

۲۰ و داود به بعل فراصیم رسید و ایشانرا در اینجا منبزم
گردانید و گفت که خدایان بود دشمنان من حمله
کرده است چون آب که حمله میکنند بنا بران امکان
را به بعل فراصیم ناهم

۲۱ و اصنام خرد را در اینجا فرو گذاشتند و داود و همراهانش
انهارا سوختند

۲۲ و فلسطیان بار دیگر برآمده در وادی رفائیم منتشر شدند *
و ساله دوم سموئیل

۱ و چون داود از خداوند استفسار نمود گفت که متوجه
مشولیکن دور کرده و بروی درختان ثوت در عقب
ایشان برو

۲ و چنین شد که چون آوار رفتاری از سر ثوت بشنوی
البوقت مستعد شو چه در آنوقت خداوند پیش روی تو
خروج خواهد کرد تا فوج فلسطیان را بزند
۳ و داود چنانکه خداوند فرموده بود بعمل آورد و
فلسطیان را ارجع تار رسیدن جزر منهزم ساخت *

باب ششم

۱ و داود تمامی برگزیدگان بنی اسرائیل سی هزار کس
را بارد بگر جمع کرد

۲ و داود برخاسته با تمامی همراهان خود از بعل بهودا
متوجه شد تا صندوق خدا را از آنجا بیارد که پیش
آن نام خداوند افواج که در میان کرو بیان ساکن
است ذکر کرده می شود

۳ و صندوق خدا را بر آیه نوگذاشته و از خانه ابی ناداب
که در جبع بود بیرون آوردند و موزا و احیو پسران
ابی ناداب آیه نور را بردند

۴ و آنرا از خانه ابی ناداب که در جبع بود بیرون آوردند
و صندوق خدا را همراهی کردند و احیو پیش
صندوق رفت

۵ و داود با تمامی خاندان اسرائیل پیش خداوند انواع

- سازها از چوب صنوبر یعنی ستارها و رباب ها و دف ها
و کمرناها و زنگله ها نواختند
- ۶ و چون به خرمن گاه ناکرن رسیدند عوزا دست خود
را سوی صندوق خدا دراز کرد و آنرا گرفت زیرا که
گاو آن را جنبانیدند
- ۷ و خشم خداوند بر عوزا مشتعل گشت و خدا او را بمکافات
خطا زد و در اینجا نزد صندوق خدا مرد
- ۸ و داود بسبب آنکه خداوند بر عوزا حمله کرده بود
سراسیمه گشت و نام امکان را فرص عوزا خواند که
تا امروز موجود است
- ۹ و داود آن روز از خداوند ترسید و گفت که صندوق
خداوند چگونه نزد من رسد
- ۱۰ و داود از بردن صندوق خداوند نزد خود بشهر داود
بازماند اما داود آنرا بیک طرف بخانه عوبید ادوم
مرد جتی رسانید
- ۱۱ و صندوق خداوند در خانه عوبید ادوم جتی مدت
سه ماه ماند و خداوند عوبید بر ادوم و تمامی اهل
و عیال وی برکت نازل کرد
- ۱۲ و پادشاه داود را خبر دادند که خداوند بر خانه عوبید
ادوم و بر هر چه از آن وی است بسبب صندوق خداوند
برکت بخشیده است و داود روانه شد و صندوق خدا
را از خانه عوبید ادوم با خوشحالی به شهر داود
رسانید

- و یهوشوع سی هزار پهلوان دلیر را برگزید و شب روانه کرد
- ۴ و ایشان را فرمود که در بس شهر در کمین نشینید از شهر دور مروید اما مستعد باشید
- ۵ و من با همه مردانی که همراه من باشند نزد یک شهر خواهیم رفت و چون بمشالفت ما بر آیند پیش روی ایشان خواهیم گریخت
- ۶ زیرا که در عقب ما بیرون خواهند آمد اما می که ایشان را از شهر دور کشیده باشیم زیرا که خواهند گفت چون پیشتر پیش روی ما میگریزد بنا بر آن پیش ایشان خواهیم گریخت
- ۷ پس شما از کمین گاه برخاسته شهر را بگیرد زیرا که خداوند خدا ای شما انرا بدست شما خواهد سپرد
- ۸ و چون شهر را گرفته باشید شهر را آتش بزنید مطابق فرموده خداوند عمل نمائید اینک شما را فرموده ام
- ۹ پس یهوشوع ایشان را روانه کرد و بکمین گاه رفته در میان بیت ایل و مای بطرف مغرب عای در کمین نشستند اما یهوشوع آن شب در میان قوم آرام گرفت
- ۱۰ و یهوشوع صبح زود برخاسته قوم را سان دید و خود بامشایخ بنی اسرائیل پیش قوم متوجه عای شد
- ۱۱ و تمامی قوم یعنی مردان جنگی که همراه وی بودند مرحله پیما شدند و نزد یک آمدند روز بروی شهر

در نظر کنیزگان ملازمان خود برهنه گشت چون ناهای

که خود را از بی حیائی برهنه میکنند

۲۱ و داود میکل را گفت که در حضور خداوند بود چه مرا

بر پدر تو و تمامی خاندان وی ترجیح داد تا مرا

بجکومت قوم خود اسرائیل مقرر کند بنا بران در

حضور خداوند وجد خواهم کرد

۲۲ و خوار تر ازین خواهم شد و در نظر خود ذلیل خواهم

گشت و از کنیزانی که تو گفتی عزت خواهم یافت

۲۳ بنا بران میکل دختر ساؤل تارون فرزند ی نرائیل *

باب هفتم

۱ و چنین واقع شد که پادشاه در خانه خود نشسته بود

و خداوند از تمامی دشمنان اطراف و جرائب ویرا

آرام بخشیده بود

۲ و پادشاه نا ثان نبی را گفت اینک من در خانه صنوبری

ساکنم اما صدوق خدا در سرا پرده میباید شد

۳ و نا ثان پادشاه را گفت برو و هر چه در دل تو باشد

بعمل آر زیرا که خداوند بانست

۴ و در همان شب چنین اتفاق افتاد که کلام خداوند

به نا ثان رسید

۵ که برو و بنده من داود را بگو که خداوند چنین

می فرماید که ای تو خانه را برای سکونت من

بنامیکنی

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعبیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گن شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گن شد *

است و من مثل کرده شما چه تو را نسیم بگوید بهچرد گفتن
این سخن خشم ایشان نسبت بوی فرو نشست

۳ و چون با سیصد کس بکوه همراه وی بودند بی بدیدین
رسیدن با وجود خستگی هم تعاقب کنان مدور نمودند *

۵ و مردمان سکونت را گفتند که التماس آنکه نانی چند
به همراهان من بدید زیرا که بسیار خسته شده اند
و من زبج و صلح و نفع را تعاقب میکنم

۶ و امرای سکونت گفتند که ایادستهای زبج و صلح و نفع الحال
بدید تو تسلیم شده است که لشکر قراندان بدیدیم

۷ و چون گفت بنابر این چون خدایوند زبج و صلح و نفع را
بدیدست من سپرده باشد گوشت شمارا به خار و شوک
بیابان خوارم خال ندید

۸ و از آنجا کوچ کرده به فنوئیل رسید و با ایشان نیز
همین سخن را در میان آورد و مردمان فنوئیل نیز چون
مردمان سکونت جواب دادند

۹ و مردمان فنوئیل را جواب داد که هرگاه بسلامت بازآیم
این بزج را خوار میکنم

۱۰ اما زبج و صلح و نفع با افواج خود در قرقور بودند و تخمیناً
پانزده هزار کس بقیه تمامی افواج مشرقیان زیرا که
یکصد و بیست هزار کس صاحب شمشیر گشته گشتند *

۱۱ و چون از راه خیمه نشینان بطرف مشرق از نویم و
یاجیه روانه شده فوج را منهزم کرد زیرا که فوج
بی خبر بود

۲۲ بنا بران تو اي خداوند خدا عظيم هستي زيرا كه چون
تو كسي نيست و جز تو خدايي نيست مطابق هر آنچه
بسمع ما رسيد

۲۲ آيا قومي چون قوم تو اسرائيل كدام است كه بقصد
نجات ايشان خدا متوجه شد تا قوم خود بدارد و تا
نامي براي خود حاصل كند تا براي زمين خود پيش
بروي قوم خود كه از زمين مصر از اقوام و بتهاي
ايشان باز خريدي عيائب و غرائب بظهور آرد

۲۳ چه قوم خود اسرائيل را براي خود قايم گردانيد
تا به اين اباد قوم تو باشني و تو خود اي خداوند
خدايي ايشان گشته

۲۴ و الحال اي خداوند خدا منجي كه در باره بنده و
خاندانش فرمودي تا اين اباد پايدار گردان و چنانچه
گفته بعمل آر

۲۶ و نام تو تا اين اباد جلال يابند و بگويند كه خداوند
افواج خدايي اسرائيل است و خاندان بنده تو دارد
در نظر تو مقيم باش

۲۷ كه تو اي خداوند افواج خدايي اسرائيل بنده را
به الهام رسانيدي كه خانداني براي تو بنا خواهم
كرد بنا بران خاطر خواه من شد كه اين نماز را در
حضور تو ادا نمايم

۲۸ و الحال اي پروردگار خداوند تو همان خدا هستي و گفته
هاي تو صحيح است و اين سهر يائي را با بنده و بنده نموده *

۲۹ پس منظور تو باشد که خاندان بنده را مبارک گردانی
و در حضور تو تا ابد الابد فایم ماند چه تو خود ای
پروردگار خلاصی این سخن را گفته و خاندان بنده
به برکت تو تا ابد الابد مبارک گردد

باب هشتم

- ۱ بعد از آن داود فلسطیان را منهزم کرد و برایشان
غالب آمد و داود مشج امه را از دست فلسطیان گرفت *
- ۲ و بنی موآب را منهزم کرد و ایشان را از ریسمان
پیمود و با زمین برابر کرد بلکه به دور ریسمان بقصد
ملاک و یک ریسمان کامل بقصد زیست همچنین بنی
موآب بنده داد شده پیش کش گئی را نیی ند
- ۳ و داود هلد هزار بن رهوب ملک صوبه را زد و هلد
برای باز گرفتن حد خود به نهر فرات روانه می شد *
- ۴ و داود یک هزار ارا به و هفصد سوار و بیست هزار پیاده
از وی دستگیر کرد و داود جمله اسبهای ارا به را بی کرد
لیکن ارا بها برای یکصد ارا به گلی داشت
- ۵ و چون سوربان دمشق به گاری هلد و عزرم ملک
صوبه رسیدند داود از سوربان بیست و ده هزار کس
کشت
- ۶ پس داود در سوریه دمشق را زد و انداخت و سوربان
بنده داد شده پیش کش گئی را نیی ند و خداوند هر کجا
که داود میرفت ویرا حفاظت میکرد

رساله دریم مسعودی

۱ و داود سپهرهای زرین که ملازمان همدان عزرا با خود داشتند گرفته به اورشلیم رسانید

۲ و از بطح و یثروثای شهرهای همدان پادشاه داود مس فراوان گرفت

۳ و تومی ملک حامات خبر شنید که داود تمامی فوج همدان را معدوم کرده است

۴ پس تومی یورام پسر خود را نزد پادشاه داود فرستاد

۵ به ادای سلام و دعای خیر بنا بر آنکه با همدان عزرا جنگیده و پراکنده کرده بود چه همدان عزرا با تومی مخالفت داشت و یورام ظروف زرین و ظروف سیمین و ظروف مسین با خود آورد

۶ و پادشاه داود آنها را برای خداوند تقدیس نمود

۷ با سیم و زر که از مجموع اقوام مغلوب شده تقدیس نموده بود

۸ یعنی از سوریه و از موآب و از بنی عمون و از فلسطیان و

۹ از عمالیق و از غنایم همدان عزرا بن و حوب ملک صوبه*

۱۰ و داود از آنها زام سوریان بعد از مجده هزار کس در شوره

۱۱ زار مراجعت نموده نامی برای خود حاصل کرد

۱۲ و در ادم اردوی چند انداخت بلکه بر تمامی

۱۳ زمین ادم اردو انداخت و مجموع بنی ادم بنده

۱۴ داود گشتند و هر کجا که داود میرفت خداوند از

۱۵ را حفاظت میکرد

- ۱۵ وداود بر تمامی بنی اسرائیل پادشاهت می ورزید
 وداود بر تمامی قوم خود عدل و انصاف میکرد
- ۱۶ یوآب پسر صرویه سپه سالاری و یهوذا فاط بن اخیلود
 اخبا رنویس بود
- ۱۷ وصادوق بن اخیطوب واهی ملک بن ابیا ناکامان
 و سرایه محرر بود
- ۱۸ وبنایاهو بن یهوذا ع سرمنگ کریشیان وقلیشیان بود
 وپسران دایود امرا بودند

باب نهم

- ۱ وداود گفت که آیا از خاندان ساؤل ناکال کسی باقی
 است تا بنا بر خا طریونا ثان با وی مهر بانی کنم
- ۲ واز اهل خانه ساؤل خاد می بود صیبا نام واورا پیش
 دایود طلبیدند وپادشاه بوی گفت که آیا صیبا مستی
 گفت بلی
- ۳ پادشاه گفت که آیا از خاندان ساؤل ناکال کسی
 باقیست تا رحمت خدا را با وی بجای آرم صیبا پادشاه
 را گفت که از یونا ثان فرزندی باقی است که او
 لنگ است
- ۴ پادشاه بوی گفت که او کجا ست صیبا پادشاه را گفت
 که اینک در خانه ما کیر بن عمیشیل در لود بار است *
- ۵ پس پادشاه دایود فرستاد واورا از خانه ما کیر بن
 عمیشیل از لود بار آوردند

۸ اما چون مفي پوست پسر یونان بن ساؤل پیش داد
رسید و بر رو افتاده تعظیم بجا آورد گفت ای
مفي پوست او جواب داد که بنده تو حاضر است

و داد و بردار گفت که مفرس فی الحقیقت بنا بر خاطر یونان
بن را تو با تو مهر بانی خواهم کرد و تمام زمین ساؤل
جد ترا بتو باز خواهم داد و تو علی الدوام برخوان من
زان خواهی خورد

۹ او تعظیم بجا آورده گفت که بنده کیست که با چون
مفي سگ ایچان التفات نمائی

۱۰ پس پادشاه صیبا خادم ساؤل را طلبید گفت که هر چه
ازان ساؤل و خاندان وی بود به پسر مختوم تو
بخشیدم

۱۱ لاجرم تو با پسران و ملا زمان خود زمین را برای
وی زراعت کن و ما حاصل آنرا بیارتا برای پسر
مختوم تو خوراکي باشد لیکن مفي پوست پسر مختوم
تو علی الدوام برخوان من زان خواهد خورد اما
صیبا یا نژده پسر و بیست خادم داشت

۱۲ و صیبا پادشاه را گفت که موافق مرانیچه مختوم
من پادشاه بنده را فرموده است همانطور بنده بجا
خواهد آورد پادشاه در باره مفي پوست فرمود که او
چون یکی از پسران پادشاه برخوان من زان خواهد خورد

۱۳ و مفي پوست پسر وی خورد داشت میگذاشت نام ده اهل
خانه صیبا خادم مفي پوست گشتند

۱۲ همچنان مغبی نوشت در اورشلیم مقیم گشت چه علی الدوام
برشوان پادشاه نان متغور و از هر در بالک بود

باب دهم

- ۱ و بعد از آن چنین واقع شد که ملک بنی سمون وفات یافته
حائون پسر وی بجای وی جلوس کرد
- ۲ و داود گفت که با حائون پسرنا حسن مهربانی خواهم کرد
چنانچه بد روی با من مهربانی ورزید و داود در بار
پدرش بدست ملازمان پیغام تسلی فرستاد و ملازمان
داود بزمین بنی سمون رسیدند
- ۳ امرای بنی سمون حائون مخدوم خود را گفتند آیا
می بینی که داود پدر ترا فخرمندی می کند تسلی دهندگان
را نزد تو فرستاده است آیا داود ملازمان خود را نزد
تو نفرستاده است نا شهر را غور کرده بکاوند و منهدم
نمایند
- ۴ لهذا حائون ملازمان داود را گرفته نصف ریش ایشان
را تراشید و نصف جامه های ایشان را تا به سر زمین برید
و ایشان را روانه کرد
- ۵ و داود از این امر مطلع گشته بنی چندی به استقبال ایشان
فرستاد از آنرو که آن اشخاص بسیار خجیل بودند و پادشاه
گفت مگر در بر بهر توقف نمایند تا ریش شما بروید آن
وقت مراجعت کنید
- ۶ و چون بنی سمون دیدند که در نظر داود کینه شدیدی

بنی عمون فرستادند و از سوریان بیت رحوب و سموریان
صوبا بمسک هزار پیاده و از ملک معکه یک هزار کس و از
ایسطوب دوازده هزار کس بمزد گرفتند
و داد و خمیر اینحال شنید یوآب را با تمامی فوج
خوبی الاقتدار فرستاد

۸ و بنی عمون خروج نموده پیش دروازه صف از استند
و سوریان صوبا و رحوب و ایسطوب و معکه ملیحی
بودند

۹ و یوآب چون دید که صف جنگ از پس و پیش بمقابل
وی کشیده شده است از زیدگان تمامی بنی اسرائیل چند
کس را برگزید و ایشانرا بمقابل سوریان صف ار است
۱۰ و ما بقی قوم را بدست ابی سایی برادر خود سپرد
تا ایشانرا بمقابل بنی عمون صف آرائی دهد
۱۱ و گفت که اگر سوریان بر من غالب آیند تو مرا مدد کن
و اگر بنی عمون بر تو غالب آیند من به استعانت تو خواهم
رسید

۱۲ دلیر شو برای قوم خود و برای شهرهای خدای خود
تا مردمی بجای آریم و خداوند آنچه پسندیده نظرو
باشد عمل نماید

۱۳ و یوآب با همراهان خود بقصد مبارزه سوریان نزدیک
شد اما ایشان از پیش وی گریختند

۱۴ و بنی عمون چون دیدند که سوریان گریخته اند ایشان
خود نیز پیش ابی سایی گریختند و داخل شهر شدند پس

یوآب از بنی عمون مراجعت نموده به اورشلیم رسید *

۱۵ و سوریان چون دیدند که پیش بنی اسرائیل منہزم شدند فرام آمدند

۱۶ و حد رعر فرستاد و سوریانی که بدان طرف نهر بودند بهرون طلبید و ایشان به حیلان رسیدند و سوبق سیه سالار حد رعر پیش آهنگ ایشان بود

۱۷ و داود از اینحال مطلع شده تمامی بنی اسرائیل را جمع کرد و از یزدین عبور نموده به حیلان رسید و سوریان بمقابلہ داود صف کشیده بجنگ پرداختند

۱۸ و سوریان پیش بنی اسرائیل گریختند و داود سواران مفصل ارا به سوریان را و چهل هزار سوار را کشت و سوبق سیه سالار ایشانرا نیز زد که او در آنجا مرد

۱۹ و همه ملوکی که مطیع حد رعر بودند چون دیدند که پیش بنی اسرائیل منہزم شده اند با بنی اسرائیل صلح کردند و مطیع ایشان گردیدند لهذا سوریان من بعد از مددگاری بنی عمون ترسیدند

باب یازدهم

۱ و در آنقضای سال بوقت خروج پادشاهان یوای جنگ داود یوآب را باملازمان و تمامی بنی اسرائیل روانه کرد و بنی عمون را ضایع کردند و ربه را محاصره کردند اما داود در اورشلیم ماند

۲ و روزی بوقت شام چنین اتفاق افتاد که داود از بستر

- خود برخاسته برپام قصر سیر کرد و از بام دید که زنی
 غسل میکرد و انون بسیار خوب صورت بود
 ۲ و داود به استفسار کیفیت انون فرستاد شخصی گفت که آبان
 بت سباع نیست دختر الیعام زن اوریه بود حتی
 ۳ و داود فاضلان چند فرستاده و برانزد خود آورد و انون نزد
 وی رسید و او با وی مقاربت کرد چه از نا پاکی پاك شده
 بود و او بخانه خود مراجعت نمود
 ۴ و انون حامله شده نزد داود فرستاده خبر داد که من بار دارم
 ۵ و داود نزد یوآب فرستاد و گفت که اوریه حتی را نزد من
 بفروست و یوآب اوریه را نزد داود فرستاد
 ۶ و چون اوریه بوی رسید داود کیفیت یوآب و احوال قوم
 و سرگذشت جنگ را از وی پرسید
 ۷ و داود اوریه را گفت که بخانه خود برو و با من خود
 را بشو و اوریه از بارگاه پادشاه بیرون رفت و خوانهای
 طعام از طرف پادشاه عقب وی روانه شد
 ۸ لیکن اوریه باملا زمان مخدوم خود به دروازه
 بارگاه پادشاه خسپید و بخانه خود نرفت
 ۹ و داود را اطلاع دادند که اوریه بخانه خود نرفت
 و داود اوریه را گفت که آیا از سفر نرسیده؟ پس چرا
 بخانه خود نرفتی
 ۱۰ اوریه داود را گفت که صندوق و بنی اسرائیل
 و بنی یهودا در خیمه ها میباشند و یوآب مخدوم
 من و ملازمان مخدوم من در صحرای خیمه زندند

ایها من بخانه خود بروم و بنوشم و باز ن خود
مقاربت کنم بحیات تو و بحیات جان تو که مرتکب این
امر نخواهم شد

۱۲ و داود اوریه را گفت که امروز من در اینجا باش و
فردا ترا رخصت خواهم داد و اوریه در اورشلیم همان
روز و روز دیگر ماند

۱۳ و داود اوریه را دعوت نمود تا او در حضور او خورد و
نوشید و او را سرشار گردانید و شام بیرون رفت
تا بر بستر با ملازمان محلی و هم خود بنشیند اما بخانه
خود نرفت

۱۴ ملی الصباح داود خطی بنام یوآب نوشته بدست
اوریه فرستاد

۱۵ و در خط چنین نوشت که اوریه را در عین گرمی
جنگ در صف اولین جای دهید و از وی دور شوید
تا زخم خورده بمیرد

۱۶ و چنین شد که یوآب شهر را غور کرده جایی که دانست
در آنجا شیعیان بسیار اند در آنجا اوریه را جای داد

۱۷ و اهل شهر خروج کرده بایوآب به جنگ پرداختند
و بعضی از ملازمان داود افتادند و اوریه حتی نیز
کشته شد

۱۸ پس یوآب قاصدی فرستاده داود را از سرگذشت
جنگ اطلاع داد

و سال دوم سموئیل

۱۹ و قاصد را تا کین کرد که بعد از اتمام سرگل شست در

حضور پادشاه

۲۰ هرگاه خشم پادشاه مشتعل گردد و ترا بگوید که چرا

در وقت جنگ اینقدر بشهر نزدیک رفتی آیا ندانستی

که از حصار خواهند زد

۲۱ کدام کس ابی ملک بن یروب بست را رد آیا زنی از

دیوار پارچه سنگ آسیا بر سر وی نزد چنانچه در

تبع مرد پس چرا نزدیک به حصار رفتی آنوقت بگو

که بنده تو اوریه حتی نیز کشته شده است

۲۲ و قاصد روانه شد و پیش داود رسید و هرچه یوآب

گفته بود پادشاه در میان آورد

۲۳ و قاصد پادشاه را گفت که ایشان فی الحقیقت بر ما

غالب آمدند و بر ما در میدان خروج نمودند و ما بر

ایشان تابید و از حمله کردیم

۲۴ و زنندگان از حصار بندگان را زدند و بعضی از

ملازمان پادشاه کشته شدند و بنده تو اوریه حتی

بیز کشته گشت

۲۵ و داود قاصد را گفت که یوآب را چنین بگو که این

حادثه موجب دلگیری تو نگردد زیرا که شمشیر همه را

یکسان میخورد جنگ را بمقابله شهر استیقام ده و انرا

منهزم کن و تو ویرا برانگیز

۲۶ وزن اوریه خمیر فوت شوهر خود شنید و برای شوهر

خود ماتم کرد

۲۷ و چون ایام ماتم سپری گشت داود فرستاد و او را بخانه
خود آورد و او بنکاح وی در آمد و پسری برای وی
زائید و این امر که داود مرتکب آن شده بود در نظر
خدای او بد ناپسند آمد

باب دوازدهم

۱ و خدای او ندانان را نزد داود فرستاد و او پیش وی
رسیده گفت در شهری دو کس بودند یکی توانگر و
دیگری مفلس

۲ توانگر گله ها و رومه های بی شمار داشت
۳ اما مفلس چیزی نداشت بجز یک بره ماده که خریده
و پروریده بود با وی و با فرزندان وی بزرگ می شد
لقمه ویرا زد و پیاله وی را نوشید و در افروش وی
خسبید و در حق وی چون دختری بود
۴ و مسافری نزد توانگر رسید و او از گله خود و از رومه
خود گرفتارین دریغ کرد تا برای مسافری که رسیده
بود چیزی به بزد اما بره مفلس را گرفته برای شخصی
که رسیده بود بخت

۵ و خشم داود بر آن شخص بسیار مشتعل گشت و ندانان را
گفت که بدیات خدای او نیست شخصی که مرتکب این امر شده
است سزاوار قتل است

۶ و بره را چهار چندان باز پس خواهد داد بسزای آنکه

مشرق از شارعی که از بیت ایل به سلم سی رود و بجانب جنوب لیونه

۲۰ لیل ابنی بنیامین را اسیر کردند که روانه شوید و در تا کستانها بگمید نشینید

۲۱ و ملا حظه کنید هرگاه دختران سیلوه برای رقص بیرون آیند شما از تا کستانها برآئید و مرکس زنی را از دختران سیلوه بگمید و متوجه زمین بنیامین شوید

۲۲ و چون بی ران با برادران ایشان پیش ما مستغاثی شوند به ایشان خواهیم گفت که بیاس خاطر ما با ایشان شفقت ورزید و از آنرو که در جنگ برای هر سدی زنی نگذاشتیم چه در بنو فت بل ایشان ندادید تا گنهگار شوید

۲۳ و بنی بنیامین چنین عمل نمودند و از رفاصان که زبده بن بکساب معدودان خود زنان گرفتند و روانه شد و بمیراث خود مراجعت کرد و شهرها را تعمیر نموده در آنها اقامت ورزیدند

۲۴ و بنی اسرائیل در آن هنگام از انجا کوچ کرده مرکس بفرقه و بچاندان خود رسید و شخصی از انجا بمیراث خود روانه شد

۲۵ و در آن ایام پادشاهی در اسرائیل نبود و مرکس هر چه پسندی بود نظری بود بعمل آورد

ناثان داود را گفت که خداوند نیز گناه ترا دور کرده
است تو نخواهی مرد

۱۴ لیکن بسبب آنکه این کردار تو موجب کفوف دشمنان
خداوند گشته است فرزندی نیز که برای تو زائیده
شود بلا تماشای خواهی مرد

۱۵ و ناثان بخانه خود باز رفت و خداوند فرزندی را
که زن اوریه برای داود زائیده بود بمعرض سلیمان
مبتلا گردانید

۱۶ بنابراین داود در باره فرزندی پیش خدا دعا نمود
و داوروزه داشت و اندرون رفته تمامی شب بر
زمین خستید

۱۷ و مشایخ خانه وی برخاسته نزد وی رفتند تا از زمین
برخیزانند اما قبول نکرد و با ایشان ناله بخورد

۱۸ و در روز هفتم آن طفل مرد و ملازمان داود از
مسایقه آن خبر موت طفل بوی ترسیدند چه گفتند که
اینک ما دامیکه طفل زنده بود عرض کردیم و او گفته
ما را استماع نکرد هرگاه خبر دهیم که طفل مرده است
پس چه قدر خود را خواهد آزد

۱۹ و داود چون دید که ملازمان بر لب سخن میگویند
داود در یافت که طفل مرده است پس داود به
ملازمان خود گفت که آیا طفل مرده است گفتند
مرده است

۲۰ پس داود از زمین برخاسته غسل کرد و روشن بر خود

مالیدن و تغییر لباس کردند و بخانه خدایان در آمدند
سجده بجا آوردند بعد بخانه خود رفت و اولیان طلبید
بیش پیش وی حاضر کردند و او خورد

۲ پس ملازمانش و برادرانش گفتند که این چه کار است
که تو کرده مادر امیکه طفل زنده بود روزه داشتی
و برای وی گریه کردی لیکن چون طفل مرد برخاستی
و نان خوردی

۲۲ او گفت مادر امیکه طفل زنده بود روزه داشتم و گریستم
زیرا که گفتم که میدانم که خدا بر من رحمت
خواهد ورزید تا طفل زنده ماند یا نه

۲۳ لیکن حالا که مرده است چرا روزه دارم آیا میتوانم
که او را باز برگردانم من نزد وی خواهم رفت و او نزد
من باز نخواهد آمد

۲۴ و او دینت سیم زن خود را تسلی نمود و پیش وی رفته
با وی مقاربت نمود و او پسری را زید و او را به سلیمان
مسمی کردند و خدایان او را دوست داشت

۲۵ و بواسطت نادان نبی پیغام فرستاد و نام و برادران پادشاه
خواند بسبب خداوند

۲۶ و یوآب باره شهر بنی عمون جنگ کرد و دارالسلطنت
را گرفت

۲۷ و یوآب قاصدی چند پیش داد و فرستاد و گفت که
باره جنگ کردم و شهر شاداب را گرفته ام

۲۸ و الحال تو باقی قوم را فراهم آر و بمقابله شهر

- خیمه بزرگ و انرا بکیر مبادا گکه من شهر را بگیرم
و بنام من مسمی گردد
۲۹ د اود تمامی قوم را فراهم آورده متوجه ربه شد
و بان جنگ کرده گرفت
۳۰ و تاج ملک ایشانرا از سرش برداشت که قیمت آن
معه جواهریک قنطار زر بود و بر سر د اود نهادند و
مال شهر را بسیار فراوان برآورد
۳۱ و سکنه آن را بیرون آورده زیر آره ها و ملاق های
آهنین و تیرهای آهنین گذاشت و از میان کوره گذرانید
و همانطور با همه شهرهای بنی عمون عمل نمود پس
د اود با تمامی قوم به اورشلیم مراجعت کرد

باب سیزدهم

- ۱ و بعد از آن چندین اتفاق افتاد که ایسلام پسر د اود
خواهری جمیله داشت نامار نام و امون پسر د اود
بر او عاشق شد
۲ و امون شیدا گشت بعد یککه در باره تا سار خواهر خود
تخفیف شد چه اود و شیزه بود و مصاحبت وی در نظر
امون متعسر می بود
۳ اما امون رفیقی داشت یونا داب نام پسر سمعه برادر
داود و یونا داب بسیار زیورک بود
۴ او را گفت تو که فرزند پادشاه هستی چرا روز
بروز لا غرمی شوی آیا با من در میان نیاری امون ویرا

گفت که برتامار خواهر مرا در خود ایستادم ما شوق هستیم
 یونان را ببینم و برآگفت که بریستر خشمیده خود را بیمار
 نما و چون پدر توبه میاد تا تو بیایی بگو که التماس
 آنکه خواهر من تامار بیاید و غذا برساند و غذا را
 در نظر من به نزد تا من دیده از دست وی بخورم *
 پس امون خشمیده خود را بیمار نمود و چون پادشاه
 به میادت وی رسید امون پادشاه را گفت که التماس
 آنکه تامار خواهر من بیاید و در کلوچه در نظر من
 به نزد تا از دست وی بخورم

۷ پس داود بخانه خود نزد تامار فرستاد و گفت که التماس

بخانه برادر خود امون برو و طعام برای وی به نزد *

۸ و تامار بخانه برادر خود امون رفت و او خشمیده بود

پس آرد را گرفته سرشت و کلوچه ها را در نظر وی

درست کرد و کلوچه ها را پخت

۹ و در طبقی گرفته آنها را پیش وی ریخت و از خوردن

اینها نمود و امون گفت که همه کسان را از پیش من

دور کن و همه کسان را از پیش وی دور کردند

۱۰ و امون تامار را گفت که طعام را در خلوت بیمار تا از

دست تو بخورم و تامار کلوچه ها را می که درست کرده

بود برداشته در خلوت نزد برادر خود امون برد

۱۱ و چون خوردنی را نزدیک برد او بروی دست انداخته

گفت که ای خواهر من بیا و با من بخواب

۱۲ او در جوابش گفت حاشا ای برادر مرا خوار مکن که

چنین امر در اسرائیل نمود نی نیست مرتکب این امر
شدیم مشو

۱۳ و من رسوائی خود را به کجا به برم و تو چون یکی از نا اهلان
در اسرائیل خواهی بود بنا بران التماس آنکه به پادشاه
مرض کن که او مرا از تو دریغ نخواهد داشت
۱۴ لیکن او گفته ویراستماع نه نموده و از وی توانا تر
بوده زیرا انداخت و با وی نزد یکی کرد

۱۵ پس امون از وی بسیار متغیر شد بعد یکی نفری که
در باره وی بخاطر جای داد زیاده از عشقی بود که
اول عاشق وی شد و امون ویرا گفت که برخیز و برو *
۱۶ او گفت که سببی نیست این ستمی که در رخصت میکنی
زیاده از آنکه اول با من کردی لیکن او ویرا نشنید *
۱۷ پس جوانی که بعد است وی می برداخت طلبیده گفت
که این زن را از پیش من بیرون کن و در را از عقب
وی به بند

۱۸ و لباس رنگارنگ پوشیده بود چه دختران پادشاه که
دوشیزه بودند به چنین لباس ملبوس می بودند پس
خادم وی او را بیرون کرده در را از عقب وی بست *
۱۹ و تا مارها کستر بر سر خود ریخت و لباس رنگارنگی که
در بر وی بود چاک زد و دست بر سر نهاده گریه کنان
اینچا و انجا روان شد

۲۰ و اسلام برادرش ویرا گفت که آیا امون برادرش
باتو بوده است و الحال ای خواهر خاموش باش او
رساله دوم سموئیل

برادر تست این امر را در دل خود جای مده پس تا مار

در خانه برادر خود ابسلام دلگیر ماند

۲۱ و پادشاه داور از اینهمه سرگذشت اطلاع یافته بسیار

خشمناک گردید

۲۲ و ابسلام با برادر خود امون از نیک و بد سخنی نگفت

چه ابسلام امون را مبعوض داشت بسبب آنکه تا مار

خواهرش را خوار نموده بود

۲۳ و بعد از انقضای ده سال چنین اتفاق افتاد که پشم

برندگان ابسلام در بعل حاصور که پهلوی افرائیم

است بودند و ابسلام همه پسران پادشاه را دعوت

کرد

۲۴ و ابسلام پیش پادشاه آمده گفت که اینک نزد بند و

پشم برندگان هستند التماس آنکه پادشاه با ملازمان

خود همراه بنده روانه شود

۲۵ و پادشاه ابسلام را گفت که نه چنین است ای پسر

من بلکه ما همه روانه نشویم میبادا که برای تو گران

باشیم و التماس نمود لیکن در رفتن قبول نکرد اما

بر وی دعای خیر خواند

۲۶ پس ابسلام گفت التماس آنکه برادر من امون همراه

ما شود پادشاه ویرا گفت که او چرا با تو روانه شود*

۲۷ لیکن ابسلام التماس نمود بیکه امون و تمامی پسران

پادشاه را به همراهی وی اجازت داد

۲۸ اما ابسلام خادمان خود را فرموده بود که امون را

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعبیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گن شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گن شد *

بود چشم را بلند کرده نظر انداخت که اینک گروهی

بسیار از دامن کوه در عقب وی می‌رسند

۳۵ و یوناداب پادشاه را گفت که پسران پادشاه می‌رسند

چنانچه بند عرض کرده بود همان واقع شده است *

۳۶ و ازین سخنان فراغت یافته که اینک پسران پادشاه رسیدند

و به آواز بلند گریستند و پادشاه نیز با همه ملازمان

خود زار زار گریست

۳۷ و اسلام گریخته نزد نلمای بن می‌خورد ملک جسور

رفت و او در روز دربار پسر خود تاسف می‌خورد *

۳۸ بدینطور اسلام به جسور رفته مدت سه سال در آنجا

ماند

۳۹ و داد پادشاه از تعاقب اسلام بازماند چه دوباره

امون تسلی یافت از آنرو که مرده است

باب چهاردهم

۱ اما یوآب پسر صرویه دریافت که دل پادشاه سوی

اسلام مایل است

۲ و یوآب تنی چند به تقوّه فرستاد و زنی عاقله از آنجا

طلبیده و برآگفت که خود را ماتم زده نمائی و لباس

ماتم را به پوشی و روغن بر خود نمائی لیکن چون زنی

باش که مدتی در ماتم سردگان بوده باش

۳ و پیش پادشاه حاضر شده چنین عرض کن پس یوآب

سخنان را در دهان وی نهاد

- ۴ و چون زن تقووی پیش پادشاه عرض میکرد بر زمین
 بررو افتاد و سجده ایجا آورده گفت ای پادشاه مدد کن *
- ۵ و پادشاه ویرا گفت ترا چه شد گفت که فی الحقیقت زنی
 بیوه هستم و شوهر من مرده است
- ۶ و گنیز تو دود سرده اشت که بایکدی یگره رصرا دهوا
 کردند و کسی نبود که ایشانرا جدا کند و یکی مر
 دیگر را زد و کشت
- ۷ و اینک همه اهل خانه بر گنیز تو برخاسته اند و میگویند
 انکس که قاتل برادر خود است تسلیم کن تا بقصاص
 جان برادر خود که او را کشته است بقتل رسانیم و وارث
 را نیز هلاک خواهیم کرد و همچنین اخگر مرا که باقی
 است منطقی خواهند کرد و برای شوهر من نه نام و
 بقیه بر روی زمین خواهند گل داشت
- ۸ و پادشاه زن را فرمود بخانه خود برو و من در باب
 تو حکم خواهم کرد
- ۹ و زن تقووی پادشاه را گفت که ای محبوم من ای پادشاه
 که این شرارت بر من و برخاندان پدر من باشی
 و پادشاه و تخت وی به گناه باشد
- ۱۰ و پادشاه گفت که هر که بتو سخنی گوید او را پیش من
 حاضر کن و من بعد بر تو دست نخواهند انداخت *
- ۱۱ او گفت التماس آنکه پادشاه از خدای خود
 یار آرد تا نگذاری که انتقام گیرندگان خون من بعد
 هلاک کنند مبادا که پسر مرا هلاک کنند او گفت سوگندی

بھیات خداوند که یک موی پسر تو بر زمین نخواهد افتاد

وزن گفت التماس آنکه کنیز تو پیش مخدوم من
بادشاه سخنی بگوید او گفت بگو

زن گفت پس چرا چنین خیالی بر قوم خداوند بخاطر
جایی داده زیرا که بادشاه چون مجرمی این سخن را
میگوید از آنرو که بادشاه رانده خود را بخانه باز
نمی آرد

۱۳ زیرا که لازم است بمیریم و حال ما چون حال آب می ماند
که بر زمین ریخته ماند و جمع نمی شود و خدا جان را
نمی گیرد اما چاره می سازد تا رانده شده از وی رانده
نشود

۱۵ الحال که من و سیدم تا درین باب با مخدوم خود
بادشاه سخنی بگویم سبب اینست که قوم مرا خوفناک
گردانیدند و کنیز تو گفت الحال با بادشاه مکالمه خواهم
کرد شاید که بادشاه مطلوب کنیز خود را ادا نماید *
۱۶ چه بادشاه استماع خواهد کرد تا کنیز خود را از دست
کسی نجات خواهد داد که او مرا و پسر مرا بیکبارگی
از میراث خدا تباہ میگرداند

۱۷ پس کنیز تو گفت که سخن مخدوم من بادشاه باعث
آرام خواهد بود زیرا که مخدوم من بادشاه چون فرشته
خداست که نیک را از بد بازمی شناسد لاجرم خداوند
خدای تو با تو خواهد بود

- ۱۸ پس پادشاه در جواب انزن گفت که امید اله که
سخنی که از تو به پرسم از من پوشیده نمانداری زن
گفت که مخدوم من پادشاه بفرماید
- ۱۹ و پادشاه گفت که آیا دست یوآب در این همه همراه تو
نیست زن در جواب گفت که ای مخدوم من پادشاه
سوگندی بحیات تو که مرا آنچه مخدوم من پادشاه فرمود
ازان به چپ و راست انحرافی نیست زیرا که بنده تو
یوآب خود مرا تا کین کرد و او خود اینهمه سخنان را
در دهان کنیز تو نهاده است
- ۲۰ برای ابداع این مطلب بنده تو یوآب این عمل نموده
است و مخدوم من داناست به دانائی فرشته خدا تا
از هر چه بر روی زمین است واقف گردد
- ۲۱ پس پادشاه یوآب را گفت که این امر را بفعل آورده ام
پس بروان جوان اہل اسلام را بیمار
- ۲۲ و یوآب رو بر زمین نهاد و سجده بجا آورد و شکریه
پادشاه را ادا نمود و یوآب گفت که ای مخدوم من
پادشاه امروز بنده میدانم که در نظر تو توفیق یافته‌ام
در اینکه پادشاه موافق مطلب بنده عمل نموده است
- ۲۳ و یوآب برخاسته متوجه جسور شد و اہل اسلام را به اورشلیم
رسانید
- ۲۴ و پادشاه گفت که در خانه خود فرود آید تا چهره مرا
ببیند لہذا اہل اسلام بخانه خود مراجعت کرد و چهره
پادشاه را ندید

۲ در تمامي بني اسرائيل كسي نبود كه چون اسلام
بجمال موصوف باشد از كف پا تا تارك سر عيبي نداشته*
۲ و مرگاه سر خود را مي ستود (چه در انتهاي مرسال
مي ستود بسبب آنكه موي بسيار گران بود بنا بران
مي ستود) مري سر خرد را بوزن دوصل مثقال پادشاهي
سنچيد

۲۷ و براي اسلام سه پسر بوجود آمدند و يك دختر تا تار
نام كه اوزني جمله بود

۲۸ و اسلام دو سال تمام در اوز شليم ماند و چهره
پادشاه را ندید

۲۹ لهذا اسلام يوآب را طلبيد تا او را پيش پادشاه ارسال
نمايد و او از رفتن ابا نمود و چون بار دويم طلبيد باز
از رفتن ابا نمود

۳۰ بنا بران خادمان خود را گفت كه اينك مزرع يوآب
در حوالاي سرحد من است در انجا جوخت برويد و
بسوزانيد و خادمان اسلام مزرع را آتش زدند*
۳۱ پس يوآب برخاسته نزد اسلام در خانه وي رفت و
گفت كه چرا خادمان تو مزرع مرا آتش زده اند

۳۲ و اسلام در جواب يوآب گفت كه اينك نزد تو فرستادم
و گفتم اينجا بيا تا ترا پيش پادشاه ارسال نمايم و عرض
داشت نمايم كه رسيدن من از جسور چه شود براي
من بودن انجا بهتر مي بود مرگاه شرارتي در من يافته
شود مرا بقتل برساند

۲۳ پس یو آب پیش پادشاه رفته ویرا اطلاع داد و اسلام
را طلبید که او پیش پادشاه آمد و روی بر زمین
نهاد و پیش پادشاه سجده ایجا آورد و پادشاه اسلام
را بوسید

باب پانزدهم

۱ و بعد از این چنین واقع شد که اسلام ارا به ها واسپها
برای خود آماده کرد و پنجاه کس تا شاطروی باشند *
۲ و اسلام بگاه برمی خواست و بر سر راه دروازه می ایستاد
و هرگاه کسی می می که برای انفصال پیش پادشاه
میرفت اسلام ویرا طلبید می گفت که از کدام شهری او
میگفت بلد و یکی از فرقه های بنی اسرائیل
۳ پس اسلام ویرا میگفت که به بین دعوائی تو نمک است
و راست چه کسی از طرف پادشاه برای دریافت تو را مزد
نشد است

۴ اسلام نیز میگفت که گاش در این زمین من مقنی می
بودم تا هر می می پیش من حاضر شدی و من ویرا فتوی
داد می

۵ و چنین شد که هرگاه کسی برای تعظیم نزد وی می آمد
دست خود را دراز میکرد و او را می بوسید

۶ بدینوجه اسلام با تمام بنی اسرائیل که پیش پادشاه
می آمدند محل می نمود همچنین اسلام دلها ی بنی
اسرائیل را بدزدید

رساله دوم سموئیل

۷ و بعد از چهل سال یا چهار سال چنانچه در عربی و سریانی نوشته شده است، ایسلام پادشاه را گفت که التماس آنکه روانه شوم و نزاری که در حبرون بنام خداوند نموده ام ادا نصایم

چه بنده و قتیکه در جسر در سوریه می بودم نزاری کردم که هرگاه خداوند مرا به اورشلیم باز رساند پس خداوند را بنی گوی خواهم کرد

۹ و پادشاه ویرا گفت که ایسلام مت برو و او برخاسته روانه حبرون شد

۱۰ اما ایسلام بر تمامی فرقه های بنی اسرائیل جاسوسان فرستاد و گفت و قتیکه آواز کونا را بشنوید بگوئید که ایسلام در حبرون پادشاه شده است

۱۱ و دوصل کس از اورشلیم همراه ایسلام شدند که ایشانرا خوانده بود و ایشان بصلی صاف روانه شدند و از هیچ واقفانه

۱۲ و ایسلام اهی توفیل جمیسلون میسر داود را از وطن مالف یعنی از جمیسلون طلبید که او ذبائح را میگی رانید و این طوطیه استحکام یافت و همراهان ایسلام علی الدوام زیاده می شدند

۱۳ و قاصدی پیش داود رسید که گفت که دلای مردان اسرائیل در پی ایسلام است

۱۴ و داود همه ملازمان خود را که در اورشلیم بودند گفت که هر یک ازین و بکر بنیم والا از ایسلام رهائی نخواهیم

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا ابدی الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا این الابد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

۲۹ پس صادق و ابیما ناز صندوق خد را بشهر باز بردند و
در اینجا ماندند

۳۰ و داود بکوه زیتون فرار رفت روان و گریان و پوشید
سرویا برهنه و همه گرومی که همراه وی بودند هر یک سر
خود را پوشید و گویه کنان فرار رفتند

۳۱ و داود را خبر دادند که اخی توفل با ابراهیم یکی از طوطیه
کنندگان است و داود گفت که ای خداوند تدبیر اخی
توفل را یاوه گردان

۳۲ و چنین اتفاق افتاد که چون داود بر سر کوه رسید تا در اینجا
پیش خدا سجده بجا آورد اینک حوسای ارکی بالباس چاک
زده و خاک بر سر ریخته به استقبالش آمد

۳۳ داود ویرا گفت هرگاه تو بامن روانه شوی مرا و بال
خواهی بود

۳۴ لیکن هرگاه بشهر باز روی و ابراهیم را بگوئی که
ای پادشاه بنده تو خواهم بود چنانچه تا حال بنده
بدست بوده ام همانطور الحال بنده تو نیز خواهم
بود پس ممکن است که تدبیر اخی توفل را برای
من بشکنی

۳۵ آیا در اینجا صادق و ابیما ناز کامنان با تو نیستند لهذا
هرچه از بارگاه پادشاه بشنوی صادق و ابیما ناز کامنان
را از آن مطلع ساز

۳۶ اینک در پسر ایشان یعنی اخی معص پسر صادق و

یونان پسران را با ایشان مستند و هر چه بشنود
 بر ساطت ایشان مرا معبر سازد
 ۳ پس حوسای دوست داود بشهر رفت و باسلام به اورشلیم
 رسید

باب شانزدهم

۱ و داود قدری از سرکوه گذشته که اینک صیبا خادم
 مفی بوست با وی دو چارشل که دو خر بالانی همراه داشت
 و باز آنها یکصد نان و یک صد خوشه انگور و یکصد
 میوه تابستانی و یک قرابه می برد
 ۲ و پادشاه صیبا را گفت که ازینها مقصود تو چیست
 صیبا گفت که خرما برای سواری اهل خانه پادشاه
 و نان و میوه تابستانی برای خوراک جوانان و می
 برای هرآنکه در بیابان مانده شود بنوشد
 ۳ پادشاه گفت اما پسر مخدوم تو کیاست صیبا پادشاه
 را گفت اینک در اورشلیم می باشد زیرا که گفت
 امروز خاندان اسرائیل سلطنت پدر مرا بمن باز
 خواهند داد

۴ پس پادشاه صیبا را گفت که اینک هر چه از مفی بوست
 است از آن تست و صیبا گفت که به کمال نیاز امیدوارم
 که در نظر تو ای مخدوم من پادشاه توفیق یابم *
 ۵ و پادشاه داود بحوریم میرسید که اینک شخصی از

اهل خانه ساؤل سمعي نام پسر چيرا ازانجا برئي آمد
وهر لحظه نفرين مي كرد

۶ وهر داود وهر همه ملازمان پادشاه داود سنگ انداخت
وهمه مردمان و همه پهلوانان از چپ و راست وي بودند*
۷ و مضمون نفرين سمعي اينست بيمرون آ بيمرون آ اي
مرد خونخوار اي مرد بليعال

۸ تمامي خون خاندان ساؤل را كه بجاي وي جلوس
نموده خداوند افراتر تو رسانيده است و خداوند
سلطنت را بدست اسلام پسر تو سپرده است و اينك تو
در بد كاري خود گرفتار شده بيمزايي انكه خونخوار ي*
۹ پس ابي ساي پسر صرويه پادشاه را گفت كه چرا اين
سنگ مرده بر من و من پادشاه نفرين كنند اجازت
بده تارفته سرويرا به برم

۱۰ و پادشاه ويرا گفت كه مرا با شما اي پسران صرويه
چه كار است بگزاريد تا نفرين كنند زيرا كه خداوند
او را فرموده است كه برداود نفرين كن پس كه پرسيد
كه چرا همپنين كردي

۱۱ و داود ابي ساي و تمامي ملازمان خود را گفت كه اينك
پسر من كه از پشت من برآمد قصد جان من ميكند
فكيغه اين بنياميني او را بگزاريد تا نفرين كنند
چه خداوند او را فرموده است

۱۲ شايد كه خداوند بوزاري من توجه كند و خداوند
بعوض نفريني كه او امروز بمن كرده است نيكوي برساند*

- ۱۳ و چون داود با همراهان خود در راه می بود نعل سمعی
مقابل وی برداشتن کوه میرفت و در رفتن نفرین میکرد
و سنگ بروی می انداخت و خاک می افشاند
- ۱۴ و پادشاه با همه همراهان خود خسته رسیدند و در آنجا
خود را تقویت دادند
- ۱۵ و ایسلام با همه خلائق یعنی مردان اسرائیل به اورشلیم
رسید و اخی توفل با وی بود
- ۱۶ و چون حوسای ارکی دوست داود پسر ایسلام رسید
حوسای ایسلام را گفت که پادشاه زنده باد پادشاه
زنده باد
- ۱۷ و ایسلام حوسای را گفت همین مهر با بی است که
پادوست خود کردی چرا با دوست خود نرفتی
- ۱۸ حوسای ایسلام را گفت خیر لیکن هر که را خداوند
و این قوم و همه مردان اسرائیل اختیار کنند من از آن
وی مستم و با وی خواهم ماند
- ۱۹ دیگر آنکه من کرا اطاعت کنم آیا مطیع پسر وی نشوم
چنانچه در حضور پادشاه اطاعت بجا آوردم همچنان
در حضور تو خواهم بود
- ۲۰ پس ایسلام اخی توفل را گفت که با خود مشورت کنی
که چه باید کرد
- ۲۱ اخی توفل ایسلام را گفت که با آن زنان نامنکوحه
پدر خود که برای حراست خانه گنشته است نزدیکی

- ۵ و یهو شروع ایشانرا فرموده که پیش صندوق خدای خود تا به میان یزدین بگذرید و بعدد فرقه های بنی اسرائیل هر کس سنگی برگرفت به لیل
- ۶ تا علامتی در میان شما باشد که چون اولاد شما من بعد به پرسند که از این سنگها مطلب چیست
- ۷ پس ایشانرا جواب بدید که آب یزدین پیش صندوق مهمل نامه خداوندی منقطع شد و قتی که از یزدین عبور می نمود آب یزدین منقطع شد و این سنگها برای بنی اسرائیل تا این الا باد یاد گاری خواهند بود
- ۸ و بنی اسرائیل بموجب حکم یهو شروع عمل نمودند و چنانچه خداوندی به یهو شروع فرموده بود بعدد فرقه های بنی اسرائیل دوازده سنگ از میان یزدین برداشتند و بنی اسرائیل تا منزل گاه با خود برده در آنجا نهادند *
- ۹ و یهو شروع در میان یزدین در قلعه گاه کاهنایی که صندوق عهد نامه را بردند دوازده سنگ ایستاده کرد که آنها تا امروز در آنجا موجود است
- ۱۰ زیرا که کاهنایی که صندوق را می بردند در میان یزدین ایستاده اند تا هر چه خداوندی یهو شروع را برای تاکید قوم فرموده بود مطابق آنچه موسی یهو شروع را فرموده بود اتمام یافت و قوم به تعجیل عبور نمود *
- ۱۱ چنین واقع شد که چون تمامی قوم بالکل گلی شده بود پس صندوق خداوندی با کاهنان در نظر قوم گلی شد *

- ۵ پس ايسلام گفت كه حوساي ار كي را نيز طلب كن تا
از زبان وي نيز بشنويم
- ۶ و حوساي چون به ايسلام رسيده ايسلام ويرا گفت كه
اخي توفل چنين گفته است آيا موافق گفته ري عمل
نمايم والا تو بگو
- و حوساي ايسلام را گفت كه نصيحتي كه اخي توفل داده
است در اين هنگام نيكو نيست
- ۸ و حوساي گفت كه تو خود ميداني كه پدر تو در همراهمان
وي ذوي الاقتلار هستند و آزوده دلند چون خوسي
كه در صحرا بچه گان از وي برده باشند و پدر تو صاحب
جنگ است و با خلاق شب بچيا نخواهد ماند
- ۹ اينك در مغاكي يا جاي ديگر پوشيده است و چنين
خواهد شد كه چون ابتدا بعضي از ايشان منبزم
شوند هر كه خبر اين حال بشنود خواهد گفت كه درميان
همراهمان ايسلام قتل واقع شده است
- ۱۰ و دليل نيز كه دلش چون دل شيراست با تمام گل اخته
خواهد شد چه تمامي بني اسرائيل مي دانند كه پدر
تو پهلوان است و همراهمان وي ذوالاقتلارند
- ۱۱ بنا بران مصلحت در ان مي بينم كه تمامي بني اسرائيل
از دان تا به پير سميع بگشودت رملي كه بر كفار درياست
پيش تو مجتمع شوند و تو خود متوجه جنگ شوي
- ۱۲ پس در جائي كه يافته شود تلاري وي خواهيم كرده
چنانچه ششم كه بر زمين مي افتد خود را بروي خواهيم

انداخت تاوي واز همه همراهان وي يکي هم باقي
نماند

۱۲ و هرگاه بشهري پناه برده باشند پس تمامي بني اسرائيل
طنابها بران شهر خراهند انداخت و آنرا به رود خانه
خواهند کشيد پاره چه سنگي يافت نشود

۱۳ و ايسلام و همه مردان اسرائيل گفتند که نصيحت حوساي
ارکي بهتر است از نصيحت احي توفل چه نقد بر خداوند
نصيحت نهکب احي توفل را باطل کرد انيد تا خداوند بر
ايسلام بلائي نازل کند

۱۴ پس حوساي صادق و ابيانار کاهنان را گفت که احي توفل
ايسلام و مشايخ بني اسرائيل را چنان نصيحتي داده است
و من چنين نصيحتي داده ام

۱۵ حال آنکه بزودي بفرستيد و دارد را بگوئيد که
در صهراي صاف مقام مکن ليکن بسرميت روانه شو
مبادا که پادشاه معه همراهان خود تلف شود

۱۶ اما يوناثان و احيامعص در نزديگي مين روجيل ماندند
زيرا که آشکارا داخل شهر نتوانستند شد و گنهزکي
رفته ايشانرا خبر داد و ايشان رفته پادشاه داود را
اطلاع نمودند

۱۸ اما کودکي ايشان را ديده ايسلام را خبر داد لکن
ايشان هر دو به تعجيل روانه شدند و بخانه شخصي در
بهرريم رسيدند که در صحن خانه وي چاهي بود و
دران فرود رفتند

۱۹ و انزن چادري بر سر چاه انداخت و بزبان گندم بلغور کرده را پاشید و ازان امر کسي اطلاع نيافت

۲۰ و ملازمان ايسلام در خانه نزد ان زن رسیده گفتند که احييمعص و يونانان کجا هستند زن ايشان را گفت که از جوي آب گذر کرده اند و ايشانرا تفحص نموده نيافتند پس به اورشليم مراجعت کردند

۲۱ و بعد از رفتن ايشان از چاه بيرون آمدند و روانه شده پادشاه داود را خبر دادند و داود را گفتند که بر خيز و بزودي از آب عبور کن که احيي توفل همچنين نسيبت بتوفل نصيحتي کرده است

۲۲ پس داود با همه همراهان خود برخاسته از يردين عبور نمودند و چون روز روشن شد يکي از ايشان باقي نبود که از يردين عبور نکرده باشد

۲۳ و احيي توفل چون ديد که نصيحتش کار گر نيامد بر خر بالان نهاد و برخاست و بخانه خود بوطن مالوف روانه شد و در باره خانه خود قلغن نموده خود را خفه کرد و مرد و در قبر پدر خود مدفون شد

۲۴ پس داود به مکناتيم رسيد و ايسلام با همه مردان اسرا ئيل از يردين عبور نمود

۲۵ و ايسلام عما سارا بسمه سالاري بعوض يوآب نامزد کرد که اين عما سا پسر شخصي بود يثرا نام مرد اسرا ئيلي که با ابي غال دختر ناحاس خواهر صرريه مادر يوآب نزد يکي کرده بود

۲۶ پس بنی اسرائیل و اسرائام در زمین جلعاد خیمه زدند *

۲۷ و چنین واقع شد که چون داود به مخنائیم رسید

سویي بسروناحاص متوطن ربه از بنی عمون و ما کیر

بن عمیشیل متوطن بود بار و بر زلای جلعاد ی متوطن

رو جلی

۲۸ بسترها و لگن ها و ظروف سفالین و گندم و جو و آرد

غله برشته و باقله و علس و لوبیای برشته

۲۹ و شهن ذکر و گوسفند و پنیر گا و برای اطعمه داود و

همراهان وی آوردند زیرا که گفتند که خلاق در

پایان مانده و گرسنه و تشنه هستند

باب هجدهم

۱ و داود خلاق یقی که همراه وی بودند سان دید و همین

باشیان و یوز باشیان برایشان گماشت

۲ و داود ثلث خلاق را زیر دست یوآب و ثلثی را زیر دست بسرو

صرویه برادر یوآب و ثلث دیگر زیر دست اتای جتی روانه

کرد و پادشاه خلاق را گفت که فی الحقیقت خود نیز

باشما روانه خواهم شد

۳ ایشان جواب دادند که نباید روانه شوی هرگاه ما بگریزیم

در باره ما فکری نخواهند کرد و هرگاه نصف ما بمیرند

در باره ما فکری نخواهند کرد لیکن تو بقدر ده هزار

از ما هستی بنا بران مصلحت در آن است که تو از داخل

شهر ما را مل د کنی

۴ و پادشاه ایشان را گفت که هر چه صلاح بدانی
چنان خواهم کرد و پادشاه به پهلوی دروازه ایستاد
و همه خلایق صد صد هزار هزار بیرون آمدند

۵ و پادشاه یوآب و ابی ساری و اتایی را قدغن فرمود
که بنای بر خاطر من با آن جوان یعنی ایسلام ملائمت
کنند و همه خلایق شنیدند که پادشاه در باره ایسلام
همه امیران را چنین قدغن فرمود

۶ پس خلایق بمقابل بنی اسرائیل در صحرای خروج نمودند
و جنگ در غلبه افرائیم روی داد

۷ و در آنجا بنی اسرائیل از ملازمان داود کشته گشتند
و در آنروز قتل عظیم واقع شد بعدد بیست هزار کس *
۸ زیرا که جنگ در آنجا بر تمامی روی زمین منتشر
گشت تلف شدگان غلبه در آنروز زیاده بودند از تلف
شدگان شمشیر

۹ و ایسلام با ملازمان داود دوچار شد و ایسلام بر
اشتری سوار بود و اشتر زیر درخت بلوطی عظیم
رفت و سروی بر شاخهای بلوط گرفت و میان زمین و
آسمان آویخته شد و اشتری که زیر وی بود راه
خود گرفت

۱۰ و شخصی مشاهده اینحال کرده یوآب را اطلاع داد
و گفت که اینک ایسلام را به درخت بلوط آویخته
دیدم

۱۱ یوآب خبر دهنده را گفت که اینک تو مشاهده کردی

برای چه او را بر زمین نینداختی که من ده مشقال

سیم و کمر بندی را بند میل آدم

۱۲ آن شخص یوآب را گفت با وجود آنکه یک هزار مشقال

سیم در دست خود می گرفتم بر پسر پادشاه دست نمی

انداختم چه ما خود شنیدیم که پادشاه ترا و ابی ساي

و اتای را چنین قدغن نمود که زیهار کسی بران

جوان اسلام دست میندازد

۱۳ والا ستم بر جان خود نمی کردم از آنرو که امری نیست

که از پادشاه پوشیده ماند و تو خود معاند من می شدی

۱۴ و یوآب گفت که با تو درنگ نباید کرد و سه سال در

دست خود گرفته در دل اسلام فرو کرد چه او در

قلب در ریخت زنده بود

۱۵ و ده جوان که سلاح دار یوآب بودند گردا گرد اسلام

آمده زدند و کشتند

۱۶ و یوآب گرنا بنواخت و خلائق از تعاقب بنی اسرائیل

مراجعت کردند چه یوآب خلائق را باز داشت

۱۷ و اسلام را گرفته در مغاکي عظیم در غلب انداختند و

توده بزرگ از سنگها بالای وی درست کردند و تمامی

بنی اسرائیل مر یک به خیمه خود گریخت

۱۸ اما اسلام در حیات برای خود ستونی برپا کرده بود

که آن دروادی پادشاه موجود است و ستون را باسم

خود مسمی گردانید و تا امروز به مقام اسلام مشهور

است

۱۹ پس احمیمصص بنی صادق گفت که الحال می شتابم و
پادشاه را اطلاع می دهم که چه طور خداوند برای وی
از دشمنان انتقام گرفته است

۲۰ و یوآب ویرا گفت که امروز خبر نباید برد لیکن روز
دیگر خبر به بر اما امروز خبر نباید برد از آنرو که پسر
پادشاه مرده است

۲۱ پس یوآب کوسیی را گفت که برو از آنچه دیده پادشاه را
خبر ده و کوسیی پیش یوآب تعظیم بجا آورده بشتافت *

۲۲ پس احمیمصص بنی صادق باردیگر یوآب را گفت باین
همه اجازت بده تا در عقب کوسیی بشتابم و یوآب گفت
ای پسر تو چرا بشتابی که تو خبر شایسته نداری

۲۳ گفت لیکن باینهمه بشتابم ویرا گفت برو پس احمیمصص
را میندان گرفته بدید و از کوسیی بگفت شت

۲۴ و دادود دره الان دروازه نشسته و دید بان به بام دروازه
فراز رفت و نظرا نداخته دید که اینک شخصی تنها
میدود

۲۵ و دید بان فریاد برآورد و پادشاه را اطلاع داد و
پادشاه گفت که اگر تنها باشد خبری در دهان وی
است و او به تعجیل نزدیک رسیده

۲۶ و دید بان شخصی دیگر را نیز روان دید و دید بان دربان
را آواز داد و گفت اینک شخصی دیگر تنها میدود
پادشاه گفت او نیز خبری می آرد

۲۷ و دید بان گفت میدانم که دویزدن نخستین چون

دویدن احمیص بن صادق است پادشاه گفت او
مرد نیکو است بشارت نیک می آرد

۲۸ و احمیص آواز داده پادشاه را گفت سلامت بر تو
باد و پیش پادشاه رو بر زمین نهاده گفت مبارک باد
خداوند خدای تو که کسانی را که بر مخدوم من
پادشاه دست درازی کردند تسلیم نموده است

۲۹ پادشاه پرسید که آیا آن جوان اسلام بسلامت
است احمیص در جواب گفت که چون پیر آب خادم
پادشاه و این بنده را روانه کرد هنگامه عظیم دیدم
اما از کیفیتش واقف نشدم

۳۰ پادشاه گفت که یک طرف شو و حاضر باش او یک طرف
شده ایستاد

۳۱ و اینک کوسی رسید و کوسی گفت ای مخدوم من پادشاه
خبری آوردم چه خداوند امروز از همه اعدای تو
انتقام گرفته است

۳۲ و پادشاه از کوسی پرسید که آیا آن جوان اسلام
بسلامت است کوسی جواب داد که دشمنان مخدوم
من پادشاه و همه کسانی که بقصد زیان تو برخیزند
حال ایشان چون حال آن جوان باد

۳۳ و پادشاه بسیار مضطرب گردیده بر فراز حجره که
بالای دروازه بود رفت و بگریه درآمد و در وقت رفتن
چنین میگفت که ای فرزندان من اسلام فرزندان من فرزندان

رساله دوم تمثیل

من ایسلام کاش که من بعوض تومی مردم ای ایسلام
فرزند من فرزندی من

باب نوزدهم

- ۱ و یو آب را خبر دادند که اینک پادشاه درباره ایسلام
گریه وزاری میکند
- ۲ و فتح امروز برای تمامی قوم بگریه مبدل گردید
زیرا که قوم در آنروز شنیدند که پادشاه برای فرزندی
خود آزرده دل است
- ۳ و قوم در آنروز بدی خود را داخل شهر نمودند
چون اشخاصی که در معرکه منهزم شده از روی شرم
بدی میروند
- ۴ لپکن پادشاه روی خود را پوشید و پادشاه به آواز
بلندی فریاد برآورد که ای فرزندی من ایسلام ای
ایسلام فرزندی من فرزندی من
- ۵ و یو آب در خانه پیش پادشاه رفت و گفت که امروز
همه ملازمان خود را خجیل گردانیده که ایشان جان
ترا و جان پسران و دختران و جان زنان منکوحه و
فامنکوحه ترارها نیده اند
- ۶ که دشمنان خود را دوست و دوستان خود را دشمن
میداری چه امروز آشکارا کرده که امروز نه برامرا
و نه برخادمان التفات میدانی امروز نیک دریافته ام

که اگر ایسلام زنده می ماند و ما همه امروز می مردیم
پسندیده نظر نمی بود

۷ حال آنکه برخیز و بیرون بیا و با ملا زمان سخنان
دلپذیر در میان آر که سوگندی بنام خداوند هرگاه
بیرون نیایی یکی با تو امشب نخواهد ماند و این حادثه
برای تو زشت تر است از آنکه از وقت طفولیت تا حال
بر توری داده است

۸ پس پادشاه برخاسته در دالان به نشست و همه خلایق
را اطلاع دادند که اینک پادشاه در دالان نشسته است
همه خلایق پیش پادشاه حاضر شدند چه بنی اسرائیل
هر یک به خیمه خود گریخته بودند

۹ و تمامی قوم در همه فرقه های اسرائیل منازعت نمودند
و گفتند که پادشاه ما را از دست دشمنان نجات داد
و از دست فلسطیان رها نمود و الحال برای ایسلام از
زمین گریخته است

۱۰ و ایسلام که ما او را به پادشاهی مسیح نمودیم در جنگ
کشته شده است پس چرا در باره باز آوردن پادشاه سخن
نگوئید

۱۱ و پادشاه داود صادق و ابیاندار کاهنان را پیغام
فرستاد و گفت که مشایخ یهودا را بگوئید که چرا شما
در باره باز آوردن پادشاه بخانه خود احوال می ورزید
که مکالمات تمامی بنی اسرائیل بسمع پادشاه بلکه
بخانه وی رسیده است

۱۲ شما برادران من هستند بلکه شما گوشت و استخوان
من هستید پس چرا در باز آوردن پادشاه احمال
می ورزید

۱۳ و عمارا بگوئید که آیا تو از گوشت و استخوان من
نیستی خدایانقدر روزیاده براین بامن کنده اگر تو
معرض یوآب در خلعت من بمنصب سپه سالاری علی
الدوام سرفراز شوی

۱۴ و دل مردان یهود را چون یکل به خود مائل
گردانید چنانچه به پادشاه پیغام فرستادند که با
همه ملازمان خود مراجعت کن

۱۵ پس پادشاه مراجعت کرده به بردین رسید و بنی
یهودا به استقبال پادشاه به غلغاله رسیدند تا پادشاه را
در عبور بردین ادای خدعت بجا آرند

۱۶ و سمعی بن جیرا بنیامینی عبوری با بنی یهودا به
استقبال پادشاه داد رسید

۱۷ و یک هزار کس از بنی بنیامین و صیها ملارم خاندان
ساؤل با پانزده پسر و بیست خادم که با وی بودند
پیش پادشاه از بردین عبور نمودند

۱۸ و زورقی بر وی بردن اهل خانه پادشاه بموجب فرموده
پادشاه عبور نمود و سمعی بن جیرا پیش پادشاه
چون از بردین عبور نموده بود بررو افتاد

۱۹ و پادشاه را گفت که مخدوم من پادشاه بنده را
بگنهار می منسوب نکنی و عنادی را که بنده در روزی که

مخدوم من پادشاه از اورشلیم بیرون میرفت مرتکب
شدم در دل مدار پادشاه این امر را خاطر نشین
خود نه نمایم

۲۰ زیرا که بنده میدانم که گنہگار است بنا بران اینک
امروز نخستین رسیدم ام از همه خاندان یوسف تا
به استقبال مخدوم خود پادشاه آمده باشم

۲۱ اما بی ساری پسر صرویه در جواب گفت که آیا سمعی
پسرای این کار کشته نگردد به مکافات آنکه بر مسیح
شده خداوند نفرین کرد

۲۲ و داد و گفت که ای فرزندان صرویه مرا باشما چه
کار است که امروز مخالف من باشید آیا کسی امروز
در اسرائیل کشته گردد آیا امروز نمیدانم که پادشاه
بنی اسرائیل هستم

۲۳ پس پادشاه سمعی را گفت مقتول نخواهی شد و پادشاه
با وی سوگند یاد کرد

۲۴ و مفی بوسنت بن ساؤل به استقبال پادشاه رسید که
پای خود را نه پیراسته و ریش نه تراشیده و جامه ها
را نه شسته بود از روزیکه پادشاه بیرون رفت تا
روزی که باز سلامت رسید

۲۵ و چون به استقبال پادشاه به اورشلیم رسید پادشاه
ویرا گفت که ای مفی بوسنت چرا با من همراه نشدی *

۲۶ جواب داد که ای مخدوم پادشاه نوکر من مرا فریب

داد چه بنده گفت که برخیز پالان نهم تا سوار شده نزد
پادشاه بروم چه بنده لنگ است

۲۷ و او نزد مخدوم من پادشاه هر بنده تهمت زده است لیکن
مخدوم من پادشاه چون فرشته خداست پس هر چه پسندیده
نظر تو باشد بعمل آر

۲۸ زیرا که تمامی اهل خانه پدر من پیش پادشاه چون اموات
می بودند اما بنده را در میان کسانی که از خوان تو
می خوردند جای ندادی پس دیگر سبب فریاد من نزد
پادشاه چیست

۲۹ پادشاه ویرا گفت دیگر چرا احوال خود را بیان میکنی فرموده ام
که تو وصیها زمین را در میان خود قسمت نمایند

۳۰ مگر بوسه گفت جمله را او بدارد از آن رو که مخدوم
من پادشاه بخانه خود سلامت رسیده است

۳۱ و برز لای جلعهادی از زوجهایم رسیده از پدرین با پادشاه
عبور نمود تا در عبور پدرین بساؤل پادشاه باشد

۳۲ اما برز لای بسیار پیر بود و هشتاد سال عمرداشت و
او اسباب معیشت برای پادشاه مهیا کرده و قتی که در محنائیم
می بود چه او بسیار دولت مند بود

۳۳ پادشاه برز لای را گفت که بامن عبور نما و ترا در اورشلیم
با خود شریک عیش می سازم

۳۴ و برز لای پادشاه را گفت که بقای مصر من آبا چه قدر
است تا همراه پادشاه به اورشلیم روانه شوم

۳۵ امروز هشتاد ساله هستم آبا فرق نیک و بد میتوانم کرد

آیا بنده هر چه بخورم و بنوشم ذوق آن می برم آیا
آواز مطرب و مطربه را می شنوم پس چرا این بنده
برای مخدوم من پادشاه باری گردد

۳۶ بنده قدری از یردین با پادشاه عبور خواهد کرد
پس چرا پادشاه همکافات این قدر را جر برساند

۳۷ بنده را اجازت بده تا بازگشته در وطن مالوف بمیرد
و در بهاولی قبر پدر و مادر خود بخوابد لیکن اینست
بنده تو که تمام او همراه مخدوم من پادشاه عبور نماید
و هر چه پسندیده نظر تو باشد با وی بعمل آر

۳۸ پادشاه جواب داد که که تمام با من عبور نماید و هر چه
پسندیده نظر تو باشد با وی بعمل خواهم آورد و تو
هر چه از من بخوامی برای تو به انجام خواهم رسانید
۳۹ و تمامی خلایقی از یردین عبور نمودند و چون پادشاه
گشایه بود پادشاه بر زلای را بوسه و بر روی دمای
خیر خواند و او همکافات خود مراجعت کرد

۴۰ و پادشاه تا به فلغال ره پیمود و که تمام همراه وی رفت
و تمامی طایفه یهودا و نصف طایفه اسرائیل نیز در
حد مت پادشاه همراه شدند

۴۱ و اینک همه مردان اسرائیل پیش پادشاه حاضر شدند
و پادشاه را گفتند که چرا برادران ما مردان یهودا
ترا دزدیدند و پادشاه را با اهل و عیال و همه مردان
داود را همراه وی تا بن طرف آوردند

۴۲ و تمامی بنی یهودا بنی اسرائیل را جواب دادند

بسیب انکه پادشاه با ما قربت دارد پس در بنصورت
چرا خشمناک گردیدل آیا از اخراجات پادشاه چیزی
خورده ایم یا چیزی بنا بخشیده است

و مردان اسرائیل بنی یهودا را جواب دادند و گفتند
که ما در پادشاه ده حصه میداریم مادر داود بر شما
ترجیح داریم پس چرا ما را با حقارت نگرستی و در باز
آوردن پادشاه با ما نخست مشورت نکردید و گفته های
بنی یهودا از گفته های بنی اسرائیل درشت تر بود

باب بیستم

۱ و اتفاقاً یک مرد بلیعال در اینجا بود سبع نام بن مکیری
مرد بنیامینی و او کرنا نواخته گفت که مادر داود حصه
نمیداریم و در بن یسعی بر او ما میراثی نیست ای بنی
اسرائیل هر کس به خیمه خود
۲ پس هر کس از بنی اسرائیل از پیروی داود انحراف
ورزیدند و سبع بن مکیری را پیروی کردند لیکن بنی
یهودا از یهودین تا به اورشلیم به پادشاه خود ملحق
بودند

۳ و داود به اورشلیم بخانه خود رسید و پادشاه آن ده
زن نامنکوحه را که برای حراست خانه گذاشته بود
گرفته بقیل خانه فرستاده پرورش نمود اما با ایشان
نزدیکی بدین طور چون بیوگان تا روز موت محبوس
بودند

- ۴ پس پادشاه عماسا را فرمود که بنی یهودا را در عرصه سه روز پیش من جمع کن و تو خود در اینجا حاضر باش *
- ۵ بنا بران عماسا برای فراهم آوردن بنی یهودا رفت اما او خود از وقت موعود درنگ نمود
- ۶ و داود ابي ساي را گفت که الحال سبع بن مکيري زياده از اسلام بر ما زبان خواهد رسانيد ملازمان مخدوم خود را گرفته تعاقب وي کن مبادا که شهرهاي مخصون را متصرف شده از مارهائي يابد
- ۷ و مردان يواّب و کریشيان و فليثيان همه ذري الاقداز متعاقب وي شدند و از اورشليم بيرون رفتند تا سبع بن مکيري را تعاقب نمايند
- ۸ چون به سنگ عظيم که در جبعون بود رسيدند عماسا از ايشان پيشتر رفت و جامه که يواّب پوشيده بود بردي چست بود و بالاي ان کمر بندي با شمشير معه فلان بر کمر بسته بود و در رفتار شمشير بر آمده افتاد
- ۹ و يواّب عماسا را گفت که اي برادر سلامتي و يواّب ريش عماسا را بدست راست گرفت تا به بوسد
- ۱۰ اما عماسا به شمشيري که در دست يواّب بود التفات نه نمود پس او را از ان زير دنده پنجم زد و احشاي ويرا بر زمين ريخت و او مرد بعد يواّب با ابي ساي برادر خود سبع بن مکيري را تعاقب کرد
- ۱۱ ويکي از همراهان يواّب در پهلوي وي ايستاده گفت رساله دويم سحر تيمل

هرکسي که مساعی یوآب باشد از طرف داود است یوآب
را پیروى کند

۱۲ اما عماسا بر سر شاه راه در خون غلطیک وان مرد چون
دید که همه خلایق ایستاده اند عماسا را از شاه راه
یکسو برده در میدان نهاد و چون دید که هر که نزدیک
وى رسیده ایستاده شد چادری را بروى افکند

۱۳ چون او از شاهراه برداشته شد همه خلایق به تعجب
سمع بن مکهرى در پی یوآب شد

۱۴ و از همه فرقه های اسرا ئیل تا به آبیل و بیت معکه و
مجموع بنی ییروى رسید و ایشان نیز فرا هم آمده در پی
اوشدند

۱۵ و در آبیل بیت معکه رسیده او را محاصره نمودند و
النکى بمقابل شهر ساختند و آن درختلى برپا شد و
همه همراهان یوآب به انهدام حصار پرداختند

۱۶ پس زنى عاقله از شهر فریاد برآورد که بشنوید بشنوید
یوآب را بگوئید که در اینجا نزدیک شو تا با تو گفتگو
نمایم

۱۷ او چون نزدیک وى رسید زن گفت آیا تو یوآب هستی
جواب داد که منم پس ویرا گفت که سخنان کنیز را بشنو
جواب داد می شنوم

۱۸ پس او به تکلم درآمده گفت که در ابتدای این کار مشروها
با یکدیگر میگفتند که البته از اهل آبیل استفسار
خواهند کرد و همچنین به انجام خواهند رسانید

- ۱۹ من در میان بنی اسرائیل صلح اندیش و امان خواه هستم
 تو میخواهی که شهری و مادری که در اسرائیل است
 محو کنی چرا میراث خداوند را بلع نمایی
- ۲۰ یوآب در جواب گفت هاشا هاشا که من بلع نمایم
 یا خراب کنم
- ۲۱ این حادثه نه چنین است لیکن مرد افرائیمی شمع بن مکیری
 نام داشت خود را بمقابل پادشاه یعنی داود دراز کرده
 است همان کس را تسلیم کن و بس از شهر دور خواهم
 شد زن یوآب را گفت اینک سروي از بالاي دیوار نزد
 تو افکنده خواهند شد
- ۲۲ پس انزن عاقله نزد تمامی اهل الشهر رفت و ایشان سر
 شمع بن مکیری را بریختند و بیش یوآب افکندند و او
 کرنا بنواخت و ایشان از شهر دور شده هر کس به خدمت
 خود رفت و یوآب نزد پادشاه به اورشلیم مراجعت
 کرد
- ۲۳ اما یوآب سه سال تمامي فوج بنی اسرائیل بود و بنایه
 بن یهوئادع سرمهنگ گریشیان و فلیشیان بود
- ۲۴ و ادورام سرمهنگ تحصیلداران و یهو صافا بن اخیلود
 اخبار نویس
- ۲۵ و سیامحرر و صا دوق و ابیا تارکامنان
- ۲۶ و عیرا با یثیری نیز در خدمت داود منصبی داشت

باب بیست و یکم

بعده در ایام داود مدت سه سال سال بعد سال فاطمی واقع شد و داود از خداوند استفسار نمود و خداوند جواب داد که بسبب ساؤل و بسبب خاندان خونریز وی است از آن رو که جبعونیان را کشت

و پادشاه جبعونیان را طلبیده به ایشان گفت اما جبعونیان از بنی اسرائیل نبودند بلکه از بقیه اموریان و بنی اسرائیل با ایشان سوگندی یاد کرده بودند و ساؤل از روی غیرت درباره بنی یهودا و بنی اسرائیل اراده قتل ایشان کرد

۳ لیل داود جبعونیان را گفت که بنا برخاطر شما چکنم به چیز مکافات نمایم تا شما بر مهرات خداوند دعاي خیر بخوانید

۴ و جبعونیان و پراگفتند که زروسم از ساؤل و خاندانش نخواهیم و کسی را در اسرائیل بنا برخاطر ما نباید کشت او گفت هر چه بگوئید برای شما بعمل می آرم
۵ ایشان پادشاه را در جواب گفتند شخصی که ما را تلف نمود و قصص استقبال ما کرد بعد یک در هیچک از حدود بنی اسرائیل باقی نمانیم

۶ هفت کس از پسران وی تسلیم ما شوند تا ایشانرا بحضور خداوند در جمع ساؤل برگزیده خداوند بر دار کشیم پادشاه گفت که تسلیم میکنم

۷ اما پادشاه بر مغبی بر سمت بن یونا ثان بن ساؤل رحمت

نمود. بسبب سوگند خداوند که در میان ایشان بود

یعنی در میان داود و یوناثان بن ساؤل

۸ یعنی پادشاه دو پسر رصفه دختر ایه که آنها را برای

ساؤل زائیده بود یعنی ارمونی و مفی پوست و پنج پسر

میکل دختر ساؤل که ایشان را برای مد رئیل بن

برزلای محولا ئی زائیده بود

۹ و ایشان را بدست جبعونیان سپرد و بر کوهی بحضور

خداوند بر دار کشیدند و آن هفت کس بیکبارگی مردند

و در ایام نخستین در شروع حصاد جو مقتول شدند *

۱۰ و رصفه دختر ایه هلاسی گرفته از شروع حصاد تا وقتی که

آب از ابر چکید برای خود بر سنگ فرش کرد و نگذاشت

که طایران هوا در روز و بهائیم صحرا در شب بر لاشهای

ایشان به نشینند

۱۱ و از آنچه رصفه دختر ایه زن نامنکوحه ساؤل کرده بود

داود را خبر دادند

۱۲ و داود روانه شده استخوانهای ساؤل و یوناثان پسرش

را از اهل یا بیس جلعاد گرفت که ایشان آنها را از

کوچه بیت سان زدیده بودند چه در انجا فلسطیان

اوخته بودند و قتی که فلسطیان ساؤل را در غلبوع به

قتل رسانیدند

۱۳ و استخوانهای ساؤل و استخوانهای یوناثان پسرش

را از انجا آورد و استخوانهای اوخته شدگان را

جمع کردند

۱۴ و استخوانهاي ساؤل و يونانان پسرش را در خطه
بنيا مين در صيلاع در مقبره قيس پلش مدفون
کردند و هر چه پادشاه فرمود بجا آوردند و بعد ازان
خدا بر اجابت اهل زمين رغبت نمود

۱ و بعد فلسطيان با بني اسرائيل جنگ کردند و داود
با ملا زمان خود متوجه شد و جنگ فلسطيان پرداخت
و داود بي قوت گشت

۱۱ و يهي بنوب که از اولاد جبار بود که وزن سنان
وي به سبيل ميثقال مس رسيد شمشير نورا بر کمر بسته
بود اراده کشتن داود کرد

۱۷ اما بي ساي پسر صرويه به استعانت وي رسيده فلسطي را
زد و کشت پس همراهان داود با وي سوگندي ياد کردند
که من بعد خود همراه ما متوجه جنگ نخواهي شد مبادا
که نور اسرائيل را منطقي گرداني

۱۸ بعد از اين جنگي ديگر با فلسطيان در جوب اتفاق افتاد
انوقت سبکاي حوسائي صف را که يکي از اولاد جبار بود
کشت

۱۹ و بار ديگر در جوب با فلسطيان جنگ اتفاق افتاد که
در انجا الحانان بن يعري اورجيم مرد بيت لحمي برادر
جاليات جني را کشت که چوب سنان وي مانند ستون
جولاه بود

۲۰ و بار ديگر در جث جنگ اتفاق افتاد که در انجا مرد ي
طويل ا لقد بود که بر هر يک دست شش انگشت داشت

و بر هر یک پانزده انگشت بعد بیست و چهار داشت و
او نیز ولد چهار بود

۲۱ و او چون اسرئیل را ملاقت نمود یونا ثان بن سمعه
برادر زاده داود و پراگشت

۲۲ این چهار کس اولاد چهار درجت بودند و از دست داود
و از دست ملازمان وی گشته گشتند

باب بیست و دوم

۱ و داود در روزی که خداوند او را از دست تمامی
دشمنان و از دست ساؤل نجات بخشید بکسور خداوند
سرودی بنیمضمون بر زبان آورد

۲ و گفت که خداوند کوه من و قلعه من و نجات دهنده من
است

۳ خدائی که برای من چون کوهی است بر وی اعتقاد
دارم شهر من و شاخ نجات من بر چ رفیع من و ملجاء
من نجات دهنده من تو مرا ازستم رهانید

۴ خداوندی که سزاوار حمد است و پرا خواهم خواند
بنیموجه از دشمنان خود رهائی خواهم یافت

۵ چون امواج موت گردد من در آمدن طوفان بنی بلعالم
مرا خوفناک گردانید

۶ رنجهای دوزخ گردد من در آمدن دامهای موت مرا
در گرفتند

۷ در عهد تنگی خداوند را خواندم و سوی خدای خود

- فریاد برآوردم و از همکل خود آواز مرا شنید و فریاد
 من بسمع وی رسید
- ۸ انگاه زمین به تزلزل و لرزه درآمد اساس های آسمان
 بسبب خشم وی بحرکت و تزلزل درآمد
- دود وی از بینی وی درآمد و آتش از دهان وی تلف نمود
 انگشت ها از آن افروخته شد
- ۱۰ آسمان ها را خیم گردانید و نشیب آمد و زیر پاهای وی
 ظلمت بود
- ۱۱ و بر کردی سوار شده پرواز نمود و بر پره های باد هوید
 گشت
- ۱۲ و ظلمت را چون سراپرده گرداگرد خود زد آب های
 فراوان ابرهای کلفت افلاک
- ۱۳ از لمعات پیش وی انگشت ها افروخته شد
- ۱۴ خداوند از آسمان رعد کرد و حق تعالی آواز خود را
 برآورد
- ۱۵ تپهرها را زد و ایشانرا پراکنده کرد برق انداخت و ایشانرا
 منهزم ساخت
- ۱۶ از ملامت خداوند از نفخ دم بینی وی جویهای دریا
 ظاهر گشت اساسهای دنیا نمودار شد آشکارا
- ۱۷ از بالا فرستاد و مرا برگرفت از آب فراوان کشید *
- ۱۸ مرا از دشمن قوی و از اعدای من رهائی داد چه از
 من توانا تر بودند

۱۹ در روز مصیبت بر من حمله کردند لیکن خداوند پناه
من بود

۲۰ مرا بمکانی وسیع در آورد از من راضی شد و برهانید *

۲۱ خداوند موافق راستبازی من پاداش رسانید مانند
پاک دستی من مرا جزا داد

۲۲ از آنرو که طریقهای خداوند را محفوظ داشتم از راه
خدای خود تجاوز نکردم

۲۳ زیرا که همه احکام وی در نظر من بود و از قوانین
وی دور نشدم

۲۴ در حضور وی صالح بودم و خود را از شرارت خود
نگاه داشتم

۲۵ بنابراین خداوند جزای راستبازی مرا بمن رسانید
موافق راستبازی من و صفائی که در نظر وی داشتم
جزا بمن رسانید

۲۶ بامشقی شفقت خواهی ورزیدی با مرد صالح خواهی
بود

۲۷ با منزّه منزّه خواهی بود با کجرو کجروی خواهی کرد *

۲۸ از آنرو که قوم رنجیده را نجات خواهی بخشید و بالا
بینان را پست میکنی

۲۹ که توای خداوند چراغ من هستی و خداوند من
ظلمت مرا بنور مهمل خواهد کرد

۳۰ زیرا که به استعانت تو خیلی را شکستم و به استعانت
خدای خود ارج یوار چستم

رساله دوم سموئیل

۳۱ طریق خدا مکمل است کلام خداوند مصفاست سایر پناه
خواهان را ارسپری است

۳۲ که جز خداوند خدای دیگر کیست و کوه کیست
الا خدای ما

۳۳ خدا همان است که قوت بر کمر من می بندد و راه مرا
کامل می نماید

۳۴ پاهای مرا چون غزال می گرداند و مرا بر مکانهای
رفیع جایی میدهد

۳۵ دشمنهای مرا جنگ می آموزاند چنانچه کان فولادی
از بازوی من شکسته می شود

۳۶ سپر نجات خود را به من بخشیده و شفقت تو مرا
توبیت داده

۳۷ قدمگاه مرا کشاد نمودی چنانچه پاهای من نه لغزید

۳۸ دشمنان خود را تعاقب کردم و محو نمودم و باز نگشتم
تا ایشانرا تلف نکردم

۳۹ و ایشانرا تلف کردم و زخم زدم بعد یکه نتوانستند
بر خاست بلکه در زیر پای من افتادند

۴۰ از انبرو که برای جنگ قوت بر کمر من بسته فصل
کنندگان مرا زیر من انداختی

۴۱ و گردنهای دشمنان مرا بمن دادی تا آنکه اعدای
خود را تلف نمایم

۴۲ نگر نیستند اما نجات دهندنده نبود بلکه سویی خداوند
و او اجابت نکرد

- ۴۳ پس ایشان را چون غبار زمین سائیدم چون خلاب
کوچه ها ایشانرا با یمال نمودم و پراگنده کردم
- ۴۴ از مناقشه قوم من نیز مرا نجات داده مرا حفاظت
کردی تا سر قبائل کزدم قومی که انرا نشناختم مرا
اطاعت خواهند کرد
- ۴۵ اغیار با من تواضع خواهند کرد بمجرب استماع اطاعت
من بجا خواهند آورد
- ۴۶ اغیار بر مرده خواهند شد و در مکانهای پوشیده نیز
هراسان خواهند شد
- ۴۷ خداوندی هست و کوه من مبارک باد و خدای که
کوه نجات من است معزز باد
- ۴۸ خدا همان است که انتقام من میگیرد و اقوام را زیر
فرمان من می آرد
- ۴۹ همان است که مرا از قبضه دشمنان برمی آرد و نیز
مرا بر قصد کنندگان من سوار سازد و گردانیده مرا از
ظالم رها نماید
- ۵۰ بنا بران ای خداوند به شکر گزاری تو در میان قبائل
خواهم پرداخت و بسپاس نام تو مترنم خواهم شد
- ۵۱ او برای پادشاه خود برج نجات است و با مسیح شده خود
داود و بانسل وی تا ابد الابد رحمت می ورزد

باب بیست و سیوم

- ۱ اما اینست سخنان آخرین داود داود بن یسی گفت
مردی سرافراز گشته و مسح شده خدای یعقوب سراینده
خوش الحان اسرائیل چنین گفت
- ۲ روح خداوند بواسطت من میگفت و کلام وی در زبان
من می بود
- ۳ خدای اسرائیل گفت کوه اسرائیل مرا مخاطب ساخت
می باید که حاکم بنی آدم عادل باشد و با ترس خدا
حکومت ورزد
- ۴ و او چون نور صبح خواهد بود وقت طلوع آفتاب بلکه
صبح بی ابر چون گیاهی که بعد از باران از تاثیر
آفتاب از زمین می روید
- ۵ با وجود آنکه خاندان من اینچنین باشد نیست
لیکن عهد جاودانی در هر صورت آراسته و معتدل
با من بست که همین است همه نجات من و همه رغبت
من با وجود آنکه بزودی نروید
- ۶ اما بنی بلیعال چون خارهای افکنده اند آنها را از
دست نتوان گرفت
- ۷ لیکن هرکسی که آنها دست بیندازد لازم است
که از آهنی یا از چوب سنان حفاظت کند و آنها در
همانجا بالکل از آتش سوخته خواهند شد
- ۸ اما اینست اسمای پهلوانی که در خدمت داود
بودند مرد تیکمونی مسمی به عد یغوائلی فایم مقام

و امیرالامرای او بر هشتصد کس حمله کرد و بیکبارگی
ایشان را کشت

۹ و بعد از آن الیعازار بن دودو بن احوچی یکی از آن
سه پهلوان که همراه دارد بودند و قتی که فلسطانی
که بمعرفه جمع شدند و دعوت جنگ نمودند و بنی
اسرائیل دور شده بودند

۱۰ او بر خاسته فلسطیان را رد تا آنکه دستش خسته
شد بلکه دستش به قبضه شمشیر چسبید و خداوند
در آن روز فتی عظیم کرامت فرمود و قوم در عقب وی
برای تاراج بازگشتند و بس

۱۱ و بعد از آن سه بن آجی حاراری اما فلسطیان در قطعه
زمینی که تره ها بسیار بود غنچه شدند و قوم از فلسطیان
گریختند

۱۲ اما او در آن قطعه مکث کرد تا متصرف آن شده فلسطیان
را کشت و خداوند فتی عظیم عنایت فرمود

۱۳ و سه کس از آن سی سردار متوجه شده در هنگام حصاد بغار
هد و لام نزد داود رسیدند و گروه فلسطیان در وادی
رفائیم خیمه زدند

۱۴ اما داود در آن وقت در حصنی بود و در آن وقت
بهت لحم لشکرگاه فلسطیان بود

۱۵ و داود رغبت نموده گفت که اگر کسی از چاه بیت لحم
که نزدیک دروازه است مرا آب بخوراند چه
خوش بود

۱۶ وان سه پهلوان خود را برفوج فلسطين زده آب از

چاه بيت لحم كه نزديك دروازه بود كشيدند و همراه

برده پيش داود رسانيدند فاما او از خوردن آن ابا

نمود و بحضور خداوند ريخت

۱۷ وگفت كه اي خداوند حاشا كه مرتكب اين امر شوم

اين ممين خون كساني نيست كه جان خود را فدای

كرده اند بنا بران از خوردنش ابا نمود اين اعمال

ازان سه پهلوان سرزده شد

۱۸ وابي ساي برادر يوآب پسر صرويه كه برسه كس ديگر

فايق بود و او بمقابل سوصد كس سنان برداشت و

ايشان را گشته درميان آن سه كس نامور شد

۱۹ ايازان سه عظيم تر نبود لعل اسردار ايشان گرديد

فاما به آن سه كس اولين نرسيد

۲۰ وبنايه بن يهو يادع بن پهلوان قيصييلي عجب اعمال

بود كه مرد موآبي شيرآساراكشت و در اثنائي راه

شيري را در موسم برف درمغاكي كشت

۲۱ و مرد مصري صاحب جمال را نيز كشت و مصري سنان

در دست داشت و او با چوبي نزدي مصري رفته سنان را

از دست وي بگرفت و او را از سنان خودش كشت

۲۲ اين اعمال از بنايه بن يهو يادع سرزده گرديد و درميان

سه پهلوان نامور شد

۲۳ ازان سهي كس عظيم تر بود ليكن به آن سه كس اولين

نرسيد و داود او را يكي از يادماي خاص گردانيد

۲۴ هساميل برادر هوآب يکي ازان سي کس بود اکتانان
بن دو دو بيت لکمي

۲۵ سيمه حرودي اليقا حرودي

۲۶ خلص فلسطلي عيرا بن عقيس شرومي

۲۷ ابي عزر منشوئي مبولائي حوسائي

۲۸ صلحون احرومي مهرائي نطوفائي

۲۹ حيلب بن بعنه نطوفائي الاثائي بن ريبائي از جبع بني
بنما مين

۳۰ بنايه فرعا ثوني مداي از جويهاي جعس

۳۱ ابي ملهون اربائي مزماوث برحومي

۳۲ اليکبا معلوني از بني باسين يهونا ثان

۳۳ سيمه حراري احي ام بن ساراراري

۳۴ اليقلط بن احسباي بن معکائي اليعام بن احي نوفل
جلوني

۳۵ حصراي کرمللي فعراري اربي

۳۶ ييخال بن ناان از صوبه باني جادي

۳۷ صلح عموني نهراري بروئي سلح دار هوآب پسر صرويه *

۳۸ ميرايثري جاريب يثري

۳۹ اوريه حتي جمله سي ومفت

باب بیست و سیوم

- ۱ اما اینست سخنان آخرین داود داود بن یسی گفت
مردی سرافراز گشته و مسح شده خدای یعقوب سراینده
خوش الحان اسرائیل چنین گفت
- ۲ روح خداوند بواسطت من میگفت و کلام وی در زبان
من می بود
- ۳ خدای اسرائیل گفت کوه اسرائیل مرا مخاطب ساخت
می باید که حاکم بنی آدم عادل باشد و با ترس خدا
حکومت ورزد
- ۴ و او چون نور صبح خواهد بود وقت طلوع آفتاب بلکه
صبح بی ابر چون گیاهی که بعد از باران از تاثیر
آفتاب از زمین می روید
- ۵ با وجود آنکه خاندان من اینچنین باشد نیست
لیکن عهد جاودانی در هر صورت آراسته و معتمد
بامن بست که همین است همه نجات من و همه رغبت
من با وجود آنکه بزودی نروید
- ۶ اما بنی بلیعال چون خارهای افکنده اند آنها را از
دست نتوان گرفت
- ۷ لیکن هرکسی که آنها دست بپندازد لازم است
که از آهنی یا از چوب سنان حفاظت کند و آنها در
همانجا بالکل از آتش سوخته خواهند شد
- ۸ اما اینست اسمای پهلوانی که در خدمت داود
بودند مرد تیکمونی مسمی به عد یغوائلی فایم مقام

- ۹ و یو آب جمله حساب قوم را پیش پادشاه معروض داشت
و هشتصد هزار مرد دلیر شمشیر زن در اسرا گول بودند
و مردان یهودا پانصد هزار
- ۱۰ و دل داود بعد سان دیدن ویرا رنجانید و داود
خداوند را گفت که در این امر گناهی عظیم کرده‌ام
الحال ای خداوند التماس آنکه شرارت بنده را عفو
نمائی چه بسیار بیهوده کرده‌ام
- ۱۱ و چون داود صبح برخاست کلام خداوند به جاد پیغمبر
بیننده داود بنیمن مضمون رسید
- ۱۲ که برو و داود را بگو که خداوند چنین میفرماید که
سه چیز را پیش تو می‌نهم یکی از آنها را اختیار کن
تا بر تو نازل گردانم
- ۱۳ پس جاد پیش داود رسیده با وی بیان نمود و گفت که
آیا هفت سال قحط در این زمین بر تو نازل گردد یا
ملت سه ماه پیش روی دشمنان خود بگریزی و ایشان
ترا تعاقب کنند یا آنکه و با تاسه روز در زمین تو واقع
شود الحال غور کن و به بین که به ارسال کنند خود
چه جوات دهم
- ۱۴ و داود جاد را گفت که بسیار در ضیاعم الحال بدست
خداوند تسلیم شویم که رحمتها ی وی فراوان است
و بدست انسان تسلیم نکردم
- ۱۵ لهذا خداوند از صبح تا وقت موعود و با بر بنی
رساله دویم سموئیل

اسرائیل فرستاد و از آن نابه بیست و هفتاد هزار کس
از قوم مرد تل

۱۶ و چون فرشته دست خود را بر اورشلیم دراز کرد تا
انرا نیز هلاک کند خداوند از این مصیبت مستعفی
گشت و بفرشته که قوم را هلاک می کرده فرمود که بس
السمال دست خود را باز دار اما فرشته خداوند نزد یک
خرمن گاه ارانه یبوسی بود

۱۷ و داود چون فرشته که قوم را می زد معاینه کرد پیش
خداوند عرض کرد و گفتم ایستگ من کنهه کردم
و شرارت از من سر زده لیکن این کوسفتن انچه کرده اند
التماس انکه دست تو مخالف من و خاندان پدر من
باشد

۱۸ و جاد انروز پیش داود رسید و گفت که برو منی بجای را
برای خداوند در خرمن گاه ارانه یبوسی برپا کن
۱۹ و داود حسب الحکم جاد چنانچه خداوند فرموده بود
رو نه شد

۲۰ پس ارانه نظر انداخته دید که پادشاه باملا زمان
خود نهد وی می آیند و ارانه بیرون رفته نزد پادشاه
سر بر زمین نهاد و سجده بجا آورد

۲۱ و ارانه گفت که برای چه مخدوم من پادشاه نزد بند
رسیده است پس داود گفت تا این خرمن گاه را از تو
بخرم تا منی بجای را بنام خداوند بنام سازم به امید
انکه و با از قوم رفع شود

۲۲ وارانہ داود را گفت کہ مخدوم من پادشاه ہرچہ
پسندیدہ وی باشد بگیرد و بگذارند اینک گاوها برای
قربانی سوختنی و آلات خر من کو بی و دیگر اسباب
گاوها عوض میزم موجود است

۲۳ این صبح وارانہ پادشاهانہ بہ پادشاه داد وارانہ
پادشاه را گفت کہ خداوند خدای تو ترا مقبول
گرداناد

۲۴ و پادشاه ارانہ را گفت نہ بلکہ ان را بقیمت از تو
میگیرم و قربانیہای سوختنی را از چیز مفت بحضور
خداوند خدای خود نخواہم گذرانید بنا بران داود
خرمن گاہ و گاوها را بہ پنجگاہ مثقال سیم خرید

۲۵ و داود مذبحی را بنام خداوند در آنجا بنا کرد
و قربانیہای سوختنی و سلامتی گذرانید همچنین خداوند
بر زمین راضی شد و با از بنی اسرائیل برخاست

باب بیست و سیوم

- ۱ اما اینست سخنان آخرین داود داود بن یسی گفت
مردی سرافراز گشته و مسح شده خدای یعقوب سراینده
خوش الحان اسرائیل چنین گفت
- ۲ روح خداوند بواسطت من میگفت و کلام وی در زبان
من می بود
- ۳ خدای اسرائیل گفت کوه اسرائیل مرا مخاطب ساخت
می باید که حاکم بنی آدم عادل باشد و با ترس خدا
حکومت ورزد
- ۴ و او چون نور صبح خواهد بود وقت طلوع آفتاب بلکه
صبح بی ابر چون گیاهی که بعد از باران از تاثیر
آفتاب از زمین می روید
- ۵ با وجود آنکه خاندان من اینچنین باشد نیست
لیکن عهد جاودانی در هر صورت آراسته و معتمد
بامن بست که همین است همه نجات من و همه رغبت
من با وجود آنکه بزودی نروید
- ۶ اما بنی بلیعال چون خارهای افکنده اند آنها را از
دست نتوان گرفت
- ۷ لیکن هرکسی که آنها دست بیندازد لازم است
که از آهنی یا از چوب سنان حفاظت کند و آنها در
همانجا بالکل از آتش سوخته خواهند شد
- ۸ اما اینست اسمای پهلوانی که در خدمت داود
بودند مرد تیکمونی مسمی به عد یغوائلی فایم مقام

رساله اول ملوک

باب اول

- ۱ اما پادشاه دارد پیر و سالخورده شد و هر چند پوشیده و پرا می پوشانیدند گرم نمی شد
 - ۲ پادشاهان ملازمانش و پرا گفتند که دختری دوشیزه برای مخدوم بجویند که او به خدمت پادشاه به پردازد و حضانت نماید و بر سینه توبه خسپی نامخدوم من پادشاه را گرمی حاصل آید
 - ۳ پس دختری جمیله را در تمامی حدود اسرائیل جست و جو کرده ابي ساج سونمي را یافتند و پیش پادشاه رسانیدند
 - ۴ وان دختر بسیار جمیله بود و پادشاه را حضانت کرد و خدمت اچا آورد لیکن پادشاه با او مباشرت نکرد
 - ۵ بعد از آن مد و نیمه پسر حچمت متکبر شده گفت که من پادشاه خواهم گردید و ارا به ها را سوار و پنجاه شاطر برای خود فراهم آورد
 - ۶ اما پدر وی در تمامی مبر و پرا نه رانید بود
- رساله اول ملوک

باب بیست و سیوم

- ۱ اما اینست سخنان آخرین داود داود بن یسی گفت
مردی سرافراز گشته و مسح شده خدای یعقوب سراینده
خوش الحان اسرائیل چنین گفت
- ۲ روح خداوند بواسطت من میگفت و کلام وی در زبان
من می بود
- ۳ خدای اسرائیل گفت کوه اسرائیل مرا مخاطب ساخت
می باید که حاکم بنی آدم عادل باشد و با ترس خدا
حکومت ورزد
- ۴ و او چون نور صبح خواهد بود وقت طلوع آفتاب بلکه
صبح بی ابر چون گیاهی که بعد از باران از تاثیر
آفتاب از زمین می روید
- ۵ با وجود آنکه خاندان من اینچنین باشد نیست
لیکن عهد جاودانی در هر صورت آراسته و معتمد
بامن بست که همین است همه نجات من و همه رفعت
من با وجود آنکه بزودی نروید
- ۶ اما بنی بلیعال چون خارهای افکنده اند آنها را از
دست نتوان گرفت
- ۷ لیکن هرکسی که آنها دست بیندازد لازم است
که از آهنی یا از چوب سنان حفاظت کند و آنها در
همانجا بالکل از آتش سوخته خواهند شد
- ۸ اما اینست اسمای پهلوانی که در خدمت داود
بودند مرد تیکمونی مسمی به عد یغوائلی فایم مقام

۱۴ اینک چون تو با پادشاه در مکالمه باشی که من نیز در
عقب تـه داخل شده سخنان ترا تقویت میدهم

۱۵ و بت سبع در خلوت پیش پادشاه حاضر شد اما پادشاه
بسیار کهن سال بود و ابی ساج سونمی بخد مت
پادشاه مشغول بود

۱۶ و بت سبع سر فرو برده پادشاه را تعظیم بجا آورد
و پادشاه گفت که چه می خواهی

۱۷ ویرا گفت که ای مخدوم من با کنیزك خود بنام
خد اوند خدای خود سوگند یاد کردی که سلیمان
بسر تو فی الحقیقت بعد از من سلطنت خواهد ورزید
و او بر تخت من جلوس خواهد کرد

۱۸ اما الحال عدو نیبه سلطنت می ورزد و حال آنکه
تو ای مخدوم من پادشاه ازان واقف نیستی

۱۹ و گاو پروریده و گوسفند فراوان ذبح نموده و همه
پسران پادشاه و ابیان ارکامن و یوآب سپه سالار را
دموت طعام کرده است لیکن سلیمان بنده ترا
دموت نکرد است

۲۰ و تو ای مخدوم من پادشاه آنی که چشمهای
تمامی بنی اسرائیل بر تو نگران است تا ایشانرا
مطلع گردانی که کدام کس بر تخت مخدوم من
پادشاه بعد از او جلوس نماید

۲۱ و الا چنین خواهد شد که چون مخدوم من پادشاه

باب بیست و سیوم

- ۱ اما اینست سخنان آخرین داود داود بن یسی گفت
مردی سرافراز گشته و مسح شده خدای یعقوب سراینده
خوش الحان اسرائیل چنین گفت
- ۲ روح خداوند بواسطت من میگفت و کلام وی در زبان
من می بود
- ۳ خدای اسرائیل گفت کوه اسرائیل مرا مخاطب ساخت
می باید که حاکم بنی آدم عادل باشد و با ترس خدا
حکومت ورزد
- ۴ و او چون نور صبح خواهد بود وقت طلوع آفتاب بلکه
صبح بی ابر چون گیاهی که بعد از باران از تاثیر
آفتاب از زمین می روید
- ۵ با وجود آنکه خاندان من اینچنین باشد نیست
لیکن عهد جاودانی در هر صورت آراسته و معتدل
با من بست که همین است همه نجات من و همه رغبت
من با وجود آنکه بزودی نروید
- ۶ اما بنی بلیعال چون خارهای افکنده اند آنها را از
دست نتوان گرفت
- ۷ لیکن هرکسی که آنها دست بیندازد لازم است
که از آهنی یا از چوب سنان حفاظت کند و آنها در
همانجا بالکل از آتش سوخته خواهند شد
- ۸ اما اینست اسمای پهلوانی که در خدمت داود
بودند مرد تیکمونی مسمی به عد یغوائلی فایم مقام

۲۹ و پادشاه سوگندی یاد کرد و گفت بختیات خدا وندی که جان مرا از انواع مصیبت باز خریده است

۳۰ چنانچه بانو بنام خداوند خدای اسرائیل سوگندی یاد کردم که فی الحقیقت سلیمان پسر تو بعد از من سلطنت خواهد ورزید و بجای من بر تخت من جلوس خواهد نمود همچنین امروز بعمل خواهم آورد

۳۱ پس بت سبع روی سوي زمین کرده پیش پادشاه تعظیم بجا آورد و گفت که مخدوم من پادشاه داود تا ابد الابد زنده باد

۳۲ و پادشاه داود گفت که صادوق گاهن و نائان نبی و بنایه بن یهو یادع را پیش من بطلبید زایشان پیش پادشاه حاضر شدند

۳۳ و پادشاه ایشانرا فرمود که ملازمان مخدوم خود را همراه بگیرید و پسر من سلیمان را بر قاطر خاص سوار کنید و به جهون برسانید

۳۴ و صادوق گاهن و نائان نبی او را به پادشاهی بنی اسرائیل در انجا مسح کنند و گونا بنوازید و بگویند که پادشاه سلیمان زنده باد

۳۵ و او را پیروی کنند تا بیاید و بر تخت من جلوس کند که او بجای من پادشاه خواهد شد من او را به حکومت اسرائیل و یهو دا نامزد کرده ام

۳۶ و بنایه بن یهو یادع پادشاه را جواب داد و گفت آمین

خداوند خدای مخلصم من پادشاه نوز چنین
بفرماید

۳۷ چنانچه خداوند با مخلصم من پادشاه بوده است همچنین
با سلیمان باد تخت ویرا از تخت مخلصم من پادشاه
داود عظیم ترکند

۳۸ پس صادوق کاهن و ناثان نبی و بنایه بن یهو یادع
و کریشیان و فلیثمان متوجه شده سلیمان را بر قاطر پادشاه
داود سوار کرده و به جحون رسانیدند

۳۹ و صادوق کاهن شاخ روض زیتون را از مسکن گرفته
سلیمان را مسح نمود و کرنا نواختند و همه خلایق
گفتند که پادشاه سلیمان زنده باد

۴۰ و همه خلایق او را پیروی کردند و خلایق لی زدند
و کمال وجد نمودند بعدیکه زمین از غوغای ایشان
شکاف خورد

۴۱ و عدونیه و همه دموثیان که با وی بودند چون
از خوردن فارغ می شدند شنیدند و یوآب آواز
کرنا را شنیده گفت این آواز هنگامه شهر از چیست
۴۲ در این سخن می بود که اینک یوناثان بن ابیانار
کاهن رسید و عدونیه ویرا گفت بیا که تو مرد شجاع
هستی و خوش خبری

۴۳ و یوناثان عدونیه را جواب داد و گفت که فی الحقیقت
مخلصم ما پادشاه داود سلیمان را پادشاه گردانیده
است

۴۴ و پادشاه صادق گاهن و ناتان نبی و بنایه بن یهوئادع
و کزیشیان و فلیشیان را همراه وی فرستاد و او را بر
قاطر پادشاه سوار کردند

۴۵ و صادق گاهن و ناتان نبی او را در جحون به پادشاهی
مسح نمودند و از آنجا وجد کنان رسیده اند چنانچه
شهر دیک شد همین آوازی است که شنیدید
۴۶ و سلیمان بر تخت سلطنت جلوس می نمایند

۴۷ و ملازمان پادشاه درآمدند تا بر مخرج دم ما پادشاه دعای
خیر بخوانند و گفتند که خدا نام سلیمان را به از
نام تو و تخت ویرا از تخت تو عظیم تر برگرداناد و پادشاه
بر بستر سجده بجا آورد

۴۸ و پادشاه نیز چنین گفت که مبارک باد خداوندی خدای
اسرائیل که امروز جانشین تخت من داده است و من
خود معاینه کردم

۴۹ و همه دعوتیان که با عدونیه بودند هراسان شده
برخواستند و هر کس راه خود را گرفت

۵۰ و عدونیه از سلیمان ترسید و برخاسته رفت و شاخه های
منبع را گرفت

۵۱ و سلیمان را خبر دادند که اینک عدونیه از پادشاه سلیمان
خو فناگ است و اینک شاخه های منبع را گرفته است
و میگوید که پادشاه سلیمان امروز با من سوگندی
یاد کند تا بنده را از شمشیر نکشد

۵۲ سلیمان گفت که هرگاه خود را صالح نمایم موئی از سروی

بر زمین نخواهد افتاد لیکن اگر فساد از وی سرزند
کشته خواهد شد

۵۲ پس پادشاه سلیمان فرستاد و او را از ملیح آوردند و حاضر
شدند پیش پادشاه سلیمان تعظیم نمودند و سلیمان گفت
که بخانه خود بزر

باب دوم

۱ اما ایام موت داود نزدیک رسید و سلیمان پسر خود را
قدغن فرمود و گفت

۲ اینک راه تمامی بنی آدم را می پیمایم پس تو دلیر
و مردانه باش

۳ و ناموس خداوند خدای خود را محفوظ دار تا طریقهای
ویرا مسلوک نمائی و قوانین و احکام و آئینها و شواهد
ویرا چنانچه در تورات موسی نوشته شده است
نگاه داری تا هرکاری که بگویی و به هر جایی که رو
گردانی اختیار شوی

۴ تا خداوند کلام خود را که درباره من فرمود

استوار کرده اند بدیغمضمون که اگر اولاد تو
به احتیاط تمام رفتار کنند و به تمامی دل و جان
بخصوص دل پیش من رفتار نمایند تا ابد الابد

تخت نشینی اسرائیل از نسل تو ضایع نخواهد شد *

۵ و حال آنکه تو خود میدانی که یوآب پسر صرویه

با من چه کرد و با دوسپه سالار بنی اسرائیل یعنی

ابنیر بن لیر و عماسا بن یثرجه کرد که ایشان را
کشت و بوقت صلح خونریزی جنگ کرد و کمر بند
و کفش پای خود را بخون جنگ آلود

۶ و تواز روی عقل خود عمل کن و مگنار که ریش
سفید وی سلامت در قبر فرود رود

۷ لیکن با پسران برز لای جلعادی مهربانی کن و ایشان
از آنانی باشند که برخوان تو می خورند از آنرو وقتی
که از روی برادر تو اسلام فرار کردم ایشان با من
ملحق شدند

۸ و اینک سمعی بن جیزا بنیامینی از بحوریم باتست که
او در روزی که متوجه مکنائیم می شدم بغیظ تمام
بر من نفرین کرد لیکن بکنار یزدین با استقبال من
رسید و بنام خداوند سوگندی باوی یاد کردم و گفتم
که ترا بشمشیر نخواهم کشت

۹ پس او را بیگناه مشمار چه تودائاتی و میدانی که باوی چه
باید کرد اما ریش سفید وی را خون الوده در قبر فرو بر*
۱۰ و داود با پسران خود خسپید و در شهر داود مل فون
گشت

۱۱ و مدت سلطنت داود بر بنی اسرائیل چهل سال بود
هفت سال در هبرون و سی و سه سال در اورشلیم
پادشاهت کرد

۱۲ پس سلیمان بر تخت داود پدر خود جلوس نمود و سلطنتش
بسیار استحکام یافت

۱۳ وعد و نيه پسر هچيت نژد بت سبع مادر سليمان رفت

اوگفت آيا به اراده خير آمده گفتم به اراده خير

۱۴ وگفت هخني بانو دارم گفتم بگو

۱۵ گفتم تو خود ميداني كه سلطنت ازان من بود و تمامي

بني اسرائيل بر من رجوع كردند تا پادشاه شوم ناما

سلطنت برگشت ازان برادر من شده است چه از

حكم خداوند بروي مقرر گشت

۱۶ الحال چيزي از تو درخواست مي نمايم از من دريغ مدار

ديرا گفتم بگو

۱۷ گفتم التماس آنكه سليمان پادشاه عرض كنني تا ابي ساج

سونمي را به نكاح من درآرد چه هخني ترا رد

نخواهد كرد

۱۸ بت سبع گفتم خوب است من در باره تو به پادشاه

عرض خواهم كرد

۱۹ پس بت سبع پيش پادشاه سليمان رفت تا در باره

عد و نيه بوي عرض كند و پادشاه باستقبالش برخاسته

پيش وي سجده بجا آورد و بر تخت نشست و گفتم تا

براي مادر پادشاه كرسي بيارند و او بر دست راست

وي نشست

۲۰ اوگفت ذره از تو درخواست مي نمايم مرا رد مكن

پادشاه ديرا گفتم كه اي مادر بخواه كه ترا رد نخواهم

كرد

۲۱ گفتم ابي ساج سونمي بنكاح عد و نيه برادر تو درآيد

۲۲ و پادشاه سلیمان در جواب مادر خود گفت چرا ای ساج

سونجی را برای هدیه در خواست می نمائی سلطنت
را نیز برای وی بخواه چه از برادر بزرگ هست بلکه
برای وی و برای ایمانار گاهن و یوآب پسر صرویه *

۲۳ پس پادشاه سلیمان بنام خداوند سرگندیاد کرد

و گفت که خدا اینقدر وزیاده بر این بامن کناد
اگر هدیه این سخن را بقصد جان خود نگفته است *

۲۴ و الحال بکیات خداوندی که مرا باید آورده است

و بر تخت داود پدرم نشانیده است و خاندانی چنانچه

وعدۀ نموده بود بر ما کرده است هدیه امروز

مقبول خواهد شد

۲۵ و پادشاه بواسطت بنایه بن یهو یاد ع حکم فرستاد

و او را بقتل رسانید

۲۶ و پادشاه ایمانار گاهن را فرمود که تو به اناثوت وطن

خود برو چه تو سزاوار قتل هستی لیکن ترا

در اینوقت بقتل نخواهم رسانید بسبب آنکه صدیق

خداوند خدا را پیش روی داود پدر من بردی و بسبب

آنکه در هر بلائی که پدر من داود مبتلا گردید تونیز

مبتلا بودی

۲۷ همچنین سلیمان ایمانار را از گهانت خداوند معزول

کرد تا کلام خداوند را که درباره خاندان میلی

در سملوه فرموده بود کامل گردانی

۲۸ پس این خبر به یوآب رسید چه یوآب با وجود آنکه

باب بیست و سیوم

- ۱ اما اینست سخنان آخرین داود داود بن یسی گفت
مردی سرافراز گشته و مسح شده خدای یعقوب سراینده
خوش الحان اسرائیل چنین گفت
- ۲ روح خداوند بواسطت من میگفت و کلام وی در زبان
من می بود
- ۳ خدای اسرائیل گفت کوه اسرائیل مرا مخاطب ساخت
می باید که حاکم بنی آدم عادل باشد و با ترس خدا
حکومت ورزد
- ۴ و او چون نور صبح خواهد بود وقت طلوع آفتاب بلکه
صبح بی ابر چون گیاهی که بعد از باران از تاثیر
آفتاب از زمین می روید
- ۵ با وجود آنکه خاندان من اینچنین باشد نیست
لیکن عهد جاودانی در هر صورت آراسته و معتمد
بامن بست که همین است همه نجات من و همه رغبت
من با وجود آنکه بزودی نروید
- ۶ اما بنی بلیعال چون خارهای افکنده اند آنها را از
دست نتوان گرفت
- ۷ لیکن هرکسی که آنها دست بیندازد لازم است
که از آهنی یا از چوب سنان حفاظت کند و آنها در
همانجا بالکل از آتش سوخته خواهند شد
- ۸ اما اینست اسمای پهلوانی که در خدمت داود
بودند مرد تیکمونی مسمی به عد یغوائلی فایم مقام

۳۴ پس بنایه بن یهو یادع روانه شد و براو حمله کرده
کشت و او در صحرا در خانه خود مدفون شد

۳۵ و پادشاه بنایه بن یهو یادع را در عوض و بی سپه سالار
گردانید و صادق کاهن را بجای ایماتار نشانید

۳۶ و پادشاه فرستاده سمعی را طلبید و فرمود که خانه را
برای خود در اورشلیم بنا کن و در اینجا ساکن شده
بجای دیگر مرو

۳۷ چه در روزی که بیرون روی و از جوی قدرون
عبور نمائی نیک بدان بی شک کشته خواهی شد خون
تو بر سر تو خواهد بود

۳۸ و سمعی پادشاه را گفت که این سخن خوش است چنانچه
مخدوم من پادشاه فرمود است بنده همچنان خواهد کرد
و سمعی مدتی ملایم در اورشلیم بود و پاش نمود

۳۹ و بعد از سه سال دو کس از خادمان سمعی نزد اکتیس بن
معهکه ملک جث گریختند و سمعی را خبر دادند که
اینک خادمان تو در جث هستند

۴۰ و سمعی برخاست و بر خر بالان نهاده به جث برای
جستجوی خادمان خود نزد اکتیس رفت و سمعی
رسیده خادمان را از جث باز آورد

۴۱ و سلیمان را خبر دادند که سمعی از اورشلیم روانه
جث شده باز آمد است

۴۲ و پادشاه فرستاده سمعی را طلبید و گفت آیا ترا بنام
خداوند سوگندی ندادم و ترا نگفتم که یقین بدان

در روزی که بیرون روی و هر جا سیر کنی بلا تعاشا
مقتول خواهی شد و مرا گفتی که سختی که شنیدم
نیک است

۴۲ پس برای چه سوگند خداوند و حکمی که بشو کردم
محفوظ نداشتی

۴۱ و پادشاه نیز سمعی را گفت از شرارتی که دل توازان
واقف است و با داد و بدر من کردی تو خود میدانی

بنابران خداوند شرارت ترا بر سر تو خواهد ریخت
۴۵ و پادشاه سلیمان مبارک خواهد شد و تخت داود بحضور

خداوند تا ابد الابد پایدار خواهد بود
۴۶ پس پادشاه بنا به بن بهیادع را فرمود و او بیرون رفت
بر روی حمله کرد و کشت و سلطنت در دست سلیمان
استقام یافت

باب سوم

۱ و سلیمان با فرعون پادشاه مصر نسبت کرده دختر
فرعون را گرفت و مادام اتمام خانه خود و خانه
خداوند و حصار اورشلیم از هر طرف او را در شهر
داود داشت

۲ اما قوم در مکالهای رفیع ذبح میکردند بسبب اینکه
تا آن ایام خانه بنام خداوند بنا نشده بود

۳ و سلیمان در قوا نین داود پدر خود رفتار کنان

دلبسته خد اوند بود فقط آنکه درمگا نهایی رفیع ذبائح
میکنی رانید و لبان می سوزانید

۴ و پادشاه برای گلی رانیدن ذبیحه متوجه جبعون
شد که آن ازمگا نهایی رفیع عظیم تر بود سلیمان یکهزار
قربانی سوختنی بران مذبح گلی رانید

۵ خد اوند در جبعون بوقت شب در خواب بوسلیمان
هوید اگشت و خد اگفت که در خواست نما که ترا
چه دهم

۶ و سلیمان گفت که بایند خود داود پدر من چنانچه
در حضور تو بصدق و راستبازی و خلوص دل رفتار نمود
تو رحمت فرادان با او و رزیدی و این مهربانی عظیم را
نگاه داشته پسری را که بر تخت وی جلوس نماید کرامت
فرموده چنانچه امروز واقع است

۷ و الحال ای خد اوند خدای من بنده را بعوض داود
پدرم پادشاه گردانیده و من طفل هستم از خروج و دخول
اگاه نیستم

۸ و بنده در میان قوم تو که انرا برگزیده قومی که عظیم
بسیب کثرت به شمار و حساب نمی آیند

۹ دبی دانا به بنده خود عنایت فرما تا بر قوم تو حکومت
ورزم تا خیر را از شر بازشناسم چه بر این قوم عظیم تو
که تواند حکومت ورزید

و این سخن خد اوند را پسندید آمد که سلیمان اینچنین
خواستش کرد

۱۱ خدا ویرا گفت که بمکافات آنکه این خواهش نمودی و عمر
دراز برای خود در خواست نکردی و نه مال برای خود
و نه جان دشمنان را در خواست کردی بلکه دانائی برای
خود خواستی تا امور حکومت را بسنجی

۱۲ اینک موافق گفته تو عمل نموده ام اینک دلی دانا و خردمند
بتو بخشیده ام چنانچه پیش از تو مثل تو کسی نبوده
است و بعد از تو نیز مانند تو کسی نخواهد برخاست
۱۳ آنچه در خواست نکردی بتو بخشیده ام هم مال
و هم عزت چنانچه در تمامی عمر در میان پادشاهان
مثل تو کسی نخواهد بود

۱۴ و هرگاه طریقیهای مرا مسلوک داری و قوانین و احکام
مرا حفاظت کنی چنانچه پدر تو داود رفتار نمود پس
عمر ترا دراز خواهم کرد

۱۵ و سلیمان پسر ارشد را اینک خوابی بود و به اورشلیم
رسیده پیش صندوق عهد نامه خداوند ایستاد
و قربانیهای سوختنی و قربانیهای سلامتی گذرانید
و همه ملازمان را ضیافتی کرد

۱۶ پس دوزن فاحشه نزد پادشاه آمده پیش وی
ایستادند

۱۷ یکی گفت ای مخدوم من من و این زن در یک خانه

ساکن هستیم و با وی در خانه بوده پسری زائیدم

۱۸ و چنین اتفاق افتاد که روز ششم بعد از زائیدن

من این زن نیز زائید و مردودریکجا بودیم بیگانه

باب بیست و سیوم

- ۱ اما اینست سخنان آخرین داود داود بن یسی گفت
مردی سرافراز گشته و مسح شده خدای یعقوب سراینده
خوش الحان اسرائیل چنین گفت
- ۲ روح خداوند بواسطت من میگفت و کلام وی در زبان
من می بود
- ۳ خدای اسرائیل گفت کوه اسرائیل مرا مخاطب ساخت
می باید که حاکم بنی آدم عادل باشد و با ترس خدا
حکومت ورزد
- ۴ و او چون نور صبح خواهد بود وقت طلوع آفتاب بلکه
صبح بی ابر چون گیاهی که بعد از باران از تاثیر
آفتاب از زمین می روید
- ۵ با وجود آنکه خاندان من اینچنین باشد نیست
لیکن عهد جاودانی در هر صورت آراسته و معتمد
بامن بست که همین است همه نجات من و همه رغبت
من با وجود آنکه بزودی نروید
- ۶ اما بنی بلیعال چون خارهای افکنده اند آنها را از
دست نتوان گرفت
- ۷ لیکن هرکسی که آنها دست بپندازد لازم است
که از آهنی یا از چوب سنان حفاظت کند و آنها در
همانجا بالکل از آتش سوخته خواهند شد
- ۸ اما اینست اسمای پهلوانی که در خدمت داود
بودند مرد تیکمونی مسمی به عد یغوائلی فایم مقام

۲۷ پس پادشاه در جواب گفت که طفل زنده را بری بدید
وزنهار مکشید همین مالدروی است
۲۸ و تمامی بنی اسرائیل فتوائیکه پادشاه داده بود شنیدند
و از پادشاه ترسیدند از آنروکه در یافت کردند
که عقل خدا برای امور حکومت در وی است

باب چهارم

- ۱ همچنین سلیمان بر تمامی بنی اسرائیل پادشاهی کرد *
- ۲ و اینست اسمای امیران وی عزریا بن صادوق
کاهن
- ۳ الیهورف احیا پسران سپهساران یهو صاف بن
احیلود اخبار نویس
- ۴ و بنایه بن یهو یاده سپه سالار و صادوق و ابیا نار
کاهنان
- ۵ و عزریه بن ناثان سرمهنگ باشی و زابود بن ناثان
کاهن ندیم پادشاه بود
- ۶ و اخیسار ناظر بود و عدونی رام بن عبدالمهنگ
باج گیران
- ۷ و دوازده منصب دار سلیمان بر تمامی بنی اسرائیل بودند
که ماکولات برای پادشاه و اهل خانهداری مهیا
می ساختند هر یک در سالی یک ماه تهیه اسباب میکرد *
- ۸ و اینست اسمای ایشان بن هور و کوه افرا ئیم

۹ بن د فرد رما قاص و سعلیم و بیت شمس را بلون بیت
حانان

۱۰ بن حسد در اروروث سو کوه و تمامی زمین حیفتر
متعلق وی بود

۱۱ بن ابی ناهد ای در تمامی خطه دور که طانت دختر سلیمان
بنکاح وی در آمد

۱۲ بعنا بن اخیلود که صعنک و مجل و تمامی بیت سان
که بطرف صارتنه زیر برز عیل است از بیت سان تا به
آبل مگوله ناهد انطرف یا قنعام متعلق وی بود

۱۳ بن جبر در را موت جلعاد دهات یا شیر بن منسه که
در جلعاد است متعلق وی بود خطه ارجوب نیز که
در باسان است شصت شهر بزرگ معه حصار و هشت پناهی
مسین متعلق وی بود

۱۴ اخیلاداب بن مل و در مکناتیم

۱۵ اخیل معص در نفتالی که با سمت دختر سلیمان بنکاح وی
در آمد

۱۶ بعنا بن حوسای در آسیر و عالوث

۱۷ یهو صافا بن فاروح در یساکار

۱۸ سمعی بن ایلا در بنیامین

۱۹ جبر بن اوری در زمین جلعاد در سرحد ششون

ملکش اموریان و عوج ملکش باسان در انجا وی منصب

دار بود و بس

۲۰ بنی یهودا و بنی اسرائیل بسیار بودند به کثرت و ملی

که هر کفار در ریاست و به اکل و شرب و طرب مشغول
بودند

۲۱ و سلیمان بر همه ممالك از رود تا زمین فلسطیان
و تا به سرحد پادشاهت کرد و در تمامی ایام عمر
و بی بیش گش می آوردند و سلیمان را خدمت
بجای آوردند

۲۲ خوراک یکروزه سلیمان بی پیمانه آوردند و
و شصت پیمانه آورد

۲۳ ده گاو پروریدند و بیست گاو گله و یکصد گوسفند و سوا
آمو و آهوبه و بزکوهی و مرغ پروریدند

۲۴ چه بر تمامی حدود اینطرف رود از تنفسه تا به غزا
بر همه ملوک اینطرف رود تسلط داشت و از اطراف
و جوانب در امن بود

۲۵ و بنی یهود او بنی اسرائیل هر کس زیر تاک و زیر درخت
انجیر خود از دان تا به بیر سبع تا همه ایام سلیمان
به اطمینان نشستند

۲۶ و سلیمان چهل هزار آخور اسب برای اربابها و دوازده
هزار سوار داشت

۲۷ و آن منصب داران خوراک برای پادشاه سلیمان
و برای همه گسانیکه در ضیافت پادشاه سلیمان
حاضر می شدند هر یک در ماه خود می ساخت
قصور نبود

۲۸ برای اسبها و ستور جو و علف در جائیکه منصب داران

- می بود لی سرکس موافق عهد خود می آوردند *
- ۲۹ و خدا عقل و دانشمندی فراوان و کشادگی دل
مانند رملی که بوکنار دریاست به سلیمان بخشید *
- ۳۰ و عقل سلیمان بر عقل تمام مشرقیان و مقل مصریان
فایق بود
- ۳۱ چه از همه بنی آدم عاقل تر بود از ایشان و از راهی
وحیمان و کاکول و در دغ اولاد ماحول و نام وی
در همه ممالک از اطراف و جوانب مشهور بود
- ۳۲ و سه هزار مثل بزبان آورد و سرودهای وی یک هزار
و پنج بود
- ۳۳ و درختان را از درخت سرو که در لبنان است تا به
زوفائی که از دیوار می رویل بیان نمود بهائیم نیز
و طایران و حشرات و ماهیان را بیان کرد
- ۳۴ و از همه اقوام بلکه از همه پادشاهان زمین که شهرت
عقل و برا شنیده بودند حاضر می شدند تا عقل سلیمان را
بشنوند

باب پنجم

- ۱ و حیرام ملک صور ملازمان خود را نزد سلیمان فرستاد
از آنروکه شنیده بود که او را به جای پل ربه پادشاهی
مسح کردند و آنل چه حیرام همیشه دوست داود بود
- ۲ و سلیمان نزد حیرام فرستاد و گفت
- ۳ که تو میدانی که داود پل ر من بسبب جنگهاییکه در

هر طرف پیرامون وی بود تا وقتی که خداوند ایشانرا
زیر کف پای وی انداخت نتوانست که خانه را
بنام خداوند خدای بناسازد
لیکن الحال خداوند خدای من از هر طرف
بمن آرام بخشیده است بعد بکه نه دشمنی نه بلائی
وارد است

و اینک اراده آن دارم که خانه بنام خداوند خدای
خود بناسازم چنانچه خداوند به دارد پدر من فرمود
که پسر تو که از اینجای تو بر تخت تومی نشانی او خانه را
بنام من بنام خواهد کرد

۶ پس الحال بفرما که در شتهای سرور از لیانون برای من
به برون و ملا زمان من با ملا زمان تو همراه باشند
و اجر ملا زمان ترا هر چه بگوئی بشو خواهم داد چه
تو خود میدانی که در میان ما کسی نیست که چون
صید و بیان قابل چوب بری باشند

۷ و چنین واقع شد که همراهم سخنان سلیمان را شنیده
بسیار خوشحال گردید و گفت که خداوند امروز
مبارکباد که فرزندی دانا بحکومت این قوم عظیم
به داد بخشیده است

۸ و همراهم نزد سلیمان فرستاد و گفت که درباره آن
اسبایی که از من خواهش کردی فوراً بفرستم در باره
چوب و صندل و هر چه بخواهی بجامی آورم

۹ و ملا زمان آن را از لیانون نامه دریا خواهد



- آورد و من آنها را بر کلت نهاده از راه دریا بهر جا که
 بفرمائي خواهی رسانید و در اینجا دست از آنها
 خواهم کشید تو بگیری و حاجت مرا از دادن خوراک
 اهل خانه من خواهی بر آورد
- ۱۰ بنی منطور حیرام درختان سرو و صنوبر و هر چه خوراکش
 وی بود به سلیمان داد
- ۱۱ و سلیمان بهیست هزار کیل گندم برای خوراک
 اهل خانه وی و بهیست کیل روغن حاصل به حیرام داد
 اینقدر سلیمان هر سال به حیرام میداد
- ۱۲ و خداوند چنانچه وعده فرموده بود عقل به سلیمان
 بخشید و در میان حیرام و سلیمان صلح بود و هر دو
 با یکدیگر پیمانی زدند
- ۱۳ و پادشاه سلیمان از تمامی بنی اسرائیل سرشماري کرد
 و عددان سرشمار بهی هزار گس رسید
- ۱۴ و ایشانرا به نوبت به لبنان فرستاد هر ماهی ده هزار
 یکماه در لبنان و دوماه در خانه خود بودند
 و عددی رام سرشماران بود
- ۱۵ و سلیمان هفتاد هزار بارکش و هشتاد هزار چوب
 بر در کوهستان داشت
- ۱۶ سوای منصب داران خاص سلیمان که بر این کار مقرر
 بودند سه هزار و سیصد گس بر کار گذاران سرکار
 بودند
- ۱۷ و پادشاه فرمود تا سنگهای بزرگ سنگهای گران بها

سنگهای تراشیده را برای اساس خانه آوردند و
 ۱۸ و معماران سلیمان و معماران حیوام و سنگ تراشان
 آنها را تراشیدند همچنین چوب و سنگ برای بنا کردن
 خانه مهیا کردند

باب ششم

۱ و در سال چهارصد و هجدهم بعد از خروج بنی اسرائیل
 از مملکت مصر در سال چهارم سلطنت سلیمان بر بنی اسرائیل
 در ماه زیف که آن ماه دوم است شروع به بنای
 خانه خداوند کرد

۲ و خانه که پادشاه سلیمان برای خداوند بنا کرد
 طولش شصت ذرع و عرضش بیست ذرع و ارتفاعش
 سی ذرع بود

۳ و در هیز پیش میکل خانه طولش بیست ذرع بود
 مطابق عرض خانه و عرضش ده ذرع پیش خانه

۴ و روزی که از بیرون تنگ و از اندرون کشاده بود
 برای انجامه ساخت

۵ و متصل به دیوار خانه از هر طرف حجره ها را ساخت
 متصل به دیوارهای خانه از هر طرف میکل و الهام گاه
 حجره ها را از هر طرف ساخت

۶ و عرض حجره زیرین پنج ذرع بود و عرض وسطین شش
 ذرع و عرض میوم هفت ذرع زیرا که بیرون
 از دیوار خانه از هر طرف پشیمیا را ساخت

۷ تا چوبها در دیوارهای خانه داخل نشود *
(و خانه را وقتی که بنا میگردانند از سنگها نیکه
پیش از رسانیدن اینجا درست شده بود ساختند
چنانچه نه آواز چکشی نه تبری و نه هر نوعی
آلت آهنین در خانه وقتی که بنا میگردانند
شنیده شد

۸ در حجره وسطین به بهلوی راست خانه بود و از
بله گان مار سنج به درجه وسطین و از وسطین
به سیمین فراز رفتند

۹ همچنین خانه را بنا کرد و به اتمام رسانید و خانه را
از چوب ها و تخته های سرو پوشید

۱۰ و حجره ها به بهلوی تمامی خانه به ارتفاع پنج ذرع
ساخت و آنها بوسیله چوبهای سرو متصل بخانه بود *

۱۱ و کلام خداوند به سلیمان رسید

۱۲ که نسبت به این خانه که تومی سازی هرگاه
در قوانین من رفتار کنی و همه احکام مرا محفوظ
داشته مملوک نمائی پس وعده خود را که با داد
پدر تو کردم با تو وفا خواهم کرد

۱۳ و در میان بنی اسرائیل ساکن خواهم بود و قوم خود
اسرائیل را ترک نخواهم کرد

۱۴ همچنین سلیمان خانه را بنا کرد و به اتمام رسانید *

۱۵ و دیوارهای خانه را از اندرون از زمین خانه
تا براسقف از تخته های سرو درست کرد و آنها را

از اندرون از چوب پوشید و زمین خانه را از تخته های
صنوبر فرش کرد

۱۶ و بیست ذرع بر پهلوهایی خانه هم سقف و هم دیوارها را
از تخته های سرو درست کرد بلکه آنها را برای آن
یعنی الهام گاه یعنی قدس المقدس از اندرون
درست کرد

۱۷ و طول خانه که پیش از آن است چهل ذرع بود
۱۸ چوب های سرو که برای خانه از اندرون بکار آمد
بشکل سیب ها و شکوفه های گل تراشیده شد با تمام
از سرو بود سنگی بنظر نیامد

۱۹ و الهام گاه را داخل خانه در اندرون درست کرد
تا صندوق عهد نامه خداوند را در آنجا بنهد
۲۰ و طول الهام گاه در پیش بیست ذرع بود و عرضش
بیست ذرع و ارتفاعش بیست ذرع و بر آن ورقهای
زر خالص نصب کرده و همچنین مذبح را که از چوب
سرو بود پوشید

۲۱ بر پنوجه سلیمان بر خانه از اندرون ورقهای زر
خالص نصب کرد و حایلی را از زنجیرهای زرین
پیش الهام گاه درست کرد و بر آن ورقهای زرین
نصب کرد

۲۲ و ورقهای زرین بر تمامی خانه نصب کرد تا تمامی
خانه را به تمام رسانید تمامی مذبح را نیز که
به بهاری الهام گاه بود ورقهای زرین نصب کرد

- ۲۳ واندرون الهام گاه دو گروبي را از چوب زيتون
هريك بقدر ده ذرع ساخت
- ۲۴ و يك هر گروبي پنج ذرع بود و هر ديگر گروبي
پنج ذرع بود از سريك هر تابه انتهاي هر ديگر
ده ذرع بود
- ۲۵ و گروبي ديگر پنج ذرع بود هر دو گروبي يك قد و
يك اندازه بود
- ۲۶ قد يك گروبي ده ذرع و گروبي ديگر نه چنان *
- ۲۷ و گروبيان را داخل خانه اندروني برپا كرد و
هر ماي گروبيان را كشادند چنانچه پريك به ديوار
رسيد و هر گروبي ديگر به ديوار ديگر رسيد
و هر ماي ايشان در ميان خانه بيك ديگر رسيد
- ۲۸ و هر گروبيان و درقيهاي زرین نصب کرد
- ۲۹ و همه ديوارهاي خانه را از هر طرف به اشكال تراشیده
گروبيان و درختان خرما و شگوفه ها از اندرون
و بيرون آراست
- ۳۰ و درقيهاي زرین بر فرش خانه از اندرون و بيرون
نصب کرد
- ۳۱ و لنگه هاي در الهام گاه را از چوب زيتون ساخت
اندازه سر و رود و با هر پنج يك از ديوار بود
- ۳۲ و لنگه نيز از چوب زيتون بود و آنها را به اشكال
گروبيان و درختان خرما و شگوفه ها تراشيد و

- ورقهای زرین بر آنها نصب کرد و کرویهای و درختان
خرما را از تنگه های زرین پوشانید
- ۳۲ همچنین برای در همگی نیز دو با هواز چوب زیستون
ساخت چهار یک از دیوار هر دو دراز چوب صنوبر بود
- ۳۳ و دولنگه یک دروازه گرد آن بودند و دولنگه دروازه
دیگر نیز گرد آن بودند
- ۳۴ و کرویهای و درختان خرما و شگوفه ها بر آنها نقش کرد
و آنها را از تنگه های زرین پوشانید چه آن تنگه ها
بر کار منقش راست آمد
- ۳۶ و صحن اندرونی را به سه قطار سنگ تراشیده و یک
قطار چوبهای صنوبر بنا کرد
- ۳۷ در سال چهارم در ماه ذی قعدة اساس خانه خلد آورد
بهاده شد
- ۳۸ و در سال یازدهم در ماه بول که آسمان هشتم است
خانه معه جمله ضروریات و مطابق همه رسومش اتمام
یافت هفت سال در عمارت آن پرداخت

باب هفتم

- ۱ اما سلیمان در بنای خانه سیزده سال مشغول بود
و خانه خود را بالکل به اتمام رسانید
- ۲ و خانه علی بنون را نیز بنا کرد و آن طویلش یکصد
ذرع و عرضش پنجاه ذرع و ارتفاعش سی ذرع بود

- موضوع برجها و قطار ستونهای سر و چوبهای سر و
برستونها نهادند
- ۳ و بالا بر چوبهای تکیه برجیل و پنج ستون (در هر یک قطار
پانزده) نهاده شد از نخته های سر و پوشیده گشت *
- ۴ و روزنه ها سه قطار بودند و منظری برای منظری
در سه درجه بود
- ۵ و همه در ها و باموها همه روزنه ها مربع بودند و
منظری برای منظری در سه درجه بود
- ۶ و دهلیرا از ستونها ساخت که طولش پنجاه ذرع
و عرضش سی ذرع و دهلیرا برابر آنها بود و ستونهای
دیگر به چوب کلفت که برای آنها بود
- ۷ و بعد از آن دهلیری برای تخت گاه ساخت تا در آنجا
حکومت به پردازد یعنی دهلیرا حکومت و از اینطرف
تا بطرف دیگر از نخته های سر و منروش گشت
- ۸ در خانه که ساکن بود صحنی دیگر بود اندرون
دهلیرا همان ترتیب سلیمان خانه را نیز برای
دختر فرعون که او را به نکاح خود در آورده بود
مانند این دهلیرا بنا کرد
- ۹ اینهمه از سنگهای گران بها درست شد به پیمایش
سنگهای تراشیده از آره ها بریده از اندرون و بیرون از
آسایش تا به لب بام و از اندرون بطرف صحنی بزرگ
- ۱۰ و آسایش از سنگهای گران بها بود بلکه سنگهای بزرگ
سنگهای ده درمی و هشت درمی

- ۱۱ و بالا سنگهای گران بها به پیمایش سنگهای تراشیده و چوبهای سرو
- ۱۲ و صحن بزرگ از هر طرف به سه قطار سنگ تراشیده و یک قطار چوب سرو هم برای صحن اندرونی خانه خداوند و هم برای دهلیز خانه
- ۱۳ و سلیمان فرستاد و حیرام را از صور طلبید
- ۱۴ او پس زن بیوه بود از فرقه نشتالی و پدرش مرد صوری بود مسکرو او مملو از عقل و دانش بود و در هر صنعت مسکری مهارتی تمام داشت و نزد پادشاه سلیمان رسیده هرکاری که وی را فرمود به اتمام رسانید
- ۱۵ دو ستون مسین هر یک به ارتفاع هجده ذرع ساخت و در میان دوازده ذرعی دور هر یک را احاطه کرد
- ۱۶ و دو ستون از مس ریخت تا بالای ستونها به نهد ارتفاع یک سر پنج ذرع و ارتفاع سردیگر نیز پنج ذرع بود
- ۱۷ و شبکه ها را از کار منقش و طناب ها را از نچیر آسا برای آن دو سر که بر ستونها بود درست کرد هفت برای یک سر و هفت برای سردیگر
- ۱۸ همچنین دو ستون و دو سلسله را گرد آگرد بالای شبکه تا سر ستون را که بالا بود به پوشش با انارها درست کرد و همچنین برای سردیگر
- ۱۹ و سر ستونها در دهلیز منقش به گل سوسن بود چهار ذرع و سرهای این دو ستون انارها نیز از بالا داشت *

- ۲۰ برابر تنه ستون نزدیک به شبکه و دوصل انار بود صف
به صف گودا گرد گرد دیگر
- ۲۱ و آن دو ستون را در دهلیز همیکل برپا کرد و ستون راست را
برپا کرده به یاکین مسی گردانید و ستون چپ را برپا کرده
به بوعز موسوم نمود
- ۲۲ و بالای ستونها نقش گل سوسن بود همچنین کنار ستونها
انعام بنی برفت
- ۲۳ و دریاچه به اندازه ده ذرع از يك لب تا لب دیگر ریخت از
هوا طرف ملور بود و ارتفاعش پنج ذرع و طعاب سی
فرعی دور آنرا احاطه کرد
- ۲۴ و زیر لبش دورادور انارها بود در هر ذرع ده
گردا گرد دریاچه و قتیکه ریخته شد آن گلهای نیز بدو صف
ریخته شد
- ۲۵ بر دوازده گاو قرار گرفت که سه گاو مایل به شمال و سه مایل
به مغرب و سه مایل بجنوب و سه مایل بمشرق و دریاچه
بالای آنها موضوع بود و دم هر يك انیرون بود
- ۲۶ و کفتمی آن يك کف دست بود و لبش چون لب پیا له
از گلهای سوسن منقش بود دوهزار بت در آن گنجید
- ۲۷ و ده سکون مسین درست کرد طول هر يك سکون چهار
ذرع بود و عرضش چهار ذرع و ارتفاعش سه ذرع
- ۲۸ و ساخت سکونها چنین بود کناره ها داشتند و در میان
کناره ها برآمل گئی
- ۲۹ و بر کناره ها ایکه در میان برآمل گئی های دیوار بود نقش

۱۱ شیرها و گاوها و گروبیان بود و بر فراز برآمدگی ها سکونی دیگر بود و زیر شیرها و گاوها اضافتهای چند بود از کار باریک شده

۱۲ و هر یک سکون را چهار چرخ مسین و تخته های مسین بود و بر چهار گوشه آن کتف ها بود زیر حوض به پهلوی هر یک اضافت کتف های ریخته بود

۲۱ و دهانش اندرون سرو بالای آن یک ذرع بود اما دهانش را مدور کرد موافق کار سکون یک ذرع و نیم و بر دهانش نقش مایه ها و کناره ها مربع نه مدور

۳۲ و زیر کناره ها چهار چرخ بود و تیر چرخها به سکون پیوسته بود و قد هر چرخ یک ذرع و نیم بود

۳۳ و ساخت چرخها مانند ساخت چرخ ارابه بود تیرها و چنابها و دورها و پره ها همه از کار ریخته بود

۳۴ و چهار گوشه سکون را چهار کتف بود و چهار کتف از تنه سکون بود

۳۵ و بر سر سکون دایره بود بقدر نیم ذرع و بر سر سکون برآمدگی ها و کناره های آن از تنه آن بود

۳۶ زیرا که بر تخته های برآمدگی ها و بر کناره های آن گروبیان و شیران و درختان خرما را هر یک به اندازه خود و اضافت ها را از هر طرف تراشید

۳۷ بدینوجه ده پایه را درست کرد هر یک از آنها را یک اندازه و یک بهمایش و یک قالب بود

۳۸ پس ده حوض مسین ساخت در هر حوضی چهل بت گنجید

و هر حوضی به اندازه چهار ذرع بود و بالای هر یک
از آن ده پایه حوضی موضوع بود

۳۹ و پنج پایه بطرف راست خانه و پنج به پهلوی چپ
خانه نهاد و دریاچه را به پهلوی راست خانه بطرف
مشرق مایل به جنوب نهاد

۴۰ و حیرام حوضها و خاک اندازها و لکنهارا ساخت
همچنین حیرام همه آن کار را که به حکم پادشاه
سلیمان برای خانه خداوند درست کرد به اتمام
رسانید

۴۱ دو ستون و دو قبه سرما که بالای دو ستون بود و دو شبکه
برای پوشانیدن دو قبه سرمهائی که بالای دو ستون
بود

۴۲ و چهار صد انار برای دو شبکه یعنی دو صف
انارها برای هر یک شبکه برای پوشانیدن سرمهائی که
بالای ستون بود

۴۳ و ده پایه و بر پایه ها ده حوض

۴۴ و یک دریاچه و دوازده کار زیر دریاچه

۴۵ و دیگرها و خاک اندازها و لکن ها و این همه ظروفي
که حیرام به حکم پادشاه سلیمان برای خانه خداوند
ساخت از مس درخشنده بود

۴۶ در میدان بر دیسی درجائی که گل چرب بود در میان
هو کوک و صارتان پادشاه آنها را ریخت

۴۷ و سلیمان اینهمه ظروف را بسبب کثرت بی قیاس
به سفید و وزن مس را در ک نکرند

۴۸ و سلیمان همه ظروف خانه خداوند را ساخت مله
زرین و خوان زرین که ناله های تقدیمه بالاییان
می بود

۴۹ و شمعدانها را از زر خالص پنج به پهلوی راست و پنج
به پهلوی چپ پیش الهام گاه معه گلهای و چراغها
و انبرهای زرین

۵۰ و پیاله ها و گلگیرها و لگنها و چمچه ها و میمرها از
زر خالص و نرواس های زرین برای دروازه های
خانه اندرون یعنی قدس المقدس و برای دروازه های
خانه یعنی میکلا مقدس

۵۱ بدینطور همه آن کار که پادشاه سلیمان برای خانه
خداوند ساخت اتمام پذیرفت و سلیمان چیزهایی که
داود پدر وی تقدیم کرده بود داخل بروسیم و زر
و ظروف را در خزانه های خداوند ذخیره نهاد

باب هشتم

۱ پس سلیمان مشایخ اسرائیل و تمامی سرداران فرقه ها
امرای بزرگان بنی اسرائیل را پیش پادشاه سلیمان
در اورشلیم جمع کرد تا صندوق عهد نامه خداوند را
از شهر داود که مران از میسون است برآرد

۲ و همه مردان اسرائیل در ماه ایشانیم که آن ماه هفتم

است پیش پادشاه سلیمان برای عید حاضر شدند*
 ۳ و همه مشایخ بنی اسرائیل رسیدند و کاهنان صندوق را
 برداشتند

۴ و صندوق خداوند را فراز بردند و خیمه مجمع را و همه
 ظروف مقدس که در خیمه بود الهام را کاهنان و بنی
 لوی فراز بردند

۵ و پادشاه سلیمان و تمامی جماعت بنی اسرائیل که پیش
 وی جمع شدند همراه وی و لوی صندوق بودند
 و گاو و گوسفند را که از کثرت به شمار و حساب نیامدند
 ذبح کردند

۶ و کاهنان صندوق عهد نامه خداوند را به جای خود
 به الهام گاه خانه به قدس المقدس زیر پردهای کروبیان
 رسانیدند

۷ زیرا که کروبیان دو پر خود را بر جای صندوق عهد
 کردند و کروبیان صندوق را و پشتمانیهای آنرا
 از بالا پوشانیدند

۸ و پشتمانیهای کشیدند تا سر پشتمانیها از جای مقدس
 پیش روی الهام گاه بنظر آمد لیکن بیرون بنظر نیامد
 و در اینجا تا امروز موجود است

۹ در صندوق چیزی نبود جز دو لوح سنگی که موسی
 در حوریب در آن نهاد و فیه که خداوند با بنی اسرائیل
 چون از مصر بیرون آمدند عهد بست

- ۱۰ و چنین واقع شد که چون گاهنان از جای مقدس بیرون آمدند ابر خانه خداوند را برگرد
چنانچه گاهنان بسبب ابر برای خدمت نخواستند اینست
زیرا که جلال خداوند خانه خداوند را برگردانده بود
۱۱ پس سلیمان چنین گفت خداوند فرمود که در ظلمت
شدید سکونت خواهم ورزید
۱۲ فی الحقیقت خانه برای سکونت تر بنا کرده ام مکانی که
تا ابد آباد در آن ساکن باشی
۱۳ و پادشاه روگردانیده بر تمامی جماعت بنی اسرائیل
دعای خیر خواند (اما تمامی جماعت اسرائیل
ایستاده بودند)
۱۴ و گفت مبارکباد خداوند خدای اسرائیل که با داود
پدر من بر زبان آورد و از دست من بوقوع رسانیده
است که گفت
۱۵ از روزی که قوم خود اسرائیل را از مصر بیرون
آوردم شهری از همه فرقه های اسرائیل ممتاز نکردم
تا نام من در آنجا باشد لیکن داود را بسرداری قوم
خود امتیاز نمودم
۱۶ و در دل داود پدر من بود تا خانه را بنام خداوند خدای
اسرائیل بنا کنی
۱۷ و خداوند به داود پدر من گفت در اینجاست در دل تو بود
تا خانه بنام من بناسازی در اینجاست در دل تو بود
لیکن بگردی

۱۹ با وجود این تو خود خانه را بنا نخواهی کرد بلکه
پسر تو که از پشت تو بر آید او خانه را بنام من بنا
خواهد کرد

۲۰ و خداوند گفته خود را کامل گردانیده است و من بجای
داود پدر خود برخاسته بر تخت اسرائیل نشسته ام
چنانچه خداوند وعده فرمود و خانه را بنام خداوند
خدای اسرائیل بنا کرده ام

۲۱ و برای صند و قی که عهد نامه خداوند در آن است که
ان عهد را با پدران ما بست و تنبیه که ایشانرا از ملکت
مصر بهرون آورد مکانی در آنجا مقرر کردم

۲۲ و سلیمان در حضور تمامی جماعت اسرائیل پیش من
خداوند ایستاد و دست خود را سوی آسمان دراز کرد
و گفت

۲۳ ای خداوند خدای اسرائیل در آسمان علوی و بر
زمین سفلی چون تو خدائی نیست که تو با بندگان که
در حضور تو بخلوص دل رفتار نمایند پیمان رحمت را
نگاه میداری

۲۴ که با بنده خود داود پدر من وعده خود را نگاه داشتی
بر زبان خود آوردی و از دست خود کامل گردانیدی
چنانچه امروز واقع شده است

۲۵ پس الحال ای خداوند خدای اسرائیل آنچه با بنده
خود داود پدر من وعده کردی وفا کن که گفتم
تخت نشین اسرائیل از نسل تو در حضور من شایع

نخواهد شد بشرط آنکه اولاد تو طریق خود را نیک بنگرند
تا در حضور من رفتار کنند بطوری که تودر حضور من
رفتار نمودی

۲۶ و الحال ای خدای اسرائیل التماس آنکه سخنی که
با داود پدر من در میان آوردی ثابت گردد

۲۷ لیکن امکان دارد که خداوند بر زمین سکونت
ورزد اینک آسمان و سما و سموات کنجایش تو نداری
فکیفہ این خانه که بنا کرده ام

۲۸ فاما ای خداوند خدای من بر دعا و التماس من
النفات کن تا فریاد و دعائی که بنده امروز در حضور تو
میکند استماع نمائی

۲۹ ناچشمان توشب و روز سویی این خانه یعنی سویی
مکانی که درباره آن گفتم نام من در آنجا خواهد بود
نگران باشد تا دعائی را که بنده سویی این مکان
بکند استماع نمائی

۳۰ و التماس بنده و قوم خود اسرائیل را هرگاه سویی
این مکان دعا کنند استماع نما و تو در آسمان که
منزل تست بشنو و هرگاه بشنوی مفر کن

۳۱ هرگاه کسی بر همسایه خود تقصیری کند و سوگندی
ویرا بخوراند و آن سوگند پیش من بی درین خانه
تو برسد

۳۲ تودر آسمان بشنو و بفعل آر و بر بندگان خود حکم کن
و گناهکار را ملزم گردانید و طریق ویرا بر سویی بنده

و راست باز را به راست بازی اظهار داده مکافات

راست بازی ویرا بری برسان

۳۳ هرگاه قوم نو اسرائیل از روی دشمنی منهزم شود

بسیب آنکه بر تو گنهگار شده به تو توبه کنند

و بنام تو اقرار نمایند و پیش تو درین خانه دعا

و التماس کنند

۳۴ تو در آسمان بشنو و گناه قوم خود اسرائیل را

عفو کن و بزمینی که به پدران ایشان داده

باز رسان

۳۵ هرگاه آسمان مسدود شود و باران نیارد بسبب آنکه

بر تو گنهگار شده ای اگر سویی این مکان دعا کنند

و بنام تو اقرار نمایند و از گناه خود توبه کنند

و قتی که ایشانرا مبتلا گردانیده باشی

۳۶ تو در آسمان بشنو و گناه بندگان خود یعنی قوم خود

اسرائیل را عفو کن تا ایشانرا راه نیکو که مسدود باید داشت

بیموزانی و بر زمین خود که بطریق میراث به قوم

خود داده ای باران به بخش

۳۷ هرگاه بر زمین قحطی واقع شود هرگاه دبا یا باد سموم

یا یرقان یا ملخ یا صید پایه نازل شود هرگاه دشمنی

ایشانرا در زمین مگوم ایشان محاصره کنند

هر بلائی یا هر مرضی که باشد

۳۸ هر دعائی و هر التماسی که از شخصی یا از جمعی قوم

نو اسرائیل صادر شود چون هر کس از مصیبت دل

خود واقف شود و سوي اين خانه دست خود را
دراز کند

۲ تو در آسمان که مسکن تست بشنو و عفو کن و بفعل آرو
بهر کس موافق طريقهاي وي جزا بده ازانرو که
توازدل وي آگاهي چه توازدل تمامی بني آدم
آگاهي و بس

۴۰ تا همه ايامي که در زميني که به پدران ايشان دادي
رله باشند از تو به ترسند

۴۱ و در باره مرد بيگانه نيز که از قوم تو اسرائيل نبود بلکه
از ملکت بعید براي نام تو رسیده باشد

۴۲ چه شهرت نام عظیم و دست قوي و بازوي کشيده
ترا خواهند شنيد هرگاه وي برسد و سوي اين خانه
دعا کند

۴۳ تو در آسمان که مسکن تست بشنو و مطابق هر آنچه
ان بيگانه سوي تو فریاد کند بفعل آرتا همه اقوام
زمین از نام تو آگاه شوند و از تو به ترسند مانند
قوم تو اسرائيل و بدانند که اين خانه که ساخته ام
بنام تو مسمي است

۱ هرگاه قوم تو به جنگ دشمن خود خروج نمایند
هر کجا ايشانرا بفرستي و پيش خداوند سوي شهري
که برگزيده و سوي خانه که بنام تو ساخته ام
دعا کنند

۴۵ تو در آسمان دعا و التماس ایشانرا بشنو و دعواي
ایشانرا فتوی ده

۴۶ هرگاه بر تو گنهگار شوند (چه آدمي نیست که گناه
ازوي صادر نشود) و تو با ایشان خشمناک شده
بد شمن بسیاری تا ایشانرا بهایک دشمن خواه
نزد یک خواه دور به اسیر ببردند

۴۷ اگر در زميني که به اسیري رفته باشند باز اندیشه
کنند و توبه نمایند و در ملک اسیر بوندگان سوي تو
التماس کنند و بگویند که گنهگار شده ایم و سرکشي
نموده ایم و به بد کاری ارتکاب نموده ایم

۴۸ و همچنین در ملک دشمنان خود که ایشانرا به اسیري
بردند بدل و جان سوي تو توبه کنند و پیش تو
سوي زمین خود که به پدران ایشان دادی شهری
که برگزیدی و خانه که بنام تو بنا کرده ام
دعا کنند

۴۹ تو در آسمان که مسکن تست دعا و التماس ایشانرا
بشنو و دعواي ایشانرا فتوی ده

۵۰ و قوم خود را که بر تو گنهگار شدند و هر خطایی که
نسبت بتو کردند عفو کن و اسیر بوندگان ایشان را
نرم گردان تا برایشان رحمت ورزند

۵۱ چه قوم تو و میراث تو هستند که ایشانرا از مصر از
کوره آشمنین بیرون آوردی

۵۲ تا چشمان تو به التماس بنده و به التماس قوم خود
رساله اول ملوک

اسرائیل نگران باشد تا هرچه بسوی تو فریاد
بر آرند ایشانرا اجابت نمائی

۵۲ زیرا که ایشانرا از میان همه اقوام زمین برگزینی
تا موراها تو باشند چنانچه بواسطت موسی بنده خود
فرمودی وقتی که پدران ما را از مصر بیرون آوردی
ای پروردگار خداوند

۵۳ و چون سلیمان از گفتن اینهمه التماس و دعا بسوی
خداوند فراغت یافت از پیش مذبح خداوند از
دوران بویخاست و هر دو کف دست خود را بسوی
آسمان بپرس کرد

۵۵ و ایستاده بر تمامی جماعت بنی اسرائیل به آواز
بلندی دعای خیر خواند و گفت

۵۶ که مبارک باد خداوند که بقوم خود اسرائیل
موافق هر آنچه وعده کرده بود آرام بخشیده است
یک نکته از آن وعده نیکو که بواسطت موسی بنده
خود فرمود ضایع نشده

۵۷ خداوند خدای ما با ما باشد چنانچه با پدران ما بود
ما را فرومگذاراد و ترک نه کند

۵۸ نادل ما را بسوی خود مایل گرداند تا در طریقهای
وی رفتار نمائیم و احکام و قوانین و آئیناتی که
به پدران ما فرمود محفوظ داریم

۵۹ و این سخنان که من پیش خداوند التماس کردم
شعب و روز نزد یک خداوند خدای ما باشد تا

به دعوای بنده و به دعوای قوم خود اسرائیل موافق
اقتضای هر روز فتوی دهد

۶۰ تا همه اقوام بدانند که خداوند خداست دیگری نه *

۶۱ پس دل شما با خداوند خدای ما کامل باشد تا
موافق قوانین وی رفتار نمایند و احکام ویرا محفوظ
دارند چنانچه امروز واقع است

۶۲ پس پادشاه و همه بنی اسرائیل ذبحه را بحضور
خداوند گنجانیدند

۶۳ و سلیمان ذبائح سلامتی بیست و دوهزار گاو و یکصد
و بیست هزار گوسفند پیش خداوند گنجانید
همچنین پادشاه و همه بنی اسرائیل خانه خداوند
را تقدیس نمودند

۶۴ همانروز پادشاه فضایی صحن را که پیش خانه
خداوند بود تقدیس نمود چه قربانیهای سوختنی
و خوردنی و چربی قربانیهای سلامتی را در آنجا
گنجانید از آنرو که ملیح مسیح که پیش خداوند
بود گنجانید قربانیهای سوختنی و قربانیهای خوردنی
و چربیهای قربانیهای سلامتی نداشت

۶۵ و در آن وقت سلیمان عیدی کرد و همه بنی اسرائیل
را از دخول حیات تابه نهر مصر در حضور خداوند
خدای ما هفت روز و هفت روز یعنی چهارده روز
مجلسی عظیم کردند

۶۶ و در روز هشتم قوم را رخصت داد و ایشان بپادشاه

دهاي خير خوانده مسرور و خوشدل بسبب انهمه
مهرباني كه خداوند با داود بنده خود و با اسرائيل
قوم خود كرده بود به خيمه هاي خود رفتند

باب نهم

۱ اما چون سليمان بندي خانه خداوند و خانه شاهي
و هر چه مطلوب و مرفوب سليمان بود به اتمام رسانيد
۲ خداوند بار دوم بر سليمان هويدا شد چنانچه
در جبعون بروي هويدا شده بود

۳ و خداوند ويرا گفت كه دعا و التماسيكه پيش من
كردني استماع نمودام اين خانه را كه تو بنا كرده
مقدس گردانيد ام تا اسم خود را دران تا ابد الابد
جاي دم و چشمان و دل من علي الدوام دران
خواهد بود

۴ و مرگاه به پيش من به خلوص دل و بيگوياري
رفتار نمائي چنانچه داود پدر تو رفتار نموده و موافق
هر آنچه ترا فرمودم بفعل آري و قوانين و احكام مرا
مستفظ داري

۵ پس تخت سلطنت ترا تا ابد الابد بايد ارميگردانم
چنانچه با داود پدر تو وعده كردم كه از نسل تو
تخت نشيني اسرائيل ضائع نشوادي

۶ ليكن اگر شما و اولاد شما با لکل از اطاعت من
التصريف نمائيد و احكام و قوانين مرا كه پيش شما

نهادم محفوظ ندارید و در شده معبودان دیگر را
اطاعت و سجده بجا آرید

۷ پس یحیی اسرائیل را از زمینی که به ایشان بخشیدم
مستأصل خواهم کرد و این خانه که برای نام خود
مقدس گردانیده ام از نظر خود خواهم انداخت
و اسرائیل ضرب المثل و باعث ریشخند خواهند شد
و اسرائیل در میان همه اقوام ضرب المثل داشته‌اند
خواهند بود

۸ و هرکسی که از این خانه که بسیار رفیع است بگذرد
متعجب شده فتح خواهد کرد و خواهند گفت که چرا
خدایان با این زمین و با این خانه این نوع عمل
نموده است

۹ و جواب خواهند داد که بسبب آنکه خدایان خدای
خود را که پدران ایشان را از ملک مصر بیرون
آورد ترک کرده به معبودان دیگر التماس کرده اند
و آنها را اطاعت و سجده نموده اند بنا بران خدایان
اینهمه بلا را بر ایشان نازل کرده است

۱۰ و بعد از انقضای بیست سال که سلیمان دو خانه را یعنی
خانه خدایان و خانه شاهی را بنا کرده بود

۱۱ (۱) حیرام ملک صور درختان سرو و صنوبر و طلا بقدر
خواهش سلیمان برای وی مهیا کرده بود پس
پادشاه سلیمان بیست شهر را در خطه جلیل به حیرام
بخشید

۱۲ و حیرام از صور بر آمد تا شهرهای که سلیمان بوی داده بود به بیند و پسند و بی نگوید

۱۳ و گفت که ای برادر این شهرها که بمن داده چه خبر است و آنها را بزمین کابل مسمی ساخت چنانچه امروز موجود است

۱۴ اما حیرام یکصد و بیست قطار زر پیش پادشاه فرستاده بود

۱۵ اینست سبب سرخراجه که پادشاه سلیمان گرفت تا خانه خداوند و خانه خود و قلو و حصار اورشلیم و حاصور و محدد و جزر را بنا کند

۱۶ زیرا که فرعون پادشاه مصر روانه شده جزر را گرفته بود و آتش زده و کنعانیان را که ساکن شهر بودند کشته آنرا برسمیل تکفه به دختر خود زن سلیمان بخشید

۱۸ و سلیمان جزر و بیت حورون نشیب را بنا کرد

۱۸ و بعلاش و تل مور در بیابان در سرحد

۱۹ و همه شهرهای خزانه دار و شهرها برای ارباب و شهرها

برای اسوار و هوالچه در اورشلیم و در لبنان و در همه

حدود مملکتش مطلوب سلیمان بود بنا کرد

۲۰ و همه خلا یقی که از اموریان و حتیان و فرزبان

و حویان و یبوسیان باقی ماندند که از بنی اسرائیل

نبودند

۲۱ اولاد ایشانرا که بعد از ایشان در زمین باقی

ماندند که بني اسرائيل به استیصال ایشان قادر
نبودند سلیمان بر ایشان جزیه مقرر کرد چنانچه
تا امروز موجود است

۲۲ لیکن سلیمان کسی را از بني اسرائيل غلام نگردانید
بلکه ایشان مردان جنگی و ملازمان و امیران
و یوزباشیان و سرهنگان ارابه‌ها و اسواران بودند
۲۳ و سرهنگان منصب داران که سرکار سلیمان بودند
پانصد و پنجاه کس بودند که بر جماعتی که کارگر
بودند تسلط داشتند

۲۴ اما دختر فرعون از شهر داود بخانه خود که سلیمان
برای وی بنا کرده بود رسید همانوقت ملو را بنا کرد*
۲۵ و هرسال سه مرتبه سلیمان قریبا نیمی از سوختنی و سلامتی
بر من بجای که برای خداوند بنا کرده بود میگذرانید
و لبنان را بر من بجای که پیش خداوند بود می‌سوزانید
همچنین خانه را به اتمام رسانید

۲۶ و پادشاه سلیمان در حصیون جبر که به پهلوی ابلوت
است بر لب بحر قلزم در زمین ادرم مجمع چهارات
را ساخت

۲۷ و حیرام ملازمان خود را ملأحان که نجر به دریا
داشتند همراه ملازمان سلیمان در چهارات فرستاد*
۲۸ و ایشان به او فیروز رسید طلا از انجا به مقدان
چهار صد و بیست قنطار گرفته پیش پادشاه سلیمان
رسانیدند

باب دهم

- ۱ اما ملک سباع چون شهره سلیمان را در باره نام خداوند شنید آمد تا ویرا از مسائل تجربه کند*
- ۲ و با چشم بسیار و بر شتران ادویه بار کرده و طلاي بسیار و سنگهای گران بها به اور شلیم رسید و نزد سلیمان رفته هر آنچه بخاطر داشت باوي مگالنه نمود*
- ۳ و سلیمان همه مسائل ویرا حل کرد و سخني از پادشاه پوشیده نماند که باوي در میان نیاورد
- ۴ ملک سباع تمامی دانایي سلیمان و خانه که بنا کرده بود
- ۵ و اطعمه خوان و جلوس ملازمان و اطوار خادمان و لباس ایشان و ساقیان و پله گاني که بخانه خداوند قرار میرفت مشاهده کرده روي دروي نماند
- ۶ و پادشاه را گفت که ان شهره که در زمین خود از اعمال و دانایي تو شنیدم صحیح بود
- ۷ لیکن ان سخنان را باور نکردم تا تو رسیدم و به چشم خود معاینه نکردم اینک از نصف این سرا اطلاع ندادند عقل و دولت تو از شهره که شنیدم فایق است
- ۸ خوشحال رعیت تو خوشحال این ملازمان تو که علی الدوام پیش تو حاضراند و عقل ترا می شنوند*
- ۹ مبارک باد خداوند خدای تو که از تو خوشنود بود تا بر تخت اسرائیل ترا به نشانید از آنرو که خداوند

تا این الابد عزیز داشت بفا بران ترا پادشاه گردانید
تا مدد و انصاف بها آری

۱۰ و پادشاه را بکسی و بیست فنطاز زر و ادویه خیلی
فراوان و سنگهای گران بها داد ادویه به این
فراوانی که ملک سباع به پادشاه سلیمان داد
بعد رسید

۱۱ و مجمع جهازات حیرام که طلا از او فیر می آوردند
درختان الموج خیلی فراوان و سنگهای گران بها
نیز آوردند

۱۲ و پادشاه ازان درختان الموج پله گان برای خانه
خداوند و برای خانه شاهی و جنگ و بربط را برای
سرایندگان درست کرد چنان درخت الموج تا
امروز رسید و دیده نشد

۱۳ و پادشاه سلیمان به ملک سباع هوانچه در خواست
نمود بخشید سوای آنکه سلیمان بطور شاهی داده
بود پس رد گردانید با ملازمان بوطی خود
روان شد

۱۴ اما وزن طلائی که سال بسال نزد سلیمان می رسید
ششصد و شصت شش فنطاز طلا بود

۱۵ سوای آنکه از سوداگران و از تجارت عطاران و از همه
ملوک جزیرت العرب و از همه حاکمان زمین
حاصل کرد

۱۶ و پادشاه سلیمان در صد سپهرا زر گرفته درست
رساله اولی ملوک

۱۷ کرد ششصد مثقال زر به هریک سپهر صرف شد *
 و سه صد سپهر از زر کوفته درست کرد برای هریک
 سپهر سه من زر صرف شد و پادشاه آنها را در خانه
 غلب لبانون نهاد

۱۸ و پادشاه سلیمان تخت بزرگی را از عاج درست کرد
 و تکیه های طلایی خالص بر آن نصب کرد

۱۹ تخت را سه پله بود و سر تخت از بس منور بود و از
 هر دو طرف پهلوی نشیمن گاه دستها بود و به پهلوی
 دستها دو شیر ایستاده بود

۲۰ و در اینجا بهر دو طرف دوازده شیر برشش پله ایستاده
 بود در هیچ مملکت مانند آن ساخته نشد

۲۱ و جامه های سلیمان همه از زر بود و ظروف خانه غلب
 لبانون همه از زر خالص یکی از سیم نبود در ایام
 سلیمان بهیچ نشمرد

۲۲ زیرا که پادشاه مجمع جهازهای ترسیم را با مجمع
 جهازهای حیرام در سفر دریا میل داشت هر سه سال
 یک نفع مجمع جهازهای ترسیم میرسیم و زر و سیم
 و عاج و یوزنه ها و طارس ها می آوردند

۲۳ بدینطور پادشاه سلیمان از همه پادشاهان زمین
 به مال و دایمی فایق بود

۲۴ و همه اهل زمین اشتیاق لقای سلیمان داشتند
 تا عقلی که خدا در دل وی انداخته بود بشنوند *

۲۵ و مرکب پیش کش آورد ظروف سیمین و ظروف

زین و لباسها و پیراهن و ادویات و اسبها و اشترها
سال بسال

۲۶ و سلیمان اربه ما و اسوار را فراهم آورد و یک هزار
و چهار صد اربه و دوازده هزار سوار داشت که
ایشان را در شهرها برای اربه و در آورشلیم بخدمت
پادشاه مقرر کرد

۲۷ و پادشاه سیم را در آورشلیم چون سنگ گردانید و
درختان سرور را مثل درختان انجیر صحرایی
کثرت داد

۲۸ و برای سلیمان اسبها و کتان از مصر می آوردند
تجّار شاهی کتان را بقیمت می گرفتند

۲۹ و هر اربه با مال ششصد مثقال سیم و هر اسب با مال
یکصد و پنجاه از مصر آمد و رفت میکرد و همچنین
برای همه ملوک حثیان و برای ملوک سوزیه
بوساطت ایشان رسانیدند

باب یازدهم

۱ اما پادشاه سلیمان بر بسیاری زنان بیگانه سواي
دختر فرعون دل بست زنان موآبی عمونی ادومی
صیدونی و حتی

۲ از اقوامی که در باره ان خداوند بنی اسرائیل را
فرموده بود که با ایشان نزدیکی مکنید و ایشان
باشما نزدیکی نکنند که فی الحقیقت دلای شمارا

- به پیروی معبودان خود مائل خواهند کرد سلیمان
 بسبب عشق ملحق به ایشان گردید
- ۳ و هفت صد زن منکوحه از نسل پادشاهان و سبیل
 زن نامنکوحه و زنان وی دلش را از راه بردن *
 زیرا که چنین واقع شد که چون سلیمان سالیخورد
 بود زنان وی دلش را به پیروی معبودان از راه
 بردن و دلش چون دل داود پل روی با خداوند
 خدای خود کامل نبود
- ۵ و سلیمان دستار ریش معبود صید و نیان و ملکون قبح
 اموریان را پیروی نمود
- ۶ و سلیمان آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود بعمل
 آورد و چون داود پدرش خداوند را اطاعت کامل
 بها آورد
- ۷ پس سلیمان مکان رفیع را بر کوهی که پیش اورشلیم
 است برای قموس قبح مواب و برای مولک قبح
 بنی همون
- ۸ و همچنین برای زنان بیگانه خود عمل نمود که
 معبودان خود را بپای سوزانیدند و ذبائح
 گناراندند
- ۹ و خداوند بر سلیمان خشمناک شد بسبب آنکه دل
 وی گمراه شد از اطاعت خداوند خدای اسرائیل
 که نه دود نعه بر وی مریدا گشت
- ۱۰ و در بنیام و یساکیل کرده بود تا معبودان دیگر را

پیروی نگنند لیکن فرموده خداوند را بجا یارود »
 ۱۱ بنا بران خداوند سلیمان را گفت بسزای این فعل
 که از تو سرزده است و پیمان مرا و قوانینی که
 بتو فرمودم محفوظ نداشتی سلطنت را از تو خواهم
 ربود و بملازم تو خواهم داد

۱۲ لیکن بنا بر خاطر داود پدر تو در عهد تو
 بوقوع نخواهم رسانید اما از دست نرزدن تو
 خواهم ربود

۱۳ فاما تمامی سلطنت را نخواهم ربود بلکه يك فرقه را
 به پستو خواهم داد بنا بر خاطر داود بنده خود و
 بنا بر خاطر اورشلیم که انرا برگزیده ام

۱۴ و خداوند دشمنی را بمخالفت سلیمان برخیزانید
 حداد مرد ادومی اواز نسل شاهی درادوم
 بود

۱۵ زیرا که چون داود درادوم می بود و یواب سمیه
 سالار هرمن گری را در آدوم گشته بدفن
 گشتگان رفته بود

۱۶ (چه یواب با همه بنی اسرائیل شش ماه در انجا بود
 تا وقتی که هرمن گری را در آدوم نابین ساخت)
 ۱۷ حداد با بعضی ادومیان از ملایمان پدر خود
 قرار نمود تا متوجه مصر شود حداد در انوقت
 گودک بود

۱۸ و از میان برخاسته به فاران رسیدن وقتی چندی

از ناران همراه گرفته بمصر نزد فرعون پادشاه رسیدند
که او خانه را بوی داد و وظیفه برای وی مقرر کرد و
زمینی را بوی بخشید

۱۹ و چون در نظر فرعون بسیار توفیق یافت بعد یک
خانه خود خواهر تئفینس ملکه را بنگاح وی
در آورد

۲۰ و خواهر تئفینس پسری جنوبی نام برای وی زائید
و تئفینس در خانه فرعون شیرازی برداشت و جنوبی
در خانه فرعون در میان اولاد فرعون می بود

۲۱ و چون حد در مصر خبر شنید که داود با پدران
خود خشمیده است و بآب سده سالار مرده است حد
به فرعون گفت که مرا اجازت بده تا بوطن خود
روانه شوم

۲۲ و فرعون وی را گفت لیکن نزد من ترا چه قصور شد
که اینک فصل مراجعت وطن خود داری جواب
داد که هیچ لیکن بهر وجه اجازت بده

۲۳ و خدا دشمن دیگر بروی برانگیز انید رزون بن
الیادع که از حد عز ملک صوبه مدوم خود
گرایخته بود

۲۴ و بنی چند در خود فراهم آورده سرمنگ طایفه
گردید و قتی که داود اهل صوبه را بقتل رسانید
و ایشان روانه دمشق شده در آنجا سکونت اختیار کردند
و در دمشق تسلط یافتند

۲۵ و سواي زباني که حد د رسانيد او نهز تمامي عمر
سليمان دشمن بني اسرائيل مي بود و با بني اسرائيل
عداوت مي ورزيد و بر سوريه حکمراني داشت

۲۶ و يراب عام بن نبط مرد افرايي از صريده (اما نام
مادروي صرومه بود زن بيوه) بمخالفت پادشاه دست
درازي کرد

۲۷ و سبب دست درازي وي بر پادشاه اين بود سليمان
ملوء را بنا کرد و شکستگي شهر داؤد بلر خود ر
نعمه بر کرد

۲۸ و آن شخص يراب عام ذوقوت و دلير بود و سليمان
ان جوان را ديد که کارگزار است و او را بر کارها
تمامي خاندان يوسف مقدم گردانيد

۲۹ و دران هنگام چنين اتفاق افتاد که يراب عام از
اورشليم بهرون رفت و احيه سلوني نبي بر سر راه
باوي دو چار شد و او جامه نو پوشيده بود و هر دو
در صحرانها بودند

۳۰ و احيه جامه نو که در بروي بود گرفت و دوازده
بار ه کرد

۳۱ و يراب عام را گفت که ده بارچه براي خود بگير
زيرا که خداوند خدای اسرائيل چنين مي فرمايد
که اينک سلطنت را از دست سليمان خواهم ر بده
و ده فرقه را بتو خواهم داد

۳۲ (فاما يك فرقه از ان وي خواهي بود بنا بر خاطر

داؤد بنده من و بنابر خاطر اورشليم شهري كه از همه
فرقه هاي بني اسرائيل برگزيده ام)

۳۳ بسزاي آنكه مرا ترك کرده استناروت معبود
صيد و نيان قموس معبود بني مواب و ملكون معبود
بني عمون را عبادت کرده اند و در طريقهاي من
رفتار نه نموده اند تا هر چه پسنديد به نظر من باشد
بعمل آرند و قوانين و احكام مرا محفوظ دارند
چنانچه داؤد پل روي عمل مي نمود

۳۴ فلما تمامي سلطنت را از دست وي نخواهم گرفت ليكن
بنابر خاطر داؤد بنده خود كه او را برگزيده ام
بسبب آنكه احكام و قوانين مرا محفوظ ميداشت
اورا در همه ايام عمر وي بحكم راني ميدارم

۳۵ اما سلطنت را از دست بسروي خواهم گرفت و بنو
خواهم داد يعني ده فرقه

۳۶ ويك فرقه را به بسروي خواهم بخشيد تا در اورشليم
شهري كه براي خود برگزيده ام تا نام خود را در آنجا
جاي دهم چرافي علي السلام براي داؤد بنده من در
حضور من باشد

۳۷ و نرا برميگيرم و موافق هراچه جان تو اراده كند
حكم راني خواهي كرد و پادشاه بني اسرائيل خواهي
گردد

۳۸ و هرگاه هرچه بنو بفرمايم استماع نمائي و در طريقهاي
من رفتار كنني و هراچه پسنديد به نظر من باشد

بمعمل آري تا قوانين و احكام مرا محفوظ داري چنانچه
 بنده من داود ميگردد من با تو خواهم بود و خانه
 پايداري براي تو بنا خواهم كرد چنانچه براي داود
 بنا كردم و بني اسرائيل را بتمو خواهم بخشيد
 ۳۹ و نسل داود را بدین سبب مبتلا خواهم گردانيد اما
 نه تا ابد الاباد

۴۰ بنا بران سليمان قصه جان يراب عام كرد و يراب عام
 برخاسته به مصر نزد سيساق پادشاه مصر گريخت و تا
 روز موت سليمان در مصر بود

۴۱ و مابقي اعمال سليمان و كودار وي و هر آنچه ميگردد
 و دانائي وي آيا در رساله اعمال سليمان مرقوم نگشته •
 ۴۲ و مدت پادشاهي سليمان بر بني اسرائيل در اورشليم چهل
 سال بود

۴۳ و سليمان پادشاه خود خسيك و در شهر داود پدر خود
 مدفون شد و رحاب عام بسروبي بجاي وي جلوس نمود

باب دوازدهم

۱ و رحاب عام متوجه سكيم شد زيرا كه تمامي بني اسرائيل
 به سكيم رسيده بودند تا او را پادشاه گردانند
 ۲ و چنين شد كه چون يراب عام بن نباط كه تا آنوقت
 در مصر بود خبر اينحال شنيد (زيرا كه از حضور پادشاه
 سليمان گريخته بود لهذا يراب عام در مصر سكونت
 ورزيد)

رساله اول ملوك

H

1

۳ ایشان تنی چند فرستاده ویرا طلبیدند ویراب عام
با تمامی جماعت بنی اسرائیل رسیده با رحاب عام
متکلم شدند و گفتند

۴ که پدر تو یوغ گران برمانهاد پس تو اکیال خدمت
صعب و یوغ گران را که پدر تو برمانهاد سبک گردان
و تو بندگی خواهی کرد

۵ و ایشانرا گفت اکیال بروید و سه روز بعد نزد من
باز آئید و قوم رفتند

۶ و پادشاه رحاب عام با مشایخی که بحضور سلیمان
پدر وی در ایام زیست بستادند مشورت نمود و
گفت که شما چه نصیحت می دهید تا این قوم را
جواب دهم

۷ ویرا گفتند هرگاه امروز مطیع این قوم گردی و ایشانرا
متابعیت نمائی و جواب دهی و سخنان نرم با ایشان
در میان آری پس همه ایام بندگان تو خواهند بود *
۸ و اما نصیحتی که مشایخ بوی کردند ترک نمود و با
جوانانی که باری تربیت یافته بودند و در حضور وی
می ایستادند مشورت کرد

۹ و ایشانرا گفت که شما چه نصیحت می دهید تا این
قوم را جواب دهیم که با من چنین گفته اند که یوغی
که پدر تو برمانهاد سبک گردان

۱۰ و جوانانی که با وی تربیت یافته بودند ویرا گفتند که
این قومی که چنین باتو گفتند که پدر تو یوغی

گران برشانهاد و تو انرا براي ما سبك كردان
با ايشان چنين بگو كه كلنج من از كمر بدرگفت
تر خواهد بود

۱۱ والكل كه پدر من يوفي گران برشما نهاد من ان
يوفي كه داريد افزوني ميدهم پدر من شمارا از
تا زبانه تنبيه ميداد من شمارا به كردم ها متنبه
خواهم كرد

۱۲ و يرابعام يا تمامي قوم در روز سيوم مطابق رنده
پادشاه كه گفته بود روز سيوم نزد من باز آييد
پيش رحاب عام رسيدند

۱۳ و پادشاه قوم را بسختي جواب داد و نصيحتي را كه
مشايخ بوي دادند ترك نمود

۱۴ و مطابق نصيحت جوانان با ايشان تكلم نمود و گفت
كه پدر من يوفي گران برشما نهاد و من يوفي را
كه داريد افزوني ميدهم پدر من شمارا از تازبانه
تنبيه ميگردد من شمارا از كردم ها متنبه خواهم
ساخت

۱۵ همچنين پادشاه قوم را استماع نه نمود و اين حكم
از خداوند صادر شد تا كلامي كه بوساطت احميه
سلوني خداوند فرموده بود با يرابعام بن نباط
بوقوع رساند

۱۶ پس چون تمامي بني اسرائيل ديديد كه پادشاه
ايشانرا نمي شنود قوم پادشاه را جواب دادند كه

مادر داود چه حصه داریم بلکه در بن یسی ما را
میراثی نیست ای بنی اسرائیل بخیمه های خود الحال
ای دارد خانه خود را بنگر همچنین بنی اسرائیل
به خیمه های خود روانه شدند

۱۷ اما بنی اسرائیلی که در شهرهای یهودا سکونت داشتند
رحاب عام برایشان پادشاهی میکرد

۱۸ پس پادشاه رحاب عام عد و رام که سرهنگ باج گیران
بود فرستاد و تمامی بنی اسرائیل او را سنگسار کردند
و مرد بنابران پادشاه رحاب عام به ترحیل برارابه خود
سوار شد تا به اورشلیم بگریزد

۱۹ بنی منظور بنی اسرائیل از خاندان داود سرکشی کردند
چنانچه تا امروز واقع است

۲۰ و چون تمامی بنی اسرائیل شنیدند که یراب عام باز
رسیده است بنی چند فرستاده و برانزد جماعت طلبیدند
و او را بر تمامی بنی اسرائیل پادشاه گردانیدند کسی
نمود که خاندان داود را پیروی کنند سوای فرقه
یهودا و بس

۲۱ و رحاب عام در اورشلیم رسیده تمامی خاندان یهودا
فوقه بنیامین را بعد یکصد و هشتاد هزار زن
مردان جنگ آزموده فراهم آورد تا با خاندان اسرائیل
مبارزه کنند تا سلطنت را به رحاب عام بن سلیمان
باز گردانند

۲۲ لیکن کلام خدا به سمعیه مرد خدا نازل شد *

۲۳ که رحاب عام بن سلیمان پادشاه یهودا و تمامی
خاندان یهودا و بنیامین و مابقی قوم را مخاطب
ساز و بگو

۲۴ که خداوند چنین مقرر ماید که روانه مشوید و
با برادران خود بنی اسرائیل جنگ نمائید هر کس بخانه
خود مراجعت کند چه این حادثه از من صادر شده
است پس کلام خداوند را استماع نموده باز گشتند
تا بحکم کلام خداوند روانه شوند

۲۵ پس یراب عام سکم را در کوه افرائیم بنا کرده در آنجا
مقام گرفت و از آنجا روانه شده فثوئیل را بنا کرد

۲۶ و یراب عام در دل خود گفت که الحال سلطنت به خاندان
داود معاودت خواهد کرد

۲۷ هرگاه این قوم روانه شوند و در خانه خداوند در اورشلیم
ذبح کنند پس دل این قوم بسوی خداوند خود
باز میگردد بلکه سویی رحاب عام پادشاه یهودا و مرا
خواهند کشت و به رحاب عام پادشاه یهودا معاودت
خواهند کرد *

۲۸ بنابراین مشورت کرد دو گوساله زرین ساخت و
به ایشان گفت که برای شما تعب است که متوجه
اورشلیم شوید

۲۹ اینک معبودان شما ای بنی اسرائیل که شما را از ملک
مصر بیرون آورد و یکی در بیت ایل و دیگری در ددان
ایستاده کرد

۳۰ و این عمل باعث گناه گردید زیرا که قوم به عبادت یکی به د آن می رفتند

۳ و معابد رفیع را بنا کرد و از کمترین قوم که از بنی لوی نبودند گاهنان گردانید

۳۱ ویراب عام عیدی در پانزدهم ماه موافق عیدی که در یهود است مقرر کرد و بر مذبح میگذرانید (برین نهج در بیت ایل پیش گوساله هائی که ساخته بود ذبح میگردد و گاهنان معابد رفیع را که ساخته بود در بیت ایل جای داد

۳۳ همچنین بر مذبحی که در بیت ایل ساخته بود تا روز پانزدهم ماه هشتم یعنی ماهی که خود اختراع کرده بود و عیدی برای بنی اسرائیل مقرر کرد و بر مذبح قربانیها گذرانید و لبان را سوزانید

باب سیزدهم

۱ و اینک یک مرد خدا از یهودا بحکم کلام خداوند به بیت ایل رفت و ویراب عام برای سوزانیدن لبان به پهلوی مذبح ایستاده بود

و بحکم کلام خداوند بر مذبح بانگ زد و گفت ای مذبح مذبح خداوند چنین میفرماید اینک از خاندان داود پسری بوسیله نام تولد خواهد یافت و او گاهنان مکانهای رفیع را که بر تولبان می سوزانند بر تو خواهد گذرانید و استخوانهای انسان بر تو سوخته خواهد شد»

- ۳ و در آن روز علامتی ظاهر کرد و گفت که اینست
علامت قول خداوند اینکه من به شگافه خواهد شد
و خاکستری که بر او باشد خواهد ریخت
- ۴ و چون پادشاه بر آب عام گفته مرد خدا را شنید که
بر من به بیت ایل بانگ زد دست خود را از من به
دراز کرد و گفت ویرا بگریید و دستی که بر او دراز
کرد خشک گردید چنانچه باز نزد خود نتوانست کشید *
- ۵ من به نیز شگاف خورد و خاکستری از من به ریخت
مطابق علامتی که مرد خدا به کلام خداوند
ظاهر کرده بود
- ۶ و پادشاه مرد خدا را جواب داد و گفت که در حضور
خداوند خدای خود برای من شفاعت کن تا دست
من بحالت اصلی باز گردد و مرد خدا بحضور خداوند
شفاعت کرد و دست پادشاه بحالت اصلی باز آمده
چون پیشین گردید
- ۷ و پادشاه مرد خدا را گفت که همراه من بخانه بیا
و خود را تقویت ده و هدیه بتم خواهم داد
- ۸ و مرد خدا پادشاه را گفت که مرگه نصف خانه خود
را بمن دهی همراه تو نخواهم شد و درین مکان نه
نان خواهم خورد و نه آب خواهم نوشید
- ۹ که از کلام خداوند چنین حکم بمن رسید که نان
مخور و آب منوش و از راهی که رفته باشی از آن
مراجعت مکن

۱۰ لیل! از راه دیگر رفت و از راهی که به بیت ایل رسید
بود مراجعت نکرد

۱۱ اما پیغمبری کهین سال در بیت ایل ساکن بود و
پسرانش در آمده از همه اعمالی که مرد خدا آن روز
در بیت ایل کرده بود اطلاع دادند و سخنانی نیز
که با پادشاه در میان آورده بود با پدر خود بیان
کردند

۱۲ و پدر از ایشان پرسید که از کدام راه روانه شد چه
پسرانش راهی را دیده بودند که آن مرد خدا که از
یهودا رسید روانه شد

۱۳ و پسران خود را گفت که برای من پالان بر خر بنهید
پس برای وی پالان بر خر نهاده و او سوار شد

۱۴ و در عقب مرد خدا رفته او را یافت که در زیر درخت
شاه بلوطی نشسته بود او را گفت تو آن مرد خدا هستی
که از یهودا رسیدی گفت بلی

۱۵ و پراگفت که همراه من بخانه پیا و نانی بخور

۱۶ گفت مرا جایز نیست که با تو مراجعت کنم و با تو
داخل خانه شوم و در این مکان با تو نه نان خواهم
خورد و نه آب خواهم نوشید

۱۷ زیرا که از کلام خداوند حکم بمن رسید که در اینجا
نان مخور و آب منوش و از راهی که رفته باشی از آن
راه مراجعت مکن

۱۸ و پراگفت من نیز چون تو پیغمبرم و فرشته بحکم کلام

- خداوند مرا گفت که او را همراه گرفته بخانه خود
برسان تا نان بخورد و آب بنوشد
- ۱۹ بنا بران همراه وی باز گشت و در خانه وی نان
خورد و آب نوشید
- ۲۰ بر خوان می نشستند که کلام خداوند به پیغمبری
که او را برگردانیده بود رسید
- ۲۱ و بر مرد خدا که از یهودا رسیده بود بانگ زد و
گفت که خداوند چنین میفرماید که بسزای آنکه
از گفته خداوند سرکشی کرده حکمی که خداوند خدای
تو ترا فرمود محفوظ نداشته باشی
- ۲۲ بلکه باز گشت نموده نان خورده و آب نوشیده در
جائی که خداوند ترا دوباره آن فرمود که نان مخور
و آب منوش لاش تو به قبر پدران تو نخواهد رسید *
- ۲۳ و بعد از آن که نان خورده و آب نوشیده بود برای
وی بالان بر خر نهاد یعنی پیغمبری که باز
گردانیده بود
- ۲۴ و چون روانه شد شیری بر سر راه باوی دوچار شده
او را گشت و لاش وی بر سر راه افتاد و خر نزد
وی ایستاده بود شیر نیز بهلوی لاش ایستاده بود
- ۲۵ و اینک مردمان گذر کرده دیدند که لاشی بر سر راه
افتاده است و شیری بهلوی لاش ایستاده و به شهری
که پیغمبر کهن سال ساکن بود رسیده خبر بردند *
- ۲۶ و چون پیغمبری که او را از راه باز گردانیده بود این
رساله اول ملوک

خبر شنید گفت که آن مرد خدا است که از کلام
خداوند سرکشی نمود بنابراین خداوند او را به شیر سپرده
است که آن مطابق کلام خداوند که بوی گفت
او را دریده و کشته است

۲۷ و پسران خود را گفت که برای من پالان بر خر
به نهمید ایشان پالان نهادند

۲۸ و روانه شده لاش ویرا یافت بر سر راه افتاده و خر
و شیر پهلوی لاش ایستاده شیر لاش را نخورده و خورا
نه دریده

۲۹ پس پیغمبر لاش مرد خدا را برداشته بر خر نهاد
و باز رسانید و پیغمبر که آن سال بشهر آمد تا ماتم
نموده مدفون کند

۳۰ و لاش ویرا در قبر خود نهاد و برای وی ماتم کنان
گفتند که افسوس ای برادر من

۳۱ و بعد از دفن وی پسران خود را گفت که من هرگاه
بمیرم مرا در قبری که مرد خدا مدفون است دفن
نمائید استخوانهای مرا پهلوی استخوانهای وی
به نهمید

۳۲ از آنرو امیری که در باره مذبح بیت ایل و در باره
معابد رفیع که در شهرهای سمریه است بحکم کلام
خداوند بر زبان آورد البته بوقوع خواهد پیوست

۳۳ بعد از این حادثه یراب عام از طریق بد خود بازگشت
نه نمود بلکه کاهنان معابد رفیع را از کمترین

قوم مقدر کردن هر که اراده کرد ویرا تقلید نمود و از
یکی از کاهنان معابد رفیع گردید
۳۳ و از این فعل خاندان یراب عام بگنجیگاری منسوب شد
تا از روی زمین مستاصل و معلوم شوند

باب چهاردهم

- ۱ دران هنگام آیه پسر یراب عام بیضار شد
- ۲ و یراب عام زن خود را گفت که التماس آنکه بروخیزی
و خود را تغییر لباس بدهی تا ترا شناسند که زن
یراب عام هستی و به سیله برو اینک آیه پیغمبر در
انجامی باشی که مرا خبر داد که پادشاه این قوم
خواهم گردید
- ۳ و ده نان و کلوچه های چند و یک کوزه شهد در دست
گرفته نزد وی برو ترا اطلاع خواهد داد که این طفل
را چه خواهد شد
- ۴ و زن یراب عام چنین کرد و برخاسته به سیله رفت
و بخانه آیه رسید اما آیه نا بینا بود چه چشمان
وی به سبب پیری در کعبه خود پوشیده بود
- ۵ و خداوند آیه را گفت که اینک زن یراب عام میبرد
تا در باره طفل خود سخنی استفسار نماید چه او بیمار
است چنین و چنین بگوزیرا که چون داخل آید خود
را دیگری قلم خواهد داد
- ۶ و چون آیه اواز پای او را شنید و فهمید که از در آمد

گفت که ای زن یزاب عام داخل شو چرا خود را به
دیگری قلم دهی چه من با خبر بی نزد تو فرستاده
شده ام

۷ برو و یزاب عام را بگو که خداوند خدای اسرائیل
چنین میفرماید باوجود آنکه ترا از میان قوم سرفراز
نمودم و بر قوم خود اسرائیل امیر گردانیدم

۸ و سلطنت را از خاندان داود ربهوده بتو دادم اما چون
بنده من داود ربهوده را احکام مرا معصوف داشت و
مرا بخلاص دل به روی نمود تا هر چه بسندیده نظر من
باشد بجا آرد

۹ پیشتر از همه که پیش تو بودند بی صل شده چه راه
خود گرفتاری و معبودان بیگانه و اشکال ریخته را برای خود
ساختی بحدی که مرا دشمنانگ گردانیدی و مرا پس پشت
خود افکندی

۱۰ اینک بمکافات این برخاندان یزاب عام بلای نازل
میگردانم و هرکسی که بر دیوار می شاشد و هرکسی
که در اسرائیل محصور و واگذاشته شده باشد از یزاب
عام منقطع خواهم کرد و ما باقی خاندان یزاب عام را
خواهم برداشت چنانچه کسافت را از زمین بر میدارند
مادامیکه ناپدید شود

۱۱ هر که از نسل یزاب عام بمیرد خوراک سگان خواهد
گردید و هر که در میدان بمیرد بخوراک طایران هوا
خواهد شد یقین که خداوند فرموده است

۱۲ پس تو برخیز و بخانه خود برو هرگاه که بای تو به شهر
برسد طفل خواهد مرد

۱۳ و تمامی بنی اسرائیل به ماتم وی پرداخته دفن خواهند
کرد چه از نسل یواب عام او به قبر داخل خواهد شد
و پس از آن رو که از همه خاندان یواب عام در وی
خصلتی نیکو سوی خداوند خدای اسرائیل یافته شده
۱۴ و خداوند پادشاهی برای خود به امارت بنی اسرائیل
پیدا خواهد کرد که او خاندان یواب عام را در آن روز
محو خواهد کرد چه گفتم بلکه فی الفور

۱۵ زیرا که خداوند اسرائیل را خواهد زد چنانچه نی
در آب جنبانیده می شود و اسرائیل را از روی این زمین
که به پدران ایشان بخشید استیصال خواهد نمود و
ایشانرا در انطرف نهر براکنده خواهد کرد بسکانات
آنکه چمن هارا برای خود ساختند و خداوند را
خشمناک گردانیدند

۱۶ و اسرائیل را تسلیم خواهد کرد بسبب گناهان یواب عام
که او خود گنهگار شد و بنی اسرائیل را نیز به گنهگاری
افزا کرد

۱۷ پس زن یواب عام بر خاست و روانه شد و به ترصیه
آمد و چون به استان در رسید طفل مرد

۱۸ و او را مدفون ساختند و همه بنی اسرائیل برای وی
ماتم کردند مطابق سخنی که خداوند بواسطت بنده
خود احیه پیغمبر فرموده بود

۱۹ و ما باقي احوال يراب عام که چه طور جنگيد و چگونه پادشاهي کرد اينک در رساله سرگذشت پادشاهان اسرائيل مذکور است

۲۰ و ايام سلطنت يراب عام مدت بيست و دو سال بود و او با پدران خود خمسه و ناداب پسرش بجاي وي جلوس نمود

۲۱ اما رحاب عام بن سليمان در يهودا پادشاهت کرد و رحاب عام بوقت جلوس چهل و يك ساله بود و در اورشليم شهري که خداوند از همه فرقه هاي بني اسرائيل برگزيد تا نام خود را در آنجا جاي دهد مدت هفده سال پادشاهي کرد و مادر وي نعمة عموني بود*
۲۲ و بني يهودا آنچه در نظر خداوند ناشايسته بود عمل نمودند و از گناهاني که مرتکب شدند (بيشتراز هرچه پدران ايشان ارتکاب نمودند) او را بغيرت آوردند

۲۳ و ايشان نيز مکانهاي رفيع و اصنام و غلب بر هر کوهي بلند و زير هر درختي سبز براي خود ساختند
۲۴ اهل لواطه نيز در زمين بودند و مطابق همه مکروهات اقوامي که خداوند پيش روي بني اسرائيل اخراج نمود عمل نمودند

۲۵ و در سال پنجم پادشاه رحاب عام سيسق پادشاه مصر به جنگ اورشليم روانه شد

۲۶ و خزائن خانه خداوند و خزائن خانه پادشاه همه را

بالکل بود و همه سمران زرین که سلیمان ساخته
بود با خود برد

۲۷ و پادشاه رحاب عام بعرض آنها سپهرهای مسین ساخت
و آنها را بدست امیر حرس که پاسبان در خانه
پادشاه بود تسلیم کرد

۲۸ و هرگاه پادشاه داخل خانه خداوند میشد حارسان
انها را بر میداشتند و بعد به حجره حارسان
میرسانیدند

۲۹ اما ما باقی احوال رحاب عام بلکه هرچه بفعل آورد
آیا در رساله سرگذشت پادشاهان یهودا مذکور نیست*
۳۰ و در میان رحاب عام و یزاب عام و در تمامی ایام
ایشان مبارزه بود

۳۱ و رحاب عام با پدران خود خسته و در شهر داود با
پدران خود مدفون شد و نام مادر وی نعمه عمونی
بود و ابي یام پسرش در جای وی جلوس نمود

باب پانزدهم

۱ اما در سال هجدهم پادشاه یزاب عام بن نباط ابي یام
پادشاه یهودا شد

۲ سه سال در اورشلیم پادشاهت کرد و نام مادر وی
معکه بنت ابي سالام بود

۳ و موافق همه گناهانی که پدرش پیش از وی کرده بود

او نیز رفتار نمود و دل او با خداوند خدای خود
کامل نبود چون دل داود پدر وی می بود

۴ لیکن بنابر خاطر داود خداوند خدای وی در
اورشلیم چراغی بوی بخشید تا بعد از آن پسروی را
بر پا کنند و اورشلیم را استیلا کنند

۵ به جزای آنکه داود هرچه در نظر خداوند پسندیده
بود بعمل آورد و در تمامی ایام عمر هرآنچه بوی
فرمود از آن انحراف نوزید جز امر اوریه حتی و بس*
۶ و در تمامی ایام عمر وی در میان رحاب عام و یراب
عام جنگ می بود

۷ اما مابقی اعمال ابي یام و هرچه بفعل آورد آیا در
رساله سرگذشت پادشاهان یهودا مذکور نشده و
در میان ابي یام و یراب عام نیز جنگ بود

۸ و ابي یام با پدران خود خستید و او را در شهر داود
مدفون کردند و آسا پسرش بجای وی جلوس نمود*
۹ و در سال بیستم یراب عام پادشاه اسرائیل آسا پادشاه
یهودا گردید

۱۰ و در اورشلیم چهل و یکسال پادشاهی کرد و نام جده
وی معکه بنت ابي سلام بود

۱۱ و آسا آنچه پسندیده نظر خداوند بود عمل نمود
چنانچه داود پدر وی می نمود

۱۲ و اهل لوطه را از زمین متع و ساخت و همه بتها شکست
پدرانیش ساخته بودند دور کرد

۱۳ و معکه جده خود را بسزاي انگه بني در چيني
بر پا کرده بود اورا نيز از تخت نشیب آورد و بت

وي را شکسته بر کنار جوي قدرون سوزانند

۱۴ ليکن معابد رفيع برداشته نشد باوجود اين دل آسا
در تمامي عمر وي با خداوند کامل مي بود

۱۵ و اشيائي که پدر وي تقدیس نموده بود و اشيائي که

خود تقدیس نموده بود سيم و زر و ظروفات را بخانه

خداوند رسانيد

۱۶ و درميان آسا و بعسا پادشاه اسرائيل در تمامي عمر

ايشان جنگ مي بود

۱۷ و بعسا پادشاه اسرائيل متوجه بني يهودا شده رايه را

تعمير کرد تا کسي را نزد آسا پادشاه يهودا آمد و رفت

نداد

۱۸ پس آسا تمامي سيم و زر که در خزانه هاي خداوند

و در خزانه هاي خانه پادشاه باقي ماند گرفته بدست

ملازمان خود سپرد و پادشاه آسا آنها را نزد بن حدد بن

طبرمون بن حزقون پادشاه سوريه که ساکن دمشق

مي بود فرستاد و گفت

۱۹ که درميان من و تو و درميان پدر من و پدر تو عهدي

است اي تک تکفه از سيم و زر نزد تو فرستاده ام بيا و

عهدي که ترا با بعسا پادشاه اسرائيل درميان است

فسخ نما تا از من دور شود

۲۰ و بن حدد پادشاه آسا را استماع نمود و سرداران افواج

خود را بقصد شهرهای اسرائیل فرستاد و عیون و دان
و آبیم بیت معکه و تمامی کزوت و تمامی خطه
نفتالی را زد

۲۱ و بعسا این خبر شنیده از تعمیر رامه باز ماند و در
ترصه قرار گرفت

۲۲ پس پادشاه آسا تمامی بنی یهودا را ندا کرد بعمل بیکه کسی
برای نبود و سنگهای رامه و چوبهای آنرا که بعسا
از آن تعمیر کرده بود برداشتند و پادشاه آسا جمع
بنیامینی و مصفه را از آنها تعمیر نمود

۲۳ ما باقی همه احوال آسا و اقتدار وی و هرچه بفعل
آورد و شهرهایی که بنا کرد آیا در رساله سرگذشت
پادشاهان یهودا مذکور نشده اما بوقت بیماری از مرض
رنجور گشت

۲۴ و آسا بپدران خود خسپیده در شهر داود پدر خود
بپدران مدفون گشت و یهو صافا طپسش بجای وی
جلوس نمود

۲۵ و ناداب بن یراب مام در سال دوم آسا پادشاه
یهودا بر تخت اسرائیل جلوس نمود و دو سال بر
بنی اسرائیل پادشاهی کرد

۲۶ و آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود بعمل آورد
و در طریق پدر خود و در گناهی که بوسیله آن اسرائیل
را مرتکب گناه گردانیده بود رفتار نمود

۲۷ و بعسا بن احمیه از خاندان یساکار ازاد سرکشی

کرد و بعسا در جیشون که ازان فلسطیان بود اورا
زد چه ناداب با تمامي بني اسرائيل جیشون را محاصره
میکردند

۲۸ و در سال سیوم آسا پادشاه یهودا بعسا ویرا کشت و
آچاي وي جلوس نمود

۲۹ و پادشاه کردیده همه خاندان یواب عام را زدن
نسل یواب عام خونفسي را زنده نگذاشت تا آنکه
اورا مکر کرد مطابق کلامی که خداوند بواسطت
احیه سیلونی گفته بود

۳۰ بسبب گناهانیکه یواب عام ارتکاب نمود و بني
اسرائیل را مرتکب آنها گردانید و بسبب مکروهاتیکه
خداوند خدای اسرائیل را ازان خشمناک گردانیده
بود

۳۱ اما ماباقی احوال ناداب و مرچه بفعل آورد آیا
در رساله سرگذشت پادشاهان اسرائیل مذکور نشده
۳۲ و در میان آسا و بعسا پادشاه اسرائیل در تمامی
عمر ایشان جنگ می بود

۳۳ در سال سیوم آسا پادشاه یهودا بعسا بن احیه در
ترصه جلوس نموده مدت بیست و چهار سال بر
تمامي بني اسرائيل پادشاهت کرد

۳۴ و آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود بعمل آورد
و در طریق یواب عام و موافق گناهی که ازان بني
اسرائیل را مرتکب گناه گردانید رفتار نمود

باب شانزدهم

۱ پس کلام خداوند به یهوه بن حناني درباره بعسا رسید

۲ بسزاي انكه چون ترا از خاک بلند كردم و به امارت قوم خود اسرائيل مقرر نمودم تو در طريق يرباعام رفتار نمودي و قوم من اسرائيل را متكب گناه گردانيد؛ بلكه مرا از گناهان خود خشناك كرده اند

۳ اينك خلف بعسا و خلف خاندان ويرا منقطع خواهم كرد و خانه ترا چون خانه يرباعام بن نباط خواهم گردانيد

۴ هر كسي از نسل بعسا كه در شهر بميرد سگان او را خواهند خورد و هر كسي كه از اهل وي در صحرا بميرد طايران هوا او را خواهند خورد
۵ اما ما باقي احوال بعسا و هر چه بفعل آورد و افندي اروي آيا در رساله سرگذشت پادشاهان اسرائيل مذكور نشده

۶ و بعسا بايد ران خود خشميده در قوسه مدفون گشت و ايله پسرش بجاي وي جلوس نمود

۷ و كلام خداوند نيز درباره بعسا و خاندان وي بسبب انهمه بدكرداري كه در نظر خداوند ميگردان كه از مصروع اتامل خود او را خشناك گردانيد و دران كه چون خاندان يرباعام مي بود

- و بسبب کشتن ناداب بواسطت یهوع بن حنا نبي رسيده
 ۸ در سال بيست و ششم آسا پادشاه يهودا ايله بن بعسا
 جلوس نموده بر بني اسرائيل در ترصه مدت دو سال
 پادشاهي کرد
 ۹ و زمري يکي از خادمان وي که امير نصف ارايه ها
 بود بقصد وي تعهد نمود و قتيکه او در ترصه بوده
 و در خانه ارضا که ناظر وي در ترصه بود واز مي
 سرشار مي شد
 ۱۰ و زمري در آمده او را زد و کشت در سال بيست
 و هفتم آسا پادشاه يهودا و بجاي وي جلوس نمود
 ۱۱ و چون شروع به پادشاهي کرد بلکه در روزي که
 بر تخت جلوس نمود تمامي خاندان بعسارا کشت
 نه از اقربا نه از ياران وي کسي را که بر ديوار
 مي شاپيد زنده گذاشت
 ۱۲ بدینطور زمري تمامي خاندان بعسارا ناپيد ساخت
 مطابق کلام خداوند که درباره بعسا بواسطت يهوع
 پيغمبر فرموده بود
 ۱۳ بسبب همه گناهان بعسا و گناهان ايله فرزندان وي که
 ارتکاب ان نموده اسرائيل را نیز سرنگب گناه کردند
 و خداوند خدای اسرائيل را از بتهاي پوچ دشمنانگ
 گردانيدند
 اما ماباقي احوال ايله و هرچه بفعل آورد آيا در رساله
 سرگذشت پادشاهان اسرائيل مذکور نشده

- ۱۵ در سال بیست و هفتم آسا پادشاه یهودا زمري در ترصه هفت روز پادشاهي كرد اما قوم بر جېئون كه از ان فلسطين بود در خيمه ها بودند
- ۱۶ و قومي كه در خيمه ها بودند شنيدند كه زمري تعهد كرده و پادشاه را نيز گشته است لهذا تمامي بني اسرائيل عامري سپه سالار را همانروز در خيمه گاه به پادشاهت بني اسرائيل نامزد كردند
- ۱۷ و عامري با تمامي بني اسرائيل از جېئون روانه شده ترصه را محاصره كرد
- ۱۸ و زمري چون ديد كه شهر گرفته شده است در ارك پادشاه داخل شده خانه پادشاه را بر خود آتش زده مرد *
- ۱۹ بمكانات گناهماني كه ارتكاب نموده بود چه كار ناشايسته در نظر خداوند بعمل آورد و در طريق يراب عام و در گناهي كه خود ارتكاب نموده بود اسرائيل را نيز مرتكب ان گردانيد
- ۲۰ اما ماباقي احوال زمري و خيانتي كه كرد آيا در رساله سرگذشت پادشاهان اسرائيل مذكور نشده
- ۲۱ پس قوم بني اسرائيل در جوق شدند نصف قوم به تبني بن جنيت گرويدند تا او را پادشاه گردانند و نصفي به عامري گرويدند
- ۲۲ اما خلايقي كه به عامري گرويدند برخلايقي كه بر تبني بن جنيت گرويدند غالب آمدند لهذا تبني گشته گشت و عامري پادشاه گردید

۲۳ در سال سی و یکم آسا پادشاه یهودا عامری جلوس
نموده دوازده سال بر بنی اسرائیل پادشاهی کرد
شش سال در ترصه پادشاهی نمود

۲۴ و کوه سمیری را بقیمت دوفنطار سیم از سمیر خرید و
بر سر کوه عمارتها ساخت و شهری که بنا کرد
بنام سمیر مالک آن کوه سمیری خواند

۲۵ لیکن عامری آنچه در نظر خداوند نا شایسته بود
بعمل آورد و بیشتر از همه که قبل از وی بودند
بد کردار بود

۲۶ چه در طریق یراب عام بن نباط و در کنایه که بنی
اسرائیل را مرتکب آن گردانید تا آنکه خداوند خدای
اسرائیل را از بتهای یوچ خشمناک گردانیدند بالکل
رفتار نمود

۲۷ اما مابقی اعمال عامری و قدرتی که از او ظاهر شد
آیا در رساله سرگن شست پادشاهان اسرائیل مذکور
نشده

۲۸ و عامری با پدران خود خستیده در سمیری مدفون گشت
و احاب پسرش در جای وی جلوس نمود

۲۹ و در سال سی و هشتم آسا پادشاه یهودا احاب بن
عامری به پادشاهی بنی اسرائیل جلوس نمود و احاب
بن مامری بیست و دو سال در سمیری بر بنی اسرائیل
پادشاهی کرد

۳۰ و احاب بن مامری آنچه در نظر خداوند نا شایسته

بود پیش از همه که قبل از وی بودند عمل نمود*
 ۳۱ گویا که هیچ نشمرد که موافق گناهان براب عام
 بن نباط رفتار نماید بلکه یوزیل بنت اشعبل ملک
 میدونیان را هنگام خود در آورد و به اطاعت بعل
 گردید و او را عبادت بجا آورد

۳۲ و در خانه بعل که در سمیه بنا کرده بود مل بعی را
 بنام بعل بر پا کرد

۳۳ و احاب چمنی را نشانید و احاب پیش از همه پادشاهان
 اسرائیل که قبل از وی بودند خداوند خدای اسرائیل
 را از کردار خود خشناک گردانید

۳۴ در مهل وی حیثیل بیت ایلی یزیحورا بنا کرد در
 ایرام پسر نخست زاده خود بنیادش نهاد و در محبوب
 پسر خود ترین دره‌های انرا بر پا کرد مطابق کلامی که
 خداوند بواسطت یهوشوع بن نون فرموده بود

باب هفدهم

۱ والیه تسبی که یکی از ساکنان جلعاد بود احاب را
 گفت و سوگند بحیات خداوند خدای اسرائیل که
 در خدمت وی ایستاده‌ام تا مدت سه سال نه شبنم
 نه باران جز به کلام من نخواهد بود

۲ و کلام خداوند بر وی رسید

۳ که از اینجا بر و متوجه مشرق گردیده خود را
 برکنار رود کریس که پیش یردین است پنهان دار *

- ۴ و از رود خواهي نوشيد و من زاغ هارا فرموده ام
تا ترا در انجا پرورش نمايند
- ۵ پس روانه شده موافق كلام خداوند عمل نمود
چه رفته برکنار رود گريس که پيش يوردين است
مقام گرفت
- ۶ و زانها صبح نان و گوشت و شام نان و گوشت براي
وي مي آوردند و از رود مي نوشيد
- ۷ و بعد از روزي چند بسبب آنکه باران هر زمين
نماييد رود خشک گويد
و كلام خداوند بوي رسيد
- ۸ که برخيز و بصارفه که ازان صيدون است متوجه
شده در انجا ساکن شو اينک بيوه را در انجا
فرموده ام تا ترا پرورش کند
- ۹ پس برخاسته متوجه صارفه شد و چون بدر شهر
رسيد اينک زني بيوه به جمع کردن هيضم مشغول
بود و او را بانگ کرد و گفت التماس آنکه قدري
آب در ظرفي بياري تا بنوشم
- ۱۰ و چون او براي آوردنش ميرفت او را بانگ زد و
گفت که التماس آنکه پارچه ناني نيز در دست
خود براي من بياري
- ۱۱ او گفت که سوگند ايمان خداوند خدای تو که مرا
كلوچه نيست بلکه در تاپو مستي آرد و در كلوکه
قدري روغن و اينک دوشاخ هيضم مي چينم تا اندرون
رساله اول ملوك

رفته برای خود و پسر به بزم تا آنرا خورده بمیریم *
 ۱۳ و الیه ویرا گفت که مقوس بر و آنچه گفتمی بعمل
 آر اما اول کلوچه کوچک از آن بخته برای من بپاز
 و بعداً برای خود و پسر خود به بزم

۱۴ زیرا که خداوند خدای اسرائیل چنین میفرماید که
 که آرد از تاپو کم نخواهد شد و روغن از کلوک
 قصور نخواهد یافت تا روزی که خداوند باران
 بر زمین ارضانی دارد

۱۵ او رفته حسب الحکم الیه بعمل آورد و او خود
 و اهل خانه وی الیه نامی می دادند
 ۱۶ و موافق کلامی که خداوند بوساطت الیه فرموده
 بود آرد از تاپو کم نشد و روغن از کلوک قصور
 نیافت

۱۷ و بعد ازین مقدمات چنین اتفاق افتاد که پسر
 انزن صاحب خانه بیمار شد و بیماری اینقدر
 شدت یافت که رمقی در وی باقی نماند
 ۱۸ او الیه را گفت که ای مرد خدا مرا با توجه کار
 است آیا به نزد من رسیدی تا از گناه من پاددهی
 بجائی و پسر مرا بکشی

۱۹ ویرا گفت که پسر خود را بمن بده پس او را از
 سینه وی برداشته در بالاخانه که منزل وی بود
 برد و بر پسر خود نهاد

۲۰ و سویی خداوند فریاد کرد و گفت ای خداوند

نخواهد شد بشرط آنکه اولاد تو طریق خود را نیک بنگرند
تا در حضور من رفتار کنند بطوری که تودر حضور من
رفتار نمودی

۲۶ و الحال ای خدای اسرائیل التماس آنکه سخنی که
با داود پدر من در میان آوردی ثابت گردد

۲۷ لیکن امکان دارد که خداوند بر زمین سکونت
ورزد اینک آسمان و سما و سموات کنجایش تو نداری
فکیفہ این خانه که بنا کرده ام

۲۸ فاما ای خداوند خدای من بر دعا و التماس من
النفات کن تا فریاد و دعائی که بنده امروز در حضور تو
میکند استماع نمائی

۲۹ ناچشمان توشب و روز سویی این خانه یعنی سویی
مکانی که درباره آن گفتم نام من در اینجا خواهد بود
نگران باشد تا دعائی را که بنده سویی این مکان
بکند استماع نمائی

۳۰ و التماس بنده و قوم خود اسرائیل را هرگاه سویی
این مکان دعا کنند استماع نما و تو در آسمان که
منزل تست بشنو و هرگاه بشنوی مفر کن

۳۱ هرگاه کسی بر همسایه خود تقصیری کند و سوگندی
ویرا بخوراند و آن سوگند پیش من بی درین خانه
تو برسد

۳۲ تودر آسمان بشنو و بفعل آر و بر بندگان خود حکم کن
و گناهکار را ملزم گردانید طریق ویرا بر سویی بنده

پنهان کرد و ایشان را نان و آب خوراند (و آحاب عوبدیه را گفت که بر زمین بهر چشمه آب و به هر رود سیر کن شاید که حلف ما را میسر شود تا اسب و اشتر را زنده داریم تا همه بهائیم از ما ضایع نشود

۶ پس زمین را در میان خود قسمت کردند تا ازان بگلرند آحاب تنها بیکطرف رفت و عوبدیه تنها بطرف دیگر رفت

۷ و عوبدیه در راه می بود که اینک الیه با وی دو چار شد و او را شناخته بر رو افتاد و گفت که آیا تو همان مخدوم من الیه هستی

۸ و بر آحاب داد که منم برو مخدوم خود را خبر ده که اینک الیه حاضر است

۹ او گفت چه گناهی کرده ام که بنده را بدست آحاب بسپاری تا کشته گردم

۱۰ بحیات خداوند خدای تو قومی و مملکتی نیست که مخدوم من در اینجا به تفحص تو نفرستاده است و هرگاه گفتند که اینجا نیست آن مملکت و قوم را سوگند داد بر آنکه ترا نیافتد

۱۱ و الحال مگر توئی که برو مخدوم خود را خبر ده که اینک الیه حاضر است

۱۲ و چنین خواهی شد که چون از تو جدا شوم روح خدا بیثباتی میکند من ازان خبر ندارم ترا خواهی برد

و چون برسم و آحاب را خبر دهم و ترا نمایم مرا
خواهد کشت فاما بنده از وقت جوانی از خداوند
می ترسم

۱۳ آبا مخدوم مرا خبر ندارند که چون یوزبل پیغمبران
خدا را کشت من چه کردم که یکصد کس از پیغمبران
خداوند را در هرغاری پنهان کردم و نان و آب
خورانیدم

۱۴ و تو الحال میگوئی که برو و مخدوم خود را خبر ده که
اینک الیه حاضر است و او مرا خواهد کشت

۱۵ الیه گفت سوگند بجهنمات خداوند افواج که بخدمت
وی ایستاده ام خود را امروز بلا قائل بوی می نمایم *

۱۶ پس صوبه به به استقبال آحاب رفته ویرا خبر داد
و آحاب به استقبال الیه روانه شد

۱۷ و چون آحاب الیه را دید آحاب ویرا گفت آبا تو
همانی که اسرائیل را می آزاری

۱۸ و گفت من اسرائیل را نیارزده ام بلکه تو و خاندان
تو در اینکه احکام خداوند را ترک نموده آید و
بعلیم را اطاعت بجا آورده

۱۹ پس الحال فرستاده تمامی بنی اسرائیل و پیغمبران
بعل چهارصد و پنجاه کس و پیغمبران چمن ها
چهارصد کس که بر خوان یوزبل میخوردند برکوه
کرمل نزد من جمع کن

۲۰ پس آحاب نزد تمامی بنی اسرائیل فرستاد و پیغمبران را
به کوه کرمیل جمع نمود

۲۱ و الیه پیش تمامی قوم رفت و گفت که تا کی در میان
دو گمان تردید مینمائید اگر خداوند خدا است بوی
بگروید اما اگر بعل اورا بگروید و قوم سخنی در
جوابش نگفتند

۲۲ پس الیه قوم را گفت که از پیغمبران خداوند من
باقی ماندم و بس اما پیغمبران بعل چهار صد و
پنجاه کس هستند

۲۳ پس دو گوساله بسازند و ایشان یک گوساله برای
خود برگزینند و انرا باره باره کرده بر هیزم به نهند
و زیرش آتش بکشند و من گوساله دیگر ترتیب داده
بر هیزم خواهم نهاد و زیرش آتشی نخواهم کرد

۲۴ و شما بنام معبودان خود فریاد کنید و من بنام
خداوندی فریاد میکنم و خدائی که بوسیله آتش جواب
دست همان خدا باشد و تمامی قوم در جواب گفتند
که این سخن نیکو است

۲۵ و الیه پیغمبران بعل را گفت که گوساله را برای خود
برگزینید و اول ترتیب دهید چه شما بسیار هستید
و بنام معبودان خود فریاد کنید اما در زیر آن
آتش مکنید

۲۶ و گوساله که به ایشان داده شد گرفتند و ترتیب دادند
و از صبح تا ظهر بنام بعل فریاد کردند که ای بعل

مارا بشنوا اما آوازي و جواب دهند؛ نبود و بر مني
که ساخته شد جستند

۲۷ و بوقت ظهر بر ایشان طعمه زد و گفت که به آواز بلند
فرياد کنيد او چه معبودي است بلکه در مکالمه باشد يا
در تلارک کسي يا در سفر يا امکان دارد که در خواب
است بايد که بيدار کنيد

۲۸ و ایشان به آواز بلند فرياد کردند و به رسم معمول
بر خود کاردها و بنشترها زدند تا آنکه خون بر ایشان
جاري شد

۲۹ و چون ظهر گذشت و ایشان تا بوقت گذرانیدن ذبيحه
شام پيغام داده بودند نه آوازي و نه جواب دهند؛ و نه
التفات کننده بود

۳۰ و اليه تمامي قوم را گفت بمن نزديك آئيد و تمامي
قوم نزديك وي رفتند و مني بج خداوند که شکسته
بود نعيم نمود

۳۱ و اليه دوازده سنگ گرفت بعد فوقيه هاي بني يعقوب
که کلام خداوند نزد رسيد بر اينکه اسرائيل نام
تو خواهي بود

۳۲ و ازان سنگها مني بجي را بنام خداوند بنا کرد و گردا
گرد مني بج خداوند کند به گنجايش در پيمانه فله
۳۳ هيوزم را ترتيب داد و گوساله را پاره پاره کرده بر هيوزم
نهاد و گفت چهار خم بر آب کنيد و بر قرباني سوزاني
و بر هيوزم بوزيد

۳۱ و گفت بار دوم کنید و بار دوم کردند و گفت بار
سیموم کنید و بار سیموم کردند

۳۲ و آب گردا گرد مایع منتشر شد و خندق را نیز از
آب پر کرد

۳۳ و بوقت گذراندن ذبیحه شام الیه پیغمبر نزدیک شد
و گفت که ای خداوند خدای ابراهام و اسحاق و
اسرائیل امروز آشکارا گردد که تو در اسرائیل خدا
هستی و آنکه من بنده تو ام و اینجمله را بگفته تو عمل
نموده ام

۳۴ و را بشنو ای خداوند را بشنو ای خداوند تا این قوم
بدانند که تو خداوند خدا هستی و دل ایشانرا باز
برگردانید

۳۵ پس آتش خداوند نازل شد و قربانی سوختنی و همزم
و سنگها و خاک را تلف نمود و آنکه در خندق بود
لهبید

۳۶ و تمامی قوم مشاهده اینحال کرده بر رو افتادند و گفتند
خداوند او خدا است خداوند او خدا است

۳۷ الیه ایشانرا گفت که پیغمبران بعلم را بگیرید یکی
از آنها رهائی نیابد و ایشانرا گرفتند و الیه ایشانرا
به رود قیسون پرده درانجا بقتل رسانید

۳۸ و الیه آحاب را گفت که برخیز بخور و بنوش که
آواز باران فراوان می آید

۳۹ پس آحاب برای اکل و شویب برخاست و الیه بر سر کوه

گرمیل فراز رفته خود را بر زمین افکند و زوی خود را
در میان دو زانو برد

۳۲ و خادم خود را فرمود که برو و سوي دریا بنگر
او رفته بنگریست و گفت که هیچ نیست گفت باز برو
تا هفت دفعه

۳۳ و دفعه هفتم گفت که اینک ابري كوچك مانند دست
انسان از دریا بر میخیزد او گفت برو و آحاب را
بگو که ارا به خود را آماده کرده روانه شو تا
باران ترا مانع نیاید

۳۴ و در این میان آسمان از ابرها و باد تیره گشت
و باران شدید بارید و آحاب سوار شده به یوزئیل
روانه شد

۳۵ و دست خداوند با الیه^ع بود و کمر بسته پیش آحاب
تا بد خول یوزئیل دوید

باب نوزدهم

۱ و آحاب از هر آنچه الیه^ع عمل نموده بود وانکه
همه پیغمبران را از شمشیر کشته بود یوزیل را
خبر داد

۲ پس یوزیل قاصدي را نزد الیه^ع فرستاد و گفت که
معبودان اینقدر زیاده بر این بامن کنند اگر جان
ترا چون جان یکی از ایشان فدا بهمین وقت نگردانم •
۳ و اینحال را دیده برخاست و جان خود برده روانه
رساله اول ملوک

بیرسمیع که ازان بهود است شد و خادم خود را
در اینجا گزاشت

۴ و او خود یکروز راه در بیابان پیموده زیر درخت عمره
به نشست و برای مالاک خود دعا کرد تا بهیرون و
گفت ای خداوند الهام بس است جان مرا بگیر
چه من از پدران خود عزیز تر نیستم

۵ و زیر درخت عمره خمید و در خواب می بود که
اینک فرشته دست بروی گذاشته گفت که برخیز
و بخور

۶ او نگریسته دید که اینک کلوچه پخته و کوزه آب
بر بالین وی است بس خورده و نوشیده باز خمید *
۷ و فرشته خداوند بار دوم رسیده دست بر او گذاشت
و گفت که برخیز و بخور زیرا که سفری که ترا
در پیش است از طاقت تو دور است

۸ بس برخاسته خورد و نوشید و از تقویت همان
خوراک چهل روز و چهل شب در راه بوده به
حوریب کوه خدا رسید

۹ و در اینجا در فاری رفته منزل کرد و اینک کلام
خداوند بوی رسید و گفت که ای اله ترا در اینجا
چه کار است

۱۰ او گفت که برای خداوند خدای افواج بسیار
غیور بوده ام ازان رو که بنی اسرائیل عهد ترا
فسخ کردند مذبحهای ترا منهدم کردند و پیغمبران

- ترا از شمشیر کشتند و من خود باقی مانده ام و بس
و در پی جان من نیز هستند تا بگیرند
- ۱۱ و گفت بیرون شو و بر کوه پیش خداوند به ایست و
اینک خداوند گذر کرد و با وی قوی و شدید پیش
خداوند کوهها را شکافت و سنگها را پاره کرد اما خداوند
در باد نبود و بعد از باد زلزله زمین اما خداوند
در زلزله زمین نبود
- ۱۲ و بعد از زلزله زمین آتش اما خداوند در آتش
نبود و بعد از آتش آوازی نرم و باریک
- ۱۳ و الهه انرا شنید روی را در بالا پوش ملفوف کرد
و بیرون شده بر در غار ایستاد و اینک آوازی بوی رسید
و گفت که ای الهه ترا در اینجا چه کار است
- ۱۴ او گفت که برای خداوند خدای افواج بسیار غیور
بوده ام از آنرو که بنی اسرائیل عهد ترا ترک کردند
ملیهای ترا منهدم ساختند و پیغمبران ترا از شمشیر
کشتند و من خود باقی مانده ام و بس و در پی جان
من نیز هستند تا بگیرند
- ۱۵ خداوند ویرا فرمود برو و باز گشته روانه بیابان
دمشق شو و مرگه برسی حزائیل را به پادشاهی سوریه
مسح کن
- ۱۶ و یهوع بن نمسی را به پادشاهی بنی اسرائیل مسح کن
و الیسع بن صافاط متوطن آبیل محوله را به پیغمبری
بجای خود مسح کن

- ۱۷ و هرکسي که از شمشير حزائيل جان بر شود او را
 بهود خواهد کشت و هرکسي که از شمشير بهود
 جان بر شود او را اليسع خواهد کشت
- ۱۸ اما هفت هزار کس در اسزائيل باقي گذاشته ام
 زانوهائي که پيش بعل خم نشدند و هرلبي که ويرا
 نبوسند
- ۱۹ پس از انجا روانه شده اليسع بن صافاط را يافت که او
 شيار ميکرد و دوازده جفت گاو پيش وي بود و او
 خود بادوازدهم ميرفت واليه نزد وي گذر کرده
 بالايش خود را بر او انداخت
- ۲۰ و او گاوها را گذاشته در عقب اليه دويد و گفت
 که اجازت بده تا پدر و مادر خود را بهوسم بده
 ترا بهروي خواهم کرد ويرا گفت که باز رويا تو
 چه کردم
- ۲۱ و از نزد وي باز رفت و يك جفت گاو گرفته ذبح
 کرد و گوشت آنها را از الات گاوها جوشانيد و مردمان را
 بخش کرد و ايشان خوردند بده برخاسته در عقب
 اليه رفت و او را خدمت بجا آورد

باب بيستم

- ۱ اما بن حداد پادشاه سوريه تمامي فوج خود را جمع
 کرد و سي و دو ملوک باوي بردند و اسبها و ارابه ها

- و روانه شده سمریه را محاصره کرد و جنگ
ان مشغول شد
- ۲ و ایلچیان نزد آحاب پادشاه اسرائیل به شهر فرستاد
و گفت که بن حدد چنین میگوید
- ۳ که زر و سیم تو از ان من است و زنان تو و اولاد
تو بلکه زنده از ان من اند
- ۴ و پادشاه اسرائیل در جواب گفت که ای مخلوم
من پادشاه مطابق فرموده تو من خود و هرچه دارم
از ان تو هستم
- ۵ و ایلچیان باز رسیده گفتند که بن حدد چنین
میفرماید که با وجود آنکه نزد تو فرستاده گفتم که
زر و سیم و زنان و اولاد خود را بمن بسپار
- ۶ لیکن فردا بهمین وقت ملازمان خود را نزد تو
میفرستم تا خانه ترا و خانه های ملازمان ترا بکاوند
و هرچه مرعوب نظر تو باشد در دست گرفته به برند *
- ۷ پس پادشاه اسرائیل همه مشایخ زمین را طلبیده گفت
که غور کنید و ببیند که این شخص طالب زیان
است زیرا که چون زنان و اولاد و زر و سیم مرا
طلب کرد من از او دریغ نداشتم
- ۸ و همه مشایخ و تمامی قوم ویرا گفتند که او را
مشتو و قبول مکن
- ۹ لهذا ایلچیان بن حدد را گفت که مخلوم من
پادشاه را بگوئید که هر آنچه در ابتدا از بنده طلب

بمردی آدا خواهم کرد لیکن طاقت این حمل ندارم

و ایلچیان روانه شده خبر بوی رسانیدند

۱۰ و بن حداد نزد وی فرستاد و گفت که معبودان

اینقدر و زیاده براین با من کنند اگر خاک سمیه

کفایت کند که هر یکی را از همراهان من مشتی

حاصل آید

۱۱ و پادشاه اسرائیل در جواب گفت که ویرا چنین

بگوئید شخصی که آلات جنگ می پوشد چون شخصیکه

بیرون می آرد لاف نباید زد

۱۲ و او با ملوک در خیمه می خوردن مشغول می بود

که این خبر شنید و ملازمان خود را فرمود که

مستعد شوید و ایشان به جنگ شهر مستعد شدند *

۱۳ و اینک بیغمیری نزد آحاب پادشاه اسرائیل رسیده

گفت که خداوند چنین میفرماید که آیا این

گروه انبوه را معاینه کرده اینک امروزانرا بدست

تو میسپارم و خواهی دانست که منم خداوند

۱۴ آحاب گفت که بوسیله که گفت خداوند چنین

میفرماید که بوسیله جوانان صوبه ها و گفت جنگ را

که آراید گفت تو

۱۵ پس جوانان امرای صوبه ها را سان دید که دوصد و سی

کس بودند و بعد تمامی قوم بلکه تمامی بنی

اسرائیل را سان دید هفت هزار کس

۱۶ و بوقت ظهر خروج کردند اما بن حداد با ملوک

- یعنی می و دو ملک که مددگار وی بودند درخیمه
از می سرشار می شد
- ۱۷ و جوانان امرای صوبه ها اول خروج نمودند و بن
حدد استخبار نمود او را خبر دادند که مرد چند
از صوبه خروج نموده
- ۱۸ او گفت اگر از روی صلح برآمده اند ایشانرا زنده
بیاری و هرگاه از روی جنگ برآمده اند هم زنده
بیاری
- ۱۹ همچنین آن جوانان امرای صوبه ها از شهر بیرون
آمدند و لشکری نیز که در عقب ایشان بود
- ۲۰ و هر فرد فردی را کشت و سوریان کربختند و بنی
اسرائیل متعاقب ایشان شدند و بن حداد پادشاه
سوریه براسپی سوار شده با اسوار جان برشد
- ۲۱ و پادشاه بنی اسرائیل خروج نموده اسبها و ارابه ها
را منہزم کرد و سوریان را بقتل عظیم کشت
- ۲۲ و پیغمبر صلی کور پیش پادشاه اسرائیل رسید و گفت
که برو و خود را تقویت ده و غور کن و به بین که
چه باید کرد زیرا که بعد از گردش سالی پادشاه
سوریه متوجه تو خواهد شد
- ۲۳ و ملازمان پادشاه سوریه ویرا گفتند که معبودان
ایشان معبودان کوهی اند بنان سبب بر ما غالب آمدند
هرگاه در میدان جنگ کنیم البته ما برایشان غالب
خواهیم آمد

۲۴ و چنین کن و هر يك ازین ملوك را بر دار و سرنواري
بچاي ایشان نامزد كن

۲ و لشكري مانند لشكري كه تلف شده است اسبي
درموض اسبي و ارايه موض ارايه بر اي خود آماده
كن و با ایشان در میدان جنگ كنیم البته برایشان
غالب خواهیم آمد و او گفته ایشان را قبول نموده
همچنین بفعل آورد

۲۶ و بعد از گردش سالي سوريان را سان دید
و متوجه افیق شد تا با بني اسرائيل جنگ کند

۲۷ و بني اسرائيل شمرده شده همه مستعد بودند
و با ایشان مقابله كردند و بني اسرائيل پیش
ایشان خیمه زده چون دوگله بزغاله ها مي نمودند
اما سوريان روي زمین را فرا گرفتند

۲۸ و يك مرد خدا رسیده پادشاه اسرائيل را مخاطب
ساخت و گفت كه خداوند چنین میفرماید كه بسبب
آنكه سوريان گفته اند كه خداوند خدای كوهستان
است نه خدای دشت لهذا اینهمه گروه انبوه را
بنيست تو خواهی سپرد تا بدانی كه منم خداوند *

۲۹ و در روزي يک يگر خیمه زده تا هفت روز ماندند
و در روز هفتم جنگ در بیوست و بني اسرائيل يک

صد هزار هیاده را از سوريان بهمانروز کشتند *

۳۰ و باقي ماندگان در افیق اندرون شهر گریختند و حصار
بر پوست و هفت هزار کس كه باقي ماندند افتاد و

بن حداد گرفتند و به شهر رسید و در خلوت اندرونی
رفت

۲۱ و ملازمانش ویرا گفتند که اینک شنیده ایم که
پادشاهان بنی اسرائیل مهربانند اجازت بدو تا
بلاس برکمر و ریسمان درکمر انداخته پیش پادشاه
بنی اسرائیل بیرون رویم شاید که جان ترا
به بخشد

۲۲ پس بلاس برکمر و ریسمان درگدن انداخته پیش
پادشاه بنی اسرائیل رفتند و گفتند که بنده تو بن
حداد چنین میگوئیم که التماس آنکه زنده مانم
گفت آیا تا حال زنده است او برادر من است
۲۳ اما مردمان از این سخن فال گرفتند و آنچه از او
صادر شد به سرعت گرفتند و گفتند بلی بن حداد
برادر تست گفت بروید و او را بیمارید پس بن
حداد نزد وی بیرون آمد و او ویرا بر او به سوار کرد
۳۳ و بن حداد ویرا گفت که شهرهای که بدو من
از بدو تو گرفت باز میدهم و درد مشق برای خود
کوچه ها بساز چنانچه بدو من در سمویه ساخت او
گفت که ترا بر این عهد ترا رخصت میدهم پس
باری عهدی بسته مویخص کرد

۲۵ و یکی از اولاد بیغمبران رفیق خود را به کم کلام
خداوند گفت که التماس آنکه مرا بزنی آن شخص
از دندش ابا نمود

۳۶ ويرا گفت بسزاي انكه قول خداوند را استماع نه
 نمودي اينك چون از من دورشوي شيري ترا خواهم
 كشت و چون از وي دور شد شيري باوي دوچار شده
 او را كشت

۳۷ و ديگري را يافته گفت التماس انكه مرا بزني انشخص
 او را زد و مجروح كرد

۳۸ و پيغمبر روانه شده بر سر راه منتظر پادشاه بود
 و خاكستر بر صورت مالیده خود را تغير داد

۳۹ و چون پادشاه ميگذاشت او سوي پادشاه فریاد
 كرد و گفت كه بنده درميان جنگ رفته بودم و
 اينك شخصي بكطرف شده مردمي را نزد من آورد
 و گفت كه اين مرد را بدار اگر بهر وجه گم شود
 جان تو عوض جان وي خواهد بود يا يك فنظار
 سهم بايد داد

۴۰ و چون بنده به اين وان مشغول مي بود او ضايع
 شد و پادشاه اسرائيل ويرا گفت كه حكم بر تو
 همين خواهد بود تو خود فتوى داده

۴۱ پس بسرعت خاكستر از روي خود پاك كرد و پادشاه
 بني اسرائيل او را شناخت كه يكي از پيغمبران است *

۴۲ او ويرا گفت كه خداوند چنين ميفرمايد كه بسزاي
 انكه مرد ويرا كه من حكم حرم ان دادم نواز دست
 رهانيدي جان تو عوض جان وي و قوم تو عوض
 قوم وي خواهد بود

۴۳ و پادشاه بني اسرائيل دلگير و اندوهناك بخانه خود
روانه شده به سمريه رسيد

باب بيست و يكم

- ۱ و بعد از اين مقلصات چنين اتفاق افتاد كه نابوت
يرزئيلي تاركستاني داشت كه در يروزيل نزديك ارگ
آحاب پادشاه سمريه بود
- ۲ و آحاب نابوت را گفت كه تا كستان خود را
بمن بده تا فاليز من باشي زيرا كه نزديك خانه
من است و در عوض آن تا كستاني نيكو و دوتو
ميدهم و هرگاه منظور نظر تو باشد زر قيمت آن
خواهم داد
- ۳ و نابوت آحاب را گفت كه خداوند مانع آيد از آنكه
ميراث پدران خود را بتو دهم
- ۴ و آحاب بسبب سخني كه نابوت يرزئيلي بوي گفته
بود دلگير و رنجيده بخانه خود رفت چه او گفته بود
كه ميراث پدران خود را بتو نخواهم داد و برستور
خسپيله روگرداني و نان نخورد
- ۵ و يوزيل زنش نزديك وي رفت و گفت كه چرا
اينقدر خاطر نورنجيده است كه نان نخوري
- ۶ ويرا گفت بسبب آنكه نابوت يرزئيلي را گفتم كه
تا كستان خود را بقيمت بمن بده و هرگاه بخواهي

موض ان تا کستاناي ديگر بتو ميدهم او جواب گفـ

که تا کستان خود را بتو نخواهم داد

۷ دوزيل زنش ويرا گفـت که آيا مملکت اسرائيل

الحال زير حکم تست بر خيز و نان بخور و دل تو خوش

گردد تا کستان نابوت يـر ز ثيلي را من بتو ميدهم

۸ پس خطها بنام آحاب نوشته و بر آنها مهر وي را زد

و خطها را نزد اسرائي که با نابوت در شهر وي ساکن

بود ند فرستاد

۹ و دران خطها چنين نوشت که به روزه ندا کنيد

و نابوت را درميان خلایق برمکان رفيع جاي

دهيد

۱۰ و دوکس از بني بلعـال پيش وي حاضر کنيد تا براو

گواهي دهند و بگويند که تو نسبت به خدا و پادشاه

کفر گفـتي پس او را بيرون برده سنگسار نمائـ

تا بميرد

۱۱ و اهل شهر وي يعني مشايخ و امـرائي که در شهر وي

ساکن بودند چنانچه يوزيل به ايشان فرستاد

و موافق مضمون خطها که به ايشان فرستاده بود عمل

نمودند

۱۲ بر روزه ندا کردند و نابوت را درميان قوم به مکان

رفيع جاي دادند

۱۳ و دوکس از بني بلعـال در آمده پيش وي نشستند و بني

بلعـال بر نابوت پيش روي قوم گواهي دادند که نابوت

- نسبت به خدا و پادشاه کفر گفت پس او را از شهر
 بیرون برده سنگسار نمودند تا مرد
 ۱۳ پس یوزبیل را خبر فرستادند که نابوت سنگسار شده
 مرده است
 ۱۵ و چون یوزبیل خبر شنید که نابوت سنگسار شده مرده
 است یوزبیل آحاب را گفت که هر خیم و تاکستان
 نابوت برزئله‌ای را که از دادن آن بقیصت ابا نمود
 المال متصرف شو زیرا که نابوت در حیات نیست
 بلکه مرده است
 ۱۶ و چون آحاب خبر شنید که نابوت مرده است آحاب
 برخاست تا به تاکستان نابوت برزئله‌ای روانه شود
 و آنرا بتصرف درآورد
 ۱۷ و کلام خداوند به الیه تسمی رسید
 ۱۸ که هر خیم و به استقبال آحاب پادشاه اسرائیل که
 در سماریه است روانه شو اینک در تاکستان نابوت
 است چه بتصرف آن روانه شده است
 ۱۹ و او را مخاطب ساز و بگو که خداوند چنین میفرماید
 که آیا کشته و متصرف هم شده پس وی را مخاطب
 ساز و بگو که خداوند چنین میفرماید که در جایی
 که سگان خون نابوت را لیسیدند در آنجا سگان خون
 تو بلکه خون خودت خواهند لیسید
 ۲۰ و آحاب الیه را گفت که ای دشمن من آیا مرا
 یافته از جواب داد یافته ام بسبب آنکه خود را

فروخته تا کار ناشایسته در نظر خداوند بعمل آری *
 ۲۱ اینک بلائی بر تو نازل خواهم گردانید و خلف ترا
 نهدند خواهم کرد و هرکسی که بر دیوار می شایند
 و هرکسی که حصون و وا گشاشنه شده باشد از
 آحاب خواهم برید

۲۲ و خانه ترا چون خانه براب عام بن نبط و چون خانه
 بعسا بن احیه خواهم گردانید بسبب عمل شنیع که
 مرا از ان خشمناک گردانیدی و اسرائیل را مرتکب
 گناه کردی

۲۳ و در باره یوزبیل نیز خداوند چنین فرمود که
 به یهودی حصار یوزبیل سگان یوزبیل را خواهند
 خورد

۲۴ هرکسی از نسل آحاب که در شهر بمیرد سگان او را
 خواهند خورد و هرکسی که در صحرای بمیرد طائران
 هوا او را خواهند خورد

۲۵ اما چون آحاب کسی نبود که خود را فروخت تا هرچه
 در نظر خداوند ناشایسته باشد بعمل آرد که
 یوزبیل زنش ویرا برغلایند

۲۶ و کردار وی بسیار زشت بود در آنکه بتهارا پیروی
 کرد مطابق اعمال آشوریان خداوند ایشانرا پیش بنی
 اسرائیل رانده بود

۲۷ و آحاب چون این سخنان را شنید لباس را چاک
 زد و بلاس بر خود راست کرد و روزه می داشت

و در پلاس می‌خسود و آهسته قدم بر میداشت *

۲۸ و کلام خداوند به الیه نسبی رسید

۲۹ آیا می‌بینی که آحاب چه طور در حضور من فروتنی
می‌کند بجای آنکه در حضور من فروتنی می‌کند
ان بلارا در آیام وی نازل نخواهم گردانید اما در آیام
بسرش ان بلارا بر خاندان وی نازل خراهم کرد *

باب بیست و نهم

۱ و سه سال در امنیت بسر بردند چه در میان بنی
اسرائیل و سوریه جنگ واقع نشد

۲ و در سال سوم یهو صافاط پادشاه یهودا نزد پادشاه
اسرائیل رفت

۱ (اما پادشاه اسرائیل ملازمان خود را گفت که آیا
میدانید که را موت در جلعاد ازان ماست و ما
خاموش می‌نشینیم و از دست پادشاه سوریه نمی‌گیریم) *

و یهو صافاط را گفت که آیا همراه من به را موت
جلعاد متوجه جنگ خواهی شد یهو صافاط پادشاه
اسرائیل را گفت حال من چون حال تست و قوم من
چون قوم تست

و یهو صافاط پادشاه اسرائیل را گفت التماس آنکه امروز
از کلام خداوند استفسار نمائی

پس پادشاه اسرائیل پیغمبران تخمیناً چهار صد کس را
فراهم آورد و گفت ایها برای جنگ متوجه را موت جلعاد

- شوم با بازماند گفتند که متوجه شو زیرا که خداوند
انرا بدست پادشاه خواهد سپرد
- ۷ و یهو صافا ط گفت آیا دیگری از پیغمبران خداوند در اینجا
باقی نیست که از او استفسار نمائیم
- ۸ و پادشاه اسرائیل یهو صافا ط را گفت که یکی باقی است
میگایه بن امله که بواسطت وی از خداوند استفسار
نمائیم لیکن از او ناخوش هستیم از آنرو که در باره
من به نیکی پیغام نمیبرد بلکه به بدی و یهو صافا ط گفت
که پادشاه چنین نگوید
- ۹ پس پادشاه اسرائیل فراشی را طلبید و گفت که میگایه
بن امله را به تعجیل بپار
- ۱۰ و پادشاه اسرائیل و یهو صافا ط پادشاه یهودا لباس
فاخره پوشیده هر یک بر تخت خود در جای خالی
دولیز دروازه سمریه نشستند و همه پیغمبران در
حضور ایشان پیغام رسانیدند
- ۱۱ و صد قیه بن کنعانه شاخهای آهنین برای خود درست
کرد و گفت که خداوند چنین میفرماید که شوریان را
از اینها خواهی زد تا آنکه تلف کرده باشی
- ۱۲ و همه پیغمبران همچنین پیغام رسانیدند و گفتند
که متوجه را مرت جلعاد شو و کامیاب باش زیرا که
خداوند انرا بدست پادشاه خواهد سپرد
- ۱۳ و یکی که بطلب میگایه رفته بود ویرا مخاطب ساخت
و گفت که اینک سخنان پیغمبران همه متفق شده

۱۳ پادشاه را خبر نیلک میدهند التماس آنکه سخنی
تو چون سخنی یکی از ایشان باشد و خبر نیک بدی *

میگایه گفت سوگند استیادت خداوند که هرچه خداوند

مرا بگوید همان خواهم گفت

۱۵ و پیش پادشاه رسید و پادشاه ویرا گفت که ای

میگایه آیا برای جنگ متوجه راموت جلعاد شویم

یا بار مالیم ویرا جواب داد که متوجه شو و کامیاب

باش زیرا که خداوند انرا بدست پادشاه خواهد

سپرد

۱۶ پادشاه ویرا گفت که چند دفعه ترا سوگند بدیم

براینکه سخنی جز آنکه بنام خداوند راست باشد

بامن در میان نیاری

۱۷ گفت تصامی بنی اسرائیل را دیدم که بر کوهها

چون گوسفندی بی چوپان پریشان شده اند و خداوند

گفت که اینها مالکی ندارند هرکسی بخانه خود

بسلامت برود

۱۸ و پادشاه اسرائیل یهو صافا ط را گفت آیا ترا نگفتم

که در باره من نه به نیکي بلکه به بدی پیغام خواهد

رسانید

۱۹ او گفت پس کلام خداوند را بشنو خداوند را

دیدم که بر تخت نشسته بود و تصامی فوج آسمان

بر یصیین و یساروی ایستاده

۲۰ و خداوند گفت آیا آحاب را که بر فلان نامتوجه

رساله اول سلوک

را موت جلعاد شده کشته کردند و یکی چنین و یکی
چنان گفت

و روحی برآمده پیش خداوند ایستاده گفت که من
او را برمی غلامم

خداوند ویرا گفت چگونه گفت که بیرون می روم
و در دهان همه پیغمبران وی روحی کاذب خواهم
بود گفت خواهی بر غلامی و غالب خواهی شد برو
و چنین کن

۲۳ الحال اینکه خداوند روح کاذب را در دهان این همه
پیغمبران تو نهاده و خداوند در باره تو حکم بدی
داده است

۲۴ اما صد نیه بن کنعان نزد یک رفته میکایه را میلی زد
و گفت که آیا روح خداوند از نزد من بکدام طرف
رفت تا با تو مکالمه کند

۲۵ میکایه گفت که در آن روز خواهی دید که در چه
اندرونی بروی تا پنهان شوی

۲۶ و پادشاه اسرائیل گفت که میکایه را بگیر و نزد
آمون حاکم شهر و یوآس شهزاده باز بفرست

۲۷ و بگو که پادشاه چنین میفرماید که این شخص را
در زندان بیندازید و به عسرت ویرا نان و آب بخورائید
تا من سلامت باز آیم

۲۸ میکایه گفت اگر تو سلامت باز آئی خداوند از زبان
من نگفته است و گفت ای قوم مریک از شما بشنوید

نخواهد شد بشرط آنکه اولاد تو طریق خود را نیک بنگرند
تا در حضور من رفتار کنند بطوری که تودر حضور من
رفتار نمودی

۲۶ و الحال ای خدای اسرائیل التماس آنکه سخنی که
با داود پدر من در میان آوردی ثابت گردد

۲۷ لیکن امکان دارد که خداوند بر زمین سکونت
ورزد اینک آسمان و سما و سموات کنجایش تو نداری
فکیفہ این خانه که بنا کرده ام

۲۸ فاما ای خداوند خدای من بر دعا و التماس من
النفات کن تا فریاد و دعائی که بنده امروز در حضور تو
میکند استماع نمائی

۲۹ ناچشمان توشب و روز سویی این خانه یعنی سویی
مکانی که درباره آن گفتم نام من در اینجا خواهد بود
نگران باشد تا دعائی را که بنده سویی این مکان
بکند استماع نمائی

۳۰ و التماس بنده و قوم خود اسرائیل را هرگاه سویی
این مکان دعا کنند استماع نما و تو در آسمان که
منزل تست بشنو و هرگاه بشنوی مفر کن

۳۱ هرگاه کسی بر همسایه خود تقصیری کند و سوگندی
ویرا بخوراند و آن سوگند پیش من بی درین خانه
تو برسد

۳۲ تودر آسمان بشنو و بفعل آر و بر بندگان خود حکم کن
و گناهکار را ملزم گردانید و طریق ویرا بر سویی بنده

۳۷ همچنین پادشاه مرد و او را به سمیریه بردند و پادشاه
را در سمیریه مدفون کردند

۳۸ و اراابه را در تالاب سمیریه شستند و سگان خون
ویرا لیسیدند و سلاح ویرا نیز شستند مطابق کلامی
که خداوند گفته بود

۳۹ اما ما باقی احوال آحاب و هرچه بفعل آورد و خانه
عاجی که ساخت و همه شهرهایی که بنا کرد آیا
در رساله سرگذشت پادشاهان اسرائیل مذکور
نیست

۴۰ همچنین آحاب با پسران خود خسپ و احزیه پسرش
بجای وی جلوس نمود
۴۱ و در سال چهارم آحاب یهو صافا بن آسا پادشاه
یهودا گردید

۴۲ و یهو صافا بوقت جلوس سی و پنج ساله بود و تا
بیست و پنج سال پادشاهت ورزید و نام مادر وی
عزوبه دختر سلحی بود

۴۳ او همه طریقه‌های آسا پدر خود را مسلوك داشت
انحراف نگرد و آنچه در نظر خداوند پسندیده بود
بعمل آورد تا ما مکانهای رفیع و عمو نشد چه مردمان
تا انوقت در مکانهای رفیع قربانی می‌گذاشتند و
لبان می‌سوزانیدند

۴۴ و یهو صافا با پادشاه اسرائیل صلح کرد

- ۴۵ اما ما باقی اموال یهوصافاط و قدرتی که از وی صادر شد و بیان جنگهای وی آیا در رساله سرگزشت پادشاهان یهودا مذکور نیست
- ۴۶ و باقی ماندگان اهل لواطه را که در ایام پادشاهی آنها کشته شدند از زمین بر داشت
- ۴۷ در آن هنگام در ادرام پادشاهی نمود نابی حکومت می ورزید
- ۴۸ یهوصافاط چهارزات ترمیمی را بنا کرد تا به اوفیر برای آوردن زر بروید لیکن نرفتند زیرا که چهارها در عصیون جبر شکسته شد
- ۴۹ پس احزیه بن آحاب یهوصافاط را گفت که ملازمان من با ملازمان تو بر چهارها سوار شوند اما یهوصافاط قبول نکرد
- ۵۰ و یهوصافاط با پسران خود خسبیل در شهر داود پدرش با پسران خود مد فون شد و یهورام پسرش بجای وی جلوس نمود
- ۵۱ احزیه بن آحاب در سال هفدهم یهوصافاط پادشاه یهودا بر اسرائیل در مصریه پادشاه گردید و دو سال بر اسرائیل پادشاهی ورزید
- ۵۲ و آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود بفعل آورد و در طریق بن زخود و در طریق مادر خرد و در طریق یراب هام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گنهاری گردانید رفتار نمود

(۱۰۱۰)

۵۲ چه بعمل را اطاعت کرد و عبادت بجا آورد و خداوند
خداي اسرائيل را دشمنانك گردانيد مطابق هراچه
پادشاه كرده بود

رساله دوم ملوک

باب اول

- ۱ و بعد از موت آحاب مواب از اسرائیل با غیبه شده
- ۲ و احزیه از دریچه بالا خانه در سمریه افتاد و بیمار شده جاسوسان فرستاد و گفت که بروید و از یعل زبوب معبود مقرون استفسار نمائید که از این بیماری شفا خواهم یافت یا نه
- ۳ اما فرشته خداوند الیه تسبی را گفت که برخیز و به استقبال جاسوسان پادشاه سمریه برو و ایشان را بگو آنها در اسرائیل خدائی نیست که میروید تا از یعل زبوب معبود مقرون استفسار نمائید
- ۴ و الحال خداوند چنین میفرماید بر بستری که دراز رفتی نخواهی بر شاست بلکه بی شک خواهی مرد و الیه راه خود را گرفت
- ۵ و چون جاسوسان نزد وی باز آمدند ایشانرا گفت که برای چه چنین باز کشتید
- ۶ از را گفتند که شخصی به استقبال ما رسید و گفت که بروید و نزد پادشاهی که شما را فرستاد باز گردید و بگوئید که خداوند چنین میفرماید آنها

در اسرائیل خدائی نیست که فرستاده تا از بعل زیوب
استفسار نمایند لهذا بر بستری که فراز رفتی از آن نخواهی
برخواست بلکه بی شک خواهی مرد

۷ ایشانرا گفت که آن شخص چه طور بود که به استتال
شما رسید و این سخنان را بشما گفت

۸ او را جواب دادند که مردی پرموی بود و کمربند
چرمی بر کمر داشت او گفت که الهه تسمی است

۹ پس پادشاه پنجاه باشی را با پنجاه کس نزد وی
فرستاد و قتی که بوی رسید اینک بر سر کوهی نشسته
بود و گفت که ای مرد خدا پادشاه میفرماید که
نشیب آیی

۱۰ و الهه پنجاه باشی را در جواب گفت که اگر مرد خدا
باشم آتش از آسمان نازل شود و ترا با این پنجاه کس
تلف نماید و آتش از آسمان نازل شده او را با پنجاه
کس تلف نمود

۱۱ باز پنجاه باشی دیگر را با پنجاه کس نزد وی فرستاد
و او در سخن آمده ویرا گفت که ای مرد خدا
پادشاه چنین میفرماید که به تعجیل نشیب بیا

۱۲ و الهه ایشانرا در جواب گفت که اگر مرد خدا باشم آتش
از آسمان نازل شود و ترا با پنجاه کس تلف نماید و آتش
خدا از آسمان نازل شد و او را با پنجاه کس تلف
نمود

۱۳ و همچنین بار سوم پنجاه باشی با پنجاه کس فرستاد

و پنجاه باشي سيوم فراز رفته پيش اليه رسيد
و برد و زانو نشست و التماس کرد و گفت که اي خدا
مرد خدا التماس آنکه جان من و جان اين پنجاه
کس که بنده تواند در نظر تو عزيز باشد

۱۳ اينک آتش از آسمان نازل شده که پنجاه باشي
اولين را با پنجاه هريك بسوخت الحال جان من
در نظر تو عزيز باشد

۱۵ و قرشته خداوند اليه را گفت که همراه وي نشيب
رو از او مترس پس برخاسته همراه وي نشيب رفت
و پيش پادشاه رسيد

۱۶ و او را گفت که خداوند چنين ميفرمايد که بسزي
آنکه جاسوسان را فرستادي تا از بعل زبوب معبود
عقرون استفسار نمائي (ايا در اسرائيل خدائي
نيست تا از کلام وي استفسار نمائي) بنا بران بر
بستري که فراز رفتي ازان نخواهي برخاست بلکه
بني شک خواهي مرد

۱۷ همچنين مطابق کلام خداوند که اليه گفته بود مرد
و بسبب آنکه پسري نداشت يهورام بجاي وي
جلوس نمود در سال دويم يهورام بن يهوذا
پادشاه يهودا

۱۸ اما ما باقي احوال حزيه و هرچه بفعل آورد ايا در
رساله سرگذشت پادشاهان اسرائيل مذکور نيست

باب دوم

۱ اما چون خداوند اراده ان کرد که الیه را بوسیله
تند بادی به آسمان به برد الیه بالیسع از غلغال

میرفت

۲ والیه الیسع را گفت که التماس در اینجا مکث
نمائی زیرا که خداوند مرا به بیت ایل فرستاد
است و الیسع ویرا گفت که سرگند بحیات خداوند
و بحیات جان تو که از تو جدا نخواهم شد همچنین
به بیت ایل رفتند

۳ و اولاد پیغمبران که در بیت ایل بودند نزد الیسع
بهرون آمده گفتند که آیا میدانی که خداوند امروز
مخدوم ترا از سر تو بر میدارد گفت بلی میدانم
خاموش باشید

۴ والیه ویرا گفت که ای الیسع التماس الکه در اینجا
مکث کنی زیرا که خداوند مرا به یریحو فرستاده
است گفت بحیات خداوند و بحیات جان تو که از تو
جدا نخواهم شد همچنین به یریحو رفتند

۵ و اولاد پیغمبران که در یریحو بودند نزد الیسع
آمده گفتند که آیا میدانی که خداوند امروز
مخدوم ترا از سر تو بر میدارد جواب داد بلی میدانم
خاموش باشید

۶ والیه ویرا گفت که در اینجا مکث کنی زیرا که
خداوند مرا به یردین فرستاده است گفت بحیات خداوند

و به حیات جان تو که از تو جدا نشوایم شد و
 هر دو راه پیمودند

۷ و پنجاه کس از اولاد پیغمبران روانه شده ایستادند
 تا از دور معاینه کنند و ایشان هر که بر کنار یزدین
 ایستادند و الیه بالا پوش خود را گرفته پیچید و
 بر آب زد و آن از هر دو طرف جدا شد چنانچه
 ایشان هر دو برخشکی گلی شدند

۹ و چون کشته شده بودند الیه الیسع را گفت که چیزی
 از من بخواه قبل از آنکه مرا از تو بگیرند برای
 تو چکنم و الیسع گفت که التماس آنکه روح تو
 دو چندان بر من باشد

۱۰ گفت خواهش مشکلی کردی فاما وقتی که مرا از تو
 بگیرند اگر مرا معاینه کنی همچنین بر تو واقع
 خواهد شد و الا خیر

۱۱ میرفتند و در گفتگو می بودند که اینک اراهه آتشین
 و اسپهائی آتشین نمودار شد ایشانرا از یکدیگر
 جدا کردند و الیه بوسیله تند بادی به آسمان
 صعود نمود

۱۲ و الیسع مشاهده کرده فریاد برآورد که ای
 پدر من پدر من اراهه اسرائیل و اسوارش و بعد
 او را ندید و دست الی اخته جامه های خود را
 چاک زد

۱۳ بالا پوش الیه را نیز که از وی افتاد برداشت و باز
کشته برکنار بردین ایستاد

۱۴ و بالا پوش الیه را که از او افتاد گرفته بر آب زد
و گفت که خداوند خدای الیه کجاست و چون بر آب
زد آن از هر دو طرف جدا شد و الیسع گشت

۱۵ و اولاد پیغمبران که در برکت و مژده می بودند
او را مشاهده کرده گفتند که روح الیه بر الیسع
جا گرفته است و به استقبال وی رسیده پیش وی
برزمین سجده نمودند

۱۶ و او را گفتند که اینک نزد بدن گان پنجاه کس
ذوی افتادار هستند ایشان روانه شوند و مخدوم
ترا بچوبند مبادا که روح خداوند ویرا برداشته
بر کوهی یا در دره انداخته باشد گفت مفرستید
۱۷ و چون الحاح کردند تا شرمند شد گفت بفرستید
لعل پنجاه کس فرستادند و ایشان ناسه روز او را
جسته نیافتند

۱۸ و چون نزد وی باز آمدند (که او در برکت و مژده بود)
ایشانرا گفت که آیا شما را نگفتم که مروید

۱۹ و اهل شهر الیسع را گفتند که وضع این شهر نیک
است چنانچه مخدوم ما معاینه می کنند لیکن آب
بی است و زمین بی حاصل

۲۰ گفت که کوزه نورا پیش من بیاورید و یک دران
ریزید و ایشان نزد وی آوردند

۲۱ و بیرون رفته به چشمه آب رسید و ملک در آن ریخت و گفت که خداوند چنین میفرماید که این آبها را خوشگوار گردانیده ام من بعد نه موت و نه زمین بی حاصل خواهد بود

۲۲ همچنین آبها خوشگوار شد مطابق سخنی که الیسع فرمود چنانچه امروز موجود است

۲۳ و از آنجا به بیت ایل روانه شد و چون در راه میرفت کودکان از شهر برآمده و برا استهزا نمودند و گفتند ای دفسر برو ای دفسر برو

۲۴ و روگردانیده برایشان نگریست و بنام خداوند ایشانرا نفرین کرد و دو خرمن ماده از جنگل برآمده چهل و دو کودک را از ایشان درید

۲۵ و از آنجا متوجه کوه کرمل شد و از آنجا به سمویه مراجعت نمود

باب سیوم

۱ اما بهورام بن آحاب در سال هجدهم بهوصافاط پادشاه یهودا بر بنی اسرائیل در سمویه پادشاه شد و دوازده سال پادشاهت کرد

۲ و آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود بعمل آورد لیکن نه چون پدر و نه چون مادر خود زیرا که شکل بل را که پدرش ساخته بود برداشت

۳ لیکن گناهان برابر عام بن بها را که اسرائیل را

مرتکب گناه گردانید متابعت نمود آنها را ترک نکرد *
 ۴ و میسع ملک موآب گله دار بود و به پادشاه اسرائیل
 یکصد هزار بره و یکصد هزار قوچ معه پیشم میداد
 لیکن چون آحاب مرد ملک موآب از پادشاه اسرائیل
 یاغی شد

و پادشاه یهورام بهمانوقت از سمیریه بیرون رفته همه
 بنی اسرائیل را سان دید

۷ و روانه شده نزد یهو صافاط پادشاه یهودا فرستاد و گفت
 که ملک موآب از من یاغی شده است آیا همراه من
 متوجه جنگ موآب می شوی او گفت می شوم حال
 من چون حال تو و قوم من چون قوم تو و آسپان
 من چون آسپان تو

۸ او گفت که از کدام راه روانه شویم جواب داد از
 راه بیابان ادوم

۹ پس پادشاه اسرائیل و پادشاه یهودا و ملک آدوم روانه
 شدند و راه هفت روز دور گشتند و برای لشکر
 و برای بهائم که همراه بودند آب نبود

۱۰ و پادشاه اسرائیل گفت افسوس که خداوند این
 سه پادشاه را فراهم آورده است تا بدست موآب
 بسپارد

۱۱ و یهو صافاط گفت که آیا یکی از پیغمبران خداوند
 در اینجا نیست تا بواسطت وی از خداوند استفسار
 نمائیم و یکی از ملازمان پادشاه اسرائیل در جواب

گفت که الیسع بن صافاط در اینجا است که بردست
الیه آب می ریخت

۱۲ و یهو صافاط گفت که کلام خداوند با وی است پس
پادشاه اسرائیل و یهو صافاط و ملک ادوم نزد وی
رفتند

۱۳ و الیسع پادشاه اسرائیل را گفت که مرا با تو
چه کار است نزد پیغمبران پدر خود و پیغمبران
مادر خود برو و پادشاه اسرائیل و پراگفت نه
زیرا که خداوند این سه پادشاه را فراهم آورده
است تا بدست مواب بسپارد

۱۴ و الیسع گفت سوگند بحیات خداوند افواج که در
حضور وی می ایستم اگر به یهو صافاط پادشاه
یهودا التفات نمی کردم فی الحقیقت سویی تو نمی
نگریستم و نظر نمی کردم

۱۵ لیکن الحال مطربی را نزد من بیاری و چون مطرب
نواخت دست خداوند بروی نازل شد

۱۶ و گفت که خداوند چنین میفرماید که درین وادی
گودهای بسیار بکنید

۱۷ زیرا که خداوند چنین میفرماید که نه باد و
نه باران خواهید دید و این وادی پرآب خواهد شد
تا بنوشید هم شما و هم گله ها و هم رمله های شما

۱۸ اما این در نظر خداوند نوره ایست بلکه بنی مواب
را نیز بدست شما خواهد سپرد

۱۹ و هر شهر محصور و هر شهر نیکو را مستخر خواهید
کرد و هر درخت نیکو را خواهید برید و هر چاه
آب را مسدود و هر قطعه زمین نیکو را سنگ لاخ
کرده ویران خواهید نمود

۲۰ و علي الصباح چنین واقع شد که بوقت کلیرانیدن
قربانی خوردنی از راه ادرم آب برآمد و آن
سرزمین بر آب گردید

۲۱ و همه بنی مواب چون شنیدند که این پادشاهان
ب قصد جنگ ایشان رسیده اند هر کس که لایق
اسلحه بود و زیاده بران فراهم آوردند و در سرحد
ایستادند

۲۲ و صبح زود برخاستند و آفتاب بر آب پرتو انداخت
و بنی مواب آب را در آن طرف دیدند که آب
مانند خون سرخ می نمود

۲۳ و گفتند که این خون است پادشاهان کشته گشته
اند بکدیگر را زده اند الحال ای بنی مواب
تا راج

۲۴ و چون به لشکرگاه بنی اسرائیل رسیدند بنی اسرائیل
برخاسته بنی مواب را زدند تا پیش روی ایشان
منهزم شدند و پیش می رفتند و می زدند تا به سر
زمین ایشان

۲۵ و شهرها را خراب کردند و بر هر قطعه زمین نیکو
هر شخصی سنگی انداخت و مملو گردانیدند و هر چاه

آب را مسدود گردانیدند و هر درخت نیکو را
بریدند فقط آنکه در قیصر حرمست سنگهای آبرو گذاشت
فاما فلا خنثیان گردان گردیده زدند
۲۶ و ملک موآب چون دید که عرصه جنگ بروی تنگ است
مقتصد شمشیر زن با خود گرفت ناصف را شکسته
خود را به ملک ادوم بوساند اما نتوانستند پس
پسر نخست زاده خود را که ولی مهربان بود
گرفته بطریق قربانی سوختنی بر دیوار گلرانیید و قهر
مظالم بر بنی اسرائیل واقع شد و از نزد وی روانه
شده بوطن خود مراجعت نمودند

باب چهارم

- ۱ اما یکی از زنان اولاد پیمبران نزد الیسع فریاد
برآورد و گفت که بنده تو شوهر من مرده است و تو
میدانی که بنده تو از خداوند می ترسید و قرض
دار نزد من رسیده است ناد و پسر مرا بنده خود
گرداند
- ۲ و الیسع ویرا گفت که برای تو چکنم مرا اطلاع ده که
در خانه تو چیست او گفت که کمین تو در خانه چیزی
ندارد به جز یک دبه روغن
- ۳ او گفت که برو وار اطراف و جوانب از همسایگان
ظروف بعاریت بگیر یعنی ظروف خالی و از گرفتن
هاریت دریغ مکن

۵ و باز در آمده در را بر خن و پسران خود به بند
و دران ظروف روغن بریز و آنچه پر شود علیحدگی بنده
۵ پس از وی دور شد و بر خود و بر پسران خود در را
بست و ایشان ظروف را نزد وی آوردند و او
را بست

۶ و چون ظروف پر شد پسر خود را گفت که ظوفی دیگر
نزد من بیمار گفت که ظوفی دیگر نیست و روغن
با زماند

۷ پس رفته مرد خدا را خبر داد او گفت که برو و
روغن بفروش و قرض خود را ادا کن و از ما بقی
خود و پسران خود را پرورش کن

۸ و روزی چندی اتفاق افتاد که الیسع به سونیم رفت
که زنی عمده در آنجا بود که او را بخوردن نان
تکلیف نمود و هرگاه از آن راه میگذشت در آنجا برای
خوردن نان مکث میکرد

۹ او شوهر خود را گفت که اینک میدانم این شخص
که همیشه از در خانه ما میگذرد مرد خدا و پاک
است

۱۰ التماس آنکه در جنب دیوار چهره کوچکی بسازیم
و بستری و خوانی و کرسی و چراغدانی در آنجا برای
وی به نهیم و هرگاه نزد ما بیاید در آنجا فرود آید
۱۱ و روزی در آنجا رسیده در آن چهره فرود آمد و
در آنجا خسپیل

در اسرائیل خدائی نیست که فرستاده تا از بعل زیوب
استفسار نمایند لهذا بر بستری که فراز رفتی از آن نخواهی
برخواست بلکه بی شک خواهی مرد

۷ ایشانرا گفت که آن شخص چه طور بود که به استتال
شما رسید و این سخنان را بشما گفت

۸ او را جواب دادند که مردی پرموی بود و کمربند
چرمی بر کمر داشت او گفت که الهه تسمی است

۹ پس پادشاه پنجاه باشی را با پنجاه کس نزد وی
فرستاد و قتی که بوی رسید اینک بر سر کوهی نشسته
بود و گفت که ای مرد خدا پادشاه میفرماید که
نشیب آیی

۱۰ و الهه پنجاه باشی را در جواب گفت که اگر مرد خدا
باشم آتش از آسمان نازل شود و ترا با این پنجاه کس
تلف نماید و آتش از آسمان نازل شده او را با پنجاه
کس تلف نمود

۱۱ باز پنجاه باشی دیگر را با پنجاه کس نزد وی فرستاد
و او در سخن آمده ویرا گفت که ای مرد خدا
پادشاه چنین میفرماید که به تعجیل نشیب بیا

۱۲ و الهه ایشانرا در جواب گفت که اگر مرد خدا باشم آتش
از آسمان نازل شود و ترا با پنجاه کس تلف نماید و آتش
خدا از آسمان نازل شد و او را با پنجاه کس تلف
نمود

۱۳ و همچنین بار سوم پنجاه باشی با پنجاه کس فرستاد

نخواهد شد بشرط آنکه اولاد تو طریق خود را نیک بنگرند
تا در حضور من رفتار کنند بطوری که تودر حضور من
رفتار نمودی

۲۶ و الحال ای خدای اسرائیل التماس آنکه سخنی که
با داود پدر من در میان آوردی ثابت گردد

۲۷ لیکن امکان دارد که خداوند بر زمین سکونت
ورزد اینک آسمان و سما و سموات کنجایش تو نداری
فکیفہ این خانه که بنا کرده ام

۲۸ فاما ای خداوند خدای من بر دعا و التماس من
النفات کن تا فریاد و دعائی که بنده امروز در حضور تو
میکند استماع نمائی

۲۹ ناچشمان توشب و روز سویی این خانه یعنی سویی
مکانی که درباره آن گفتم نام من در اینجا خواهد بود
نگران باشد تا دعائی را که بنده سویی این مکان
بکند استماع نمائی

۳۰ و التماس بنده و قوم خود اسرائیل را هرگاه سویی
این مکان دعا کنند استماع نما و تو در آسمان که
منزل تست بشنو و هرگاه بشنوی مفر کن

۳۱ هرگاه کسی بر همسایه خود تقصیری کند و سوگندی
ویرا بخوراند و آن سوگند پیش من بی درین خانه
تو برسد

۳۲ تودر آسمان بشنو و بفعل آر و بر بندگان خود حکم کن
و گناهکار را ملزم گردانید و طریق ویرا بر سویی بنده

و هرگاه کسی تو را سلام کند او را جواب مله و عصای
مرا بر چهره طفل بنهد

۳۰ و مادر طفل گفت بچیات خداوند و بچیات جان تو که از
تو جدا نخواهم شد پس او بر خاسته در عقب وی
روانه شد

۳۱ و جی حزی پیش از ایشان رسیده عصا را بر چهره
طفل نهاد اما نه گویائی و شنوئی بود بنابراین به استقبال
او باز رفته ویرا خبر داد و گفت که طفل بیدار
نشد

۳۲ و چون الیسع داخل خانه شد اینک طفل مرده بر
بستر وی نهاده است

۳۳ بنابراین داخل رفته در را بر ایشان بست و سویی
خداوند دعا کرد

۳۴ و فراز رفته بر طفل خمید و دهان خود را بر دهان
و چشمان خود را بر چشمان وی و دستهای خود را بر
دستهای وی نهاد و خود را بر طفل گسترده و گوشت
طفل گرم گردید

۳۵ پس نشیب آمده اینجا و آنجا در خانه سیر نمود و
بالا رفته خود را بر وی گسترده و طفل هفت مرتبه
عطسه نمود و طفل چشمان خود را کشاد

۳۶ و جی حزی را طلبیده فرمود که این زن سولمی را
به طلب و او ویرا طلب کرد و چون پیش وی رسید
گفت که پسر خود را بردار

- ۳۷ پس داخل رفته بر قدم وي افتاد و خود را بر زمين
ختم نمود و پسر خود را برداشته بهرون رفت
- ۳۸ و اليسع به غلغال مراجعت نمود و قحطي در زمين
واقع شده بود و اولاد پيغمبران پيش وي نشسته بودند
او خادم خود را فرمود كه ديگ بزرگ را بر آتش
بنه و آتش براي اولاد پيغمبران به پز
- ۳۹ و يكي از آنها براي چيدن تيره ها بصحرارفت و تاكي
چنگلي را يافته و حنظل ها را ازان چيده دامن خود را
پو كرد و باز آمده آنها را قاش كرده در ديگ آتش
ريخت چه آنها را نشناختند
- ۴۰ پس براي خوراك مردمان كشيدند و چون آتش را
ميخوردند فرياد بر آوردند كه اي مرد خدا دران
ديگ موت است و نتوانستند خورد
- ۴۱ او گفت پس آرد بياريد و انرا در ديگ ريخت و گفت
براي مردمان بكشيد تا بخورند و در ديگ زياني نماند *
- ۴۲ و ششصي از بعل ساليسه رسیده خوراكي از لوباه گان
براي مرد خدا آورد بيست نان جو و خوشه هاي پر دانه
دا كوفته او گفت كه مردمان را بده تا بخورند
- ۴۳ خادم وي گفت براي چه اينقدر پيش بگم كس
به نهم باز گفت كه مردمان را بده تا به خورند
زيرا كه خداوند چنين مي فرمايد كه خواهند خورد
و چيزي خواهند گذاشت

۴۱۵ پس پیش ایشان نهاد و ایشان خوردند و مطابق کلام
خداوند چیزی گناشتند

باب پنجم

۱ اما نعمان سپه سالار پادشاه سوریه در نظر مخدوم
خود صاحب مرکبه و عزیز بود بسبب آنکه خداوند
بوساطت وی سوریه را مظهر گردانیده بود و یهودانی دایر
بود لیکن ابرص

۲ و سوریان دسته بسته خروج نموده از زمین
اسرائیل دختری به اسیری برده بودند و او پیش
زن نعمان خدمت می نمود

۳ او سالک خود را گفت کاش که مخدوم من با
پیغمبری که در سوریه هست می بود که او را از
برص شفا می بخشید

۴ و کسی اندرون رفته مخدوم خود را اطلاع داد و
گفت دختری که از زمین اسرائیل است چنین و
چنان گفت

۵ و پادشاه سوریه گفت بح بح برو که من نامه نزد
پادشاه اسرائیل میفرستم و او روانه شده ده قنطار
سیم و شش هزار زرمسکوک و ده دسته رخت همراه
گرفت

۶ و نامه بدین مضمون نزد پادشاه اسرائیل رسانید که
چون این نامه بتو برسد اینک ملازم خود نعمان را

همراه نزد تو فرستاده ام تا ویرا از برص شفا به بخشی *
 و پادشاه اسرائیل نامه را خوانده لباس را چاک زد
 و گفت که آیا من خدا هستم که بکشم و زنده گردانم
 که این شخص نزد من فرستاده است تا مردي را از
 برص شفا بخشم پس التماس انکه غور کنید و ببینید
 که از ما بهانه میجوید

۸ و چون الیسع مرد خدا خبر شنید که پادشاه
 اسرائیل جامه خود را چاک زده است نزد پادشاه
 فرستاد و گفت که چرا جامه را چاک زده الیسال
 نزد من بیاید و خواهد دانست که در اسرائیل
 پیغمبري است

۹ پس نعمان با اسبها و ارابه خاص رفته پیش در خانه
 الیسع ایستاد

۱۰ والیسع کسی را نزد وی فرستاد و گفت که برو و
 هفت مرتبه در یردین غسل کن و بدن تو به حال
 خود خواهد گردیده و پاک خواهی شد

۱۱ اما نعمان خشمناک گردید روانه شده و گفت اینک
 با خود گفتم که البته نزد من بیرون آمده خواهد
 ایستاد و نام خداوند خدای خود را خواهد خواند
 و بدست خود انموضع را مس خواهد کرد و ابرص را
 به خواهد گردانید

۱۲ آیا ابانه و فرفر نهرهای دمشق از همه آبهای

- اسرائیل به نیست آیا در آنها غسل نکنم تا پاک شوم
پس روگردانیده خشم آلوده روانه شد
- ۱۳ و ملازمانش نزدیک وی آمده عرض کردند که
ای پدر هرگاه این پیغمبر کار مشکلی بنویسد فرمود
آیا نمیکردی تکیفه که میگوید غسل نما تا پاک شوی ؟
- ۱۴ پس نشیب رفته مطابق فرموده مرد خدا هفت مرتبه
در بر دین غوطه خورد و بدن وی چون بدن طفل
بحال خود گردید و پاک شد
- ۱۵ و با همه همراهان خود نزد مرد خدا باز رفته پیش
وی ایستاد و گفت اینک الحال میدانم که در تمامی
زمین خدائی نیست جز در اسرائیل پس التماس
انکه هدیه از بنده بگیرد
- ۱۶ او گفت سوگند بسمیات خداوندی که در خدمت
وی ایستاده ام هیچ نخواهم گرفت او در گرفتنش
مبالغه نمود لیکن آبا کرد
- ۱۷ و نعمان گفت پس آیا دو خروار خاک به بنده داده
نشود چه بنده من بعد نه قربانی سوختنی و نه ذبیحی
را پیش معبودی جز خداوند نخواهد گذرانید
- ۱۸ درین امر خداوند بنده را عفو نماید که چون مخدوم
من در خانه رمون داخل شود تا عبادت بپا آورد و
بر کتف من تکیه زند و من در خانه رمون سجده
کنم هرگاه در خانه رمون سجده نمایم خداوند بنده
را عفو فرماید

- ۱ ويرا گفت که بسلا مت برو و باره راه از او دور شد *
- ۲ اما جي حزي خادم اليسع مرد خدا گفت اينك مشدوم من نعمان سورياني را معذور داشت چه آورده ويرا از دستش نگرفت ليكن سوگند بتحيات خداوند كه من در عقبش مي شتابم و از وي چيزي نكاهم
- ۲۱ همچون جي حزي در عقب وي رفت و نعمان او را ديد كه در عقب وي مي شتابد به استقبالش از ارايه فرود آمد و گفت ايا خيريت است
- ۲۲ گفت خيريت مشدوم من مرا فرستاده است و ميگويد كه اينك دو جوان از اولاد پيغمبران از كوره افراييم نزد من الحال رسیده اند التماس انكه ياك قنطار سيم و دو دسته رخت به ايشان بدهي
- ۲۳ نعمان گفت خوشنود باش دو قنطار بگير و مبالغه نموده دو قنطار سيم درد و كيسه كرده با دو دسته رخت بر درش دره لازم خود نهاد و ايشان پيش وي بردند *
- ۲۴ و به برج رسیده انها را از دست ايشان گرفت و در خانه نهاد و مردمان را رخصت داد و ايشان رفتند
- ۲۵ و او داخل شده بشد مت مشدوم خود ايستاد و اليسع ويرا گفت كه اي جي حزي از كجا رسیده گفت بنده بجائي نرفته بود
- ۲۶ او ويرا گفت آيا وقتي كه انشخص از ارايه خود نشيپ آمده به استقبال تو باز گرديد دل من با تو نبود آيا همن وقت بود تا زير بگيري و رخت و

زیتونستانها و تاکستانها و گوسپند ها و کارها و غلامان
و کنهزان بگيري

۲۷ بنا بران برص نعمان به نو و اولاد نو تا اهل الابد ملحق
خواهد بود و ارا برص به سفيلي برف گردیده از
حضور وي بيرون رفت

باب ششم

- ۱ و اولاد پيغمبران اليسع را گفتند كه اينك جائيكه
با تو ميباشيم براي ما تنگ است
- ۲ اجازت بده تا به يردين رفته هر كسي چوبي بيارد
و مكاني براي سكونت خود بسازيم جواب داد برويد *
- ۳ و يكي گفت مرحمت فرما و با بندگان پيا ار جواب
داد كه مي آيم
- ۴ و همراه ايشان شد و به يردين رسیده به يردين
چوب برداختند
- ۵ و شخصي چوبي مي برد كه سر تبر در آب افتاد
و فرياد برآورد و گفت افسوس اي مخدوم من
چه مستعار بود
- ۶ و مرد خدا گفت كه كجا افتاد او جاي را نشان داد
و چوبي را بريده در آنجا افكند و سرتبر شنا کرده
بالا آمد
- ۷ او گفت كه انرا بطرف خود بكش او دست دراز
كرده انرا بگرفت

- بعد بادشاه سوریه با اسرائیل جنگ نمود و با
ملازمان خود مشورت کرده گفت که در فلان جا
اردویی من باشد
و مرد خدا نزد بادشاه اسرائیل فرستاد و گفت که
زیهار ازان مکان گذر مکن چه سوریان در اینجا
رسیده اند
۱۰ و بادشاه اسرائیل بچاتی که مرد خدا ازان اطلاع
داده و نصیحت کرده بود تنی چند فرستاد و بارها
خود را ازانجا رهنماید
۱۱ لهذا دل بادشاه سوریه درین باب بسیار آزردہ
گشت و ملازمان خود را طلبیده گفت که آیا مرا
اطلاع ندهید که کدام یک از ما بطرف بادشاه
اسرائیل است
۱۲ و یکی از ملازمانش گفت که ای مخدوم من بادشاه
کسی نیست لیکن الیمع پیغمبر که در اسرائیل
است مرسخنی که تو در خلوت میگوئی او با بادشاه
اسرائیل بیان میکند
۱۳ گفت بروید و به بینید که کجاست تا فرستاده او را
بیارم و او را خبر دادند که در دوثان است
۱۴ لهذا اسبها و ارابه ها و فوج عظیم در اینجا فرستاد و
شب رسیده شهر را محاصره کردند
۱۵ و خادم مرد خدا علی الصبح برخاسته و بیرون رفت
دید که فوجی با اسبها و ارابه ها شهر را محاصره

کرده اند و خادم ویرا گفت که انیسوس ای مخدرم
من چکنیم

۱۶ جواب داد که منوس چه همراهان ما از همراهان
ایشان زیاده اند

۱۷ و الیسع دعا کرد و گفت که ای خداوند التماس
انکه چشمان ویرا بکشائی تا بپند و خداوند
چشمهای ان جوان را کشاد تا بینا شد و اینک ان کوه
از اسپها و ارا به های آتشمن گرد الیسع معمور بود *
۱۸ و چون ان اشخاص نزد وی رسیدند الیسع سوی
خداوند دعا نمود و گفت التماس انکه این مردمان را
به نابینائی مبتلا گردانی و مطابق گفته الیسع ایشانرا
به نا بینائی مبتلا گردانید

۱۹ و الیسع ایشانرا گفت که این راه نیست و این شهر
نیست در عقب من بیائید تا کسی که میخواهید
بشما بدهیم اما ایشانرا به سمویه و نمولی کرد
۲۰ و چون به سمویه رسیدند الیسع گفت ای خداوند
چشمان این مردمانرا بکش تا به بینند و خداوند چشمان
ایشانرا کشاد و دیدند که اینک در قلب سمویه
میشد

۲۱ و پادشاه اسرائیل ایشانرا مشامده کرده الیسع را گفت

که ای پدر آیا ایشانرا بزنم آیا ایشانرا بزنم

۲۲ جواب داد که مزن آنها کسانی را که از شمشیر و
کمان اسیر کردی کشتن ایشان جایز است نان و

آب پيش ایشان بنه تا بخورند و بنوشند و نرد مخدوم
خود بروند

پس براي ایشان طعام بسيار مهيا کرد و چون از اکل
شرب فراغت يافتند ایشانرا رخصت داد و نزد مخدوم
خود رفتند لهذا جوقهاي سوریه من بعد در زمين
اسرائيل نرفتند

۲۴ اما بعد از اين مقدمات بن حلد پادشاه سوریه
تمامي لشکر خود را جمع کرد و متوجه شده سوریه
را محاصره نمود

۲۵ و در سوریه قحطي عظيم واقع شد و انرا محاصره
کردن تا آنکه سرخري بقيمت مشتاد و شغال سيم
رسيد و چهار یک قب بپخال کبوتر به پنج و شغال سيم
۲۶ و پادشاه اسرائيل بر حصار ميگذاشت که زني سوي
وي فریاد کرد و گفت که اي مخدوم من پادشاه
ياري کن

۲۷ او گفت که هرگاه خداوند ترا ياري نکند من چگونه
ياري کنم آیا از خرمين يا از حوض مي
۲۸ پادشاه ويرا گفت که ترا چه شد جواب داد که
اين زن مرا گفت که پسر خود را بده تا امروز
بخوريم و فردا پسر مرا خوراهيم خورد

۲۹ لهذا پسر مرا جوشانيديم و خورديم و روز ديگر
ويرا گفتيم که پسر ترا بده تا بخوريم اما او پسر
خود را پنهان کرده است

۳۰ و بادشاه سخنان این زن را شنید ■ جامه خود را
چاک زد و هر حصار گشت و خلایق نگریستند
اینک از داخل پلاس پوشید

۲۱ و گفت خدا این قدر و زیاده بر این بر من کناد
اگر سر الیسع بن صافاط امروز برقرار بماند *

۲۲ اما الیسع در خانه خود نشسته بود و مشایخ باری
نشسته بودند و پادشاه کسی را از حضور فرستاد
لیکن پیش از آنکه یساول پیش وی برسد مشایخ را
گفت که آیا می بینید که این فرزند قاتل فرستاده
است تا سر مرا بردارد بنگرید چون یساول برسد
دورا به بندی و بردار او را محکم بدارید آیا آواز
قدم مخدومش در عقب وی نیست

۲۳ با ایشان در مکالمه بود که اینک یساول نزد وی
رسید و گفت که اینک این مسرت از خداوند
است چرا من بعد منتظر باری خداوند باشم

باب هفتم

۱ پس الیسع گفت که کلام خداوند را بشنوید
خداوند چنین می فرساید که فردا به همین وقت
یک پیمانه آرد خالص بیک مثقال و دو پیمانه
جو بیک مثقال در دروازه سمربه فروخته خواهد
شد

۲ پس امیری که پادشاه برگزیده ار تکیه زده بود

مرد خدا را جواب داد و گفت که اینک هرگاه
خداوند در آسمان روزنها بسازد آیا این امر
ممکن است گفت تو به چشم خود خواهی دید اما
ازان نخواهی خورد

۳ و چهار ابرص در دروازه شهر نشسته بودند یکدیگر
را گفتند که چرا مادر اینجا باشیم تا بمیریم *
۴ هرگاه بگویم که داخل شهر شویم در شهر قحط است
در اینجا خواهیم مرد و اگر در اینجا مالیم نیز
خواهیم مرد پس بیائید و متوجه اردوی سوریان
شویم اگر ما را زنده دارند خواهیم زیست و اگر
بکشند خواهیم مرد

۵ و بوقت مغرب برخاستند تا متوجه اردوی سوریان
شوند و چون به ابتدای اردوی سوریان رسیدند
اینک در اینجا کسی نبود

۶ زیرا که خداوند آواز ارا به ها و آواز اسبها بلکه آواز
فوج عظیم بگوش سوریان رسانیده بود و باید یکدیگر
گفتند اینک پادشاه اسرائیل ملوک حثیان و ملوک
مصر را به اجر گرفته است تا بر ما حمله کند

۷ بنابراین بوقت مغرب برخاسته گریختند و خیمه ها
و اسبها و خرما بلکه اسباب اردو را بحال خود گذاشتند
و جان خود را در بردند

۸ و این اشخاص ابرص به ابتدای اردو رسیده به خیمه
داخل شدند و خوردند و نوشیدند و زر و سیم

و رخت از انجا برداشته رفتند و پنهان کردند و باز آمده بخیمه دیگر رفتند و از انجا نیز برداشته رفتند و پنهان کردند

۹ پس یکن یگر را گفتند که کردار ما نه نیکو است امروز

روز بشارت است و ما خاموش هستیم مرگه تا روشن شدن روز بهمانیم بلائی بر ما نازل خواهد شد پس بیائید تا روانه شویم و اهل کاران پادشاه را خبر دهیم *

۱۰ پس رسیده در بان شهر را آواز دادند و ایشانرا خبر دادند که به اردوی سوریان رفتیم و اینک در انجا کسی نبود و نه آواز انسانی لیکن اسبهای بسته و خرهای بسته و خیمه ها بحال خود

۱۱ و از در بانان را طلبید و ایشان اهل کاران پادشاه را در اندرون خبر دادند

۱۲ و پادشاه شب برخاسته ملازمان خود را گفت که الحال با شما بیان میکنم که سوریان با ما چه کرده اند میدانند که ما گرسنه هستیم بنابراین از اردو بیرون رفته اند تا خود را در میدان پنهان کنند و میگویند که چون از شهر بیرون آیند ایشانرا زنده خواهیم گرفت و داخل شهر خواهیم شد

۱۳ و یکی از ملازمانش در جواب گفت که التماس آنکه پنج اسب از اسبهای باقی مانده در شهر بگیرند (اینک جمله اسبهای بنی اسرائیل که در شهر باقی مانده اند اینقدر است اینک جمله اسبهای بنی اسرائیل

۲۳ در سال سی و یکم آسا پادشاه یهودا عامری جلوس
نموده دوازده سال بر بنی اسرائیل پادشاهی کرد
شش سال در ترصه پادشاهی نمود

۲۴ و کوه سمیری را بقیمت دوفنطار سیم از سمیر خرید و
بر سر کوه عمارتها ساخت و شهری که بنا کرد
بنام سمیر مالک آن کوه سمیری خواند

۲۵ لیکن عامری آنچه در نظر خداوند نا شایسته بود
بعمل آورد و بیشتر از همه که قبل از وی بودند
بد کردار بود

۲۶ چه در طریق یراب عام بن نباط و در کنایه که بنی
اسرائیل را مرتکب آن گردانید تا آنکه خداوند خدای
اسرائیل را از بتهای یوچ خشمناک گردانیدند بالکل
رفتار نمود

۲۷ اما مابقی اعمال عامری و قدرتی که از او ظاهر شد
آیا در رساله سرگن شت پادشاهان اسرائیل مذکور
نشده

۲۸ و عامری با پدران خود خستیده در سمیری مدفون گشت
و احاب پسرش در جای وی جلوس نمود

۲۹ و در سال سی و هشتم آسا پادشاه یهودا احاب بن
عامری به پادشاهی بنی اسرائیل جلوس نمود و احاب
بن مامری بیست و دو سال در سمیری بر بنی اسرائیل
پادشاهی کرد

۳۰ و احاب بن مامری آنچه در نظر خداوند نا شایسته

۲۰ همچنین بر او واقع شد چه خلايق او را در دروازه
بايمال کردند و مرد

باب هشتم

- ۱ پس اليسع زلي که پسرش را زنده کرده بود
مخاطب ساخت و گفت که برخيز و با اهل خانه
خود برو و هر کجا که بتواني غربت اختيار کن
زيرا که خداوند قهار را خوانده است و تا هفت سال
بر زمين مستولي خواهد بود
- ۲ وزن برخاسته مطابق گفته مرد خدا بعمل آورد
و با اهل خانه خود رفته در زمين فلسطين مدت
هفت سال غربت ورزید
- ۳ و در انقضاي هفت سال ان زن از زمين فلسطين مراجعت
کرد و بيرون رفت تا نزد پادشاه براي خانه و زمين
خود فرياد کند
- ۴ و پادشاه با جي حزي خادم مرد خدا مکالمه مي نمود
و ميگفت که القماس انکه از امور عجمي که اليسع
ظاهر کرده است با من بيان کن
- ۵ و چنين اتفاق افتاد که چون حکايت زنده کردن
مرده را بيان ميکرد اينک زلي که پسرش را زنده
کرده بود پيش پادشاه براي خانه و زمين خود فرياد
برآورد و جي حزي گفت اي مملوم من پادشاه اين
همان زن است و اينست پسر وي که اليسع زنده کرد *

- ۶ و چون پادشاه از انزن پرسید ویرا اطلاع داد پس
پادشاه سرهنگی را بکاروی نامزد کرد و گفت که
هرچه از ان وی و همه محصولات زمین را از روزی
که زمین را وا گذاشت تا حال بوی باز پس ده
۷ و الیسع به دمشق رفت و بن حداد پادشاه سوریه
بیمار بود و او را خبر دادند که مرد خدا در اینجا
رسیده است
۸ و پادشاه حزائیل را گفت که مدیه در دست گرفته
به استقبال مرد خدا برو و به وساطت وی از خداوند
استفسار کن که آیا از این مرض به خواهم شد
۹ پس حزائیل به استقبالش رفت و مدیه از هرچه نیکو
که در دمشق بود بار چهل شتر همراه گرفت و پیش
وی رسانید و استاد و گفت که پسر تو بن حداد پادشاه
سوریه مرا نزد تو فرستاده است و میگوید که آیا
از این مرض به خواهم شد
۱۰ و الیسع ویرا گفت که برو او را بگو ممکن است
که به شوی اما خداوند بر من ظاهر کرده است که
المته خواهد مرد
۱۱ نیز بروی لگریست و مترصد بود تا که او خجل
گردد و مرد خدا بگریه درآمد
۱۲ و حزائیل گفت که مخدوم من چرا میگریی جواب
بستمب آنکه مصیبتی را که تو بر بنی اسرائیل خواهی
رسانید میدانم حصن های ایشانرا آتش خواهی زد

و جوانان ایشانرا از شمشیر خواهی کشت و بچه گان
ایشانرا مدفوق خواهی کرد و شکم زنان آبستن را
خواهی درید

۱۳ و حزائیل گفت که چه آیا بنده سگ است که مرتکب
این امر عظیم گردد ایسع جواب داد که خداوند
بر من ظاهر کرده است که تو پادشاه سوریه
خواهی شد

۱۴ پس از ایسع دور شده به ارباب خود رسید که او
از وی پرسید که ایسع با تو چه گفت جواب داد که
مرا چنین گفت که توبه خواهی شد

۱۵ و روز دیگر بار چه کلفت را گرفته در آب زد و هر چه را
روی گسترده تا مرد و حزائیل بجای وی جلوس نمود
۱۶ و در سال پنجم یهورام بن آحاب پادشاه اسرائیل
وقتیکه یهو صافاط پادشاه یهودا بود یهورام بن یهو صافاط
پادشاه یهودا جلوس نمود

۱۷ و بوقت جلوس سی و دو ساله بود و هشت سال در
اورشلیم پادشاهی کرد

۱۸ و او طریق پادشاهان اسرائیل را مسلوك داشت چون
خاندان آحاب زیرا که دختر آحاب زن وی بود و آنچه
در نظر خداوند ناشایسته بود بعمل آورد

۱۹ اما خداوند بخواست که یهودا را تلف نماید برای
خاطر داود بنده خود چنانچه بوی وعده کرده بود که
ملی الدوام چرخشی بوی بارلاد وی خواهم داد

۲۰ و در ایام وی بنی ادم از حکم یهودا سرکشی کرده
پادشاهی برخود مقرر کردند

۲۱ پس یهورام با همه اربابه‌ها متوجه صامیر شد و شب خیز
نموده بنی ادم را که گرداگرد وی بود زد و سرداران
ارابه‌ها و خلایق به خیمه‌های خود گریختند

۲۲ اما بنی ادم از حکم یهودا تا امروز سرکش هستند لکن
نیز بهما نوقت سرکشی نمود

۲۳ و ماباقی احوال یهورام و هرچه بفعل آورد آید در
رساله سرگذشت پادشاهان یهودا مذکور نیست

۲۴ و یهورام با پدران خود خسمیده در شهر داود
با پدران خود مدفون گشت و احزیه پسرش بجای
وی جلوس نمود

۲۵ در سال دوازدهم یهورام بن آحاب پادشاه اسرائیل
احزیه بن یهورام پادشاه یهودا جلوس نمود

۲۶ احزیه بوقت جلوس بیست و دو ساله بود و یکسال
در اورشلیم پادشاهی کرد و نام مادر وی مثلیمه بود
دختر عامری پادشاه اسرائیل

۲۷ او در طریق خاندان آحاب رفتار نمود و آنچه
در نظر خداوند ناشایسته بود چون اهل خاندان
آحاب بعمل آورد چه او داماد خاندان آحاب بود

۲۸ و با یهورام بن آحاب به جنگ حزائیل پادشاه
سوریه در راموت جلعاد رفت و سوریان یهورام را
مکروه گردانیدند

۲۹ و پادشاه یهورام بازگشت تا در یروژئیل از زخمهای
که سوریان ویرانده بودند و قتیکه با حزائیل پادشاه
سوریه جنگید به شود و احزیه بن یهورام پادشاه
یهودا به میادت یهورام در یروژئیل رفت چه او
مخروج بود

باب نهم

- ۱ و الیسع بیغمبر یکی از اولاد بیغمبران را طاییده گفت
که که مرسته این دبه روغن را در دست بگیرد
متوجه راموت جلعاد شو
- ۲ و در انجا رسیده یهوع بن یهوذا فاط بن نمسی را
بعور داخل شده او را از میان برادرانش برخیزان
و در حجره خلوت به بر
- ۳ پس این دبه روغن را برآورده بر سر وی بریز و بگو
که خداوند چنین میفرماید که قرا به پادشاهی
بنی اسرائیل مسح کرده ام پس در را بکش و بگریز
و مکت مکن
- ۴ لهذا آن جوان یعنی آن بیغمبر زاده متوجه راموت
جلعاد شد
- ۵ و چون در انجا رسید اینک سرداران لشکر نشسته بودند
او گفت که ای سردار با تو سخنی دارم و یهوع گفت
با کدام یک از ما ها گفت با تو ای سردار
- ۶ پس برخاسته در اندرون خانه رفت و روغن را

- پرسرش ریخت و گفت که خداوند خدای اسرائیل
 چنین میفرماید که ترا بر قوم خداوند یعنی بر
 بنی اسرائیل به پادشاهی مسح نموده ام
 ۷ و خاندان آحاب مخدوم خود را خواهی زد تا انتقام
 خون بندگان خود پیغمبران و خون همه بندگان
 خداوند را از یوزبیل بگیرم
 ۸ زیرا که تمامی خاندان آحاب ناپدید خواهد شد و
 هرکسی که بر دیوار می‌شاشد و هرکسی که محزون
 است و در اسرائیل را گل‌شته شده باشند از آحاب
 منقطع خواهیم کرد
 ۹ و خاندان آحاب چون خاندان یزاب عام بن نباط و
 چون خاندان بعسا بن اخیه خواهیم گردانید
 ۱۰ و سنگان یوزبیل را در قطعه یوزبیل خواهند خورد
 و دفن کنند و نخواهد بود پس در را کشاد و فرار کرد *
 ۱۱ و بهوۀ نزد ملازمان مخدوم خود بیرون آمد و یکی
 از وی پرسید که آیا خیریت است این مصروع برای
 چه نزد تو آمد و برا گفت این شخص و گفتارش می
 شناسید
 ۱۲ گفتند نه چنین است بلکه ما را اطلاع بده او گفت
 که مرا به چنین و چنان مخاطب ساخت و گفت
 که خداوند چنین میفرماید که ترا به پادشاهی
 بنی اسرائیل مسح نموده ام
 ۱۳ پس بشتافتند و هرکس جامه خود را گرفته به

بله گان زیر وي گسترودند و کرناها نواخته گفتند يهوه
پادشاه هست

۱۴ همچنين يهوه بن يهوصافاط بن امسي بصقا بله يهورام
راي زد اما يهورام با نصامي بني اسرائيل بسبب حزائيل
پادشاه سوريه را موبت جلعاد را در تصرف خود
داشت

۱۵ اما پادشاه يهورام در يرزئيل مراجعت کرده بود تا از
زخمهائي که سوريان و يرا زده بودند بوفتيکه با حزائيل
پادشاه سوريه جنگيده بود به شوق ويهوه گفت اگر
راي شما چنين باشد کسي از شهر بقصد گريز بيرون
نرود تا در يرزئيل رفته خبر دهد

۱۶ پس يهوه بر اراهه سوار شده متوجه يرزئيل شد چه
يهورام در آنجا بر پستو خسيده بود و احزيه پادشاه
يهودا براي عبادت وي رسیده بود

۱۷ و ديل باني بر بروج يرزئيل ايستاده گروه يهوه را که
ميرسيم مشاهده کرد و گفت که گروهی را مي بينم
و يهورام گفت که سوارى را گرفته به استقبال ايشان
بفرستيل و به پرسى که آيا خيريت است

۱۸ لهيلى يکي سوار شده به استقبال وي رفت و گفت که
پادشاه ميفرمايد آيا خيريت است يهوه گفت که ترا
با خير چه کار است عقب من برو و ديل بان خبر داد که
بيک نزد ايشان رسيد اما باز نمي آيد

۱۹ پس سوار ديگر فرستاد که او نزد ايشان رسيد و گفت
رساله دويم ملوک

که پادشاه چنین میفرماید که آیا خیر است یهوه جواب داد که ترا با خیر چه کار است عقب من برو

۲۰ و دیدبان خبر داد که او نزد ایشان رسید اما باز نمی آید و نگاہ چون نگاہی یهوه یمن نمایی است چه تنی می راند

۲۱ و یهورام گفت که بیارائید و ارا به وی را آرسته کردند و یهورام پادشاه اسرائیل و احزیه پادشاه یهودا هر یک بر ارا به خود سوار شده بیرون رفتند و مقابل یهوه رفته در قطعه نابوت یروشلیمی دوچار شدند

۲۲ و یهورام یهورا مشاهده کرده گفت که ای یهوه خیر است جواب داد مادامیکه زناکاری مادر تو یروزل و جادوهای وی بسیار است چگونه خیر باشد

۲۳ و یهورام دست خود را گردانید و فرار کرد و احزیه را گفت که ای احزیه خیانتی است

۲۴ و یهوه بقوت تمام کمان را کشید و در میان دوشانه وی زد و تیر از دل وی گزشت و بیرون آمد و او در ارا به غلطید

۲۵ و یهوه بنی فارس را همراه خود را گفت که او را برداشته در قطعه نابوت یروشلیمی بینداز و یاد آر که چون من و تو سوار شده در عقب آحاب پدر وی می رفتیم خداوند این بار را بروی نهاد

۲۶ خداوند فرمود که فی السقیقت خون نابوت و اولاد دیرا دیرور معاینه کردم و در همین قطعه (خداوند

میفرماید) دان ترا خواهم داد پس الحال مطابق کلام
خداوند او را برداشته در همان قطعه زمین بیندازد *
۲۷ و احزیه پادشاه یهودا مشاهده اینحال کرده از راه خانه
باغ گریخت و یهوه متعاقب وی شده گفت که او را
نیز در ارابه بزنید و در راه جور که نزدیک یبلاعام
است زدند و تابه میزد و گریخته در آنجا مرد

۲۸ و ملازمانش او را در ارابه به اورشلیم بردند در
شهر داوود در قبر خاص پادشاهان وی مدفون کردند
اما در سال یازدهم یهورام بن آحاب احزیه بر تخت
یهودا جلوس نمود

۲۹ و چون یهوه به یرزئیل میفرستید یوزبیل خبر شنیده
چشمهای خود را سوره کشید و سر خود را اواست
و از روزنه نگران شد

۳۰ و چون یهوه داخل دروازه می شد او گفت آیا زمري
که مشغوم خود را کشت آیا به خیریت ماند

۳۱ و سر را سوی روزنه بالا کرده گفت که کیست از
طرف من کیست و دوشه نحوه سری وی نگریستند *

۳۲ گفت که او را نشیب بیندازید ایشان ویرا نشیب
انداختند و قدری از خون وی بردیوار و بر آنجا
ریخته شد و او ویرا پامال کرد

۳۳ و داخل شده به اکل و شرب پرداخت و گفت که حال
آن ملعونه را دریافت کنید و دفن نمائید چه دختر
پادشاه است

۳۴ و ایشان برای دفن وی رفتند اما جز گاسه سر و پاهای
و کفهای دست چیزی دیگر نماندند

۳۵ لهذا باز آمده ویرا خبر دادند او گفت که اینست
کلام خداوند که بواسطت بندۀ خود الهه تسبی
فرمود که سگان گوشت یوزبل را در قطعه یوزبل
خواهند خورد

۳۶ و لاش یوزبل بر روی زمین در قطعه یوزبل چون
پشک خواهد بود چنانچه نگویند که این یوزبل است *

باب دهم

۱ اما اولاد آحاب هفتاد کس در سمیریۀ بودند و یهوء
خطما نوشته نزد امرای یوزبل و مشایخ و مدبران
اولاد آحاب به سمیریۀ فرستاد بدین مضمون

۲ که چون این خط بشما برسد بسبب آنکه اولاد
مخدوم شما یا شما هستند و اربابها و اسبها شهری
محصون نیز و سلاحها دارند

۳ کسی را که بهر و پسنیده تر باشی برگزینم و بر تخت
پدرش به نشاندن تا او برای خاندان مخدوم شما
به جنگل

۴ و ایشان بسیار خوفناک شده گفتند که اینک دو پادشاه
پیش روی مقاومت نکردند ما چگونه مقاومت کنیم

۵ و ناظر خانه و حاکم شهر و مشایخ و مدبران نزد یهوء
فرستاده گفتند که ما بندگان توئیم و هر چه ما را

بفرماید بعمل می آریم کسی را پادشاه ننخواهیم کرد هرچه
منظور نظر تو باشد بکن

۶ پس پادشاه خطی بدینمضمون برای ایشان نوشت که
هرگاه از من باشید و گفته مرا بشنوید سرهای آن
اشخاص یعنی اولاد مخدوم خود را گرفته فردا به همین
وقت در یوزئیل نزد من بیائید اما اولاد پادشاه
هفتاد گس نزد بزرگان شهر می بودند که ایشانرا
تربیت می کردند

۷ و چون این خط به ایشان رسید اولاد پادشاه را گرفته
هفتاد گس را کشتند و سرهای ایشانرا در سبیل
نهادند پیش وی در یوزئیل فرستادند
۸ و فراسی رسیده ویرا خبر داد که سرهای اولاد پادشاه
را آورده اند او گفت در دالان در واره آنها را د وئل
بسازی تا صبح

۹ و علی الصباح بیرون رفته ایستاد و تمامی قوم را گفت
که شما راستباز هستید اینک من مقابل مخدوم خود
رای زدم و کشتم لیکن اینچه را که کشت

۱۰ الحال بدانید که از کلام خداوند که خداوند
در باره خاندان آحاب فرمود نره بر زمین ننخواهد
افتاد چه خداوند آنچه بواسطت بنده خود الیه فرمود
بعمل آورده .

۱۱ همچنین یهوه همه باقی ماندگان خاندان آحاب را
در یوزئیل و همه اکابر و خویشان و کاهنان ویرا بقتل

۱۲ رسانید بعدیکه یکی را از وی باقی نگذاشت *
و برخاسته روانه شد و به سمویه رسید و در اثنای
راه خانه بود که در اینجا پشم می بریدند

۱۳ و یهو با برادران احزیه پادشاه یهودا دوچار شد
و گفت که شما کیستید جواب دادند که برادران
احزیه هستیم و برای ملاقات اولاد پادشاه و اولاد
ملکه روانه می شویم

۱۴ گفت که ایشانرا زنده بگیرید و ایشانرا یعنی چهل
و دو کس زنده گرفته بر لب چاه خانه که پشم
می بریدند بقتل رسانید و یکی از ایشان را باقی
نگذاشت

۱۵ و از اینجا روانه شده با یهوداداب بن ریکاب که به
استقبال وی می آمد دوچار شد و بر او دعای خیر
خوانده گفت آیا دل تو صاف است چون دل من
با دل تو یهو جواب داد هست هرگاه باشد دست
بله او دست داد و او را با خود بر ارابه سوار
کرد

۱۶ و گفت که همراه من بیا و غیرت مرا در باره
خد اوند به بین همچنین او را بر ارابه وی سوار
کردند

۱۷ و بدسمویه رسید همه باقی ماندگان آحاب را در
سمویه بقتل رسانید بعدیکه او را نابالید کرد
مطابق سخنی که خد اوند اله را فرموده بود

۱۸ و یهوه تمامی قوم را جمع کرده ایشانرا گفت که
آحاب بعل را کم عبادت کرد اما یهوه در عبادت وی
خواهد افزود

۱۹ الحال همه پیغمبران بعل همه خادمان و همه کاهنان
ویرا نزد من طالب کنید کسی غایب نشود زیرا که
ذبیحه عظیم پیش بعل میگذرانم هر که غایب شود
زند نخواهد ماند اما یهوه از روی مکر چنین کرد
بقصد آنکه همه پرستندگان بعل را تلف نماید

۲۰ و یهوه گفت برای بعل انچه تنزه ندا کنید ایشان
ندا کردند

۲۱ و یهوه بر تمامی زمین اسرائیل قاصدان فرستاد و
مجموع پرستندگان بعل رسیدند چنانچه مردی
نمود که نرسید و بخانه بعل داخل شدند و خانه
بعل سرقا سر بر شد

۲۲ و جامه دار را فرمود که جامه ها برای پرستندگان بعل
بر آرد او جامه ها را برای ایشان بر آورد

۲۳ و یهوه با یهونا داب بن ریکاب داخل خانه بعل شده
پرستندگان بعل را گفت تفحص کنید و بنگرید تا یکی
از بندگان خداوند در اینجا باشد شما نباشد بلکه
پرستندگان بعل و بس

۲۴ و چون برای گذراندن ذیائج و قربانیهای سوختنی
داخل شدند یهوه هشتاد کس را از بیرون مقرر کرد
و گفت که هرگاه یکی از این اشخاص که بدست

شما سپرده ام رمائی یابل جانش فدای جان وی
خواهد بود

۲۵ و چون از گدزانیدن قربانیهای سوختنی فراغت یافتند
یهود حارسان و سرهنگان را گفت داخل شده بکشید
کسی بیرون نیاید و ایشانرا از دم شمشیر زدند
و حارسان و سرهنگان ایشانرا بیرون انداختند و در
ده خانه بعل رفتند

۲۶ و اصنام را از خانه بعل بیرون آورده سوزانیدند
۲۷ و شکل بعل را شکستند و خانه ویرا نیز خراب کرده
مبرز گردانیدند چنانچه تا امروز موجود است

۲۸ بدینوجه یهود بعل را از اسرائیل نابود کرد
۲۹ تا ما از گناهان یراب عام بن نباط که اسرائیل را
مرتکب گناه گردانید یهو از آنها اجتناب نه نمود یعنی
ان کوساله های زرین که در بیت ایل و در دان
بودند

۳۰ و خداوند یهو را گفت به جزای آنکه نیک کرده و آنچه
منظور نظر من بود ادا نمودی و با اهل خانه آحاب
مطابق هر آنچه در خاطر من بود بفعل آوردی
اولاد تو تا طبقه چهارم بر تخت اسرائیل جلوس
خواهند کرد

۳۱ اما یهو احتیاط نه نمود تا به خلوص دل موافق شریعت
خداوند خدای اسرائیل رفتار کند چه گناهان یراب عام
که از ان بنی اسرائیل را مرتکب گناه گردانید ترک ننموده

نخواهد شد بشرط آنکه اولاد تو طریق خود را نیک بنگرند
تا در حضور من رفتار کنند بطوری که تودر حضور من
رفتار نمودی

۲۶ و الحال ای خدای اسرائیل التماس آنکه سخنی که
با داود پدر من در میان آوردی ثابت گردد

۲۷ لیکن امکان دارد که خداوند بر زمین سکونت
ورزد اینک آسمان و سما و سموات کنجایش تو نداری
فکیفہ این خانه که بنا کرده ام

۲۸ فاما ای خداوند خدای من بر دعا و التماس من
النفات کن تا فریاد و دعائی که بنده امروز در حضور تو
میکند استماع نمائی

۲۹ ناچشمان توشب و روز سویی این خانه یعنی سویی
مکانی که درباره آن گفتم نام من در اینجا خواهد بود
نگران باشد تا دعائی را که بنده سویی این مکان
بکند استماع نمائی

۳۰ و التماس بنده و قوم خود اسرائیل را هرگاه سویی
این مکان دعا کنند استماع نما و تو در آسمان که
منزل تست بشنو و هرگاه بشنوی مفر کن

۳۱ هرگاه کسی بر همسایه خود تقصیری کند و سوگندی
ویرا بخوراند و آن سوگند پیش من در این خانه
تو برسد

۳۲ تودر آسمان بشنو و بفعل آر و بر بندگان خود حکم کن
و گناهکار را ملزم گردانید و طریق ویرا بر سویی بنده

۴ و در سال هفتم یهویاده فرستاد و مین باشیان با سرداران و حارسان را طلبید و بخانه خداوند داخل آورد و با ایشان عهد بست و ایشان در خانه خداوند سوگند داده بسر پادشاه را به ایشان نمود

۵ و ایشان را فرمود که چنین باید کرد ثلث شما که در سمیت داخل شوید یاسبانی خانه پادشاه نمائید
۶ و ثلثی بیروازه سور و ثلثی بیروازه که در عقب حارسان است همچنین یاسبانی خانه را گنبد ناشکسته نشود
۷ و دودسته از شما که در سمیت بیرون روید نزد پادشاه یاسبانی خانه خداوند نمائید

۸ و هر کس اسلحه خود را در دست داشته دور پادشاه حلقه زیند و هر کس که اندرون احاطه ها داخل شود کشته گردد و شما در خروج و دخول با پادشاه باشید
۹ و مین باشیان مطابق هر آنچه یهویاده کاهن فرمود عمل نمودند و هر یک مردمان خود را که در سمیت داخل می شدند و آنانی که در سمیت بیرون می رفتند همراه گرفته پیش یهویاده کاهن رسیدند

۱۰ و کاهن سنان ها و سپرهای پادشاه داؤد که در هیکل خداوند بود به مین باشیان سپرد

۱۱ و حارسان هر یک اسلحه خود را در دست گرفته از گوشه راست هیکل تابکوشه چپ هیکل سوی منبع و هیکل گرداگرد پادشاه ایستادند

۱۲ و شهزاده را بیرون آورده تاج بر سر وی نهاد و عهد نامه

- را بدستش داد و او را پادشاه گردانیدند و مسیح
 نمودند و دستک زده گفتند پادشاه زنده باد
- ۱۳ و عتلیه اوزخارسان و قوم را شنیده نزد قوم در هیکل
 خداوند در آمد
- ۱۴ و نگاه کرده اینک پادشاه برسم معمول بهلوی ستونی ایستاده
 بود و امرا و کونا نوازان به بهلوی پادشاه و مجموع سکنه
 زمین و جل کنان کونا نواختند و عتلیه جامه خود را
 چاک زد و فریاد برآورد که خیانت خیانت
- ۱۵ اما بهیو یاده کاهن مین باشیان و سرداران فوج را فرمود
 که او را از احاطه ها بیرون کنید و هرکسی که او را
 پیروی کند از شمشیر بکشید از آنرو که کاهن گفته بود
 که در خانه خداوند کشته نگردد
- ۱۶ و بر او دست انداختند و از راهی که اسبان بخانه پادشاه
 داخل می شدند بیرون رفته در آنجا کشته شد
- ۱۷ و بهیو یاده در میان خداوند و پادشاه و قوم عهده بست
 تا قوم خداوند باشند در میان پادشاه نیز و قوم
- ۱۸ و سکنه آن زمین بخانه بعل داخل شده آنرا خراب
 کردند من بجها و اشکال ویرا بالکل شکستند و متان
 کاهن بعل را پیش من بج کشتند و کاهن منصوب
 داران را بر خانه خداوند مقرر کرد
- ۱۹ و مین باشیان و سرهنگان خارسان و همه سکنه آن زمین
 را همرا گرفته و پادشاه را از خانه خداوند برده از راه

دروازه حارسان بخانه پادشاه رسانیدند و او بر تخت
پادشاهان جلوس نمود

۲۰ و مجموع سکنه انزمین خوشحالی کردند و شهر در امن
بود و عتلیه را به نزدیکی خانه پادشاه از شمشیر کشتند

۲۱ یهو اس بوقت جلوس هفت ساله بود

باب دوازدهم

۱ در سال هفتم یهو یهو اس جلوس نمود و چهل سال
در اورشلیم پادشاهی کرد و نام مادر وی صبیحه
بقر سبعی بود

۲ و یهو اس آنچه در نظر خداوند شایسته بود تا تمامی
ایامیکه یهو یاده کاهن او را تعلیم میداد بعمل آورد
۳ اما معابد رفیع برداشته نشد چه قوم در معابد رفیع
ذبائح میگلرانیدند و لبان می سوزانیدند

۴ و یهو اس کاهنان را گفت که تمامی زر از چیزهای
مقدس که بخانه خداوند می آرند یعنی زر هرکسی
که مکشوب شود زر سر شمار و زری که هرکس
به خوشنودی خود بخانه خداوند می آرد

۵ کاهنان هرکس از اشنای خود بگیرد و خرابی های خانه
هرکجا که خراب شده باشد تعمیر کند

۶ فاما در سال بیست و سیوم پادشاهی یهو اس کاهنان
خرابیهای خانه خداوند را تعمیر نگردانیدند

۷ پس پادشاه یهو اس یهو یاده کاهن و کاهنان دیگر را طلبید

وگفت که چرا خرابی های خانه را تعمیر نمیکنید | الحال دیگر زر از اشنایان خود مگیرید بلکه برای تعمیرخانه بدید

۸ وکاهنان اقرار کردند که بعد ازین زر از قوم نگیرند و خرابی های خانه را تعمیر نکنند

۹ اما بهویاده کاهن صندوقی را گرفت و بر سرش سوراخی کرد و آنرا به پهلوی مذبح بطرف راست چون بخانه خداوند داخل می شدند نهاد و کاهنان متعین دروازه جمله زری که بخانه خداوند داخل می شد دران می ریختند

۱۰ و هرگاه دیدند که در صندوق زر بسیار است د بیر پادشاه و کاهن بزرگ داخل شده زری که در خانه خداوند یافته می شد در کیسه ها می کردند و محسوب می نمودند •
۱۱ و زر محسوب را بدست کارکنان که متعین خانه خداوند بودند سپردند و ایشان به نجاران و معماران که بکار خانه خداوند مشغول بودند مصرف می نمودند

۱۲ و به بنایان و سنگ تراشان و قیمت سنگ و چوب تراشیده برای تعمیر خرابی های خانه خداوند و برای همه اخراجات خانه خداوند

۱۳ فاما پیاله های سیمین و گلگیرها و لگن ها و کوناها و ظروف زرین و ظروف سیمین از زری که بخانه خداوند داخل شد نساختند

- ۱۳ لیکن بکار گذاران دادند و ازان خانه خداوند را
تعمیر کردند
- ۱۵ فلما از کسانی که زر بدست ایشان دادند تا به
کاسبان بدین حساب نگرفتند چه با خلوص دل
عمل می نمودند
- ۱۶ زر جویسه و زر عوض گناه بخانه خداوند داخل نشد
ازان کاهنان بود
- ۱۷ بعد ازان حزائیل پادشاه سوریه روانه شد با جث
جنگ نمود و بتصرف در آورد و حزائیل روگردانیده
متوجه اورشلیم شد
- ۱۸ و یهواس پادشاه یهودا همه چیزهای مقدس را که
یهوصافاط و یهورام و اهزیه پدران وی پادشاهان
یهودا تقدیس کرده بودند و چیزهای تقدیس کرده
خود را و جمله زری که در خزائن خانه خداوند
موجود بود گرفته نزد حزائیل پادشاه سوریه فرستاد
و از اورشلیم گشت
- ۱۹ و ما باقی احوال یهواس و هرچه بفعل آورد آیا
در رساله سرگشت پادشاهان یهودا مذکور
نمیست
- ۲۰ و ملازمان وی برخاسته رای زدند و یهواس را در
خانه ملوء که در راه سلا است کشتند
- ۲۱ چه یوزاکار بن سمعات و یهوذا بن سویمیر ملازمان
وی از او را زدند و مرد و او را با پدرانش در شهر

داود مدفون کرد و امصیه پسرش بجای وی
جلوس نمود

باب سیزدهم

- ۱ در سال بیست و سیوم یهوئاس بن احزیه پادشاه یهودا
یهوآحاز بن یهو بر بنی اسرائیل در سموریه پادشاه
گردید و هفده سال پادشاهی کرد
- ۲ و او آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود بعمل
آورد و موافق گناهان یراب عام بن نباط که بنی
اسرائیل را مرتکب گناه گردانید رفتار نمود آنها را
توبه نکرد
- ۳ و غضب خداوند بر بنی اسرائیل مشتعل شده ایشانرا
بدست حزائیل پادشاه سوریه و بدست بن حداد
پسر حزائیل تا تمامی عمر وی سپرد
- ۴ و یهو آحاز سوری خداوند استغفار نمود و خداوند
او را اجابت نمود چه مظلومی بنی اسرائیل را مشاهده
کرد از آنرو که پادشاه سوریه بر ایشان ظلم
کرد
- ۵ و خداوند نجات دهنده را به بنی اسرائیل بخشید
چنانچه از قبضه سوریان رهائی یافتند و بنی اسرائیل
چون سابق در خیمه های خود به اطمینان سکونت
ورزیدند
- ۶ و اما گناهان یراب عام را که بنی اسرائیل را مرتکب

گناه گردانید ترک نکردند بلکه موافق آنها رفتار

نمودند و چمن سمريه نيز به حال خود ماند

۷ و از قوم يهوزبنيام سوار و ده ارايه و ده هزار بياده

براي يهوآحاز باقي نگذاشت چه پادشاه سمريه ايشانرا

تلف نمود و ايشانرا چون غباري كه از كوييدن

برمي آيد گردانیده بود

۸ اما ما باقي احوال يهوآحاز و هرچه بفعل آورد و

توانايي كه داشت آيا در رساله سرگن شت پادشاهان

اسرائيل مذكور نيست

۹ و يهوآحاز با پدران خود خسپين و اورا در سمريه

مدفون كردند و يهوآس بسربنيامي وي جلوس

نمود

۱۰ در سال سي و هفتم يهوآس پادشاه يهود يهوآس بن

يهوآحاز بر بني اسرائيل در سمريه پادشاه گرديد و

شانزده سال پادشاهت كرد

۱۱ و از آنچه در نظر خداوند ناسايسته بود بعمل آورد

همه گناهان يرابام بن نباط را كه بني اسرائيل را

مرتكب گناه گردانيد ترك نکرد بلکه موافق آنها

رفتار نمود

۱۲ و ما باقي احوال يهوآس و هرچه بفعل آورد و قدرت

وي در مبارزه امصيه پادشاه يهودا آيا در رساله

سرگن شت پادشاهان اسرائيل مذكور نيست

۱۳ و يهوآس با پدران خود خسپين و يرابام بن يوشبنيامي

وي جلوس نمود و يهوئاس در سوريه با پاد شاهان اسرائيل
مل فون گشت

۱۴ اما اليسع به مرضي بيمار شد كه ازان بيماري مُرد
ويهوئاس پادشاه اسرائيل نزد وي رفته بر چهره وي
گريست و گفت اي پدر من اي پدر من ارايه واسرار
بنبي اسرائيل

۱۵ اليسع ويرا گفت كه كان و تپري چنل بگير او كمان و تپري
چنل بگرفت

۱۶ و پادشاه اسرائيل را گفت كه كمان در مشت بگير و او
در مشت گرفت و اليسع دستهاي خود را بر دستهاي
پادشاه نهاد

۱۷ و گفت كه روزنه را بطرف مشرق بكشا او كشاء و اليسع
گفت كه بپند از او انداخت و گفت كه تير نجات
خداوند بلكه تير نجات از سوريه از انرو كه سوريان را
در افيق خوراهي زد تا تلف نمائي

۱۸ و گفت تيرها بگير و او بگرفت و پادشاه اسرائيل را
گفت كه بر زمين بزن او سه مرتبه زده بار ماندي *

۱۹ و مرد خدا بر او خشمناك گرديد و گفت هي بايست كه

پنج يا شش مرتبه بزني پس سوريه را ميژدي تا تلف
ميكردي الحال سوريه را سه مرتبه خوراهي زد و بس *

۲۰ و اليسع مُرد و او را مل فون كردند و طرايف بنبي مواب
در اول سال بر زمين هجروم نمودند

۲۱ و چنين اتفاق افتاد كه چون شخصي را دفن
رساله دوم ملوك

میگردید اینک طایفه را دیدند و آن شخص را در قهر
 الیسع انداختند و آن شخص چون شمشیر رفت و بر
 استخوانهای الیسع رسید زنده گشت و بر پا ایستاد *
 ۲۲ اما حزائیل پادشاه سوریه تا تمامی ایام یهوآحاز
 بنی اسرائیل را مظلوم کرد

۲۳ و خداوند بر ایشان مهربان شد و رحمت و رزق و
 توجه نمود بسبب عهدی که با ابراهام اسحاق و یعقوب
 بسته و نتوانست که ایشانرا تلف نماید و تا مدتی
 از حضور خود نراند

۲۴ پس حزائیل پادشاه سوریه مرد و بن هدد پسرش
 بجای وی جلوس نمود

۲۵ و یهوآس بن یهوآحاز شهرهائی که بن هدد پسر
 حزائیل از دست یهوآحاز پدرش در جنگ گرفته بود
 از دست وی بازگرفت یهوآس سه مرتبه اورارد و شهرهای
 اسرائیل را باز تصرف درآورد

باب چهاردهم

۱ در سال دوم یهوآس بن یهوآحاز پادشاه اسرائیل امصیه
 بن یهوآس جلوس نمود

۲ بوقت جلوس بیست و پنج ساله بود و بیست و نه سال
 در اورشلیم پادشاهی کرد و نام مادر وی یهوآحاز
 اورشلیمی بود

۳ او آنچه در نظر خداوند شایسته بود بعمل آورد اما

نه چون. داژد بدر وي مطابق همه کردار يهواس بدر
خود عمل نمود

۳ فلما معابد رفيع برداشته نشل دران ايام ليز قوم
در معابد رفيع ذبح ميکردند و لبان مي سوزانيدند *
۵ و چون مملکت بروي قرار گرفت ملازماني که بدرش
را کشته بودند بقتل رسانيد

۶ ليکن فرزندان، قاتل را نکشت موافق آنچه در
رساله تورات موسي نوشته شده است که خداوند
چنين فرمود که پدران بعوض اولاد مقتول نشوند
ونه اولاد بعوض پدران مقتول شوند هريک بعوض گناه
خود مقتول شود

۷ در شوره زار ده هزار کس از بني ادوم کشت و سلع را
از جنگ گرفت و به يافتن ميل مسمي گردانيد چنانچه
امروز موجود است

۸ بن امصيه نزد يهواس بن يهوآحاز بن يهو پادشاه
اسرائيل رسولان فرستاد و گفت که بيا تا ديدار يکديگر را
به بينيم

۹ و يهواس پادشاه اسرائيل نزد امصيه پادشاه يهو
فرستاد و گفت که بونه خاري که در لبانون بود
به سروي که در لبانون بود پيام فرستاد و گفت که
دختر خود را به نکاح پسر من در آرد و حيواني که در
لبانون بود گنار کرده بونه خار را پايمال کرد *
۱۰ يقين ادوم را زده و دل تو ترا از جاي برده است

درین باب لاف و گداز نما و در خانه خود باش چرا
بزیان خود در کار دیگری دخل کنی تا خود بانی
یهودا هست شوی

۱۱ لیکن امصیه نشنید بنابران یهواس پادشاه اسرائیل
متوجه شد و او را امصیه پادشاه یهودا در بیت شمس
که از آن یهوداست دیدار یکدیگر را دیدند

۱۶ و بنی یهودا پیش بنی اسرائیل منهنم شدند و
هرکس به خیمه خود گریخت

۱۲ و یهواس پادشاه اسرائیل و امصیه پادشاه یهودا بن
یهواس بن اھزیه و در بیت شمس اسیر کرده به اورشلیم
رفت و حصار اورشلیم را از در افرائیم تا بدرگوشه
چهار صل شروع خراب کرد

۱۴ و تمامی زروسیم و همه ظروفي که در خانه خداوند
و در خزاین خانه پادشاه موجود بود و کفیلان گرفته
به سمیریه سراجعت کرد

۱۵ اما ما باقی احوال یهواس و قدرتی که داشت
و احوال جنگ وی با امصیه پادشاه یهودا آیا در رساله
سرگشت پادشاهان اسرائیل مذکور نیست

۱۶ و یهواس با پدران خود خسپیمه در سمیریه با
پادشاهان اسرائیل میخون گشت و یزاب عام پسرش
بجای وی جلوس نمود

۱۷ و امصیه بن یهواس پادشاه یهودا بعد وفات یهواس
بن یهو آحاز پادشاه اسرائیل پانزده سال زندگان

۱۸ و ما باقی احوال امصیه آیا در رساله سرگزشت
پادشاهان یهودا ملک کور نیست

۱۹ و در اورشلیم بروی رای زدند و او به لاکیس فرار
نمود اما به تعاقب وی در لاکیس فرستاد در آنجا
کشتند

۲۰ بر اسب بار کردند و در اورشلیم با پدران خود در
شهر داود مدفون گشت

۲۱ و همه قوم یهودا سرزیه را بسوی شانزده سالگی
گرفته بجای پدرش امصیه پادشاه گردانیدند

۲۲ و او ایلک را تعمیر کرده بتصرف بنی یهودا باز در
آورد بعد از آن که پادشاه با پدران خود خصمیت بود

۲۳ در سال پانزدهم امصیه بن یهوآس پادشاه یهودا
یراب عام بن یهوآس پادشاه اسرائیل در سرزیه جلوس
نمود و چهل و یکسال پادشاهی کرد

۲۴ و آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود بعمل آورد
چیزی از گناهان یراب عام بن نباط را که بنی اسرائیل
را سرنگون گناه گردانیده بود ترک نکرد

۲۵ سرحد اسرائیل را از دشمنان محافظت نپایه میداد
باز بتصرف در آورد موافق کلام خداوند
اسرائیل بلکه بر سلطنت بند خود یونه بن امثای
پیغمبر که از جهت همفر بود فرمود

۱۶ چه خداوند مصیبت اسرائیل را دید که در عین مرارت

اند که کسی محصور باقی مانده و نجات دهند:

برای بنی اسرائیل نبود

۲۷ و خداوند نگفت که نام اسرائیل را از زیر آسمان

محو خواهم کرد لیکن ایشانرا بواسطت یراب عام بن

یهواس نجات بخشید

۲۸ اما ما باقی احوال یراب عام و هرچه بفعل آورد و

قدرتی که داشت و احوال جنگهای وی و متصرف

شدن دمشق و حماه و آنکه از آن یهودا بود آیا در

رساله سرگذشت پادشاهان اسرائیل مذکور نیست*

۲۹ و یراب عام با پدران خود یعنی با پادشاهان اسرائیل

خسپ و ذکریه پسرش بجای وی جلوس نمود

باب هانزد هم

۱ در سال بیست و هفتم یراب عام پادشاه اسرائیل عوزیه

پسر امصیه پادشاه یهودا جلوس نمود

۲ بوقت جلوس شانزده ساله بود و پنجاه و دو سال در

اورشلیم پادشاهی کرد و نام مادر وی یکالیه اورشلیمی

بود و او آنچه در نظر خداوند شایسته بود بعمل آورد

مطابق هرآنچه پدرش امصیه کرده بود

۳ فقط آنکه معابد رفیع برداشته نشد قوم دران

ایام نیز در معابد رفیع ذبح میکردند و لبنان

می سوزانیدند

۵ و خداوند پادشاه را زد چنانچه تا روز موت ابرص

- بود و در خانه علائقه ساکن بود و یوثام پسر پادشاه
کل خدای خانه و فرمان فرمای اهل انزیمین بود *
- ۶ و ما باقی اعمال عوزیه و هرچه بفعل آورد آیا در
رساله سرگذشت پادشاهان یهودا مذکور نیست *
- ۷ و عوزیه پادشاهان خود خشم و او را در شهر داود
با پدرانش مذفون کردند و یوثام پسرش بجای وی
جلوس نمود
- ۸ در سال سی و هشتم عوزیه پادشاه یهودا ذکریه
پسر یراب عام بر اسرائیل در سمریه شش ماه
پادشاهی کرد
- ۹ و او آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود عمل نمود
چنانچه پدران وی کرده بودند گناهان یراب عام بن
نباط را که بنی اسرائیل را مرتکب گناه گردانیده بود
ترک نکرد
- ۱۰ سلوم بن یابیس بر وی رای زده در حضور قوم
او را زده گشت و بجای وی جلوس نمود
- ۱۱ و ما باقی اعمال ذکریه اینک در رساله سرگذشت
پادشاهان اسرائیل مذکور است
- ۱۲ همین است کتاب خداوند که یهورا فرموده بود
که اولاد تو تا طبقه چهارم بر تخت اسرائیل جلوس
خواهد کرد و همچنین بوقوع پیوست
- ۱۳ در سال سی و نهم عوزیه پادشاه یهودا سلوم بن یابیس
جلوس نموده مدت یکماه در سمریه پادشاهی کرد *

- ۱۳ چه مناحیم بن جادی از ترصه متوجه شده به سمریه
 رسید و سلوم بن یا بیس را در سمریه زد و کشت
 و بجای وی جلوس نمود
- ۱۵ و باقی اعمال سلوم و رائی که زده بود اینک در رساله
 سرگنشت پادشاهان اسرائیل مذکور است
- ۱۶ پس مناحیم نفس را نا هرچه دران بود معه حدودش
 از ترصه مستخرج کرد بسبب آنکه در برای وی تکشادنی
 بنابران مستخرج کرده همه زنان حامله را شکم درید
- ۱۷ در سال سی و نهم عزیزه پادشاه یهودا مناحیم بن
 جادی بر اسرائیل پادشاه گشته ده سال در سمریه
 پادشاهی کرد
- ۱۸ و از آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود بعمل آورد
 تمامی سرگناهان یواب عام بن نباط را که بنی اسرائیل
 را مرتکب گناه گردانیده بود ترك نکرد
- ۱۹ و فول پادشاه آسور قصص آن زمین کرد و مناحیم
 یک هزار قنطار سیم به فول داد تا ویرا دستگیری کند
 و مملکت را به او مقرر نماید
- ۲۰ و مناحیم ان زر را از بنی اسرائیل یعنی از همه متولان
 از هر یک کس پنجاه مثقال سیم طلب کرد تا به پادشاه
 آسور بدهد پس پادشاه آسور رو گردانیده دران
 زمین توقف نکرد
- ۲۱ و ما باقی اعمال مناحیم و هرچه بفعل آورد آیا در
 رساله سرگنشت پادشاهان اسرائیل مذکور نیست *

۲۲ و مناحیم با پدران خود خستیده فقیده پسرش بجای وی
جلوس نمود

۲۳ در سال پنجاهم مرزیه پادشاه یهودا فقیده بن
مناحیم بر اسرائیل در سمیری پادشاه گردیده دو سال
پادشاهی کرد

۲۴ و او آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود بعمل آورد
گناهان یزاع عام بن نباط را که بنی اسرائیل را مرتکب
گناه گردانیده بود ترک نکرد

۲۵ اما فقح بن رملیه یکی از سرداران وی بر وی رای زده
او را در سمیری در آرک پادشاه کشت با ارجوب و اربه
و به استعانت پنجاه کس از اهل جلعاد و او را کشته
بجای وی جلوس نمود

۲۶ و ما باقی اعمال فقیده و هر چه بفعل آورد اینک در رساله
سرگشت پادشاهان اسرائیل مذکور است

۲۷ در سال پنجاه و دوم مرزیه پادشاه یهودا فقح بن رملیه
در سمیری بر اسرائیل پادشاه گردید و بیست سال
پادشاهی کرد

۲۸ و او آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود بعمل آورد
گناهان یزاع عام بن نباط را که بنی اسرائیل را مرتکب
گناه گردانید ترک نکرد

۲۹ در ایام فقح پادشاه اسرائیل تغلیث فلیسر پادشاه آشور
متوجه شده عیون و اهل بیت معکه دینا نوح و قدس

رساله دوم ملوک

X

و حاصل و جمعاد و جلیله همه زمین نفتالی را مسخر کرد
و به آسور به اسیری برد

۳۰ و هوشمع بن ایله بر فقح بن رملیه رای رد و در سال بیستم
یوثام بن عوزیه اورا زد و کشت و بر جای وی جلوس نمود*

۳۱ و ما باقی اعمال فقح و هر چه بفعل آورد اینک در رساله
سرگن شمت پادشاهان اسرائیل من کور است

۳۲ در سال دوم فقح بن رملیه پادشا اسرائیل یوثام بن
عوزیه پادشاه یهودا جلوس نمود

۳۳ بوقت جلوس بیست و پنج ساله بود و شانزده سال در
اورشلیم پادشاهی کرد و نام مادر وی یوسا بود بنت
صادوق

۳۴ و او آنچه در نظر خداوند شایسته بود بعمل آورد
مطابق هر آنچه پدر وی عوزیه کرده بفعل آورد

۳۵ فاما معابد رفیع برداشته نشد قوم دران ایام نیز در
معبد رفیع ذبح میکردند و لیان می سوزانیدند و او در
بالائی خانه خداوند را بنا کرد

۳۶ اما ما باقی اعمال یوثام و هر چه بفعل آورد آیا در
رساله سرگن شمت پادشاهان یهودا من کور نیست

۳۷ دران ایام خداوند اراده ان کرد که رحیم پادشاه
سوریه را و فقح بن رملیه را متوجه یهودا گرداند

۳۸ و یوثام با پدران خود خسیله با پدران در شهر داود
پدر خود مدفون گشت و آهاز پسرش بجای وی
جلوس نمود

باب شانزدهم

- ۱ در سال هفدهم فصح بن رملیه آهاز بن یوئام پادشاه
یهودا جلوس نمود *
- ۲ آهاز بوقت جلوس بیست ساله بود و شانزده سال در
اورشلیم پادشاهی کرد و آنچه در نظر خداوند خدای وی
شایسته بود چون دأود پدرش بعمل نیاورد
لیکن طریق پادشاهان بنی اسرائیل را مسلوک داشت
بلکه پسر خود را در انش گذرانید موافق مکروهات
قبائلی که خداوند از روی بنی اسرائیل اخراج کرده بود *
- ۳ در معابد رفیع و بهکوهها و زیر درخت شاداب ذبح
میکرد و لبان می سوزانید
- ۴ پس رصین پادشاه سوریه و فصح بن رملیه پادشاه
اسرائیل بقصد جنگ متوجه اورشلیم شدند و آهاز را
محاصره کردند اما غالب نیامدند
- ۵ در آنوقت رصین پادشاه سوریه ایلث را باز بمصرف سوریه
در آورد و یهود را از ایلث بیرون کرد و سوریان به ایلث
رفته در انجا ساکن گشتند چنانچه امروز موجود
است
- ۶ پس آهاز ایلچیان نزد نخلث فلسر پادشاه اسور فرستاد
و گفت که من بنده تو و پسر تو هستم بیا و مرا از
دست پادشاه سوریه و از دست پادشاه اسرائیل که
بمقابله من برخاسته اند نجات ده
- ۷ و آهاز سیم وزرا را که در خانه خداوند و در خزاین

پادشاه موجود بود گرفته بطریق هدیه نزد پادشاه
آسور فرستاد

۹ و پادشاه آسور ویرا قبول کرد چه پادشاه آسور متوجه
دمشق شده انرا گرفت و ساکنان را به قیراسیر بردند
و رصین را کشت

۱۰ و پادشاه آحاز برای ملاقات تغلت فلسر پادشاه آسور
متوجه دمشق شد و مدتی که در دمشق بود دید
و پادشاه آحاز شکل ان مذبح و نمونه انرا موافق
صنایع ان نزد اوریه کاهن فرستاد

۱۱ و اوریه کاهن موافق هر آنچه پادشاه آحاز از دمشق
فرستاده بود مدتی را بنا کرد همچنین اوریه کاهن برای
وقت مراجعت پادشاه آحاز از دمشق انرا تیار کرد

۱۲ و پادشاه از دمشق رسیده مذبح را دید و پادشاه
نزد یک مذبح رفت و بران ذبائح گدرا نهاد

۱۳ و قربانی سوختنی را سوزانید و قربانی خوردنی
خود را گدرا نهاد و قربانی ریختنی را ریخت و خون
قربانیهای سلامتی را بر مذبح پاشید

۱۴ و مذبح مسین را نیز که در حضور خداوند بود از
پیش خانه یعنی از همان ان مذبح و خانه خداوند برداشت
و بطرف شمال مذبح نهاد

۱۵ و پادشاه آحاز اوریه کاهن را فرمود که قربانی سوختنی
مذبح و قربانی خوردنی شام را و قربانی سوختنی و
خوردنی پادشاه با قربانی سوختنی و خوردنی و ریختنی

- تمامی اهل زمین را براین مذبح بزرگ بگذران و همه
خون قربانی سوخته‌نی و همه خون ذبیحه را بران بپاش
و مذبح مسین برای من باشد تا استفسار نمایم
۱۶ همچنین اوریه کاهن مطابق هر آنچه پادشاه آحاز فرمود
بعمل آورد
۱۷ و پادشاه آحاز کتاره‌های سکون‌ها را برید و حوض را
از آنها برداشت و دریایچه را از کوه‌های مسین که
زیران بود فرود آورد و بر فرش سنگی نهاد
۱۸ و سایه بان سمیت را که در خانه ساخته بودند و راه
دخول پادشاه از بیرون برای خاطر پادشاه آسور
از خانه خداوند گردانید
۱۹ اما مابقی اعمال آحاز و هر چه بفعل آورد آیا در
رساله سرگذشت پادشاهان یهودا مذکور نیست
۲۰ و آحاز با پدران خود خشمیده در شهر داود با پدران
مذفون گشت و حزقیا پسرش بجای وی جلوس نمود

باب هفتم

- ۱ در سال دوازدهم آحاز پادشاه یهودا موسیع بن ایله
در سمریه جلوس نمود و نه سال بر بنی اسرائیل
پادشاهی کرد
۲ و او آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود بعمل آورد
اما نه چون پادشاهان اسرائیل که قبل از وی
بودند

۳. سلیمان اسیر پادشاه آسور به جنگ وی آمد و هوسیع مطیع وی گردید و با جنگل‌اروی شد
اما پادشاه آسور در هوسیع خیانت یافت چه ایلچیان نزد سو' پادشاه مصر فرستاده بود و باج مرسله نزد پادشاه آسور نرسانید بنابراین پادشاه آسور او را قید کرد و در زنجیر انداخت
چه پادشاه آسور بر تمامی روی زمین گذشت و مدت سه سال محاصره کرد
۶. در سال نهم هوسیع پادشاه آسور سمیریه گرفت و بنی اسرائیل را در آسور به اسیری برد و در حایح و در حابور برکنار نهر جوزان و در دلمات آذربایجان جای داد
۷. زیرا که بنی اسرائیل برخداوند خدای خود که ایشانرا از مملکت مصر از قبضه فرعون پادشاه مصر بیرون آورده بود گنه گار شدند و از معبودان دیگر ترسیدند
۸. و موافق قوانین قبائلی که خداوند ایشانرا پیش بنی اسرائیل اخراج کرده بود و قوانین پادشاهان اسرائیل که اختراع کرده بودند رفتار نمودند
۹. و بنی اسرائیل در خفیه مرتکب امور ناشایسته در حضور خداوند خدای خود شدند در همه شهرها از برج دیدن بان تا به شهر محصون معابد رفیع برای خود بنا کردند
۱۰. و بهر گوه بلند و زیر هر درخت شاداب اشکال و چمن ها برای خود برپا کردند

۱۱ و در اینجا در هر معبد رفیع لبنان بی سوزانیدند چون قبائلی
که خداوند پیش ایشان اسپر گردانیده بود و مرتکب
امور شنیع شد؛ خداوند را خشمناک گردانیدند

۱۲ چه بتهارا اطاعت کردند که خداوند در بارهٔ آن
ایشانرا فرموده بود که مرتکب این امر مشوید

۱۳ اما خداوند بر اسرائیل و بر یهودا بواسطت همه پیغمبران
و همه بینندگان گواهی داد و گفت که از طریق های
بن توبه کنید و احکام و قوانین مرا مطابق آنچه
شریعتی که به پدران شما فرمودم که انرا بواسطت

بنندگان خود پیغمبران شما فرستادم محفوظ دارید
۱۴ لیکن استماع نکردند و گردن خود را سخت گردانیدند
چون پدران ایشان که بر خداوند خدای خود ایمان
نیاوردند

۱۵ و قوانین ویرا و عهدی که با پدران ایشان بسته
بود و شواهدی که بر ایشان ظاهر کرده ترک کردند
و پوچ را پیروی کردند و خود پوچ گردیدند و
قبائلی را که گرداگرد ایشان بودند تقلید کردند
که در بارهٔ ایشان خداوند تاکید کرده بود تا مقلد
ایشان نشوند

۱۶ و همه احکام خداوند خدای خود را ترك کردند و
اشکال ریشه را یعنی دو گوساله و چمنی را برای خود
ساختند و همهٔ فوج آسمان را عبادت کردند و بعل
را اطاعت پیدا آوردند

۱۷ و پسران و دختران خود را از آتش گذرانیدند و فال
گیري و سحرها را استعمال نمودند و خود را فروختند
تا کار ناشایسته در نظر خداوند بعمل آرند و او را
خشمناک گردانند

۱۸ بنا بران خداوند بر بني اسرائيل بسيار غضبناك گردید
ایشانرا از نظر خود دور کرد يکي باقي نماند جز فرقه
يهودا و بس

۱۹ و بني يهودا احکام خداوند خدای خود را محفوظ
داشتند اما در قوانین بني اسرائيل که اختراع کرده
بودند رفتار نمودند

۲۰ و خدا تمامی نسل تمامی بني اسرائيل را رد کرد و
ایشانرا مبتلا گردانید و بدست تاراج کنندگان سپرد
تا از نظر خود بیرون کرد

۲۱ چه اسرائيل را از خاندان داود برید و ایشان یراب عام
بن نباط را پادشاه گردانیدند و یراب عام اسرائيل را از
اطاعت خداوند گمراه نمود و ایشانرا مرتکب گناه
عظیم گردانید

۲۲ چه بني اسرائيل موافق همه گناهاني که یراب عام مرتکب
ان شد رفتار نمودند انها را ترک نکردند

۲۳ تا آنکه خداوند اسرائيل را از نظر خود دور کرد
چنانچه بواسطه همه پیغمبران بندگان خود فرموده بود
همچنين بني اسرائيل از زمین خود تا به أسور به اسيري
رفتند چنانچه تا امروز هستند

۲۴ و پادشاه آسور خلدایق از بابل و از کوه و از موه
و از ههات و از سفر و ائیم فرستاد و ایشانرا در شهرهای
سمریه بعوض بنی اسرائیل جای داد و ایشان مقصوف
سمریه شده در شهرهای آن سکونت ورزیدند

۲۵ در ابتدای سکونت ایشان در آنجا از خداوند نوحی
فرستیدند از آن سبب خداوند شهرها را در میان ایشان
فرستاد که بعضی از ایشان را کشتند

۲۶ لهذا پیش پادشاه آسور معروض داشتند طوایفی که
از جا برداشته و در شهرهای سمریه ساکن گردانیده
از آئین خدای آنزمین واقف نگشتند از آن سبب
شیرها را در میان ایشان فرستاده است و اینک ایشان
را میکشند بسبب آنکه از آئین خدای آنزمین واقف
نگشتند

۲۷ پس پادشاه آسور فرمود که یکی از کاهنان را که
از آنجا آوردید در آنجا به برید و در آنجا رفته سکونت
ورزد و ایشان را از آئین خدای آنزمین تعلیم دهی
۲۸ پس یکی از کاهنانی که از سمریه برده بودند
رسمه در بیت ایل ساکن گشت و ایشانرا تعلیم داد
که بیینطور از خداوند بایل فرسین

۲۹ فاما هر طایفه معبودی برای خود ساخت و در خانههای
معابد رفیع که اهل سمریه ساخته بودند بلکه هر
طایفه در دهاتی که در آنجا ساکن بودند نیانند

۳۰ و اهل بابل سوکوت نبوت و اهل کوت نرجل را و
اهل حماه اسیم را ساختند

۳۱ و اهل عوه نچاز نرتاق را ساختند و اهل سفر وائیم
بچه کان خود را برای آدر ملک و عن ملک معبودان
سفر وائیم گذرانیدند

۳۲ بدینطور از خداوند ترسیده از ادبای قوم کاهنان
معابد رفیع برای خود مقرر کردند که در خانه های
معابد رفیع برای ایشان ذبائیم گذرانیدند

۳۳ از خداوند ترسیدند اما معبودان خود را برسم
طوائفی که از آنها برده بودند اطاعت بجا آوردند

۳۴ تا امروز موافق رسم قدیم عمل می نمایند از خداوند
نمی ترسند و موافق قوانین و آئینات و شریعت و حکمی
که خداوند به بنی یعقوب (که او را اسرائیل
نامید) فرمود رفتار نمی کنند

۳۵ که خداوند با ایشان عهد بسته بود و تاکید کرده
که از معبودان دیگر مترسید و پیش آنها سجده نکنید
و آنها را عبادت ننمائید و پیش آنها ذبحه نگذرانید *

۳۶ لاکن از خداوندی که شما را با قوت عظیم و با زور
کشیده از ملک مصر بیرون آورد از او مترسید پیش
و فی سجده بجا آرید و پیش او ذبحه بگذرانید

۳۷ و قوانین و آئینات و شریعت و حکمی که برای شما
تقریر نمود بجا آرید تا عملی الدوام بعمل آرید و از
معبودان دیگر مترسید

۳۸ و عهدی را که با شما بستم فراموش نکنید و از معبودان دیگر بترسید

۳۹ اما از خداوندی خدای خود بترسید و او شما را از دست همه دشمنان نجات خواهد داد

۴۰ لیکن ایشان نشنیدند و برسم قلی هم عمل نمودند *
 ۴۱ برین وجه این طایفه ها از خداوندی ترسیده و اشکال تراشیده خود را عبادت بجا آوردند هم اولاد و هم نبیورگان ایشان بطوریکه پدران ایشان میکردند ایشان همان طور تا امروز عمل می نمایند

باب بیستم

۱ اما در سال سیوم موسی بن ایله پادشاه اسرائیل حزقیال بن آحاز پادشاه یهودا جلوس نمود

۲ و بوقت جلوس بیست پنج ساله بود و نام مادر وی ای بی بود بنت ذکریه

۳ و او آنچه در نظر خداوند شایسته بود مطابق هر آنچه داود پدر وی کرد او نیز بعمل آورد

۴ معابد رفیع را برداشت و اشکال را شکست و چمن ها را برید و مار مسین را که موسی ساخته بود پارچه پارچه کرد از آن رو که تا آن ایام بنی اسرائیل پیش آن لبنان می سوزانیدند و آنرا نجوستان نامید

۵ به خداوندی خدای اسرائیل التجا نمود چنانچه کسی در میان پادشاهان یهودا نه قبل از وی و نه بعد از وی مثل او بود *

۶ چه به خداوند ملحق بود و از اطاعت وی انحراف
نورزید لیکن احکامی که خداوند به موسی فرموده
بود مواعید داشت

و خداوند با وی بود و هر جا که متوجه می شد گامیاب
می گشت و از پادشاه اسور سرکشی کرده اطاعت وی نکرد
فلسطیان را تا به غزا و حدود آن از برج دید بان تا
به شهر مسمون زد

۹ و در سال چهارم پادشاه حزقیا که آن سال هشتم موسی
بن ایله پادشاه اسرائیل است سلیمان اسیر پادشاه آسور
مقوجه سمیریه شده محاصره کرد

۱۰ و در آنقضای سه سال آنرا تسخیر کردند یعنی در
سال ششم حزقیا که آن سال نهم موسی پادشاه اسرائیل
است سمیریه تسخیر شد

۱۱ و پادشاه آسور بنی اسرائیل را در آسور به اسیری برد
و ایشان را در حلب و سایر بلاد گنار و خوران و در دهان
آن ریختن جای داد

۱۲ پس زاری آنکه قول خداوند خدای خود را استمع نه نمودند
از عهد وی و هر آنچه موسی بنده خدا فرمود تجاوز کردند
و نشنیدند و بعمل نیاوردند

۱۳ و در سال چهاردهم پادشاه حزقیا پادشاه سمیریه پادشاه
آسور بر تمامی شهرهای مسمونیه یهودا حمله کرد و
بصرف در آورد

۱۴ و حزقیا پادشاه یهودا نزد پادشاه آسور به لاکیمس فرستاد

- وگفت که گنه گار شده ام از من باز گرد هر باري که بر من
 نهی تحمل خواهم کرد و پادشاه آسور بر حزقيا پادشاه
 يهودا سيمصد قنطار سيم و سي قنطار زر مقرر کرد
 ۱۵ و حزقيا تمامی سيمي که در خانه خداوند و در خزائن
 خانه پادشاه موجود بود بوي داد
 ۱۶ در آن هنگام حزقيا زر را از درهاي هيكل خداوند
 و از ستونها که حزقيا پادشاه يهودا نصب کرده بود
 کنده به پادشاه آسور داد
 ۱۷ و پادشاه آسور ترثان و ريسايس و ريساقي را با فوج
 بسيار از لاکيس نزد پادشاه حزقيا به اورشليم فرستاد
 و ايشان روانه شده به اورشليم رسيدند و در آنجا
 رسيده رفتند و بر سر کاريز حوض بالائي بر شارع
 ميلان قصار ايستادند
 ۱۸ و پادشاه را طلبيدند و الياقيم بن حلقيا هو ناظر خانه
 و سبنا کاتب و يواح بن اصف دفتر دار نزد ايشان
 بيرون رفتند
 ۱۹ و ريساقي ايشان را گفت که اکنون حزقيا را بگوئيد
 که شهنشاه پادشاه آسور چنين ميفرمايد که اين کدام
 اميد است که بران اعتماد مي داري
 ۲۰ آنچه گفتم کلام زباني است که مرا تدبير و قوت جنگ
 است اکنون بر که اعتماد داري که از من سرکشي کنی*
 ۲۱ اينکه بران ني، شکسته يعني مصر اعتماد کردي که
 هر که بران تکیه کند دستش را مجروح و سوراخ

میکنند همچنین است فرعون پادشاه مصر برای همه
کسانیکه بر او اعتماد دارند

۲۲ و اگر مرا بگوئید که بر خداوند خدای خود اعتماد
داریم آیا همان نیست که حزقیا مکانهای رفیع و
مذبحهایش را استیصال نمود و یهودا و اورشلیم
فرموده است که پیش همین مذبح در اورشلیم
سجده نمائید

۲۳ الحال به مخدوم من پادشاه اسور گردیده من در هزار
مرکب بنومیدم بشرط آنکه را کب آنها را بیاری
۲۴ پس یکس سردار از ملازمان ادلی مخدوم مرا چگونه
منهزم سازی و آیا بر مصر برای اسبها و سواران
اعتماد داری

۲۵ و حال آیا پی حکم خداوند متوجه این موضع شده ام
تا خراب کنم خداوند مرا فرموده است که متوجه ان
زمین شو و خراب کن

۲۶ پس الیاقیم بن حلقیا و سینا و یواح ربساقی را گفتند
التماس آنکه با بندگان بزبان سریانی تکلم نمائی که
انرا که ما می فهمیم و در پیش عوامی که بر حصاراند
بزبان یهودی گفتگو مکن

۲۷ و ربساقی ایشانرا گفت که آیا مخدوم من مرا پیش مخدوم
تو و پیش تو فرستاده است تا این سخنان را بگویم آیا
پیش مردمانی که بر حصار می نشینند فرستاده است
تا نجاست خود را بخورند و بول خود را بنوشند *

۲۸ پس ریسائی ایستاده به آواز بلند بزبان یهودی ندا کرد
و گفت که کلام شهنشاه پادشاه آسور را بشنوید

۲۹ پادشاه چنین میفرماید که زمینها و فریب حزقیارا
مغزرید چه او شمارا از دست وی رهائی نتواند داد *
۳۰ و حزقیاسمارا براین ندارد که برخیزد و نکل کند
که یقینا خداوند ما را نجات خواهد داد و این شهر
بقبضه پادشاه آسور داده نخواهد شد

۳۱ حزقیارایم شنوید زیرا که پادشاه آسور چنین میفرماید
که بامن موافقت کنید و بطرف من بیایید تا هر یک
از تانک خود و از درخت انجیر خود برخوردار و هر یک
از حوض خود آب بنوشید

۳۲ ما دایمکه من پیام و شمارا بزمینی که با زمین شما
برابری میکند زمینی که پراز غله و می باشد زمینی
که از نان و تاکستان مالا مال است زمینی که پراز
روغن زیتون و شکر است تازنده مانید و نصیرید
و حزقیارایم شنوید هرگاه شمارا فریب دهد و بگوید
که خداوند ما را خواهد رهانید

۳۳ آیا اصنام قبائل هر یک دیار خود را از قبضه پادشاه
نجات بخشیده اند

۳۴ اصنام حماث و ارفاد کجاست اصنام سفروائیم کجا صنایع
و عوه کجا آیا سمیری را از دست من نجات داده اند *
۳۵ از همه اصنام این ممالک کجاست که ملک خود را از

دست من نجات داده است که خداوند اورشلیم
را از دست من نجات بخش
۳۶ اما خاموش ماندی و جوابش ندادی زیرا که حکم
پادشاه چنین بود که جوابش میدهی
۳۷ بنس الیاقیم بن هلقیا ناظرخانه و سبنا مصر و یواح
بن اصف دفتر دار لباس خود را چاک زده پیش حزقیا
رفتند و سخنان رهساقی را معروض داشتند

باب نوزدهم

۱ و حزقیا این خبر شنیده لباس خود را چاک زد و بلاس
پوشید و بخانه خداوند داخل شد
۲ و الیاقیم ناظرخانه و سبنا مصر و مشایخ کاهنان را
بلاس پوشانیده پیش اشعیا نبی بن آموص فرستاد
۳ او را گفتند که حزقیا چنین میگویی که امروز
تنگی و عتاب و کفر است زیرا که اطفال در معین
تولداند و قوت زائیدن نیست
۴ شاید که خداوند خدای تو گفتار رهساقی را بشنود
که او را مالکش پادشاه آسور فرستاده است تا خدای
هی را دشنام دهد و سخنانی را که خداوند خدای
تو شنیده است عتاب نصاید اما تو برای بقیه که
موجود اند دعا بکن

بنس ملائزان ملک حزقیا پیش اشعیا رسیدند
و اشعیا ایشانرا فرستاد که بشنودم خود را چنین

بگوئید که خداوند فرموده است از سخنانی که شنیده مترس که ملازمان پادشاه آسور نسبت به من کفر گفته اند

۷ اینک روحی در دل او خواهم انداخت و خبری شنیده بملک خود مراجعت خواهد کرد من او را در دیار خودش از دم شمشیر خواهم کشت

۸ پس ریسائی مراجعت نموده پادشاه آسور را محاصره کند مشغول یافت چه شنید که از لاکهس کوچ کرده بود

۹ و در باره ترهافه پادشاه کوس خبر شنید که به اراده جنگ تو می آید بچرد استماع اینک ایلمپیان پیش حزقیا فرستاد

۱۰ و گفت که به حزقیا ملک یهودا چنین بگوئید که خدای تو که بر او توکل می نمائی ترا فریب ندهد بر اینکه اورشلیم بقیضه پادشاه آسور سپرده نخواهد شد *
۱۱ اینک تو خود شنیده آنچه پادشاهان آسور بهمه ممالک کردند که آنها را منهدم ساخته اند آیا تو نجات یابی *
۱۲ آیا اصنام فبائل ایشان را نجات بخشیدند که بدران من آنها را خراب کردند یعنی جوزان و حاران در صف و بنی مدن که در تل اسار سکونت دارند

۱۳ ملک حماث کجا ملک ازفان و ملک شهر سفر و انهم و حینع و عو *

۱۴ پس حزقیا نامه را از دست ایلمپیان گرفته مطالعه نموده

۲۳ در سال سی و یکم آسا پادشاه یهودا عامری جلوس
نموده دوازده سال بر بنی اسرائیل پادشاهی کرد
شش سال در ترصه پادشاهی نمود

۲۴ و کوه سمیری را بقیمت دوفنطار سیم از سمیر خرید و
بر سر کوه عمارتها ساخت و شهری که بنا کرد
بنام سمیر مالک آن کوه سمیری خواند

۲۵ لیکن عامری آنچه در نظر خداوند نا شایسته بود
بعمل آورد و بیشتر از همه که قبل از وی بودند
بد کردار بود

۲۶ چه در طریق یراب عام بن نباط و در کناهی که بنی
اسرائیل را مرتکب آن گردانید تا آنکه خداوند خدای
اسرائیل را از بتهای یوچ خشمناک گردانیدند بالکل
رفتار نمود

۲۷ اما مابقی اعمال عامری و قدرتی که از او ظاهر شد
آیا در رساله سرگن شست پادشاهان اسرائیل مذکور
نشده

۲۸ و عامری با پدران خود خستیده در سمیری مدفون گشت
و احاب پسرش در جای وی جلوس نمود

۲۹ و در سال سی و هشتم آسا پادشاه یهودا احاب بن
عامری به پادشاهی بنی اسرائیل جلوس نمود و احاب
بن مامری بیست و دو سال در سمیری بر بنی اسرائیل
پادشاهی کرد

۳۰ و احاب بن مامری آنچه در نظر خداوند نا شایسته

۲۲ تو کرا ملامت و شمانت کردی و برگردانم کنس اواز خود
را بلند کردی و چشمان خود را از تکبر بالا کردی یقیناً
که بر قدوس اسرائیل

۲۳ از ملازمان خود خداوند را ملامت کردی و گفتی که
بکشوت ارا به ها بر قلعه جبال و براکناف لبنانون فراز
آمده ام و سروهای برگزیده و صنوبر خاصه اش را می
برم و بسروحد رفیع و به غلب مثمرش خود را میوسالیم*
۲۴ گندم و آبهای بیگانه را نوشیدم و بکف پای خود همه
چوبهای شهر مصور را خشک کردم

۲۵ آیا این نشنیده از زمان سابق که همین ساخته منست
و از ایام قدیم که مصنوع منست اکنون اینحال را ظاهر
کردم تا تو بوجود آئی برای اهدام شهرهای مصور
تا تل و ویرانه گردد

۲۶ بدان سبب باشندگان انجام زور بودند و مضطرب و
سراسیمه گشتند مانند گاه مزرع و چون سبزه نوری
بودند و چون علف بر بام و چون چغاله مزرع نیم
سوخده

۲۷ فاما از سکنات و خروج و دخول تو از خشمی که بر
من داری خوب واقف هستم

۲۸ بسبب آنکه خشمی که بر من داری لاف و گداف تو
بگوش من رسید لهذا قلاب را در بینی تو خواهم کرد
و نگام خود را در چانه تو خواهم انداخت و از راهی که
آمده از میان راه باز خواهم گردانید

۲۹ و همین برای تو دلیل باشد امسال هرچه خود روست
بخورید و در سال دویم هرچه از آن بروید و در سال
سیموم بکارید و بدروید و تا کستانها به نشانید و ثمرانرا
بخورید

۳۰ جان بر دگان بقیه دودمان بپودا بار دیگر از نشیب ریشه
خواهند درانید و از فراز بار خواهند برآورد

۳۱ زیرا که بقیه از اورشلیم سر خواهند زد و جان بردگان
از کوه صیغون غیبت خداوند افواج این وقایع را بوقوع
خواهد رسانید

۳۲ لهذا خداوند در باره پادشاه آسور چنین فرموده است
که داخل آن شهر نخواهد شد و تیری در اینجا نخواهد
انداخت و نه بمقابله اش سپر خواهد کشید و سنگری
بقصدش نخواهد ساخت

۳۳ از راهی که رسید از همان راه مراجعت خواهد کرد
و داخل این شهر نخواهد شد خداوند چنین فرموده است

۳۴ و این شهر را برای نام خود و برای بنده خود داود
محافظت میکنم تا نجات به بخشم

۳۵ پس فرشته خداوند خروج کرده در لشکرگاه آسوریان
یکصد و هشتاد و پنج هزار کس را کشت و چون پگاه
برخاستند اینک همه لاش بودند

۳۶ پس سخیرب پادشاه اسور کوچ کرده مراجعت نمود
و در نینوه اقامت ورزید

۳۷ و قتی که در خانه بت خود نسوختش میکرد او را ملک

و سر بصر پسرانش اورا بدم شمشیر زدند و به ملک
در منبیه گرفتند اسر حیل و ن پسرش جانشین وی شد *

باب بیستم

- ۱ دران ایام حزقیای را بیماری مهلك عارض شد و اشعیای
نمی بن آسوس نزد وی آمده گفت که خداوند چنین
میفرماید که خانه خود را بنی و بست نما زیرا که
می میری و نخواهی زیست
- ۲ پس حزقیای روی خود را بطرف دیوار گردانید و روی
خداوند دعا کرد
- ۳ و گفت ای خداوند امید آنکه یاد آری از آنکه بحضور تو
بصدق دل و خلوص نیت در حضور تو رفتار نموده ام
و هر آنچه در نظر تو پسندیده بود بعمل آورده ام پس
حزقیای زار زار بگریست
- ۴ و پیش از آنکه اشعیای بصحن وسطی رسید کلام
خداوند بوی رسید که برگردد
- ۵ و حزقیای امیر قوم مرا بگو که خداوند خدای پدر تو
داود چنین میفرماید که من دعای تو اجابت کردم
و اشک تو معاینه نمودم اینک تو شفا می بخشم و
روز سیوم داخل خانه خداوند خواهی شد
- ۶ و بر عمر تو پانزده سال می افزایم و تو و این شهر را
از دست پادشاه آشور نجات خواهم داد و این شهر را

برای خاطر خود و برای خاطر بنده خود داوود محافظت

خواهم کرد

۷ و اشعیا گفت که یلت مشیت البجیر بگیر ایشان گرفته

بردنبل نهادند و او به گوید

۸ و حزقیما اشعیا را گفت دلیل چیست که خداوند

مرا شفا بخشید و در روز سیوم بخانه خداوند

داخل شوم

۹ و اشعیا گفت اینست دلیلی که از طرف خداوند بنو ظاهر

خواهند شد بر اینکه خداوند گفته خود را بوقوع خواهد

رسانند آیا سایه ده درجه پیش رود یا باز گردد *

۱۰ و حزقیما جواب داد که پیش رفتن سایه ده درجه

کم است نه بلکه سایه ده درجه باز گردد

۱۱ و اشعیا پیغمبر سوي خداوند فریاد کرد و سایه را ده

درجه که انقدر بر ساعت آواز نشیب رفته بود

باز گردانید

۱۲ در آن هنگام بر ادک بلادان بن بلادان پادشاه بابل

نامه و تیغ نزن حزقیما فرستاد چه از بیماری حزقیما

خبر شنیده بود

۱۳ و حزقیما ایشانرا مقبول کرد و ذخایر خود را یعنی سیم

و زر و ادویات و عطر گران بها و تمامی سلاح خانه

و هر آنچه در خزائن او موجود بود بدیشان نمود بلکه

در خانه و در مملکت او چیزی نماند که به ایشان

نه نمود

۱۴ پس اشعیا پیغمبر پیش پادشاه حزقیما آمد و گفت

که این اشخاص چه گفتند و از کجا پیش تو آمده اند
و حزقیا گفت که از ملک بعید یعنی از بابل
رسیده اند

۱۵ گفت که در خانه تو چه دیده اند حزقیا جواب داد
هرآنچه در خانه من است همه را دیدند در خزانه من
چیزی نیست که به ایشان نه نمودم

۱۶ پس اشعیا به حزقیا گفت که کلام خداوند را بشنو

۱۷ اینک روزی می آید که هرآنچه در خانه تست و هرآنچه
که ابا و اجداد تو تا امروز ذخیره کرده اند برداشته
به بابل خواهند برد خداوند میفرماید که هیچ باقی
نخواهد ماند

۱۸ و از پسران تو که از تو بوجود آیند که نسل تو
باشند خواهند برد و ایشان در قصر پادشاه بابل
خواججه سرا خواهند شد

۱۹ و حزقیا اشعیا را گفت که کلام خداوند که تو فرموده
نیک است و علاوه بر این گفت که آیا مهربانی در این
نیست که در ایام من صلح و نیک خواهی بود

۲۰ و مابقی احوال حزقیا و قدرتی که داشت و ساختن
حوضی و کاربزی و رسانیدن آب در شهر ایا در رساله
سرگزشت پادشاهان یهودا مذکور نیست

۲۱ و حزقیا با پدران خود خستید و منسه پسرش بجای
وی جلوس نمود

باب بیست و یکم

- ۱ منسسه بوقت جلوس دوازده ساله بود و پنجاه و پنج سال در اورشلیم پادشاهی کرد و نام مادرش حفصیه بود.
- ۲ و از آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود بعمل آورد موافق مکروهات قباطلی که ایشانرا خداوند پیش بنی اسرائیل اخراج نمود.
- ۳ چه سعادت رفیع را که حزقیا پدرش خراب کرده بود تعمیر نمود و ملأها را برای بعل برپا کرد و چمنی ساخت چون آحاب پادشاه اسرائیل و تمامی فوج آسمان را سجد و عبادت بجا آورد.
- ۴ و ملأها را در خانه خداوند بنا کرد که در باره آن خداوند گفته بود که نام خود را در اورشلیم جایی خواهیم داد.
- ۵ و ملأها را برای تمامی فوج آسمان در در صحن خانه خداوند بنا کرد.
- ۶ و بر خود را در آتش گذرانید و مقرر شد وقت می بود و جادوگری میکرد و باجنات و غیب گویان آشنائی میداشت و قباحات را در نظر خداوند از حد گذرانید تا او را خشمناک گردانید.
- ۷ و شکل تراشیده آن چمن را که ساخته بود در همان خانه جایی داد که خداوند در باره آن داود و سلیمان بر سرش را فرمود که در این خانه و در اورشلیم از همه

فرقه های بني اسرائيل برگزیدم نام خود را تا اهل الابد
جای خواهم داد

۸ و های بني اسرائيل را از زميني که به پدران ایشان دادم
من بعد دور نخواهم کرد بشرط آنکه هر آنچه ایشان را
فرمودم و تمامی شریعتي که بنده من موسی ایشانرا
فرمود محفوظ دارند و بعمل آرند

۹ لیکن استماع نه نمودند و منسه ایشانرا برخلافین
تا پیش از قبا ئلی که خداوند پیش روی بني اسرائيل
مقرر کرده بود بل کاری کردند

۱۰ و خداوند بواسطت بنی گان خود پیغمبران چنین فرمود
۱۱ که بسزای آنکه منسه پادشاه یهودا مرتکب این همه
مکروهات شده است و پیش از آنکه اموریان که پیش
از وی بودند بل کاری کرده است و بني یهودا را نیز
بسبب بقیهای خود گناه کار کرده است

۱۲ بنا بران خداوند خدای اسرائيل چنین میفرماید اینک
بر اورشلیم و بر بني یهودا بلائی نازل میگردد آنم هرکس
که غیر انرا بشنود هر دو گوش وی دنگ شود

۱۳ همچنین رسیمان سحریه را و هنجاره خاندان آحاب را بر
اورشلیم خواهم کشید و اورشلیم را خواهم مالید همچنانکه
ظرفی را می مالند و انرا شسته و آرویه میکنند

۱۴ و بقیه میراث خود را ترك خواهم کرد و دست دشمنان
ایشان خواهم سپرد و ایشان را غما و غنیمت دشمنان
خود خواهند گردید

۱۵ پسزاي انكه از روزي كه پدران ايشان از مصر بپروان
آمدند تا امروز گاري كه در نظر من ناشايسته بود بعمل
آورده اند و مرا خشمناك گردانیده اند

۱۶ و منسه سواي گناهي كه بني يهودا را مرتكب ان گردانيد
دران كه گاري كه در نظر خداوند ناشايسته بود
بعمل آورد خون ناحق نيز بسيار ريخت بپديكه اورشليم
را سرقا سر بر كرد

۱۷ اما ما باقي اعمال منسه و مرچه بعمل آورد و گناهي كه
كرد آيا در رساله سرگذشت پادشاهان يهودا مثل كور
نيست

۱۸ و منسه با پدران خود خشمين و در باشچه خانه خود
يعني در باشچه موزا مدفون شد و آمون پسرش بجاي وي
جلوس نمود

۱۹ آمون بوقت جلوس بيست و هرساله بود و در سال در
اورشليم پادشاهي كرد و نام مادر وي مسرلمث دختر
حاروص با الهبي بود

۲۰ و او آنچه در نظر خداوند ناشايسته بود بعمل آورد
چنانچه پدر وي منسه كرده بود

۲۱ و طريقي را كه پدر وي مسلوك داشت او نيز رفتار نمود
و بتهاني كه پدرش عبادت كرد او نيز آنها را عبادت
نمود و اطاعت بجا آورد

۲۲ و خداوند خدای پدران خود را ترك نمود و طريقي
خداوند را مسلوك نداشت

۲۳ و ملازمان آمون بر روی رای زدند و پادشاه را در خانه
روی کشتند

۲۴ و اهل انزمین همه ازانی را که بر پادشاه آمون رای
زده بودند کشتند و اهل انزمین یوسیه پسرش را بجای
روی پادشاه گردانیدند

۲۵ اما ما باقی اعمال آمون و هر چه بفعل آورد آیا در رساله
سرگشت پادشادان یهودا مذکور نیست

۲۶ و در قبری که در بانچه عوزا داشت او را مدفون کردند
و یوسیه پسرش بجای وی جلوس نمود

باب بیست و دوم

۱ یوسیه بوقت جلوس هشت ساله بود و سی و یکسال در
اورشلیم پادشامت کرد و نام مادر وی یدیده بنت ملایه
با صفتی بود

۲ و او آنچه در نظر خداوند شایسته بود بعمل آورد و در
راه داود پدر خود بالکل رفتار نمود و به چپ و راست
الصراف نورزید

۳ و در سال هجدهم پادشاه یوسیه پادشاه سافان بن احلیه
بن مسولام کاتب را در خانه خداوند فرستاد و گفت

۴ که پیش حلقیه کاهن بزرگ برو و بگو تا زری که در
خانه خداوند آورده باشند که انرا حاجبان از قوم
حاصل کرده باشند بشمارد

۵ و بدست کارکناران که بر خانه خداوند مقرر اند

- بسیارند بلکه به کاسبان کاری که در خانه خداوند
می شوند تا خرابیهایی خانه را تعمیر کنند
- ۶ یعنی به نجاران و به بنایان و به معماران و برای خریدن
چوب و سنگ تراشیده تا خانه را تعمیر کنند
- ۷ اما زری که بدست ایشان سپرده شد باز حساب
انرا نگرفتند چه با دیانت کار میکردند
- ۸ و حلقیه کامن بزرگ سافان کاتب را گفت که رساله
تورات را در خانه خداوند یافتیم و حلقیه آن رساله را
به سافان داد و او مطالعه نمود
- ۹ و سافان کاتب پیش پادشاه رفت و پادشاه را اطلاع
داد و گفت که بنندگان زری که در خانه موجود
بود جمع کرده اند و بدست کارگزاران که بر خانه
خداوند مقرر اند سپرد
- ۱۰ و سافان کاتب پادشاه را مطلع ساخت و گفت که
حلقیه کامن رساله بحسن سپرده است و سافان انرا در
حضور پادشاه تلاوت کرد
- ۱۱ و پادشاه مضمون رساله تورات را شنیده جامه خود
را چاک زد
- ۱۲ و پادشاه حلقیه کامن و احیقام بن سافان و مگبور
بن مکایه و سافان کاتب و عسایه ملازم پادشاه را فرمود
- ۱۳ که بروید و برای من و برای قوم بلکه برای تمامی
بنی یهودا در باره مضمون این رساله که یافته
شده است از خداوند استفسار نمایید چه بسبب آنکه

پدران ما مضمون این کتاب را استماع نکردند
تا مطابق هر آنچه نسبت به ما نوشته شده است
عمل نمایند غضب خداوند که بر ما مشتعل گشته
گران است

۱۵ پس حلقیه کاهن و احیام و عکبور و سافان و مسایه
پیش حوله نیبه زن سلون بن تقوه بن حرحس
جامه دار رسیده اما او در اورشلیم در مدرسه
ساکن بود (با وی گفتگو کردند

۱۶ و ایشا ترا گفت که خداوند خدای اسرائیل چنین
میفرماید با انکس که شما را بمن فرستاد چنین
بگوئید

۱۶ که خداوند چنین میفرماید که اینک بر این مکان
و بر ساکنانش بلائی نازل میگردد انهم موافق همه مضمون
رساله که پادشاه یهودا مطالعه کرده است

۱۷ بسزای آنکه مرا ترک کرده پیش معبودان دیگر نهان
سوزانیده اند تا مرا از مصنوعات انامل خشنماک
گردانند بنابراین غضب من بر این مکان مشتعل می شود
و منطقی نخواهد گشت

۱۸ لیکن پادشاه یهودا را که برای استفسار از خداوند
شما را فرستاده است چنین بگوئید که نسبت به
کامانی که شنید خداوند خدای اسرائیل چنین
میفرماید

۱۹ که به جزای آنکه چون هر چه بر این مکان و ساکنانش

تهدید کردم که ویرانه و موجب لعنت خواهند
گردد شنیدی دل تو نرم گشت و در حضور خداوند
فروتنی کردی و جامه خود را چاک زدی و پیش من
بگریه درآمدی ترا نیز اجابت کرده ام خداوند
میفرماید

۲۰ بنابران اینک ترا به پدراخت می‌رسانم و در امنیت در
قبر فرو خواهم رفت و انهمه بلائی را که بر این
مکان نازل می‌گردانم معاینه نشوای کرد و ایشان به
پادشاه خبر رسانند

باب بیست و سیوم

۱ و پادشاه فرستاد تا همه مشایخ یهودا و اورشالم را
پیش وی حاضر گردانند

۲ و پادشاه همه مردان یهودا و همه ساکنان اورشالم
و کاهنان و پیغمبران و تمامی قوم را از صغیر و کبیر
همراه گرفته به خانه خداوند فراز رفت و تمامی کلمات
رساله عهد نامه را که در خانه خداوند یافته شد
بسمع ایشان رسانید

۳ و پادشاه به پهلوی سنون ایستاد و در حضور خداوند
عهد کرد تا خداوند را پیروی نمایند و استقام و شواهد
و قوانین ویرا از تمامی دل و جان محفوظ دارند تا
کلمات عهدی که در این رساله تحریر یافته بود بجا
آرند و تمامی قوم بر این عهد اقرار نمودند

- ۴ و بادشاه خلقیه کاهن بزرگ و کاهنان دویم و حاجبان را فرمود تا همه اسبابی که برای بعل و چمن و تمامی فوج آسمان ساخته شده بود از میکل خداوند بیرون برند و در خارج اورشلیم در میدان قدرون سوزانند و خاکستر آنها را به بیت ایل فرستاد
- ۵ و کاهنان بتها را که پادشاهان یهودا برای سوزاندن لبنان در معابد رفیع در دهات یهودا و در حوالی اورشلیم مقرر کرده بودند و کسانیکه برای بعل و برای آفتاب و ماه و سیارگان و تمامی فوج آسمان لبنان می سوزانیدند مگوکرد
- ۶ و چمن را از خانه خداوند بیرون آورده در خارج اورشلیم تا به جوی قدرون برد و برکنار جوی قدرون سوزانیده کوبید تا غبار گردید و غبارش را بر قهرمائی اولاد انقوم پاشید
- ۷ و خانه های اهل لواطه را که در نزدیکی خانه خداوند بود که در آنجا زنان پرده ها برای چمن می بافتند خراب کرد
- ۸ و همه کاهنان را از دهات یهودا بیرون آورد و معابد رفیع را که در آنجا کاهنان لبنان می سوزانیدند از جمع تا به بیروسیع بلید ساخت و معابد رفیع دروازه ها را که در دالان دروازه یروشوع ها کم شهر که در دست چمپ انسان به یهلوی دروازه شهر بود خراب کرد *
- ۹ فاما کاهنان معابد رفیع پیش مذبح خداوند که در

اورشليم است نبي رفتند ليكن از نان فطيري درميان
برادران خود ميخورند

۱۰ توفت را نيز كه در وادي بني حنوم است پديد ساخت

تا کسی پسر و دختر براي مولك از آتش نگذارند

۱۱ واسپها را كه پادشاهان يهودا وقف آفتاب کرده بودند

در دالان خانه خداوند نذيرت به هبيرة نتمن ملك خواجه

سرا كه در نواحي بود برداشت و ارايه هاي آفتاب را از

آتش سوزانيد

۱۲ و مذبحهايي كه بر هام بالا خانه آهاز بود كه پادشاهان

يهودا ساخته بودند و مذبحهايي كه منسه در دو صحن

خانه خداوند ساخته بود پادشاه آنها را خراب كرد و

از انجا مكو نمود و غبار آنها را در جوي قدرون ريخت

۱۳ و معابد رفيع كه رو بروي اورشليم كه در دست راست

كوه فساد بود كه سليمان پادشاه اسرائيل آنها را براي

مستاروت مكرره صيد رنجان و براي قيموس مكرره بني

مواب و براي ملكون مكرره بني عمون ساخته بود. پادشاه

انها را پديد كرد

۱۴ و اصنام را پارچه پارچه كرد و چمن ها را بريد و جاي

انها را از استخوانهاي انسان پر كرد

۱۵ و مذبحي را كه در بيت ايل بود و معبد رفيع را كه براب

عام بن نباط ساخته بود كه بني اسرائيل را گنهگار

گردانيد همان مذبح و معبد رفيع را خراب كرد و معبد

رفيع را آتش زده كوييل تا غبار گرديد و چمن را سوزانيد

۱۶ و یوسیه روگردانیده بر قبرهاي که در انجا برکوه بود نظر انداخت و فرستاده استخوانها را از قبرها برآورد و بر مذبح سوزانید و انرا بلید کرد مطابق کلام خداوند که مرد خدا ندا کرد که او از این رافعات پیش خبر داد

۱۷ پس گفت که آن سرلوح که مي بینم چیست اهل شهر ویرا خبر دادند که قبر آن مرد خداست که از یهودا رسیده و این رافعات را که تو بر مذبح بیت ایل بر فوج رسانیدی پیش گفت

۱۸ گفت او را بگل ایل کسی استخوانهاي او را از جا حرکت نداده است استخوانهاي ویرا با استخوانهاي پیغمبري که از سمريه بود باز گزاشتنند

۱۹ و همه خانه های معابد رفیع که در سمريه بود که پادشاهان اسرائیل از ساختن آنها خداوند را خشمناک گردانیده بودند یوسیه آنها را برداشت و مطابق هر آنچه در بیت ایل کرده بود با آنها نیز عمل نمود

۲۰ و کاهنان معابد رفیع را که در انجا پهلوي مذبح ها بودند بقتل رسانید و استخوانهاي انسان را بر آنها سوزانید و به اورشلیم مراجعت کرد

۲۱ و پادشاه تمامی قوم را فرمود که عید فصیح را چنانچه در این رساله عهد نامه مذکور است برای خداوند خدای خود بکنید

۲۲ في تحقیقت از ایامي که حاکمان بر بني اسرائیل حکمراني

کردند نه در همه ایام بني اسرائيل نه در ایام پادشاهان

یهودا چنین فصیح شد

۲۳ فقط در سال هجدهم پادشاه یوسیه که این فصیح را

برای خداوند در اورشلیم کردند

۲۴ کسانی را نیز که اشنای جن بودند و ساحران و اشکال

و بتها و هر مکرده‌ای که در زمین یهودا و در اورشلیم

بنظر آمد یوسیه آنها را نابود کرد تا کلمات شریعت

را که در رساله که حلقه گاهن در خانه خداوند

یافت مل‌کور بود ادا نماید

۲۵ و قبل از وی پادشاهی چون وی نبود که با تمامی

دل رجان و با همه آن قدرتی که داشت موافق تمامی

شریعت موسی سوي خداوند مایل بود و بعد از آن

چون وی کسی بر نخاست

۲۶ اکنون خداوند از حرارت غضب شدید باز نگشت چه

بسیب انهمه اشیائی که منهد ویرا خشمناک گردانیده

بود غضبش بر بني اسرائيل مشتعل گشت

۲۷ و خداوند گفت که چنانچه اسرائیل را دور کرده‌ام

یهودا را نیز از نظر خود دور خواهم کرد و این شهر

اورشلیم را که آنرا برگزیدم و خانه را که در باره

آن گفتم که نام من در آنجا خواهم بود رد خواهم کرده

۲۸ اما ما باقی اعمال یوسیه و هر چه بفعل آورد آبا

در رساله سرگزشت پادشاهان یهودا مل‌کور نیست

۲۹ در مهل وی فرعون نیکو پادشاه مصر بقصر پادشاه

آسور متوجه نهر فرات شد و پادشاه یوسیه به مقابله
وی در آمد و او در مجل و باری دو چار شده او را
کشت

۳۰ و ملازمانش میت را از مجل و برده به اورشلیم رسانیده
در قبر وی مدفون کردند و اهل انزمین یهو آهاز
پسر یوسیه را گرفته مسیح نمودند و او را بجای پدرش
پادشاه گردانیدند

۳۱ یهو آهاز بوقت جلوس بیست و سه ساله بود و سه ماه
در اورشلیم پادشاهی کرد و نام مادر وی حمورطل
دختر یوما متوطن لیمه بود

۳۲ و او آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود موافق آنچه
ایا و اجداد وی کرده بودند عمل نمود

۳۳ و فرمون نکو او را در ربله در سرزمین حماث در
زندان انداخت تا در اورشلیم پادشاهی نورزد و
یکصد فنطار سیم و یک فنطار زر بر اهل انزمین
جزیه مقرر کرد

۳۴ و فرعون نکو الیاقیم پسر یوسیه را بجای یوسیه پدرش
پادشاه گردانید و نام وی را به یهو یاقیم مبدل کرد و
یهو آهاز را برد و او به مصر رسیده در آنجا مرد

۳۵ و یهو یاقیم سیم و زر را بفرعون رسانید اما جزیه از
اهل انزمین گرفت تا حسب الحکم فرمون زر را ادا
نمایند سیم و زر را از اهل انزمین از هر کس بقدر
چهره وی گرفت تا بفرمون نکو تسلیم نمایند

۳۶ یهو یاقیم بوقت جلوس بیست و پنج ساله بود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و نام مادر وی زبوده دختر فدایه رومی بود
 ۳۷ و او آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود موافق هوانچه آبا و اجداد وی کرده بودند عمل نمود

باب بیست و چهارم

۱ در مهل وی نبوکدنصر پادشاه بابل تاخت آورد و یهو یاقیم تا سه سال بنده وی بود و بعد از آن سرکشی کرده از وی باغی شد

۲ و خداوند جوقهای کسیدیان و جوقهای سوریان و جوقهای بنی مواب و جوقهای بنی عمون را بمقابله وی فرستاد و ایشانرا بمقابله یهودا ارسال نمود تا خراب کنند موافق کلام خداوند که بوساطت بندگان خود پیغمبران فرموده بود

۳ فی الحقیقت این واقعه حسب الکلم خداوند بر یهودا واقع شد تا بسکانات گنایان منسه مطابق هوانچه ارتکاب نموده بود ایشانرا از نظر خود دور کند

۴ بمکانات خون ناحق که ریخته بود چه اورشلیم را از خون ناحق پر کرده بود چه خداوند به عفوان راضی نشد

۵ اما ما باقی احوال یهو یاقیم و هوانچه بفعل آورد آبا در رساله سرگذشت پادشاهان یهودا مذکور نیست

- ۶ و یهو یاقین با پدران خود خمید و یهو یاقین پسرش
بجای وی جلوس نمود
- ۷ و پادشاه مصر بار دیگر از زمین خود بیرون نیامد
زیرا که پادشاه بابل از شهر مصر تا به نهر فرات هرچه
ازان پادشاه مصر بود بتصرف خود در آورد
- ۸ و یهو یاقین بوقت جلوس هجده ساله بود و سه ماه در
اورشلیم پادشاهی کرد و نام مادرش نکوستنا دختر
ارنا نان اورشلیمی بود
- ۹ او نیز آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود موافق هر آنچه
پدر وی کرده بود بعمل آورد
- ۱۰ دران هنگام ملازمان نبوکدنصر پادشاه بابل بقصد
اورشلیم رسیدند و شهر را محاصره کردند
- ۱۱ و نبوکدنصر پادشاه بابل متوجه شهر شد و ملازمان
وی انرا محاصره کردند
- ۱۲ و یهو یاقین پادشاه یهودا با مادر و ملازمان
و امرا و منصب داران خود پیش پادشاه بابل بیرون
رفتند و پادشاه بابل در سال هشتم از جلوس او را
گرفتار نمود
- ۱۳ و همه ذخایر خانه خداوند و ذخایر خانه پادشاه را
از انجا برده و همه ظروف زرین را که سلیمان پادشاه
اسرائیل در میکل خداوند حسب الکیم خداوند
ساخته بود پارچه پارچه کرد
- ۱۴ و همه ساکنان اورشلیم یعنی همه امرا و همه پهلوانان

۱ ن لیر به مدد ده هزار اسیر و همه کارگران و زرگران
را برد جز بیست ترین اهل زمین کسی باقی نماند *
۲ و یهو یاقین را به بابل برد و مادر پادشاه و زنان پادشاه
و منصب داران وی ذوی الاقتدار زمین را از اورشلیم
تا به بابل به اسیری برد

۱ و همه پهلوانان بعدد هشت هزار و کارگران و زرگران
یکهزار و هرکسی که توانا و لایق جنگ بود آنها را
پادشاه بابل به بابل به اسیری برد

۱۷ و پادشاه بابل متعینه صوری ویرا بجای وی پادشاه
گردانید و نامش را به صدقیه مبدل کرد

۱۸ و صدقیه بوقت جلوس بیست و یکساله بود و یازده
سال در اورشلیم پادشاهی کرد و نام مادر وی حموطیل
دختر یومها متوطن لبنه بود

۱۹ و او آنچه در نظر خداوندی ناشایسته بود مطابق هرائچه
یهو یاقیم کرده بود بعمل آورد

۲۰ چه بسبب غضب خداوندی در اورشلیم و یهودا چنین
واقعات بر وقوع پیوست تا ایشانرا از نظر خود انداخت
و صدقیه از پادشاه بابل یاعی شد

باب بیست و پنجم

۱ و در روز دهم ماه دهم سال نهم از جلوس وی نبوکدنصر
پادشاه بابل بانمامی لشکر متوجه اورشلیم شد و مقابل
ان خیمه زد و در برابران از هر طرف المک ماساختند

- ۲ تا سال یازدهم پادشاه صدقیه شهر را محاصره کردند *
- ۳ و در روز نهم ماه چهارم قحط بر شهر مستولی شد و برای اهل از زمین قوتی نبود
- ۴ و شهر پناه شکست و همه مردان جنگ بوقت شب از راه دروازه که در میان دو حصار بطرف باغچه پادشاه است گریختند (اما کسب یان مقابل شهر از هر طرف می بودند) و پادشاه راه میدان گرفت
- ۵ و لشکر کسب یان متعاقب پادشاه شده او را در میدان براسو یافتند و تمامی لشکرش از وی پریشان شدند
- ۶ پس پادشاه را گرفته پیش پادشاه بابل به ربه رسانیدند و بر او حکم کردند
- ۷ و پسران صدقیه را در نظر وی گشتند و چشمان صدقیه را کیندند و در زنجیرهای مسین کشیده به بابل بردند
- ۸ و در روز هفتم ماه پنجم که آن سال نوزدهم نبوکدنصر پادشاه بابل است نبوزر ادان سر لشکر خاص ملازم پادشاه بابل به اورشلیم رسید
- ۹ و خانه خداوند را آتش زد و خانه پادشاه و همه خانهای اورشلیم را بلکه هر خانه کلان را سوزانید
- ۱۰ و همه لشکر کسب یان که همراه سر لشکر خاص بودند حصارهای اورشلیم را از هر طرف خراب کردند
- ۱۱ اما بقیه قوم که در شهر ماندند و فرار کنندگان

که از پادشاه بابل پناه خواسته و بقیه گروه را نبوزر ادا
سر لشکر خاص به اسیری برد

۱۲ لیکن سر لشکر خاص بعضی از مستاجان زمین را
را گذاشت تا به پیراستن تانک و زراعت مشغول شوند
۱۳ و ستونهای مسین که در خانه خداوند بود و پایه‌ها
و دریاچه مسین که در خانه خداوند بود کسودیان
انها را پارچه پارچه کرده مس آنها را به بابل بردند
۱۴ دیگ‌ها و خاک اندازها و گلگیرها و چوپه‌ها و همه
ظروف مسین را که برای خدمت به استعمال می‌آمد
برداشتند

۱۵ مجسمه‌ها و لگنها و هرچه زرین بود زراعت و هرچه
سیمین بود سیم آنها سر لشکر خاص برد
۱۶ دو ستون يك دریاچه و پایه‌هایی که سلیمان برای
خانه خداوند ساخته بود مس اینهمه اسباب بی‌وزن
بود

۱۷ قد یک ستون هجده ذرع بود و سران مس بود و
ارتفاع سر سه ذرع بود و شبکه و انارهای اطراف سر
از مس بود و ستون دوم بهمین طور بود معه شبکه
۱۸ و سر لشکر خاص سرایه گاهن بزرگ و صغیره گاهن
دوم و سه هاجب را گرفت

۱۹ و يك منصبدار که بر مردان جنگ مقدم بود و پنج
کس از خادمان حضور پادشاه که در شهر یافته شدند
و سرور عسکری که اهل ان زمین را سان میدید

و شصت کس از اهل انزمین که در شهر یافته شدند
از شهر گرفت

۲۰ و نبوز را دهان سر لشکر خاص ایشانرا نزد پادشاه بابل
به ربله رسانید

۲۱ و پادشاه بابل ایشان را زد و در ربله در زمین
حماک بقتل رسانید همچنین بنی یهودا از زمین خود
به اسیری رفتند

۲۲ اما عوامی که در زمین یهودا باقی ماندند که
نبوکدنصر پادشاه بابل ایشانرا کشته بود جلدیه
بن احیمقام بن صافان را بر ایشان حاکم گردانید

۲۳ و چون همه امرای لشکر با لشکریان خود شنیدند
که پادشاه بابل جلدیه را حاکم گردانیده است اسمعیل
بن نشنیه و یوحنین بن قاریح و سرایه بن نهموت
نطوفائی و یزیه بن معکائی با مردمان خود نزد جلدیه
به مصغه رسیدند

۲۴ و جلدیه با ایشان و با مردمان ایشان سوگند خورد و
گفت که از اطاعت کسکیان مترسید در این زمین
ساکن باشید و پادشاه بابل را اطاعت نمائید و حال
شما به خراش بود

۲۵ اما در سال هفتم اسمعیل بن نشنیه بن الیسامع از نسل
پادشاه با ده کس در آمده جلدیه را زد تا مرد و یهودا
را نیز با کسکیان که همراه وی در مصغه بودند

۲۶ و همه خادایان از کبیر و صغیر و امیرای لشکر بر خاسته
بمسیر رفتن چاه از کسلیان خوفناک شدند

۲۷ و در روز بیست و هفتم ماه دوازدهم سال سی و هفتم
اسپیری بهریاقین پادشاه یهودا اوایل سردک پادشاه
بابل در سال اول بهاروس بهریاقین پادشاه یهودا را از
زندان بر آورده سر فراز گردانید

۲۸ راز روی تلطف با وی گفتگو کرد و تئیت ویرا از پادشاهانی
که با وی در بابل بودند بالاتر نهاد

۲۹ و جامه های روز حبس ویرا تبدیل کرد مدت العمر
در حضور وی طعام میشورد

۳۰ و وظیفه که از پادشاه یوی میرسین یعنی قسمت روزینه
برای هر روز تا مدت العمر وظیفه دائمی بود

رساله اول اخبار الایام

باب اول

- ۱ آدم سپیث انوس
- ۲ قیمنان مهلمیل یارد
- ۳ حنوک متوسالچ لامک
- ۴ نوح سیم حام و یاقث
- ۵ اولاد یاقث جومر و ماجوج و مادی و یوان و توبال و مسک و قیراس
- ۶ و اولاد جومر اسکناز و ریفت و تو جرمه
- ۷ و اولاد یوان الیسه و نر سیم و کتیم و دودانیم *
- ۸ و اولاد حام کوس و مصر تیم و فوط و کدمان
- ۹ و اولاد کوس سب و حویله و سبتا و رضمه و سبتگا و اولاد رضمه سب و ددان
- ۱۰ و کوس پدر نمروود بود و از در جهان نری الا قنار
می شن
- ۱۱ و مصر تیم پدر لودیم و ماسیم و لیا بیم و نفت و حیم *
- ۱۲ و فنر و سیم و کسار و حیم (کنه فلسطیان از ارشان بیم ا
شلی ند) و کنتوریم

- ۱۳ و کنعان پدر صیدون نخست زاده و حیت *
- ۱۴ و یهوسی و آموری و جرجاشی
- ۱۵ و حوی و عرقی و سینی
- ۱۶ و اروادی و صماری و حمائی
- ۱۷ اولاد سیم عیلام و أسور و ارفکسل ولود و آرام و عوص و حول و جثر و مسك
- ۱۸ و ارفکسل پدر صالح بود و صالح پدر عیبر بود
- ۱۹ و برای عیبر دو پسر بوجود آمدن نام یکی فلج که در ایام وی زمین منقسم گردید و نام برادرش یا قطان بود
- ۲۰ و یا قطان پدر الموداد و سالف و حصرمات و یارح *
- ۲۱ و مدورام و اورال و دقله
- ۲۲ و عیبال و اییمائل و سبا
- ۲۳ و اوفیر و حویله و یوباب اینهمه اولاد یا قطان بودند
- ۲۴ سیم ارفکسل صالح
- ۲۵ عیبر فلج رمو
- ۲۶ سروج نا حور تارح
- ۲۷ ابرام که او ابراهام است
- ۲۸ اولاد ابراهام اسحاق و اسماعیل
- ۲۹ اینست نسب نامه ایشان نخست زاده اسماعیل نیاپوت و قیدار و ادبیل و میسمام
- ۳۰ مسبع و دومه و مساحده و تیما

۳۱ بطور نافیس و قید نه اینند اولاد اسماعیل *
 ۳۲ اینست اولاد قطوره زن نامنکوحه ابراهام زمران و
 یاقسان و مدان و مدیان و یسحاق و سوح را زائید و
 اولاد یاقسان سبا و ددان

۳۳ و اولاد مدیان عقیقه و عیقر و حنوک و ابیدع والد عه
 اینهمه اولاد قطوره بودند

۳۴ و ابراهام پدر اسحاق بود و اولاد اسحاق عیسا و واسرائیل *
 ۳۵ اولاد عیسا و الیفاز رموئیل و یعوس و یعلام و قورح *
 ۳۶ اولاد الیفاز قیمان و اومار صفی و جعتام قنزو تمه و
 عمالیتی

۳۷ اولاد رموئیل نکث زرح سمه و مزه
 ۳۸ و اولاد سمیعیر لوطان و سوبال و صبعون و عنه و دیسون
 و ایصر و دیسان

۳۹ و اولاد لوطان حوری و مومام و خواهر لوطان تمنع بود *
 ۴۰ اولاد سوبال علیان و مانکث و عیبال سفیه و اودام و
 اولاد صبعون آیه و عنه

۴۱ اولاد عنه دیسون و اولاد دیسون همران و اسپان و شیران
 و کران

۴۲ اولاد ایصر بلهان و زعوان و یعقان اولاد دیسان موص
 واران

۴۳ و ایشان پادشاهانی هستند که در زمین ادوم پادشاهی
 کردند قبل از آنکه بر بنی اسرائیل پادشاهی بود
 بلع بن بعور و نام شهر وی دلبابه

۴۴ و بلع مرد و یوباب بن زرح باصرهي بجای وي
جلوس نمود

۴۵ و یوباب مرد و موسام از زمین نیمانیان بجای وي
جلوس نمود

۴۶ و موسام مرد و حداد بن بداد که بني مدیان را
در میدان مواب منهزم کرد بجای وي جلوس نمود
و نام شهری عاریس بود

۴۷ و حداد مرد و سمله مرد مسریقه بجای وي جلوس نمود *

۴۸ و سمله مرد و ساؤل متوطن رهویرت برکنار شهر بجای
وي جلوس نمود

۴۹ و ساؤل مرد و بعل حانان بن عکبیر بجای وي جلوس نمود
۵۰ و بعل حانان مرد و حداد بجای وي جلوس نمود و نام
شهر وي فاعمی بود و نام زن وي مهیطیطیل بنت مطریل
بنت میزهاب

۵۱ و حداد مرد و اینند امیران ادرم امیر تهنه امیر علیه
امیر یثیث

۵۲ امیر احمالیهامه امیر علیه امیر فینون

۵۳ امیر قنز امیر تیما امیر مبحار

۵۴ امیر هچیل امیر امیرام امیران ادرم

باب دوم

۱ اینند اولاد اسرائیل رؤ بن سمعون لیوی و یهودا یساکار
و زبولون

- ۲ دان یوسف و بنیامین نفقالي جاد و آسیر
- ۳ اولاد یهودا عیرو اورنان و سیمله که این هرسه ازد حتر
سوع کنعاني براي وي بوجود آمدند و عیبر نخست
زاده یهودا آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود بعمل
آورد و او ویرا قبض روح نمود
- ۴ و نامار دیوک دي فارص و زارح را براي وي زائید
جمله اولاد یهودا پنج کس بودند
- ۵ اولان فارص حصرون و هامول
- ۶ و اولاد زارح زمري و ایشان و حیمان و کلکول و دازع
جمله پنج کس
- ۷ و اولاد کرمي عاکار که بني اسرائيل را اینا رسانید
که در چیز حرم کرده شده سرنگب گناه شد
- ۸ و اولاد ایشان مزریه
- ۹ و اولاد حصرون که براي وي بوجود آمدند بر حمثیل
و رام و کلو بای
- ۱۰ و رام پدر مسیناداب بود و عمیناداب پدر نلسون
امیر بني یهودا
- ۱۱ و نلسون پدر سلما و سلما پدر بومز
- ۱۲ و بومز پدر عربیل و عربیل پدر یسی
- ۱۳ و یسی پدر الیباب نخست زاده و ابي ناداب دریم
و سمعه سیوم
- ۱۴ نثنائیل چهارم زده ي پنجم
- ۱۵ ارم ششم هارد هفتم

۱۶ و خواهران ایشان صرویه و ابی غال بودند و اولاد
 صرویه ابی سایی و یوآب و عسائیل سه کس بودند *
 ۱۷ و ابی غال عماسارا زائید و پدر عماسا یثر اسماعیلی *
 ۱۸ و از کالیم بن حصرون مزوبه زنش و یریعوت
 بارور گردیدند و پسران وی اینند یسروسوباب
 و اردون

۱۹ و بعد از فوت مزوبه کالیم افراث را بنکاح خود در
 آورد که او حور را برای وی زائید

۲۰ و حور پدر اری بود و اری پدر بسلئیل بود

۲۱ و بعد از حصرون با دختر ماکیر بانی جلعاد نزدیکی
 کرد که شصت ساله شده او را بنکاح خود در آورد
 که او سحوب را برای وی زائید

۲۲ و سحوب پدر یائیر بود که او در زمین جلعاد بیست
 و سه شهر داشت

۲۳ و جسور و آرام را باد هات یا ئیر با قنات معه دهانش
 شصت شهر از ایشان گرفته بود اینهمه از ان اولاد
 ماکیر بانی جلعاد بود

۲۴ و چون حصرون در کالیم افراثه وفات یافته بود ایه
 زن حصرون اسحور بانی ثقوعه را برای وی زائید *

۲۵ و اینند اولاد یروحمئیل یسر نخست زاده حصرون رام
 نخست زاده و بوله و اورین و اوحم و احمیه

۲۶ یروحمئیل زنی دیگر نیز داشت مطاره نام که او مادر
 او نام است

۲۷ و اولاد رام پسر نخست زاده یرحمثیل معروف و یامین
و عیقر بودند

۲۸ و اولاد اوانام سمای و یادع و اولاد سمای ناداب و ابی سئور*

۲۹ و نام زن ابی سئور ابی هایل بود که او احبان و مولید
را برای وی زائید

۳۰ و اولاد ناداب سلی و افانیم بودند اما سلی لا ولد مرد*

۳۱ و اولاد افانیم بسعی و اولاد بسعی سیمان و اولاد
سیمان احدای

۳۲ و اولاد یادع برادر سمای و اولاد سمای یثرو یونانان
و یثرو لاولی مرد

۳۳ و اولاد یونانان فلث و زازا اینند اولاد یرحمثیل

۳۴ اما سیمان پسری نداشت بلکه دختران و سیمان خادمی
داشت مرد مصری یرحاع

۳۵ و سیمان دختر خود را بنکاح یرحاع خادم خود در
آورد و او عتای را برای وی زائید

۳۶ و عتای پدر ناثان بود و ناثان پدر زاباد

۳۷ و زاباد پدر افلال و افلال پدر عوبیل

۳۸ و عوبیل پدر یهوع و یهوع پدر عزیه

۳۹ و عزیه پدر حلص و حلص پدر العاسه

۴۰ و العاسه پدر سسمای و سسمای پدر سلوم

۴۱ و سلوم پدر یقمیه و یقمیه پدر الیماسع

۴۲ اینند اولاد کالیم برادر یرحمثیل میسع نخست زاده

وی که او با نی زیف بود و اولاد ماریسه بانی حبرون*

رساله اول اخبار الایام B

- ۴۱ و اولاد بهرون قورج و تفوج و رقم و سمع *
- ۴۲ و سمع پدر رحم پدر یار قعام بود و رقم پدر سمای بود *
- ۴۵ و پسر سمای ماعون و ماعون بالی بیت صور
- ۴۶ و عیقه زن نامنکوحه کالیم حاران و موصا و غازی
را زائید و حاران پدر غازی بود
- ۴۷ و اولاد بهدای رخم و یونام و جیسام و فلط و عیقه و ساعف *
- ۴۸ معده زن نامنکوحه کالیم پسر و عیقه را زائید
- ۴۹ و ساعف پدر مدینه و سوا پدر مک پینا و پدر جمعا
و دختر کالیم عکسا بود
- ۵۰ اینند اولاد کالیم پسر حور پسر نخست زاده افرا
سوبال بالی قریت یعاریم بود
- ۵۱ سلما بالی بیت لسم و حاریف بالی بیت شد
- ۵۲ و سوبال بالی قریت یعاریم پسر چند داشت خاروی
و نصف بنی منوحوت
- ۵۳ و اینند قبائل قریت یعاریم یثری و فرثی و سومانی
و مسرامی که از ایشان صارمائی و استاولی پیدا شدند *
- ۵۴ اینند اولاد سلما اهل بیت لسم نئونانیان و عطرورت
و خاندان یوآب و نصف مائمتیان صارمیان
- ۵۵ و اینند قبائل کاتبان که ساکن یعیص بودند
سمعانیان و سرکانیان اینند قینیان که از حمص پدر
خاندان رهکاب برآمدند

باب سیوم

- ۱ اما اینند اولاد دارد که در حبرون برای وی بوجود آمدند نخست زاده امنون از آهی نوعم یزرعیلی دوم دانقیل از ابی غال کرملی
- ۲ سیوم ایسلام پسر معکه دختر تلمای ملک جسور چهارم علیولیه پسر حچیث
- ۳ پنجم سفلیه از ابی طال ششم یشرعام از عجله زوجه وی*
- ۴ این شش کس برای وی در حبرون بوجود آمدند و در آنجا هفت سال شش ماه پادشاهی کرد و در اورشلیم سی و سه سال پادشاهی کرد
- ۵ و در اورشلیم سمعا و سوهاب و نائان سلیمان این چهار کس از بت سوعه دختر عمیل
- ۶ و یچار و الیماع و الیفالط
- ۷ و نوجه و نفج و یافیع
- ۸ و الیماع و الیاده و الیفلط نه کس
- ۹ اینهمه پسران داود بودند سوای پسران زنان نامشکوحه و تمار خواهر ایشان بود
- ۱۰ و پسر سلیمان رحاب عام و ابیه پسر وی آسا پسر وی یهو سافاط پسر وی
- ۱۱ یورام پسر وی احزیه پسر وی یواس پسر وی
- ۱۲ امصیه پسر وی عزیه پسر وی یوثام پسر وی
- ۱۳ آحاز پسر وی عرقیا پسر وی مشیه پسر وی
- ۱۴ آسون پسر وی یوسیه پسر وی

۱۵ و اولاد یوسیه یوحنین نخست زاده یهو یاقیم دریم صدقیه
سیموم سلوک چهارم

۱۶ و اولاد یهو یاقیم یکانیه پسر وی صدقیه پسر وی

۱۷ و اولاد یکانیه اسیر سلتیل پسر وی

۱۸ و ملکی رام و فدایه و مناصار یقمیه هوسامه و ندیه *

۱۹ و اولاد فدایه زروبابل و سمعی و اولاد زروبابل

مسولام و حننیه و سلونیت خواهر ایشان

۲۰ و حسوبه و اوهل و برکیه و حسلیه و یوسیب حسلی
پنج کس

۲۱ و اولاد حننیه فلطیه و یسمعیه اولاد رفایه اولاد اران
اولاد عربلیه اولاد سکنیه

۲۲ و اولاد سکنیه سمعیه و اولاد سمعیه حطوس و بجال
و باریع و نعریه و سافاط شش کس

۲۳ و اولاد نعریه الیوعینای و حزقیه و عزریقام سه کس *

۲۴ و اولاد الیوعینای حودایه و الیاسیب و فدایه و عقوب
و یوحنین و دلایه و عنانی هفت کس

باب چهارم

۱ اولاد یهودا فارس حصرون و کرمی و حور و سووال *

۲ و رعایه پسر سووال پدر یحص و یحص پدر احومای
ولاهل بود اینم قباثل صار عاٹیا

۳ و از بانی عیظام یرزحیل و یسسا و یلباس بوجود
آیدنی و نام خواهر ایشان سللتونی بود

- ۴ فنوئیل پدر علی و ر بود و عیوژ پدر حوسه اینندی
اولاد حور نخست زاده افراته بانې بیت لخم
۵ و اسحور بانې تقووع دوزن داشت هده و نعره
۶ و نعره احوزان و همفرو تپمنی و احستاری را برای
وی زائیل اینندی پسوان نعره
۷ و پسوان هده صورت یصوحر و ائنان
۸ و قوص پدر عالوب و صو بیبه و قبائل احرحیل بن
هارون
۹ و یعیص از برادران خود بزرگتر بود و مادرش نام
ویرا یعیص خواند و گفت بسبب آنکه او را با درد
تمام زائیدم
۱۰ و یعیص پیش خدای اسرائیل دعا کرد و گفت که
برکت وافر به من بخشا و سرحل مرا وسعت ده و
دست تو با من باد و مرا از مصیبت محفوظ دار تا بر من
دست نیاید و خدا مطلوب ویرا به بوی بخشید
۱۱ و کلوب برادر سرحه پدر صحیر بود که او پدر
استون است
۱۲ و استون پدر بیت رافاه و فاسیم و تخته بود که تخته
بانې شهر ناحاس است اینندی ساکنان و بکه
۱۳ و اولاد قمار هائیل و صرایه و اولاد هائیل هشت
و سعو نانای پدر هافره بود و صرایه پدر یواب بود
۱۴ که او پدر امل وادی هراسیم بود که ایشان کارگران
بودند

- ۱۵ و اولاد کالیم بن یفونی عیروایله و نعم و اولاد ایله قناز
- ۱۶ و اولاد یحلمیل و ذیف و زیفه و تریه و اسرئیل
- و اولاد مرزه یثرو مرد و عیفر و یالون و ایندن پسران
- بسمه دختر فرعون که مرد او را بنکاح خود در آورده
- بود و مریم و سمای و یسمیع بانی استموع را زائید *
- و یهودیه زن وی یزد بانی غدور و حدر بانی سوکده
- و یقوتئیل بانی زانوح را زائید
- ۱۹ و پسران هودیه زن وی دختر نسیم بانی قعیله جرمی و
- استموع معکا ئی
- ۲۰ و اولاد سیمون امنون و رنه بن حنن و تیلون و
- اولاد یسعی زوحت و بن زوحت
- ۲۱ اولاد سیله بن یهودا عیمر بانی لیکه و لعله بانی مار یسه
- و قبائل خاندان کتان باذان از خاندان اسمی
- ۲۲ و یوقیم و امل کور یبا و یواس و ساراف که در مواب
- امارت کردند و یاسوی بیت لیم اما این مقلدات از
- قدیم الایام است
- ۲۳ همین اند کوزه گران و باشند گان نباتات و احاطه ها
- در انجا نزد پادشاه بکار وی مشغول بودند
- ۲۴ اولاد سمعون نموئیل و یامین و یاریب و زرع
- و ساؤل
- ۲۵ سلون پسر وی ممشان پسر وی عسماع پسر وی
- ۲۶ و اولاد عسماع یصوئیل پسر وی زگور پسر وی سمعی
- و ساروی

در اسرائیل خدائی نیست که فرستاده تا از بعل زیوب
استفسار نمایند لهذا بر بستری که فراز رفتی از آن نخواهی
برخواست بلکه بی شک خواهی مرد

۷ ایشانرا گفت که آن شخص چه طور بود که به استتال
شما رسید و این سخنان را بشما گفت

۸ او را جواب دادند که مردی پرموی بود و کمربند
چرمی بر کمر داشت او گفت که الهه تسمی است

۹ پس پادشاه پنجاه باشی را با پنجاه کس نزد وی
فرستاد و قتی که بوی رسید اینک بر سر کوهی نشسته
بود و گفت که ای مرد خدا پادشاه میفرماید که
نشیب آیی

۱۰ و الهه پنجاه باشی را در جواب گفت که اگر مرد خدا
باشم آتش از آسمان نازل شود و ترا با این پنجاه کس
تلف نماید و آتش از آسمان نازل شده او را با پنجاه
کس تلف نمود

۱۱ باز پنجاه باشی دیگر را با پنجاه کس نزد وی فرستاد
و او در سخن آمده ویرا گفت که ای مرد خدا
پادشاه چنین میفرماید که به تعجیل نشیب بیا

۱۲ و الهه ایشانرا در جواب گفت که اگر مرد خدا باشم آتش
از آسمان نازل شود و ترا با پنجاه کس تلف نماید و آتش
خدا از آسمان نازل شد و او را با پنجاه کس تلف
نمود

۱۳ و همچنین بار سوم پنجاه باشی با پنجاه کس فرستاد

۳۰ و چراگاه خورم و نیکت یافتند و آنسر زمین وسیع
و امن امن بود چه اهل هام در قدیم الايام در اینجا
مي بودند

۳۱ و این ملک کور شدگان در ایام حزقیه پادشاه یهودا
متوجه شده خیمه های ایشان و مساکنی که در اینجا
یافتند خراب کردند و محرم نمودند چنانچه امروز
موجود است و بجای ایشان ساکن شدند بسبب آنکه
در اینجا برای گله های ایشان چراگاهی بود

۳۲ و بعضی از ایشان یعنی از اولاد سمعون پادشاه کس متوجه
کوه سمعیر شدند و فلسطیه و نعربه و رفایه و سورئیل
اولاد یسعی سرهنگان ایشان بودند

۳۳ و ما باقی بنی ممالیق را که جان بر شدند مغلوب کردند
و در اینجا ساکن شدند چنانچه امروز موجود است

باب پنجم

۱ اما اولاد روبن نسیست زاده اسرائیل (چه اول نسیست زاده
بود لیکن بسبب آنکه بستر پدر خود را ملوث ساخته
بود حق نسیست زادگی وی به پسران یوسف اولاد
اسرائیل داده شد و نسب نامه موافق نسیست زادگی
شمرده نمی شود

۲ زیرا که یهودا بر پادشاهان خود غالب آمد و امیران از وی
بوجود آمدند باوجود آنکه نسیست زادگی از آن
یوسف بود

- ۳ اما اینند اولاد رو بن نخست زاده اسرائیل هانوک و
فلوء و حصرون و کرمی
- ۴ اولاد یوئیل سمعیله پسر وی، جوج پسر وی سمعی پسر وی *
- ۵ میکه پسر وی رمایه پسر وی بعل پسر وی
- ۶ بشیره پسر وی تلغث فلنسر پادشاه آشور او را به اسیری
برد او امیر بنی رو بن بود
- ۷ و اینند برادران وی موافق قبائل ایشان به حساب
نسب نامه امیر یعیل و ذکریه
- ۸ و بلع بن یاز بن سیمع بن یوئیل که او در عروعر
تا به نهر و بعل میعون ساکن
- ۹ و بطرف مشرق تا به ابتدای بیابان از نهر فرات سکونت
داشت زیرا که مواشی ایشان در زمین جلعاد کثرت
یافتند
- ۱۰ و در ایام ساؤل با بنی هجریان جنگ کردند که
انها از ایشان کشته گشتند و در تمامی اطراف مشرق
جلعاد در خیمه های ایشان ساکن شدند
- ۱۱ و اینند اولاد جاد که روبروی ایشان در زمین باسان
تا به سلکه ساکن بودند
- ۱۲ امیر اول یوئیل دویم سافان و یعنی و سافان در باسان *
- ۱۳ و برادران ایشان از خاندان پدران میکائیل و مسولام و
سیمع و یورای و یعیکان و زیع و میبهو منت کس
- ۱۴ و اولاد ابی هایل بن حوری بن یاروح بن جلعاد
بن میکائیل بن یسیسای بن یسدر بن بوز
رماله اول اخبار الایام

۱۵ احي بن عبدئيل بن جوني امير خاندان پدران ايشان»
 ۱۶ و در جلعاد باساني و دردهانش و در جوار سارون
 و تا حدود ايشان ساکن بودند

۱۷ نسبت نامه اينهمه در ايام يوثام پادشاه يهودا و يراب
 عام پادشاه اسرائيل محسوب شد

۱۸ اولاد رؤ بن و بني جاک و نصف فرقه منسه پهلواناني
 که بر سپر و شمشير و تير اندازي قدرت داشتند و در
 جنگ صاحب مهارت بودند چهل و چهار هزار و هفتصد
 و شصت کس بودند که براي جنگ خروج نمودند*
 ۱۹ و با همپريان با بني يطور و نافيس و زوداب مبارزه
 کردند

۲۰ و بر ايشان مددگاري يافتند و همپريان با همه همراهان
 بدست ايشان تسليم شدند چه بوقت جنگ سوي خدا
 فرياد برآوردند و از انرو که بروی توکل داشتند
 ايشانرا اجابت کرد

۲۱ و مواشي ايشان را پنجاه هزار شتر و دوصد و پنجاه هزار
 گوسفند و دوهزار خر بردند و يكصد هزار از انسان
 اسير کردند

۲۲ و بسياري کشته گشتند زيرا که جنگ از طرف خدا
 بود و در جاي ايشان تا بوقت اسيري ساکن بودند*

۲۳ و اولاد نصف فرقه منسه در زمين خود ساکن بودند
 از باسان تا به بعل حرمون و سهر و کوه حرمون
 کثرت يافتند

۲۴ و ایفند امراي خاندان پدران ایشان عیفر و یسمي و
الیمیل و عززیل و یرمیا و هودیه و یحلئیل
یهوانان ذوی الاقتدار و نامور که امراي خاندان
پدران خود بودند

۲۵ و برخدایي پدران خود گنه گار شدند و با معبودان
اهل انزمین که خدا انها را پیش ایشان هلاک گردانید
زنا کاری کردند

۲۶ و خدای اسرائیل در دل فول پادشاه آسور و در دل
تلغث فلنسر پادشاه آسور انداخت تا ایشانرا یعنی
بنی رؤین و بنی جاد و نصف فرقه منسه را به اسیری
برد و به حله و حابور و هاره و نهر جوزان رسانید
چنانچه امروز موجود است

باب ششم

- ۱ اولاد لیوی جرموم قهاث و سراری
- ۲ و اولاد قهاث عمرام یسهار و هبرون و عوزئیل
- ۳ و اولاد عمرام اهرون و موسی و مریم و اولاد اهرون
ناداب و ابی هود و الیعازار و ایشامار
- ۴ الیعازار پدر فنیئاس فنیئاس پدر ابی سوع
- ۵ و ابی سوع پدر بوقی و بوقی پدر عوزی
- ۶ و عوزی پدر زرحیه و زرحیه پدر مرایوس
- ۷ مرایوس پدر امریه و امریه پدر اهیطوب
- ۸ و اهیطوب پدر صادوق و صادوق پدر اهیمعص

- ۹ و اخیمن پسر مرزیه و مرزیه پسر یوحنن
- ۱۰ و یوحنن پسر مرزیه (همان است که در میثقی که
سلیمان در اورشلیم بنا کرد به امر کهانت می پرداخت)
- ۱۱ و مرزیه پسر اسریه و اسریه پسر اخیطوب
- ۱۲ و اخیطوب پسر صادوق و صادوق پسر سلوم
- ۱۳ و سلوم پسر حلقیه و حلقیه پسر مرزیه
- ۱۴ و مرزیه پسر سزایه و سزایه پسر یهوصاداق
- ۱۵ و یهوصاداق به اسیری رفت و قتی که بخارند بنی یهودا
و اهل اورشلیم را بواسطت نبوکدنصر اسیر گردانید *
- ۱۶ اولاد لیوی جرسوم قهانت و مراری
- ۱۷ و اینست اسمای اولاد جرسوم لبنی و شمعی
- ۱۸ و اولاد قهانت ممرام و یصهار و حبیرون و عوزئیل
- ۱۹ اولاد مراری مصلی و موسی و اینند خاندانهای بنی
لیوی مطابق پدران ایشان
- ۲۰ از جرسوم لبنی پسروی یسح پسر وی زمه پسروی *
- ۲۱ یواح پسر وی عدر پسر وی زرح پسر وی یائزای
پسر وی
- ۲۲ اولاد قهانت عییناداب پسروی قورح پسر وی اسیر
پسر وی
- ۲۳ القانه پسروی و ابیاساف پسروی و اسیر پسروی *
- ۲۴ تنب پسروی اورئیل پسروی عوزیه و ساؤل پسروی *
- ۲۵ و اولاد القانه عیاسای و اخیمن

۲۶ اینست نسب نامه القانه اولاد القانه صوفاي پسروي

ونکت پسروي

۲۷ الیماب پسروي یروهام پسروي القانه پسروي

۲۸ واولاد سموئیل و سني نخست زاده واپه

۲۹ اولاد مراري مکلي لهني پسروي سمعي پسروي عوزا

پسروي

۳۰ سمعا پسروي هچمه پسروي مسایه پسروي

۳۱ و اینند اشخاصي که دأد بردسته هاي سروديان

در خانه خداوند بهی ازانکه صندوق آرام گرفت

مقرر کرد

۳۲ و پیش مسکن خیمه جماعت با سرود خدمت میگردند

تا وقتی که سلیمان خانه خداوند را در اورشلیم

بنا کرد و بهی ازان نوبت به نوبت به خدمت خود

می پرداختند

۳۳ و اینند اشخاصیکه با اولاد خود خدمت می نمودند از

اولاد بني قهاث هیمان سرانیده بن یوئیل بن سموئیل*

۳۴ بن القانه بن یروهام بن الییل بن توح

۳۵ بن صوف بن القانه بن نکت بن مسای

۳۶ بن القانه بن یوئیل بن عوزیه بن صفینه

۳۷ بن نکت بن اسمر بن ابیاساف بن قورح

۳۸ بن یسهار بن قهاث بن لیوی بن اسرائیل

۳۹ و برادر وی آساف که بدست راست وی می ایستاد

آساف بن برکیه بن سمع

- ۴۰ بن میکائیل بن بعسیه بن سلکیه
 ۴۱ بن اثلی بن زرج بن عدايه
 ۴۲ بن ایسان بن زمه بن سمعی
 ۴۳ بن یحش بن جوسوم بن لیوی
 ۴۴ و برادران ایشان اولاد مراری بدست چپ می ایستادند
 ایشان بن قیسی بن مبدی بن مارک
 ۴۵ بن مسیبه بن اسویه بن حلقیه
 ۴۶ بن امسی بن با نی بن سامر
 ۴۷ بن متلی بن موسی بن مراری بن لیوی
 ۴۸ و بنی لیوی برادران ایشان بهر خدایت مسکن خانه
 خدا مقرر بودند
 ۴۹ فاما اهورن و اولاد وی برسلج قربانی سوختنی و بر
 مذبح لبان میگذرانیدند و بهر کار قدس المثلث و
 برای تکثیر بنی اسرائیل موافق هراچه موسی بنده خدا
 فرموده بود مقرر بودند
 ۵۰ و اینند اولاد ایزدک الیمزار پسروی فنیستاس پسروی
 انی سوع پسروی
 ۵۱ یوقی پسروی عززی پسروی زرمیه پسروی
 ۵۲ سرایوش پسروی اسریه پسروی امیلوب پسروی
 ۵۳ صادق پسروی اشیمصص پسروی
 ۵۴ اما اینست مسکن وارانهای ایشان دریک پسرخ خود
 از اولاد اهورن از خاندهای بنی قنات ویرایه حصه
 اول ازان ایشان بود

- ۵۵ که حبرون را در زمین یهودا معه دهانش از هر طرف
پدیشان دادند
- ۵۶ فاما مزرعات شهر و دهانش را بکالیب بن یفونی دادند*
- ۵۷ و از شهرهای یهودا حبرون را که ملچاء بود و لبنه معه
دهانش و یتیر و استمورغ معه دهات آنها به اولاد
اهرون دادند
- ۵۸ و حیلبین معه دهانش و دبیر معه دهانش
- ۵۹ و هاسان معه دهانش و بیت شمس معه دهانش
- ۶۰ و از فرقه بنیامین جمع معه دهانش و الحث معه دهانش
و منا ثوث معه دهانش جمله شهرهای ایشان در همه
قبیله ها سیزده شهر بود
- ۶۱ و به اولاد قهاث که از ان خاندان و از ان فرقه که باقی
ماندند شهری چند از نصف فرقه یعنی از نصف فرقه
منسه از روی قرعه داده شد بعد ده شهر
- ۶۲ و به اولاد جرسوم خاندان به خاندان از فرقه یساکار
و از فرقه آسیر و از فرقه نفتالی و از فرقه منسه که
در هاسان بود سیزده شهر داده شد
- ۶۳ و به اولاد مراری خاندان به خاندان از فرقه رؤبن
و از فرقه جاد و از فرقه زبولون دوازده شهر از روی
قرعه داده شد
- ۶۴ و بنی اسرائیل این شهرها معه دهانش را به بنی لیوی
بخشیدند
- ۶۵ و از فرقه بنی یهودا و از فرقه بنی سمعون و از فرقه

- بنی بنیامین آن شهرهایی که بنام ایشان مذکور
است از روی قرعه به ایشان دادند
- ۶۶ و ما باقی اولاد خاندانهای قهاث از فرقه افرائیم شهری
چند در حدود ایشان داشتند
- ۶۷ و از شهرهای سلیمان را در کوه افرائیم معه
دهاتش و جزر را معه دهاتش به ایشان دادند
- ۶۸ و یاقنعام معه دهاتش و بیت حورون معه دهاتش *
- ۶۹ ایالون معه دهاتش جثرمون معه دهاتش
- ۷۰ و از نصف فرقه منسه عانیر معه دهاتش و بلعام معه
دهاتش از آن باقی ماندگان خاندان بنی قهاث بود *
- ۷۱ و به اولاد جرسوم از خاندان نصف فرقه منسه چولان
باسانی معه دهاتش و مستاروت معه دهاتش داده شد *
- ۷۲ و از فرقه یساکار قدس معه دهاتش و دابرت معه دهاتش
- ۷۳ و راموت معه دهاتش و مانیم معه دهاتش
- ۷۴ و از فرقه آسیر ماسال معه دهاتش و عیدون معه دهاتش *
- ۷۵ و حوقوق معه دهاتش و رحوب معه دهاتش
- ۷۶ و از فرقه نفتالی قدس جلیلی معه دهاتش و حمون
معه دهاتش و قریاثم معه دهاتش
- ۷۷ و به ما باقی اولاد سراری از فرقه زبولون رمونو معه
دهاتش و تابور معه دهاتش داده شد
- ۷۸ و درانطرف یردین نزدیکی یریشو بکنار مشرق یردین
از فرقه رؤین بصر پهابانی معه دهاتش و یسعه معه
دهاتش بدیشان داده شد

- ۷۹ قلیموت معده دهانش و میفعت معده دهانش *
- ۸۰ و از فرقه جاد راموت چلعادی معده دهانش و مکنائیم
معده دهانش
- ۸۱ و حسبون معده دهانش و یعزیر معده دهانش

باب هفتم

- ۱ و اینفل اولاد یساکار تولع و فوئه یاسوب و سمرون
چهار کس
- ۲ و اولاد تولع موزی رفایه و برئیل و اسمای یبسام
و سمونیل هکله ایشان سرداران خاندان پدر خود یعنی
تولع بودند پهلوانان ذوی الاقتدار ایام خود بودند که
مدد ایشان در مهل دارود به پیوست و دوشزار و ششصل
کس رسید
- ۳ و اولاد موزی یزرخیه و اولاد یزرخیه میکائیل و عوبدیه
و یونیل و یسیه پنج کس جمله سرداران
- ۴ و با ایشان طبقه بعد طبقه موافق خاندان آبا و اجداد
دسته های سوامیان برای جنگ بعد سی و شش کس
بودند چه زنان و فرزندان بسیار داشتند
- ۵ و برادران ایشان در همه خاندانهای یساکار پهلوانان
بودند هکله جمله ایشان در نسب نامه مشتاد و مفت
هزار محسوب شدند
- ۶ اولاد بنیامین بلع و بکرویل و یعیل سه کس
- ۷ و اولاد بلع اصبون و موزی و موزنیل و یریموت و عمیری
- D 1 رساله اول اخبار الایام

پنج کس سرداران خاندان آبا و اجداد خود پهلوانان
ذوي الاقتدار که در نسب نامه بيست و دو هزار و سي
و چهار کس محسوب شدند

۸. و اولاد بکر ز سپهر يوعاس واليعزر و اليومينا ي و عامري
و بربصرت و ابیه و عناثوت و آلامت اينهمه اولاد بگرفت *

۹. و عدد ایشان در نسب نامه طبقه بعد طبقه سرداران
خاندان آبا و اجداد خود پهلوانان ذوي الاقتدار بيست
هزار و دو صد کس بودند

۱۰. و اولاد يديعائيل بلهان و اولاد بلهان يهوس و بنيامين

و ايهود و کنعنه و زيشان و ترسييس و احيي ساهر *

۱۱. اينهمه اولاد يديعائيل سرداران خاندان آبا و اجداد
خود پهلوانان ذوي الاقتدار هفده هزار و دو صد کس
بودند مستعد جنگ و جدال

۱۲. سوفيم ليز و حوفيم اولاد عير موسيم اولاد آحير

۱۳. اولاد نفتالي يسمييل و جوني و يسر و سلوم پسران از
نسل بلهه

۱۴. اولاد منسه اسرائيل که او را زن نامنکوحه ارامي
وي زائيل و ماکير پدر جلعاد را نيز زائيل

۱۵. و ماکير خواهر سوفيم و حوفيم را (که نام خواهر
ایشان معکه بود) بنکاح خود در آورد و نام دوشم صلافحاد
اما صلافحاد دختری پند داشت

۱۶. و معکه زن ماکير پسري زائيل او را فرس ناميد
و نام برادر وي سرس بود و پسران دي اولام و رقم *

- ۱۷ و اولاد اولام بدان اینند اولاد جلعاد بن ماکیر
بن منسه
- ۱۸ و خواهر وی همولکت ایسهود و ابی عزز و مکله
را زائیل
- ۱۹ و اولاد سمیدع احمیان و سکم و لقتی و ابی عام
- ۲۰ و اولاد افرائیم سوتالچ و برد پسر وی و تحت پسر وی
و العاده پسر وی و تحت پسر وی
- ۲۱ و زاباد پسر وی سوتالچ پسر وی و عزز پسر وی و
العاد پسر وی که اهل جث متوطنان انزمین ایشان
را کشتند بسبب آنکه برای گرفتن مواشی ایشان توک
و تاز نمودند
- ۲۲ و افرائیم پدر ایشان تا مدت مدید در ماتم نشست
و برادرانش برای تسلی وی رسیدند
- ۲۳ و چون با زن خود خلوت نمود او حامله شد و پسر را
زائید که نام ویرا بریده خواند از آنرو که احوال
خاندان وی پریشان بود
- ۲۴ اما دختر وی سئیره بود که او بیت حورون نشیمی
و بالائی و او زن سئیره را بنا کرد
- ۲۵ و رفح پسر وی بود و رسف پسر وی و تلح پسر وی
و تن پسر وی
- ۲۶ و لعدان پسر وی عمیهود پسر وی البسامع پسر وی *
- ۲۷ نون پسر وی و موسوع پسر وی
- ۲۸ و املاک و مساکن ایشان بیت ایل معه دهانش و

بطرف مشرق نهران و بطرف مغرب جزر معه دهانش
و سکم معه دهانش تا به غزا معه دهانش

۲۹ و بر سر حد بنی منسه بیت سپان معه دهانش و
تغناک معه دهانش میچو و معه دهانش و دور معه
دهانش اولاد یوسف بن اسرائیل در اینها ساکن بودند *
۳۰ و اولاد آشیر یمنه و یسوه و یسوی و بریعه و سرح
خواهر ایشان

۳۱ و اولاد بریعه مبر و ملکئیل که اویدر ایدر زاویش بود *
۳۲ و مبر پدر یفلیط و سمر و حوثام و سوماه خواهر
ایشان بود

۳۳ و اولاد یفلیط فاشک و بصها و مسوات اینند
اولاد یفلیط

۳۴ و اولاد سامر اخی و روچه یسره و آرام
۳۵ و اولاد برادر وی هیلیم صوفج و یمنع و سیلس و عامال *
۳۶ اولاد صوفج سرح و حرنفر و سوعال و بیوی و یسره *
۳۷ بصر و مود و صا و سلسه و یسوان و بیوا

۳۸ و اولاد یشر یقونه فسقه و آرا
۳۹ و اولاد مولا آرح و حننهل و رصیا

۴۰ اینهمه اولاد آشیر بودند سرداران خاندان ابا و اجداد
خود برگزیدگان پهلوانان ذوی الاقتدار امیران کلان
و در نسب نامه مله مستعملان جنگ و جهاد ایست
و شش هزار کس بودند

باب هشتم

- ۱ اما بنیامین پدر بلع نخست زاده دوم اسمیل
سیوم اخرج
- ۲ چهارم نوحه پنجم رافا
- ۳ و اینند اولاد بلع ادار و جیرا و ابیهود
- ۴ و ابی سوع و نعمان و اخرج
- ۵ و جیرا و سفوفان و حورام
- ۶ و اینند اولاد اخود اینند سرداران آبار اجداد
ساکنان جبع و ایشانرا بمناعت بردند
- ۷ و نعمان و احمه و جیرا و ایشانرا برده پدر هوزا و
اچیود
- ۸ و از صغرائیم در زمین مواب بعد از مرخص کردن
ایشان فرزندی چند بوجود آمدن حوسیم و بعرا زنان
وی بودند
- ۹ و از خود من رن خود یوباب صبیبا و میسا و ملک
- ۱۰ و یعوس و سکیه و مره برای وی بوجود آمدند
اینند اولاد وی سرداران آبا و اجداد
- ۱۱ و از حوسیم محیطوب و الفاعل برای وی بوجود
آمدند
- ۱۲ و اولاد الفاعل عیبر و مسعام و سامل که او از خود
لود معه دهانش را بنا کرد
- ۱۳ بریعه و سمع که ایشان سرداران آبا و اجداد ساکنان
ایالون بودند و اهل جبت را دارند

- ۱۵ اخیو و ساسق و یزیموت
 ۱۶ و زبلیه و مراد و مادر
 ۱۷ و میکاکیل و یسقه و یوحا اولاد بریده
 ۱۸ زبلیه و مسولام و حزقی و حبر
 ۱۹ و یسمرای و یزلیاه و یوهاب اولاد الفامل
 ۲۰ و یاقین و ذکری و زبلی
 ۲۱ و الیمینای و صلیای و الیمیل
 ۲۲ و صلیه و برایه و سموت اولاد سمعی
 ۲۳ و یسفاک و عیبر و الیمیل
 ۲۴ و مبلون و ذکری و حادان
 ۲۵ و حننیه و صیلام و عنشوتیه
 ۲۶ یغلیه و فنوئیل اولاد ساسق
 ۲۷ و سمرای و سحریه و عثلیه
 ۲۸ و یعریسیمه و الهه و ذکری اولاد یروحام
 ۲۹ اینهمه سرداران آبا و اجداد طبقه بعد طبقه امیران
 بودند اینهمه در آورشلیم سکونت داشتند
 ۳۰ و بانای جبعون در جبعون ساکن بود که نام زن وی
 مهکه بود
 ۳۱ و عیدون نسبت زاده وی و صور و قیس و بدل و
 ناداب
 ۳۲ و جلدور و اخیوب و ذاکور
 ۳۳ و مقلوت پلور سمیه و ایشان در آورشلیم با برادران
 خود در بروی یکی یگر سکونت داشتند

۳۳ و نیز پدر قیس بود و قیس پدر ساؤل و ساؤل
پدر یونانان ملکیمسوع و ابی ناداب و اسبیل بود
۳۴ و مریب بعل پسر یونانان بود و مریب بعل پدر
میکه بود

۳۵ و پسران میکه فیشون و ملک و تاریخ و آهاز
۳۶ و آهاز پدر یهو عاده و یهو عاده پدر هالمت و از ماوت
و زمري بود و زمري پدر موصا
۳۷ و موصا پدر بنجه رافه پسر وي بود العاسه پسر وي اصیل
پسر وي

۳۸ و اصیل شش پسر داشت که اینست اسمای ایشان
مرز یقام نخست زاده و یسمامیل و سعویه و هو بدیه
و هانان اینهمه پسران اصیل بودند
۳۹ و اینند پسران همسق برادر وي اولام نخست زاده
دویم یعروم سیرم الیغلط

۴۰ و اولاد اولام یهووانان دوي الاقتلار کان گش بودند
و پسران و نپیروگان بسیار بعد یکصد و پنجاه داشتند
اینهمه از اولاد بنیامین بودند

باب نهم

۱ همچنین تمامی بنی اسرائیل از روي نسب نامه
میسوب شدند و اینک در دفتر پادشاهان اسرائیل
و یهوها که بسزای گناه خورده در بابل به اسیری رفتند
مندرج شدند

- ۲ اما ساکنانی که اول در وطن و شهرهای خود مقیم شدند اسرافیلی گاهنان بنی لیوی و نقیم بودند
- ۳ و بعضی از بنی یهودا و از بنی بنیامین و از بنی افرائیم و از بنی منسسه در اورشلیم ساکن شدند
- ۴ عوئای بن عمیئود بن عامری بن اسری بن بالی از اولاد فرس بن یهودا
- ۵ و از بنی سملون مسایه بنست زاده و اولاد وی
- ۶ و از اولاد زرح یعوئیل و برادران ایشان ششعل و نودکس
- ۷ و از بنی بنیامین سلوء بن مسولام دودویه بن حسنوا*
- ۸ و یبنیاه بن یروحام و ایله بن عوزی بن سکری و مسولام بن سغطیه بن رعوئیل بن یبنیاه
- ۹ و برادران ایشان موافق نسب نامه نهصد و پنجاه و شش کس اینهمه سرداران آبا و اجداد در خانان پدران خود بودند
- ۱۰ و از گاهنان یلعیه و یاریب و یاکین
- ۱۱ و عزریه بن حلقیه بن مسولام بن صادوق بن مزایوت بن احمطوب کار فرمای خانه خدا
- ۱۲ و مدایه بن یروحام بن فسمور بن ملکیه و معسای بن مدئیل بن یحزیره بن مسولام بن مسلیحیت بن امیوه
- ۱۳ و برادران ایشان سرداران خانان آبا و اجداد خود یک هزار و هفتصد و شصت و شش پهلوانان ذری الاقتدار برای خدمت خانه خداوند

- ۱۴ و از بنی لیوی سمعیه بن حسب بن مزیقام بن
حسبیه از اولاد مراری
- ۱۵ و بقی بقر حرس و جلال و متیمه بن میگا بن ذکری
بن آساف
- ۱۶ و عوبیده بن سمعیه بن جلال بن یهوئون و برکه
بن آساف بن القانه که او در دهات نطوفانیان ساکن بود*
- ۱۷ و سلوم و مقرب و طلمون و احممان و برادران ایشان
حاجبان بودند سلوم سرهنگ ایشان بود
- ۱۸ (که بیشتر در دروازه شاهي بطرف مشرق می بودند)
ایشان مطابق نوبه های بنی لیوی در بانی می کردند*
- ۱۹ و سلوم بن قوری بن ابیاساف بن قورح و برادران وی
از خاندان پدرش یعنی اولاد قورح بر ادای خدمت
مقدم بودند که پاسبان درهای مسکن می بودند
و پدران ایشان که بر فوج خداوند امیر بودند پاسبانی
مداخل می نمودند
- ۲۰ و فیهاس بن الیمعاز در ایام پیشین سرهنگ ایشان
بود و خداوند با وی می بود
- ۲۱ و نکریه بن مسلمیه حاجب دروازه خیمه جماعت بود*
- ۲۲ اینهمه بعد در صل و دوازه کس بکار در بانی در
آستانه نامزد شدند در دهات خود مطابق نسب نامه
مستجاب شدند که ایشان را داود و سموئیل بکار
مقرر می کردند
- ۲۳ بنا بران هم ایشان و هم اولاد ایشان به در بانی
رساله اول اخبار الایام E 1

خانه خداوندی یعنی خانه مسکن نوبه به نوبه
مقرر بودند

۲۴ حاجبان از چهار طرف بودند سوی مشرق و مغرب
و شمال و جنوب

۲۵ و برادران ایشان که در دهات خود بودند بعد هفت
روز نوبه به نوبه می‌رسیدند تا با ایشان باشند*
۲۶ چه آن چهار کس از بنی لیوی که در بان باشی بودند
برپاس خود می‌ماندند و حیره ها و خزانه خانه خدا
را پاسبانی میکردند

۲۷ و گرداگرد خانه خدا شب را بسر می‌بردند از آنرو که
این پاسبانی به ایشان محول شد و هر شب درها را
می‌کشادند

۲۸ و بعضی از ایشان را ظروف خدمت محول بود تا به
تفصیل بیارند و به برند

۲۹ و بعضی از ایشان به پاسبانی ظروف و همه اسباب
مقدس و آرد خالص و می و روغن و لبن و ادویات
مقرر بودند

۳۰ و بعضی از اولاد کاهنان از ادویات مطهر می‌ساختند*
۳۱ و متشبه یکی از بنی لیوی که نخست زاده سلوم قورحی
بود بر هر چه در مامی تا به پخته می‌شد مقرر بود

۳۲ و بعضی از برادران ایشان از اولاد قهاث بر نان
تقید می‌مقرر بودند تا هر روز سمیت آماده کنند

۳۳ و اینند سراینده گان سرداران آبا و اجداد بنی لیوی

در حجره ها خالي از كارهاي ديگر بودند چه شب
و روز بكار خود مي پرداختند

۳۴ اين بزرگان بني ليوي طبقه بعد طبقه منصوب دار
بودند در اورشلیم ساکن بودند

۳۵ يعقوب بن هاشم جبعون ساکن جبعون بود كه نام زن
وي مکه بود

۳۶ و عبدون پسر نخست زاده وي و صور و قيس و
بعل و نير و ناداب

۳۷ و شدور و احيوب و ذكريه و مقلوث

۳۸ و مقلوث پدر سمعان و ايشان نوز با برادران خود
در اورشلیم رو بروي يکديگر ساکن بودند

۳۹ و نير پدر قيس بود و قيس پدر ساؤل و ساؤل پدر
يونان و ملکيسوع و ابي ناداب و اسبال

۴۰ و پسر يونان مريب بعل و مريب بعل پدر ميکه
۴۱ و پسران ميکه فمشون و ملک و تربع و آحاز بود

۴۲ و آحاز پدر يعره يعره پدر عالمث و ازماوث و رمري
بود و رمري پدر موصا

۴۳ و موصا پدر نبعه و رفايه پسر وي و العاسه پسر وي
و آصيل پسر وي

۴۴ و آصيل شش پسر داشت كه اينست آسماي ايشان
مزيقاه و بگرو و بساميل و سعريه و عوبديه و

حانان اينند اولاد آصيل

باب دهم

- ۱ اما فلسطیان با بنی اسرائیل جنگ کردند و مردان اسرائیل پیش فلسطیان گریختند و در کوه ظلموع کشته شدند
- ۲ و فلسطیان ساؤل و پسرانش را تعاقب کردند و فلسطیان یونائان و ابی ناداب و ملکیموع پسران ساؤل کشتند
- ۳ و ساؤل در جنگ سست می شد و تیراندازان وی را زدند و از تیراندازان زخم کاری یافت
- ۴ پس ساؤل سلاح دار خود را فرمود که شمشیر خود را بکش و در من فرو کن ، مادا که این نامشعنوان رسیده مرا بخوره گفتند اما سلاح دار وی ابا نمود چه بسیار ترسید بنا بران ساؤل شمشیری را گرفته بر نوک آن افتاد
- ۵ و سلاح دار چون دید که ساؤل مرد او نیز بر نوک شمشیر خود افتاد و مرد
- ۶ همچنین ساؤل با سه پسر و همه اهل خانه خود مرده
- ۷ و همه مردان اسرائیل که در وادی بودند چون دیدند که ایشان گریختند و آنکه ساؤل و پسرانش مقتول شدند شهرها را واکشاشه گریختند و فلسطیان درآمده در آنها ساکن شدند
- ۸ و روز دیگر چون فلسطیان برای لوت کشته گان رسیدند ساؤل و سه پسرش را در کوه ظلموع کشته یافتند

- ۹ و او را برهنه کرده سر و سلاح ویرا گرفته در اطراف
و جوانب زمین فلسطیان فرستادند تا در بتخانه ها
و در میان قوم از این واقعه ندا کنند
- ۱۰ و سلاح ویرا در بتخانه خود نهادند و سر ویرا در خانه
داجیون آویختند
- ۱۱ و چون ساکنان یابیس جلعاد اطلاع یافتند از آنچه
فلسطیان با ساؤل کردند
- ۱۲ پس همه دلاوران برخاستند و لاش ساؤل و لاشهای
پسران ویرا برداشته به یابیس رسانیدند و استخوانهای
ایشانرا زیر درخت شاه بلوط در یابیس مدفون کردند
و تا هفت روز روزه داشتند
- ۱۳ همچنین ساؤل هکشته شد بسزای آنکه از خداوند
یعنی از کلام خداوند که فرموده بود محفوظ نداشته
تجاوز نمود و بسزای آنکه با اشنای جن مشورت
کرد و از او استفسار نمود
- ۱۴ و از خداوند استفسار نه نمود بنابراین ویرا سیاست
رسانند و پادشاهی را به داود بن یسی موصول کرد *

باب یازدهم

- ۱ پس تمامی بنی اسرائیل پهلش داود در هبرون جمع
شدند و گفتند اینست ما استخوان و گوشت نوحستیم*
- ۲ و در ایام سابق نیز وقتی که ساؤل پادشاه ما بود خروج
و دخول بنی اسرائیل بدست تو بود و خداوند خدای

- ۱ تو ترا گفت که قوم من اسرائیل را تو خواهی چرانید
 و تو بر بنی اسرائیل امیر خواهی بود
- ۲ لهذا تمامی مشایخ اسرائیل پیش پادشاه در حبرون
 حاضر شدند و داود در حبرون با ایشان در حضور
 خداوند عهدی بست و داود را به پادشاهی اسرائیل
 مسح نمودند مطابق کلامی که خداوند به ساطت
 بموئیل فرموده بود
- ۳ و داود با تمامی بنی اسرائیل روانه اورشلیم شد که
 مراد از یروش است که یروشیاں ساکن زمین در اینجا
 می بودند
- ۴ و اهل یروش داود را گفتند که در اینجا داخل نخواهی
 شد فاما داود قلعه صیئون را که مراد از شهر داود
 است بتصرف در آورد
- ۵ و داود گفت اول کسی که یروشیاں را بزند سردار
 و امیر خواهد شد و یواب پسر سرویه اول حمله کرد
 و سردار گردید
- ۶ و داود در قلعه ساکن شد بنابراین آنرا به شهر داود
 مسمی گردانیدند
- ۷ و شهر را از هر طرف یعنی از ملوه بهر طرف بنا کرد
 و یواب ما باقی شهر را تعمیر نمود
- ۸ همچنین داود تربیت می یافت چه خداوند افواج
 با وی می بود
- ۹ اما اینند زبده بهلوانانی که در خدمت داود بودند

که خود را با وی و با تمامی بنی اسرائیل در سلطنتش
تقویت دادند تا او را مطابق کلامی که خداوند
در باره اسرائیل گفته بود پادشاه گردانند

۱۱ اینست مدد پهلوانانی که در خدمت داود بودند
یاسایعام مرد حکمونی سرداران او با سنان بر سیصل
کس حمله کرد که ایشان بیکبارگی کشته گشتند

۱۲ و بعد از وی الیعازار بن دودو احویی که از یکی از
سه پهلوان بود

۱۳ او با داود در فلسطین بود و فلسطین در آنجا بقصد
جنگ مجتمع بودند در قطعه زمینی که پرازجو بود
و قوم از پیش فلسطین گزینختند

۱۴ و ایشان در آن زمین جا گرفته رهائی دادند و فلسطین
را کشتند و خداوند لچانی عظیم به ایشان بخشیده

۱۵ اما سه کس از آن سی سردار سوی کوه پیش داود در غار
مدولام رفتند و فلسطین در وادی رفائیم خیمه زدند*

۱۶ و داود در آنوقت در حصص بود و در آنوقت بیت لحم
لشکرگاه فلسطین بود

۱۷ و داود رغبت نموده گفت که اگر کسی از چاه بیت
لحم که نزدیک دروازه است مرا آب بخوراند چو خوش

۱۸ و آن سه کس خود را بر فوج فلسطین زده آب از چاه
بیت لحم که نزدیک دروازه بود کشیدند و همراه برده
پیش داود رسانیدند اما داود از خوردن آن ابا نمود

و به دستور خداوند ریخت

- ۱۹ و گفت که ای خدا حاشا که مرتکب این امر شوم
آیا خون این سه کس را که جان خود را فدا کردند
من بخورم از آن روز که با خطر جان آورده بودند پنهان
از خوردنش ابا نمود این اعمال از آن سه پهلوان سرزد
۳۰ و ابی ساه برادر یوآب بر دو کس دیگر فایق بود و او
بمقابل سیمصد کس سنان برداشت و ایشانرا کشته در میان
آن سه کس از نامور شد
- ۲۱ از آن سه برادر کس دیگر سرفراز گشت لهذا سردار ایشان
گردید فاما به آن سه کس اولین نرسید
- ۲۲ و بنایه بن یهو یاده بن پهلوان قبضه ای عجیب الاعمال
بود دو مرد سوابی شیر آسا را کشت و در اثنای راه
شیر را در موسم برف در مخانی کشت
- ۲۳ و او مرد مصری را که طویل القد بود به اندازه پنج
ذرع و سنائی مانند ستون جولاه در دست داشت و او
با چوبی نزد وی رفته سنان را از دست وی گرفت و او
را از سنان خودش کشت
- ۲۴ این اعمال از بنایه بن یهو یاده سرزد و در میان سه
پهلوان نامور شد
- ۲۵ از آن سه کس عظیم تر بود اما به آن سه کس اولین
نرسید و داود او را امیر غلامان خاص گردانید
- ۲۶ و اینند پهلوانان افواج عساکر برادر یوآب السحاکان بن
دودو بیت لیس
- ۲۷ و در وقت حروبی حیلان فلونی

- ۲۸ مېرا بن عقیس تقو عی ابي مزر عنشوني
 ۲۹ سبقي حوسائي ميلاي احوهي
 ۳۰ حرای نطوفائي حمل بن بنده نطوفائي
 ۳۱ ایشاي بن ریبای جمعی از بني بدیامین بنابه فرهادولي *
 ۳۲ حورای از جویهای جعس ابي ثیل مرهائي
 ۳۳ عزماوت بترومي اليثما سعلبوني
 ۳۴ اولاد هاسیم جزوني یوناثان بن ساجي مراري
 ۳۵ آحي آم بن ساکار حراري اليفل بن اور
 ۳۶ حمير مکيرائي احیه فلولي
 ۳۷ حصرو کوملي نحرای بن ازبای
 ۳۸ یوئیل برادر زانان مبحار بن هجري
 ۳۹ سلق ممولي نحرای بشيروني سلحدار یوآب پسر صوريه *
 ۴۰ هميرایشري جاریب یثري
 ۴۱ اوره حنتي راباد بن احاي
 ۴۲ عدینا بن سیزا مرد روئني کدار سردار بني روئن
 بود و سي کس باخود داشت
 ۴۳ حنان بن معکه و یوسافاط مثني
 ۴۴ موزیا استراني سامع و یعیئیل اولاد حوئام مردعيري *
 ۴۵ یديعائیل بن سمري و یوحا برادر وي مرد تيصي *
 ۴۶ الیعیل متوي و یریبای و یوسویه اولاد النعم و
 ویشمه مرابي *

۴۷ الیعیل و صوبیل و یعیئیل مرد مصوبیائي

تمامی اهل زمین را براین مذبح بزرگ بگذران و همه
خون قربانی سوخته‌نی و همه خون ذبیحه را بران بهاش
و مذبح مسین برای من باشد تا استفسار نمایم
۱۶ همچنین اوریه کاهن مطابق هر آنچه پادشاه آحاز فرمود
بعمل آورد

۱۷ و پادشاه آحاز کتاره‌های سکون‌ها را برید و حوض را
از آنها برداشت و دریایچه را از کوه‌های مسین که
زیران بود فرود آورد و بر فرش سنگی نهاد

۱۸ و سایه بان سمیت را که در خانه ساخته بودند و راه
دخول پادشاه از بیرون برای خاطر پادشاه آسور
از خانه خداوند گردانید

۱۹ اما مابقی اعمال آحاز و هر چه بفعل آورد آیا در
رساله سرگذشت پادشاهان یهودا مذکور نیست

۲۰ و آحاز با پدران خود خشمیده در شهر داود با پدران
مذفون گشت و حزقیا پسرش بجای وی جلوس نمود

باب هفتم

۱ در سال دوازدهم آحاز پادشاه یهودا موسیع بن ایله
در سمریه جلوس نمود و نه سال بر بنی اسرائیل
پادشاهی کرد

۲ و او آنچه در نظر خداوند ناشایسته بود بعمل آورد
اما نه چون پادشاهان اسرائیل که قبل از وی
بودند

۱۴ اینفل اولاد جاد سرداران فوج کمترین ایشان روزی باشی
و کلانتر ایشان همین باشی بود

۱۵ همین اند که سانی که در ماه اول از یرین مهور نمودند
و قتی که آن جوی از کناره ها بهر طرف فیضان می شد
و همه باشندگان وادیها را بسوی مشرق و بسوی
مغرب منهدم کردند

۱۶ و بعضی از بنی بنیامین و از بنی یهودا پیش دارد
در حصص رسیدند

۱۷ و داود به استقبال ایشان رفت و با ایشان به تکلم در
آمد که گفت که هرگاه شما از روی دوستی به مددگاری
من رسیده باشید من دلبسته شما خواهم گردید لیکن
هرگاه بقصد تسلیم کردن من به دشمنان رسیده باشید
زیرا که در دست من خیانتی نیست خدای پدران ما
غور کند و تنبیه نماید

۱۸ پس روح حماسی را که سرسرداران بود فرا گرفت
و گفت که ای داود ما از توئییم و ای بن یسی ما از طرف
توئییم ترا سلامت باد و انصار ترا سلامت باد
زیرا که خدای تو ترا نصرت می بخشد پس داود ایشان
را اقبال نموده به سرداری فوج نامزد گردانید

۱۹ و بعضی از بنی منسه با داود پیوستند و قتی که با فلسطین
بمقابل ساؤل به جنگ موفقت لیکن ایشانرا مددگاری
نکردند از آنرو که امرای فلسطین مشورت نموده او
را رخصت دادند و گفتند که با ساؤل مخدوم خود

- خواهد پیوست و ما را در خطر جان خواهد انداخت *
- ۲۰ متوجه صقلاچ می شد که از بنی منسه هلنه و یوزاباد و یدیعیل و میکائیل و یوزاباد و الیهو و صلمای مین باشیان بنی منسه بوی گردیدند
- ۲۱ و داود به مقابل طایفه مددگاری کردند چه همه پهلوانان ذویالافتداری سرداران لشکر بودند
- ۲۲ زیرا که دران هنگام انصار پیش داود هر روز می رسیدند تا فوجی مهظیم گردید مانند فوج خدا
- ۲۳ اینست مددجویهای مردان مستعد جنگ که به جبرون نزد داود رسیدند تا مطابق کلام خداوند سلطنت ساوعل را بطرف وی گردانند
- ۲۴ از بنی یهودا ارباب شهر و سنان شش هزار و شصت و یکس مستعد جنگ بودند
- ۲۵ از بنی سمعون پهلوانان ذویالافتداری جنگی هفت هزار و یکصد کس
- ۲۶ از بنی لوی چهار هزار و شصت کس
- ۲۷ و یهویداع سردار بنی اشرون بود و سه هزار و هفتصد و یکس باری بودند
- ۲۸ و صادوق جوانی ذوالافتداری و از ناندان پدر وی بیست و دو کس سردار بودند
- ۲۹ و از بنی بنیامین خویشان ساؤل سه هزار کس زیرا که اغلب ایشان پیشتر در پاسبانی خانه ساؤل مشغول می بودند
- ۳۰ و از بنی افرائیم بیست هزار و هشتصد و یکس پهلوانان

- ذری‌الافتداری در خاندان پدران خود نامور
- ۲۱ و از نصف فرقه منسه هجده هزار هریک بنام خود مرقوم شده تا رسیدن داور را پادشاه گردانند
- ۲۲ و از بنی یساکار صاحبان تل بهر روزگار که مصلحت بنی اسرائیل را میدانستند سرداران ایشان دودل کس و همه برادران ایشان محکوم حکم ایشان بودند
- ۲۳ از زبولون کسانی که لایق معرکه و صف آر بودند با همه آلات جنگ پیشاه هزار کس که قائم‌الصف و دودل بودند
- ۲۴ و از نفتالی یک هزار سردار و سی و هفت هزار کس، ارباب سپر و سنان با ایشان بودند
- ۲۵ و از بنی دان بیست و هشت هزار و ششصد کس مستعد جنگ بودند
- ۲۶ و از آسیر لایق رزم و قائم‌الصف چهل هزار
- ۲۷ و در انطرف یزدین از بنی رابین و بنی جاد و از نصف فرقه منسه با انواع اسباب جنگ برای معرکه یکصد و بیست هزار کس
- ۲۸ اینهمه مردان جنگی که قائم‌الصف بودند بهمان دودل به حبرون رسیدند تا داور را به پادشاهی تمامی بنی اسرائیل مقرر کنند و ما باقی بنی اسرائیل نیز همه به پادشاهی داور یکدل بودند
- ۲۹ و در اینجا با داور تا هر صه سه روز به اکل و شرب مشغول می‌بودند چه برادران ایشان برای ایشان اسباب مهیا کردند

۳۰ و کسانیکه نزدیک ایشان بودند یعنی در حوالی یساکار
و زبولون و نفتالی بر خورها و شترها و اسبها و گاوها نان
و گوشت و آرد و قرص های انجیر و خوشه های انگور
و می و روغن و گاوها و گوسفندان برادران آوردند زیرا که
در اسرائیل خروشتالی بود

باب سیزدهم

۱ و داود با مهن باشوان و یوز باشیان و با هر یک سوار
مشورت نمود

۲ و داود همه جماعت بنی اسرائیل را گفت که اگر
اراده شما و پسندیده خداوند خدای ما باشد به اطراف
و جوانب نزد برادران خود که در تمامی زمین اسرائیل
باقی هستند و با ایشان نزد کاهنان و بنی لیری نیز
که در شهرها و حوالی ایشان میباشند بفرستیم تا نزد
ما مجتمع شوند

۳ و صندوق خدای خود را نزد خود باز داریم چه در
ایام ساؤل از آن استفسار نکردیم

۴ و تمامی جماعت بدین رای متفق السلام گشتند
چه این امر منظور نظر تمامی قوم بود

۵ لهذا داود تمامی بنی اسرائیل را از سمیعور مصری
تا بن حول حماث فراهم آورد تا صندوق خدا را
از قریت یعاریم بیارند

۶ و داود با تمامی بنی اسرائیل تا به بعله یعنی به قریت

۶. بکاریم که از بنی یهودا بود روانه شد تا صندوق
خداوند خدا را که در میان کروبیان می باشد
که نام وی بران خوانده می شود از اینجا به برن *
۷. و صندوق خدا را بر ارا به نو از خانه ای ناداب
بردند و عوزا و احمیر ارا به چی بردند
۸. و داود با تمامی بنی اسرائیل با قوت تمام نواختند
با سرودها و ستارها و بربطها و تنبورها و دفها
و کرناها پیش خدا می نواختند
۹. و چون به شرم گاه رسیدند عوزا دست
خود را برای گرفتن صندوق دراز کرد از آن رو که
گاوها حرکت دادند
۱۰. و خشم خداوند بر عوزا مشتعل شده او را زد
بسزای آنکه دست خود را بر صندوق نهاد و در اینجا
پیش خدا مرد
۱۱. و داود دلگیر شد بسبب آنکه خداوند بر عوزا
حمله کرده بود لهذا امکان به فرص عوزا مسمی
گشت چنانچه تا امروز موجود است
۱۲. و داود در اینجا از خدا هراسان شد و گفت که
صندوق خدا را چگونه نزد خود بیارم
۱۳. ازان سبب داود صندوق را نزد خود بشهر داود
نرسانید لیکن يك طرف بخانه عوبید ادرم
جثی بود
۱۴. و صندوق خدا با امل خانه عوبید ادرم در خانه

وي تا ملت سه ماند و خداوند اهل خانه موبدل
ادوم را و هرچه از ان وي بود برکت بخشيد

باب چهاردهم

- ۱ اما حيرام پادشاه صور رسولان با چوب صنوبر و
معماران و نجاران نزد داود فرستاد تا خانه برای
وي بسازند
- ۲ و داود دريافت كه خداوند ويرا به پادشاهي بني
اسرائيل مقرر كرده است زيرا كه سلطنتش بسبب
قوم وي بني اسرائيل ارتقا يافته بود
- ۳ و داود زنان ديگر در اورشليم گرفت و براي داود
پسران و دختران ديگر بوجود آمدند
- ۴ و اينست اسمي فرزندان ي براي ي در اورشليم
بوجود آمدند سموع و سوباب ناثان و سليمان
و يجار و اليسوع و الفاظ
- ۵ و نرجه و نشج و يافيع
- ۶ و اليساع و بعل يادع و اليغالط
- ۷ و چون فلسطين خبر شنيدند كه داود به پادشاهي
تساعي بني اسرائيل مسمي شده است همه فلسطين براي
جست و جوي داود روانه شدند و داود اين خبر شنيد
متوجه ايشان شد
- ۸ و فلسطين رسیده در وادي رفائيم منتشر شدند
- ۹ و داود از خدا استفسار نمود و گفت كه آيا متوجه

فلسطیان شوم و تو ایشانرا بدست من می سپاری و
خداوند ویرا گفت متوجه شو زیرا که ایشانرا بدست
تو می سپارم

۱۱ پس به بعل فراعیم رسیدند و داود ایشانرا درانجا
مستعزم کرد پس داود گفت که خداوند بر دشمنان
من بواسطت دست من حمله نموده است چون
حمله آنها بنابران امکان را به بعل فراعیم میدی
گردانیدند

۱۲ و چون بتهای خود را درانجا گنجاشتند داود فرمود
تا آنها را سوختند

۱۳ و فلسطیان بار دیگر دران وادی منتشر شدند

۱۴ لهذا داود بار دیگر از خدا استفسار نمود و خدا
ویرا گفت که متوجه ایشان مشو از ایشان روگردانیده
رو بروی درختان توت بر ایشان حمله کن

۱۵ و هرگاه آواز رفتاری بر سر درختان توت بشنوی متوجه
جنگ شو زیرا که خدا پیش تو برای شکستن فوج
فلسطیان روانه شده است

۱۶ و داود چنانچه خدا ویرا فرموده بود بعمل آورد
و فوج فلسطیان را از جمیعون تا به جازر مستعزم
گردانیدند

۱۷ و شهره داود در همه ممالک منتشر گشت و خداوند
خوف ویرا بر همه ممالک مستولی گردانید

G رساله اول اخبارالایام

باب پانزدهم

- ۱ و داود خانه‌ها را برای خود در شهر داود ساخت و
مکانی را برای صندوق خدا تیار نموده خیمه را برای
آن برپا نمود
- ۲ و داود گفت که صندوق خدا را جز بنی لوی کسی
نباید برداشت چه خداوند ایشانرا برگزیده است تا
صندوق خدا را بردارند و پیش وی تا ابدالابد
خدمت بجا آرند
- ۳ و داود تمامی بنی اسرائیل را در اورشلیم فراهم آورد
تا صندوق خداوند را بمکانی که برای آن تیار نموده
بود برسانند
- ۴ و داود اولاد اهرن و بنی لوی را جمع کرد
- ۵ از بنی قهات اورشیل سردار و از برادرانش یکصد و
پنجاهت کس
- ۶ از بنی مراری مسایه سردار و از برادرانش دویست
و پنجاهت کس
- ۷ از بنی جبرسون یوئیل سردار و از برادرانش یکصد
و سی کس
- ۸ از بنی الیصافان سمعیاه سردار و از برادرانش دو
صد کس
- ۹ از بنی جبرون الیشیل سردار و از برادرانش شصت و یک کس
- ۱۰ از بنی سوزائیل مبیناداب سردار و از برادرانش یکصد
و دوازده کس

- ۱۱ و داوود صادق و ایماندار کاهنان و بنی لوی یعنی
اورئیل و هسایه و یوئیل و سمعیه و الیهیل و عییناداب
را طلبید
- ۱۲ و ایشانرا گفت هکده شما سرداران بزرگان بنی لوی
هستید خود را و برادران خود را تقدیس نمائید تا
صندوق خداوند خدای اسرائیل را بکافی هکده برای
آن تیار نموده ام برسانید
- ۱۳ زیرا که بسبب آنکه در ابتدا چنین نکردیم خداوند
خدای ما بر ما حمله نموده بسزای آنکه برسم معود
او را نچسبستیم
- ۱۴ بنابراین کاهنان و بنی لوی خود را تقدیس نمودند
تا صندوق خداوند خدای اسرائیل را بردارند
- ۱۵ و اولاد بنی لوی چنانچه موسی فرمود حسب الشکم
خداوند چو بهما را بردوش نهاده صندوق خدا را
برداشتند
- ۱۶ و داوود سرداران بنی لوی را فرمود که برادران خود را
به سرود نامزد کنند با سازها یعنی ربابها و ستارها
و سنجها بشوازند و از خوشی اواز برآرند
- ۱۷ پس بنی لوی همچنان بنی یوئیل و از برادرانش آساف بن
برکیه و از اولاد سراری برادران ایشان ایشان بن قوسایه
را نامزد کردند
- ۱۸ و با ایشان برادران ایشانرا در درجه دوم ذکریه و بین
و یعزئیل و سمی را موت و یحییئیل و هرنی و الیاب

- و بنایه و معسیه و متشمیه و الیفلی و مقنیه و عوبیل
 ا دوم و یعیلیل حاجیان را
 ۱۹ همچنین همیان و آساف و ایشان سرانیده گان مقرر
 شدند تا سنجیهایی برلچین را بنوازند
 ۲۰ و ذمکریه و یعیلیل و سمی را موت و یعیلیل و صولی
 و الیماب و معسیه و بنایه بریطها به ملا موت نواختند*
 ۲۱ و متشمیه و الیفلی و مقنیه و عوبیل ا دوم و یعیلیل و
 صزیه ستارها به سمینیت در زمین کمال نواختند
 ۲۲ و گنیه سرودار بنی لیموی به سرود نامزد شدند چه سرودیان
 را تعلیم می داد از انرو که صاحب فن بود
 ۲۳ و برکیه و القانه حاجیان صندوق بودند
 ۲۴ و سبنیه و یسوساف و نشنیل و عماسای و ذکریه و
 بنایه و الیعزر گاهنان پیش صندوق خدا گزنا می نواختند
 و عوبیل ا دوم و سبنیه حاجیان صندوق بودند
 ۲۵ پس داود با مشایخ بنی اسرائیل و سمن باشیان به
 خورشودی متوجه شدند تا صندوق عهد نامه خداوند را
 از خانه عوبیل ا دوم برآرد
 ۲۶ و چون خدا بنی لیموی را بکه حامل صندوق عهد نامه
 خداوند بودند باری کرد هفت گوساله و هفت قوچ را
 ذبح نمودند
 ۲۷ و داود با همه بنی لیموی بکه حامل صندوق بودند و
 سرانیده گان و گنیه مسلم سرودیان همه کتانی پوشیده
 بود داود نیز ایفود کتانی در برداشت

۲۸ بنی‌منظور تسامی بنی اسرائیل به های و موی و به آواز
کونا و نفیرها و سنجها و بربطها و ستارها نوازان صندوق
عهد نامه خداوند را برداشتند

۲۹ و چون صندوق عهد نامه خداوند بشهر داود داخل
می شد میکیل دختر ساؤل از دریچه می نگریست و
پادشاه داود را دید که می رقصید و می نواز و او
را در دل حقیر شمرد

باب شانزدهم

۱. همچنین صندوق خدا را باز رسانیده در میان خیمه
که داود برای آن ساخته بود جای دادند و قربانیهای
سوختنی و سلامتی پیش خدا گذرانیدند
- ۲ و داود از گلهای قربانیهای سوختنی و سلامتی
فراغت یافته بنام خداوند بر خلق دهای خور خواند
- ۳ بهر يك از بنی اسرائیل خواه مرد خواه زن بهر نفر يك
نان و پارچه گوشت و بادیه می داد
- ۴ و بعضی از بنی لوی را مقرر کرد تا پیش صندوق
خداوند خدمت نمایند و اخبار بنویسند و حمل
و سپاس خداوند خدای اسرائیل را بجا آرند
- ۵ آساف سردار و بعد از دهنریه یعیمل و سمی راسوت
و یعیمل و ششیه و الیماب و بنایه و موبید
ادوم و یعیمل با بربطها و ستارها اما آساف سنجها
می نواخت

- ۶ بنایه نیز و اعترافیل کاهنان دایم الایام پیش صندوق
مهل نامه خدا کرنا می نواختند
- ۷ پس درانروز آورد این مزمور اول را در شکرگزاری
خداوند بدست آساف و برادرانش سرود
- ۸ خداوند را شکر کنید اسمش را بشرائیل از افعالش
دومیان قبائل شهرت دهید
- ۹ سرود پیش وی اسرائیل زبهر پیش وی بشرائیل در
همه اعمال همیشه غور کنید
- ۱۰ و بنام مقدس وی فخر نسائید طالبان خداوند خوشدل
باشند
- ۱۱ خداوند و قوت ویرا جویا باشید چهره ویرا پیوسته
طالب باشید
- ۱۲ از عجبایی که ظاهر کرده است از معجزات از احکام
زبانش یاد آرید
- ۱۳ ای ذریه بنده وی اسرائیل ای اولاد یعقوب
برگزیده تان
- ۱۴ او خداوند خدای ما است قضایای وی بر تمامی زمین
موجود است
- ۱۵ علمی الوام از عهد وی یاد آرید سخنی که تا هزار طبقه
فرمود
- ۱۶ از عهدی که با ابراهام بست و از سوگندی که با اسحاق
یاد آورد

- ۱۷ و همان را با یعقوب بطریق قانون و با اسرائیل به پیمان
ابدائی موکد کرد
- ۱۸ بدینصورت که زمین کنعان را بتو میدهم که از روی
قسمت میراث شما گشته است .
- ۱۹ و قتیکه قلیل بودید طایفه جزوی و دران غربت و رزیدید
۲۰ و چون از قوم بقرهی و از مملکتی بزمین دیگر
می رفتند
- ۲۱ نگذاشت که کسی بر آنها ظلم کند بلکه پادشاهان را
بجسته ایشان تنبیه می نمود
- ۲۲ که بر مسیح شده گان من دست میزد ازید و پیغمبران
مرا ایذا رسانید
- ۲۳ ای اهل تمامی زمین پیش خداوند بسوائیل روز
بروز از نجات وی خبر دهید
- ۲۴ از جلال وی قبائل را و از امور عظیمش همه اقوام را
اعلام دهید
- ۲۵ چه خداوند عظیم است و سزاوار حمد بی پایان است
و زیاده از همه معبودان مستترم است
- ۲۶ از آنرو که معبودان قبائل بت هستند اما خداوند
خالق افلاک است
- ۲۷ جلال و فیض در حضور وی در مکانش عظمت و
سرور
- ۲۸ خداوند را بدهید ای قبائل اقوام جلال و عظمت
خداوند را بدهید

۲۹ جلالي كه سزاوار اسمش باشد به خداوند بدهيد مديه گرفته بحضورش در آئيد به جمال نقلش پيش وي
سجده كنيد

۳۰ اي تمامي اهل زمين از حضور وي بترسيد كره زمين قرار گيرد حركت نكند

۳۱ آسمان مسرور گردد و زمين و جبل كند و درميان قبائل بگويند كه خداوند پادشاه است

۳۲ دريا و معسوري ان به خروش چمنها و هرچه دران باشد به طرب درآيند

۳۳ پس همه درختان جنگل در حضور خداوند به ترنم خواهند در آمد از سرو كه براي حكراني زمين ميرسد *
۳۴ خداوند را شكر كنيد كه او كريم است كه رحمت او ابداني است

۳۵ و بگوئيد كه اي خدای نجات دهنده ما ما را نجات بده و فراهم آر و از قبائل برهان تا شاكر اسم مقدس تو باشيم و در حمد تو فخر كنيم

۳۶ مبارك باد خداوند خدای اسرائيل تا ابد الاباد و خلق گفتند آمين و خداوند را ستايش نمودند

۳۷ پس آساف و برادرانش در انجا پيش صندوق عهد نامه خداوند گذاشت تا به اقتضاي كار هر روز پيش صندوق خداست بجا آرند

۳۸ و عربيد دوم را با برادرانش شصت و شصت كس عربيد دوم را نيز بن يديشون و جوسه را حا جبات

۴۹ و صادق کاهن را و برادرانش کاهنان را پیش خیمه

خداوند در معبد رفیع که در جبعون بود

۴۰ تا قربانی سوختنی را علی‌الدوام صبح و شام بر مذبح

قربانی سوختنی پیش خداوند بگذرانند و مطابق

هر آنچه در تورات خداوند که به بنی اسرائیل فرمود

نوشته شده است عمل نمایند

۴۱ و با ایشان هیمان و یثوثون را و مابقی برگزیده‌گان

که بنام مذکور بودند تا پیش خداوند شکر گذاری

نمایند از آنرو که رحمتش ابدانی است

۴۲ و با ایشان هیمان و یثوثون را با کرناها و سنجها برای

سازنده‌گان و با سازهای خدا و آلات یثوثون حاجیان

بودند

۴۳ و تمامی خلق روانه شدند هر کس بخانه خود و داود

مراجعت کرد تا بر خاندان خود دعای خیر بخواند

باب هفدهم

۱ اما داود در خانه خود نشسته بود و داود ناان پیغمبر

را گفت اینک من در خانه صنوبری ساکنم اما صدق

عهد نامه خداوند در سرا پرده میباشد

۲ و ناان داود را گفت هر چه در دل تو باشد بعمل آر

زیرا که خدا با توست *

۳ و در همان شب چندین اتفاق افتاد که کلام خداوند

به ناان رسید

H رساله اول اخبار الانیام

۵ که برو و بنده من داود را بگو که خداوند چنین میفرماید که تو خانه برای سکونت من بنا نشوایی کرده چه از روزی که بنی اسرائیل را ببردن آوردم تا امروز در خانه ساکن نگشته‌ام لیکن از خیمه به خیمه و از مسکن به مسکن دیگر رفته‌ام

در هر جایی که با بنی اسرائیل رفتار نمودم آیا با هیچ یک از حاکمان بنی اسرائیل که به چوبانی قوم خود نامزد کردم چنین دشمنی گفته‌ام که چرا خانه صفوری برای من بنا نکردید

۷ الحال بنده من داود را بگو که خداوند افواج چنین میفرماید که ترا از آغاز بلا که از عقب گوسفندان گرفتم تا حاکم قوم من اسرائیل گردی

۸ و هر کجا که می‌رفتی من با تو می‌بودم و تمامی دشمنان ترا از نظر تو نابود کردم و نام عظیمی چون نام دویلاق قرار که بر روی زمین برای تو حاصل کردم و مکانی نیز برای قوم خود اسرائیل مقرر خواهم کرد و ایشانرا خواهم نشانی تا خود جای دار باشند و من بعد حرکت نکنم و اهل شرارت من بعد ایشانرا نیارزند (چون در ایام سابق)

۱۰ یعنی از وقتی که حاکمان بر قوم خود اسرائیل نامزد کردم و ترا از تمامی دشمنان آرام بخشیدم و خداوند ترا نیز پیغام می‌رساند که خاندانی نیز برای تو پدیدار می‌گردانم

- ۱۱ و چون ایام تو سپری گردد و تو بایداران خود ملحق
شوی نسل ترا که یکی از اولاد تو باشد سرانراز و
سلطنتش را بایدار خواهیم کرد
- ۱۲ او خانه را برای من بنا خواهد ساخت و تخت سلطنتش
را تا ابد الابد بایدار خواهیم کرد
- ۱۳ من پدر وی خواهم بود و او فرزند من و رحمت خود
را از وی دور نخواهم کرد چنانچه از آن کسی که پیش
از تو بود دور کردم
- ۱۴ اما او را در خانه خود و در سلطنت خود تا ابد الابد
بایدار خواهیم کرد و تخت وی تا ابد الابد قائم خواهد بود
- ۱۵ موافق این همه کلمات و این همه روایات نائن دادود تکلم نمود
- ۱۶ پس دادود پادشاه داخل رفته در حضور خداوند نشست
و گفت ای پروردگار خداوند من کیستم و خاندان من
چيست که مرا تا بدین حد رسانیده
- ۱۷ و اینهم در نظر تو ای خدا قلیل است چه در باره
خاندان بنده تا مدت مدید سخن رانده و بر من
چون بر حال دولتمندی توجه کرده ای پروردگار
خداوند
- ۱۸ و دادود با تو در دولت بنده چه مبالغه نماید چه تواز
حال بنده واقف هستی
- ۱۹ ای خداوند بخاطر بنده و موافق خاطر خواه خود اینهمه
مبتائها را بظهور آورده تا اینهمه امور عجیب را
شهرت دهی

۲۰ ای خداوند چون تو کسی نیست و جز تو خدائی نیست
مطابق هر آنچه بسمع ما رسید

۲۱ آیا قومی بر روی زمین چون قوم تو اسرائیل کدام
است که بقصد نیات ایشان خدا متوجه شد تا قوم
خود بدارد تا نامی عظیم و مهیب برای خود پیدا کنی
در اینکه از پیش قوم خود که از مصر باز خریدی
قبائل را اخراج نمودی

۲۲ چه قوم خود اسرائیل را به قوم خاص خود تا به ابدالاباد
نامزد کرده و تو خود ای خداوند خدای ایشان گشته‌ای
۲۳ و الحال ای خداوند یسعی که در باره بنده و خاندانش
فرمودی تا ابدالاباد پایدار گردد و چنانچه گفته
بعمل آر

۲۴ آری پایدار شود تا نام تو تا ابدالاباد جلال یابد و
بگیرند که خداوند افواج خدای اسرائیل است آری
خدای اسرائیل است و خاندان بنده تو دارد در نظر
تو مقیم باشد

۲۵ چه تو ای خدای من بنده را به الهام رسانیدی که
خاندانی برای تو بنا خواهم کرد بنابراین خاطر خواه
بنده شد که این نماز را در حضور تو ادا نمایم
۲۶ و الحال ای خداوند تو خدا هستی و این مهربانی را
با بنده و بنده رسیده

۲۷ پس منظور تو باشد که خاندان بنده را مبارک گردانی
و در حضور تو تا ابدالاباد بماند چه تو ای خداوند

مبارک میگرددانی و تا ابد الاباد مبارک خواهد بود *

باب هجدهم

- ۱ و بعد ازان داود فلسطیان را منہزم کرد و بر ایشان غالب آمد و چث معه دهانش را از دست فلسطیان گرفت *
- ۲ و بنی مواب را منہزم کرد و بنی مواب بنده دارد شده پیش کش گنرانیدند
- ۳ و داود مدر عزر ملک صوبه را زد تا به حماث زد که او برای استقامت ملک خود بطرف اهر فوات روانه می شد
- ۴ و دارد یک هزار ارابه و هفت هزار سوار و بیست هزار پیاده از وی دستگیر کرد و داود جمیلہ اسبهای ارابه را پی کرد لیکن از آنها برای یکصل ارابه گذاشت
- ۵ و چون سوریان دمشق نزد مدر عزر ملک صوبه رسیدند داود از سوریان بیست و دو هزار کس گشت *
- ۶ پس داود در سوریه دمشق اردوها انداخت و سوریان بنده دارد شده پیش کش گنرانیدند و خداوند هر کجا که داود میرفت زیرا حفاظت میکرد
- ۷ و داود سپرهای زرین که ملازمان مدر عزر با خود داشتند گرفته به اورشلیم رسانید
- ۸ و از طبعث و از کون شهرهای مدر عزر مس فرات گرفت که سلیمان دریاچه مسین و ستولها و ظروف مسین از آنها ساخت

- ٩ و نومی ملک حامات خبر شنید که داود تمامی فوج
 هدر عزر ملک صوبه را معدوم کرده است
- ١٠ پس حدورام پسر خود را نزد پادشاه داود فرستاد
 به ادای سلام و مبارک باد بنا بر آنکه با هدر عزر جنگیده
 ویرا منهزم کرده بود چه هدر عزر با نوعی مخالفت
 داشت و با وی انواع ظروف زرین و سیمین و مسین
 روانه کرد
- ١١ و پادشاه داود آنها را برای خداوند تقدیس نمود با سیم
 و زر که از این همه فبائیل آورده بود یعنی از ادرم
 از سواب از بنی جعون و از فلسطیان و از عمانیق
- ١٢ و ابی ساي پسر صرویه هپله هزار کس از بنی ادرم در
 شوره زار گشت
- ١٣ و در ادرم اردوها انداخت و تمامی بنی ادرم بنده دارد
 گودیدانی همچنین خداوند هر کجا که داود میرفت
 او را حفاظت میکرد
- ١٤ و داود بر تمامی بنی اسرائیل پادشاهت می ورزید و داود
 بر تمامی قوم خود عدل و انصاف میکرد
- ١٥ و یوآب پسر صرویه سه سالار و یهوسافاط بن اخیارد
 اخبار نویس بود
- ١٦ و صادق بن اخیطرب و ابی ملک بن ابیائار کامنان و
 ساؤسا مسرر بود
- ١٧ و بنایه بن یهویداع سرمهنگ کریشیان و فلیثیان بود و
 پسران داود بدماء پادشاه بودند

بابا نوزدهم

- ۱ و بعد ازین مقلدسات چنین واقع شد که باحاس ملک
بنی همون وفات یافته پسرش بجای وی جلوس نموده
۲ و دارد گفت که باحانون پسر باحاس مهربانی خواهم کرد
بسکانات آنکه پدر وی بامن مهربانی ورزید و داود
در باره پدرش بدست ملازمان پیغام تسلی فرستاد و
ملازمان داود بزمین بنی همون نزد حانون رسیدند
تا ویرا تسلی دهند
- ۳ اما امرای بنی همون حانون را گفتند آیا می پنداری
که داود پدر ترا فخر میدهد که تسلی دهنده گان
نزد تو فرستاده است آیا ملازمان وی نزد تو نیامدند
تا شهر را غور کرده بگاوند و منهدم نمایند
- ۴ لیلی حانون ملازمان داود را گرفته ریش ایشانرا تراشید
و نصف جامه های ایشانرا تا به سرین برید و ایشانرا
روانه کرد
- ۵ تنی چند روانه شده داود را از حال ان اشخاص مطلع
گردانیدند از آنرو که ان اشخاص بسیار خجل بودند
و پادشاه گفت که در برید و توقف نمائید تا ریش شما
بروید انوقت مراجعت کنید
- ۶ و چون بای همون دیدند که در نظر داود گنده
شدند حانون و بنی همون یک هزار قنطار سهم فرستادند
تا ارايه ها و اسوار ماورالنهر و از سوریه معکه
و از صوبه بخرید بگیرند

- ۷ و سي و دو مزار ارايه را بمزد گرفتند و ملك معكه
و سپاه وي را كه ايشان رسیده رو بروي ميدي باه
خيمه زدند
- ۸ و داود خمر ايشان را شنیده يواب را با تمامي فرج
ذوي الاقدام فرستاد
- ۹ و بني عمون خروج نموده پيش دروازه صف آرا شدند
و ملوكي كه رسيدند علامه در معركه بودند *
- ۱۰ و يواب چونديد كه صف جنگ از پس و پيش
بمقابله وي كشيده شده است از زبن نثان تسامي
بني اسرائيل چند كس را برگزييد و ايشانرا بمقابل
آسوريان صف آراست
- ۱۱ و ما بقي قوم را بدست ابي ساي برادر خود سپرد و
ايشان خود را بمقابل بني عمون صف آرايي دادند *
- ۱۲ و گفت كه اگر سوريان بر من غالب آيند تو مرا
مده كن و اگر بني عمون بر تو غالب آيند من به استعانت
تو خواهم رسيد
- ۱۳ دلير شو و براي قوم خود و براي شهرهاي خدای خود
مردمي بپاريم و خداوند آنچه بسنديده نظاروي
باشد عمل نمايد
- ۱۴ و يواب با همراهان خود بقصد مبارزه سوريان نزديك
شد اما ايشان از پيش وي گريختند
- ۱۵ و بني عمون چون ديدند كه سوريان گريخته اند

نمود نیز پیش آبی ساری برادر وی گریختند و داخل
شهر شدند پس یوآب متوجه اورشلیم شد

۱۶ و سوریان چون دیدند که پیش بنی اسرائیل منتهزم
شدند فاصدان فرستادند و سوریان که بدانطرف
نهر بودند بیرون طلسمیدند و سونک سپه سالار مدرمز
پیش آمدند ایشان بود

۱۷ و داود از اینحال مطلع شده تمامی بنی اسرائیل را جمع
کرد و از پیران عبور نموده به ایشان رسید و به
مقابل ایشان صف کشید و چون داود بمقابل
سوریان صف کشیده بود ایشان با وی به جنگ
پرداختند

۱۸ اما سوریان پیش بنی اسرائیل گریختند و داود سواران
مقصود اربه و چهل هزار پاده سوریان را کشت و
سونک سپه سالار را کشت

۱۹ و ملازمان مدرمز چون دیدند که پیش بنی اسرائیل
منتهزم شده اند با داود صلح کردند و مطیع وی
گشتند و من بعد سوریان از مددگاری بنی عمون
انکار کردند

باب بیستم

۱ و بعد انقضای سال بوقت خروج پادشاهان بقمه
جنگ یوآب فوج انبوه را گرفته سرزمین بنی عمون
را تاراج نمود و روانه شده ربه را محاصره کرد اما
رساله اول اخبار الایام I

وي جلوس نمود و يهوئاس در سوريه با پاد شاهان اسرائيل
مل فون گشت

۱۴ اما اليسع به مرضي بيمار شد كه ازان بيماري مُرد
ويهوئاس پادشاه اسرائيل نزد وي رفته بر چهره وي
گريست و گفت اي پدر من اي پدر من ارايه واسرار
بنبي اسرائيل

۱۵ اليسع ويرا گفت كه كان ونيري چنل بگير او كمان ونيري
چنل بگرفت

۱۶ و پادشاه اسرائيل را گفت كه كمان در مشت بگير و او
در مشت گرفت و اليسع دستهاي خود را بر دستهاي
پادشاه نهاد

۱۷ و گفت كه روزنه را بطرف مشرق بكشا او كشاء و اليسع
گفت كه بپند از او انداخت و گفت كه تير نجات
خداوند بلكه تير نجات از سوريه از انرو كه سوريان را
در افيق خوراهي زد تا تلف نمائي

۱۸ و گفت تيرها بگير و او بگرفت و پادشاه اسرائيل را
گفت كه بر زمين بزن او سه مرتبه زده بار ماندي *

۱۹ و مرد خدا بر او خشمناك گرديد و گفت هي بايست كه

پنج يا شش مرتبه بزني پس سوريه را ميژدي تا تلف
ميكردي الحال سوريه را سه مرتبه خوراهي زد و بس *

۲۰ و اليسع مُرد و او را مل فون كردند و طرايف بنبي مواب
در اول سال بر زمين سپرد نمودند

۲۱ و چنين اتفاق افتاد كه چون شخصي را دفن

رساله دوم ملوك

W.

۴

باب بیست و یکم

- ۱ و شیطان بمخالفت بنی اسرائیل برخاست و داود را
و سوسه کرد تا بنی اسرائیل را بشمارد
- ۲ و داود یواب و سرداران قوم را فرمود که بروید
از بغیر سبع تابه دان بنی اسرائیل را بشمارید و جمله
حساب ایشان را نزد من بیارید تا واقف گردم
- ۳ و یواب در جواب گفت که خداوند قوم خود را صد
چندان بگرداند فاما ای مخدوم من پادشاه آیا همه
کسی ایشان بنده گان مخدوم نیستند سبب چیست که
مخدوم من خواهش این امر نماید برای چه موجب
گناه بنی اسرائیل گردد
- ۴ لیکن امر پادشاه بر یواب غالب آمد بنابراین یواب
روانه شده بر تمامی زمین اسرائیل گذشت و به اورشلیم
باز آمد
- ۵ و یواب جمله حساب قوم را پیش داود معروض داشت
و جمله بنی اسرائیل هزار هزار و یکصد هزار شمشیر
زن بودند و از بنی یهودا چهار صد و هفتاد هزار
شمشیر زن بودند
- ۶ اما بنی لوی و بنیامین را در میان ایشان نشمرد
از آنرو که یواب از حکم پادشاه متنفر بود
- ۷ و این امر در نظر خدا ناپسند آمد لهذا بنی
اسرائیل را زد
- ۸ و داود خدا را گفت که در ارتکاب این امر گناهی

عظیم کرده‌ام الهال التماس انکه شرارت بنده را مغف
نمائی چه بسیار بپهوده کرده‌ام

٩ و خداوند جاد بهمنده که با داود بود مخاطب ساخت
و گفت

١٠ که برو و داود را بگو که خداوند چنین میفرماید
که سه چیز را پیش تو می‌فهم یکی از آنها را اختیار
کن تا بر تو نازل گردانم

١١ پس جاد پیش داود رسیده گفت که خداوند
چنین میفرماید اختیار کن

١٢ یا سه سال قحط یا مدت سه ماه پیش دشمنان خود
کشته گردی و شمشیر دشمنان تو ترا بیابد یا مدت

سه روز شمشیر خداوند یعنی و با بر زمین و فرشته
خداوند در تمامی حدود اسرائیل هلاک کند الهال
ضرر کن که به ارسال کنند خود چه جواب دهم

١٣ پس داود جاد را گفت که بسیار در ضیافت الهال
بدست خداوند تسلیم شوم که رحمتی دوی بسیار
فراوان است و بدست انسان تسلیم نگردم

١٤ لهذا خداوند و با را بر بنی اسرائیل فرستاد و هفتاد
هزار کس از بنی اسرائیل مردند

١٥ و خدا فرشته را به اورشلیم ارسال نمود تا انرا هلاک
کند و چون هلاک میکرد خداوند نظر انداخت و
از این مصیبت مستثنی گشت و فرشته که قوم را
هلاک می‌کرد فرمود که پس الهال دست خود را

نخواهد شد بشرط آنکه اولاد تو طریق خود را نیک بنگرند
تا در حضور من رفتار کنند بطوری که تودر حضور من
رفتار نمودي

۲۶ و الحال ای خدای اسرائیل التماس آنکه سخنی که
با داود پدر من در میان آوردی ثابت گردد

۲۷ لیکن امکان دارد که خداوند بر زمین سکونت
ورزد اینک آسمان و سما و سموات کنجایش تو نداری
فکیفہ این خانه که بنا کرده ام

۲۸ فاما ای خداوند خدای من بر دعا و التماس من
النفات کن تا فریاد و دعائی که بنده امروز در حضور تو
میکند استماع نمائی

۲۹ ناچشمان توشب و روز سوي این خانه یعنی سوي
مکانی که درباره آن گفتم نام من در اینجا خواهد بود
نگران باشد تا دعائی را که بنده سوي این مکان
بکند استماع نمائی

۳۰ و التماس بنده و قوم خود اسرائیل را هرگاه سوي
این مکان دعا کنند استماع نما و تو در آسمان که
منزل تست بشنو و هرگاه بشنوي مفر کن

۳۱ هرگاه کسی بر همسایه خود تقصیری کند و سوگندی
ویرا بخوراند و آن سوگند پیش من در این خانه
تو برسد

۳۲ تودر آسمان بشنو و بفعل آر و بر بندگان خود حکم کن
و گناهکار را ملزم گردانید طریق ویرا بر سوي بنده

- تا مذبحي را بنام خداوند در اینجا بناکنم بقیمت
 لایق بمن بده تا وبا از قوم رفع شود
- ۲۳ و ارنان داود را گفت که بگیر و هرچه پسندیده نظر
 میدوم من پادشاه باشد بعمل آر و اینک گاوها برای
 قرباني سوختنی و آلات خرمن کوبي عوض هیزم و گندم
 برای قرباني خوردني جمله را میدهم
- ۲۴ و پادشاه داود ارنان را گفت نه بلکه انرا بقیمت
 لایق از تو میگیرم از انرو که چیزی که از ان
 تست برای خداوند نخواهم گرفت و قربانيهاي سوختني
 را مفت نخواهم گزرائید
- ۲۵ پس داود برای انقطعه زمین ششصد مثقال زر سنجیده
 به ارنان داد
- ۲۶ و داود مذبحي را برای خداوند در اینجا بنا کرد و
 قربانيهاي سوختني و سلامتي گزرائیده نام خداوند را
 خواند و او بوساطت آتش بر مذبح قرباني سوختني
 از آسمان جواب داد
- ۲۷ و خداوند فرشته را فرمود تا شمشیر خود را در نیام کرده
 دران هنگام داود چون دید که خداوند در خرمن
 نگاه ارنان یبوسي ویرا جواب داده است در اینجا ذبحه
 گزرائید
- ۲۹ زیرا که مسکن خداوند که انرا موسی در بیابان
 ساخته بود و مذبح قرباني سوختني دران هنگام در
 سبیل رویح در جبعون بود

۳۰ اما داود نزد ان نتوانست رفت تا از خداوند استعفار نماید چه بسبب شمشیر فرشته خداوند خوفناک بود *

باب بیست و نهم

۱ و داود گفت که اینست خانه خداوند خدا و اینست

مذبح قربانی سوخته‌نی برای بنی اسرائیل

۲ و داود به فراهم آوردن پیگانه‌گانی که در زمین

اسرائیل بودند حکم کرد و سنگ تراشان را برای

تراشیدن سنگهای مصفا نامزد کرد تا خانه خدا را

بنا کنند

۳ و داود آهن فراوان برای میخ درها و برای پیوندها

و مس فراوان بی وزن مهیا کرد

۴ و درختهای صنوبر بسیار نیز چه اهل صید در و سور

چوب صنوبر بسیار نزد داود آوردند

۵ و داود گفت که سلیمان پسر من جوان و کار نا از مرده

است و خانه که برای خداوند بنا کرده می شود باین

که بسیار عظیم‌الشان باشد که نام و شوکت ان

در هر ممالک منتشر گردد پس برای ان تهیه خواهم

کرد لهذا داود پیش از مردن اسباب بسیار مهیا کرد *

۶ پس سلیمان پسر خود را طلبید و قدس نمود تا خانه

را برای خداوند خدای اسرائیل بنا کند

۷ و داود سلیمان را گفت که ای پسر در دل من بود

تا خانه بنام خداوند خدای خود بنا کنم

۸ اما کلام خداوند بمن رسید که تو خون بسیار ریخته و جنگ های عظیم کرده نهایی که تو خانه بنام من بنا کنی بسبب آنکه تو بر زمین خون بسیار در نظر من ریخته

۹ اینک پسری برای تو بوجود خواهد آمد که او صاحب راحت خواهد بود و من او را از تمامی دشمنان راحت خواهم بخشید چه نام وی سلیمان خواهد بود و من در ایام وی سلامت و آرام به بنی اسرائیل خواهم بخشید
۱۰ او خانه بنام من بنا خواهد کرد و از پسر من و من پدر وی خواهم بود و تخت سلطنتش را بر بنی اسرائیل تا ابد آباد بپایدار خواهم کرد

۱۱ اهل ای پسر خداوندی با تو باشد و کامیاب شود خانه خداوندی خدای خود را چنانچه در باره تو فرموده است بنا کن

۱۲ فقط آنکه خداوندی مقل و دانش تو را به بشیاد و ترا در باره بنی اسرائیل قلغن کند تا شریعت خداوندی خدای خود را محفوظ داری

۱۳ چه هرگاه احتیاط نمائی تا قوانین و احکامی که انرا خداوندی در باره بنی اسرائیل حواله موسی کرد محفوظ داری کامیاب خواهی بود قوی و دلیر باش خوفناک و مضطرب مشو

۱۴ و اینک در آیام مسرت یکصد هزار قنطار زر و هزار هزار قنطار نسیم برای خانه خداوندی مهیا کرده ام و من

- و آهن بی وزن (چه فراوان است) چوب و سنگ نیز مهیا
 کرده‌ام و بر این همه افزونی کن
- ۱۵ و کارگران بسیار باتو هستند معماران و نجاران و در
 هر نوع فن از باب هنر باتو هستند
- ۱۶ زر و سیم و مس و آهن بی شمار است بر شیر و مشغول
 شوخی‌اولی باتو باد
- ۱۷ و دارد جمله امروای بنی اسرائیل را فدای نمود تا
 سلیمان پسرش را مددگاری کنند و گفت
- ۱۸ آيا خدای اولی خدای شما باشما نیست و شما را از هر طرف
 راحت نه بخشیده است چه سکنه زمین را بدست من
 سپرده است و سرزمین پیش خدای اولی و پیش قوم وی
 مسخر گشته
- ۱۹ الهی از دل و جان خدای خود را بپوشید برخیزید
 و مقلس خدای اولی را بنا کنید تا صندوق عهد نامه
 خدای اولی و ظروف مقلس خدا را بخانه که بنام خدای اولی
 بنا می‌شود برسانید

باب بیست و نهم

- ۱ پس دارد پیر و کهن سال شده سلیمان پسر خود را
 بادشاه بنی اسرائیل گردانید
- ۲ و جمله امروای بنی اسرائیل را با کاهنان و بنی لوی
 جمع کرد
- ۳ اما بنی لوی از سی ساله و زیاده بران محسوب گشتند
 و ساله اول چهار ایام

۴ و ملوک ایشان فرد به فرد به سی و هشت هزار رسید *
 که از ایشان بیست و چهار هزار کس به کار ابرائی خانه
 خدایوند مقرر و شش هزار کس منصب دار و مفتی
 بودند

۵ و چهار هزار کس حاجب و چهار هزار کس با سازهایی
 که برای حمل ساخته ام به حبس خدایوند مشغول
 شوند

۶ و داد ایشانرا در میان بدی ایوی یعنی چرسون و قهاث
 و مراری به نوبه تقسیم نمود

۷ از بدی چرسون لعنان و سمعی

۸ اولاد لعنان یحیی پیل نیکسبت زاده و زیشام و یوئیل
 سه کس

۹ اولاد سمعی سلومیت و سزیشیل و هاران سه کس ایشان
 امرای اولاد لعنان بودند

۱۰ و اولاد سمعی یسبت و زینا و یعوس و بریعه این چهار کس
 اولاد سمعی بودند

۱۱ و یسبت نیکسبت زاده و زیناه دریم بود اما یعوس و بریعه
 کثیرالاولاد نبودند بنابراین موافق خاندان پدر خود در
 یک حساب در آمدند

۱۲ اولاد قهاث همرام یصهار چرسون و عوزیل

۱۳ اولاد همرام اهرور و موسی اما اهرور با اولاد خود
 تا ابدی آباد جدا شد تا چیمز مای ادرس را تقدیس
 نمایند تا در حضور خدایوند لیان بسوزانی و برای وی

خدمت انجام آورد و بنام وی تا ابد الابد دعاي خير بخوانند

۱۵ اما اولاد موسي مود خدا در فرقه بني ليوي منسوب بودند

۱۵ پسران موسي جرسون و اليعزر

۱۶ از پسران جرسون سهوئيل نخست زاده بود

۱۷ و پسر اليعزر رحبيه نخست زاده و اليعزر بصري ديگر نداشت اما پسران رحبيه بسيار بودند

۱۸ از پسران بصهار سلوميت نخست زاده

۱۹ از پسران جبرون يريميه نخست زاده امربه دريم يهوئيل سيمم بقمعاه چهارم

۲۰ پسران هوزئيل ميكا نخست زاده و يسميه دريم

۲۱ پسران مراري مكلي و موسي پسران مكلي اليعازار و قيس

۲۲ و اليعازار مرد اما پسري نداشت بلکه دختر چند و برادران ايشان پسران قيس ايشان را بنكاح خود در آوردند

۲۳ پسران موسي مكلي و عيدر و يريموت سه كس

۲۴ اينند بني ليوي مطابق خاندان پدران ايشان يعني اعيان پدران چنانچه بعد از اسما فرد به فرد شمرده شدند كه از هشت ساله و زياده بران به خدمت خانه خداوند مشغول مي بودند

۲۵ از آنرو كه داود فرمود كه خداوند خداي اسرائيل

قوم خود را آرام داده است تا بدو الابد در اورشلیم ساکن باشند

۲۶ و نسبت به بنی لوی نیز گفت که من بعد از بودن مسکن و همه اسمایی که برای خدمت ان استعمال می شود فارغ خواهند بود

۲۷ زیرا که از گسالت آخرین دارد مقرر شد که بنی لوی از بیست ساله و زیاده بران شمرده شدند

۲۸ از آنرو که همه ایشان به یهودی بنی امرون بود برای خدمت خانه خداوند در صحنها و در پیچها و در صاف کردن همه چیزهای مقدس به خدمت کفاری خانه خدا

۲۹ هم برای نان تقدس و آرد قربانی خوردنی و کلوچه های فطیوی و هر چه در ماهی تا به پخته شود و هر چه پخته شود و به هرنوع کمال و اندازه

۳۰ و تا هر صبح و هر شام استاده به حسی و سیماس خداوند به پردازند

۳۱ و تا همه قربانیهای سوختنی را در روزهای سمیت و ماهنو و میله های معهود سوافق شد آنها را به آئین دانی که ایشانرا در حضور خداوند فسخ کرده شد

۳۲ و تا پاسبانی مسکن و پاسبانی مکانهای مقدس و پاسبانی بنی امرون برادران ایشانرا در خدمت خانه خداوند مستوفی دارند

باب بیست و چهارم

- ۱ اما اینست شعبه‌های بنی‌امرون پسران امرون ناداب و ابیه و الیعازار و ایشامار
- ۲ اما ناداب و ابیه و پیمش از پدر خود مردند و اولادی نداشته‌اند بنابراین الیعازار و ایشامار به امر کهنانت می‌پرداختند
- ۳ و داود ایشانرا هم صادق از پسران الیعازار و ایشامار از پسران ایشامار هر یک در صله خود بخدمت گذاری نامزد کرد
- ۴ و از پسران الیعازار زیاده از پسران ایشامار بزرگان پدید شدند و همچنین متفرق شدند و در میان پسران الیعازار شانزده کس بزرگان خاندان پدر خود بودند و هشت کس از پسران ایشامار مطابق خاندان پدر خود*
- ۵ همچنین حساب قومه از یکدیگر متفرق شدند چه حاکمان مقدس و حاکمان خانه خدا از پسران الیعازار و از پسران ایشامار بودند
- ۶ و سمعه بن نشنقیل مدبر یکی از بنی‌لیوی در حضور پادشاه و امرا و صادق کاهن و ایشامار بن ابیه و بزرگان کاهنان بنی‌لیوی اسماعیل ایشانرا به تشریف‌آورد آورد چه یک دودمان را برای الیعازار و دیگری را برای ایشامار گرفتند
- ۷ اما قومه اول بنام یهواریب برآمدند و یهواریب
- ۸ سوم هاویم چهارم سعوریم

- ۹ پنجم ملکيه ششم سیمین
- ۱۰ هفتم مقوص هشتم ایه
- ۱۱ نهم یسوع دهم سکندیه
- ۱۲ یازدهم الیاسیم دوازدهم یاقیم
- ۱۳ سیزدهم هوفه چهاردهم یسب آب
- ۱۴ پانزدهم بلخ شانزدهم امیر
- ۱۵ هجدهم حمیزیر نهم قصص
- ۱۶ نوزدهم فشیه بیستم یسزقیل
- ۱۷ بیست و یکم یاکین بیست و دوم جاسول
- ۱۸ بیست و سوم دلایه بیست و چهارم معزیه
- ۱۹ اینست عهده خلعت ایشان تا به نوبه مقرر مستکم
حکم اشرون پدر خود داخل خانه خداوند شوند
چنانچه خداوند خدای اسرائیل ویرا فرموده بود
- ۲۰ و اینند مابقی بنی لوی از پسران عمام سوبائیل از
پسران سوبائیل یسویه
- ۲۱ درباره رحیمه از پسران رحیمه یسیه نخست زاده بوده
- ۲۲ از یسهای سلوموت از پسران سلوموت یاسه
- ۲۳ و پسران حبرون یویه نخست زاده امریه دوم یسزقیل
سیموم یقه عمام چهارم
- ۲۴ و از پسران عوزئیل میکه از پسران میکه ساهیر
- ۲۵ برادر میکه یسیه از پسران یسیه ذکریه
- ۲۶ پسران سراری صلی و موسی پسران یعزیه بنو
- ۲۷ اولاد سراری از اسل یعزیه بنو سوهام و ذکور و هبریه

- ۲۸ محلي پدر اليعازار بود که از پسري داشت
۲۹ درباره قيس یرحمئيل پسر قيس بود
۳۰ و پسران موسي محلي و ميدر و یريموت اينند اولاد
بنی لیوی موافق خاندان پدران ایشان
۳۱ اینهمه در حضور دارد پادشاه و صادق و احيملک و
بزرگان کاهنان و بنی لیوی بمقابل برادران خود بنی اهلرون
قرعه زدند يعني اعيان مقابل برادران کوچک بودند*

باب بیست و پنجم

- ۱ و دارد با سرداران فوج بعضي از پسران آساف و هيمان
و یلوثون را براي خدمت علامه کرد تا با ستارها
و برهطها و سنجها پیغام دهند و حساب کارگران مطابق
خدمتي که داشتند چنين بود
۲ از پسران آساف نکور و یوسف نثنيه و اسرئيله پسران
آساف محکوم حکم آساف موافق آيئني که پادشاه حکم
کرد پیغام دادند
۳ درباره یلوثون پسران یلوثون جدليه و حري و یسعيه
و حسيه و متشيه شش کس محکوم حکم پدر خود
یلوثون که با ستار پیغام داده به حمد و سپاس خداوند
مشغول بودند
۴ و درباره هيمان پسران هيمان بوقيه متنيه عوزئيل
سبوئيل یريموت حننيه حنائی اليعازار جدتي رومتي
عزريا سبائه ملوئي همو شیر مسز يوت

- ۵ اینهمه پسران هیمان بینند که برای کلام خداوند
نزد پادشاه داود می بود تا نفیر را بردارند و خدا
چهارده پسر و سه دختر به هیمان عنایت کرد
- ۶ اینهمه مکه مکه هم پدر خود بودند تا در خانه خدا
با سنجها و بربطها و ستارها بنوازند تا خدمت خانه
خدا را موافق آیدنی که پادشاه به آساف وید و تون
و هیمان فرموده بود پس آردند
- ۷ همچنین عدد ایشان با برادرانی که در سرودهای
خداوند صاحب فون بودند بلکه جمله استادان دو صد
و هشتاد و هشت
- ۸ و قرعه زدنی نوبه مقابل نوبه از کوچک تا بزرگ از
استاد تا شاگرد
- ۹ اما قرعه اول بنام آساف تا به یوسف برآمد دوم به
جلایه سه برادران و پسران دوازده کس
- ۱۰ سوم به ذکور سه پسران و برادران دوازده کس
- ۱۱ چهارم به صری سه پسران و برادران دوازده کس
- ۱۲ پنجم به شنیث سه پسران و برادران دوازده کس
- ۱۳ ششم به رفیع سه برادران پسران دوازده کس
- ۱۴ هفتم به سرائیه سه پسران و برادران دوازده کس
- ۱۵ هشتم به سعیه سه پسران و برادران دوازده کس
- ۱۶ نهم به متقیه سه پسران و برادران دوازده کس
- ۱۷ دهم به صبی سه پسران و برادران دوازده کس
- ۱۸ یازدهم به عزرائیل سه پسران و برادران دوازده کس

- ۱۹ دوازدهم حسبه معه پسران و برادران دوازده کس *
- ۲۰ سیزدهم سوبائیل معه پسران و برادران دوازده کس *
- ۲۱ چهاردهم متشبه معه پسران و برادران دوازده کس
- ۲۲ پانزدهم پریحوت معه پسران و برادران دوازده کس *
- ۲۳ شانزدهم حنفیه معه پسران و برادران دوازده کس
- ۲۴ هفدهم یاسبقاسر معه پسران و برادران دوازده کس
- ۲۵ هجدهم حنای معه پسران و برادران دوازده کس
- ۲۶ نوزدهم ملوئی معه پسران و برادران دوازده کس
- ۲۷ بیستم الیائه معه پسران و برادران دوازده کس
- ۲۸ بیست و یکم حوهر معه پسران و برادران دوازده کس *
- ۲۹ بیست و دوم جل لثی معه پسران و برادران دوازده کس *
- ۳۰ بیست و سوم مکزبوت معه پسران و برادران دوازده کس *
- ۳۱ بیست و چهارم رومعتی مزر معه پسران و برادران دوازده کس

باب بیست و ششم

- ۱ اینست شعبه های حاجبان از بنی قارهی مسلمه پسر قوری از اولاد آساف
- ۲ و پسران مسلمه مذکوره نخست زاده یحیی دوم زبده سیوم نشانیل چهارم
- ۳ میلاد پنجم یهو حانان ششم الیهو مینای هفتم
- ۴ و پسران عربی ادوم سعهیه نخست زاده یهو زاهد دوم یواح سیوم ساکار چهارم نشانیل پنجم
- رساله اول اخبار الایام L 1

- ۵ مصطفی‌یل ششم یساکار هفتم فعلتای هشتم چه خدا را برا
مبارک گردانید
- ۶ و برای سمعیه پسروی دو پسر بوجود آمدند که در
خاندها پدر خود امارت داشتند از آنرو که پهلوانان
ذوی‌الافتدال بودند
- ۷ پسران سمعیه عائنی و رفائیل و عوبید و الزاباد که
برادران وی ذوی‌الافتدال بودند الیه و سمعیه
- ۸ اینهمه پسران عوبیدادوم هم ایشان و هم پسران و
برادران ایشان ذوی‌الافتدال و برای خدمت توانا بودند
شصت و دو کس از اولاد عوبیدادوم
- ۹ و پسران و برادران مسلمان ذوی‌الافتدال هجده کس
بودند
- ۱۰ و حوسا از بنی‌مراری پسری چند داشت سمیری مقدم
با وجود آنکه نخست‌زاده نبود پدر او را مقدم
گردانید
- ۱۱ حلقیه دویم طبلیه سیوم دگر به چهارم جمله پسران و
برادران حوسا سیزده کس بودند
- ۱۲ اینهمه نام برده‌گان شعبه‌های حاجیان بودند که برای
خدمت خانه خداوند به مقابل یکدیگر نوبه
داشتند
- ۱۳ و از کوچک تا بزرگ موافق خاندان پدران خود برای
هر ذری قرعه زدند
- ۱۴ و قرعه مشرقی بنام سلمیه برآمد بعد از برای دگر به

- پسر وي که صاحب نديمير بود قرمه زندني و قرمه وي
بطرف شمال برآمد
- ۱۵ و براي عربيد ادم بطرف جنوب و براي پسران وي
خانه اسوفيم
- ۱۶ براي اسوفيم و حوسا بطرف مغرب با در ساکت در جاده
که ازان بالا ميرفتند نوبه 'مقابل نوبه'
- ۱۷ بطرف مشرق شش کس از بني ليموي بطرف شمال چهار
هر روز بطرف جنوب چهار هر روز و بطرف اسوفيم
درد
- ۱۸ در فربار بطرف مغرب در جاده چهار در فربار دو
- ۱۹ اينست شعبه هاي حاجبان درميان اولاد قارحي و اولاد
سراري
- ۲۰ و از بني ليموي احمه برخزانن خانه خدا و برچيزهاي
مقدس مقرر بود
- ۲۱ درباره پسران لعدان پسران لعدان جرسوني که ايمان
بودند پسران لعدان جرسوني يميني
- ۲۲ پسران يميني زيشان و يوثيل برادر وي که برخزانن
خانه خدا اولد مقرر بودند
- ۲۳ درباره مهرامي و بصهاري و جبروني و هازنيلي
- ۲۴ اما سبوتيل بن جرسون بن موسي خزانچي باشي بود
- ۲۵ و برادران وي از نسل العيزر رحبيه پسر وي و بسعيه
پسر وي و بورام پسر وي و نکري پسر وي و سلوميت
پسر وي

۲۶ که این سلومیت با برادران خود بر خزائن چیزهای مقدس که داود پادشاه و بزرگان مین باشیان و یوزباشیان و سرداران فوج تقدیس کردند مقرر بودند

۲۷ از یغای جنگ چیزی برای ضروریات خانه خداوند تقدیس کردند

۲۸ و هرچه سموئیل بدیده و ساؤل بن قیس و ابیمیلیم و یوآب و سر ضرویه تقدیس کردند و آنچه هرکس تقدیس کرده بود زیر دست سلومیت و برادران وی بود

۲۹ از یصهاری کنیه با ازادش بر امور خارج بنی اسرائیل مقرر بودند تا حاکم و مفتی باشند

۳۰ و از خبرونی حسبه با برادران وی ذوی الاقتدار یک هزار و هفتصد کس منصبدار بودند در میان بنی اسرائیل در اینطرف یزدین بسوی مغرب در هر امر چو در امر خداوند چو در امر پادشاه

۳۱ در میان بنی حبرون یویه نخست زاده بود یعنی در میان بنی حبرون موافق نسب نامه آنها و اجداد وی در سال چهارم از سلطنت دارد ایشانرا جست و جو کرده پهلوانان ذوی الاقتدار در یعزیر جلعادی یافتند

۳۲ و برادران وی ذوی الاقتدار دوهزار و هفتصد کس بزرگان بودند که داود پادشاه ایشان را به بنی روبین و بنی جاد و نصف فرقه منسه در هر امر خدا و در امور پادشاه حاکم گردانید

نخواهد شد بشرط آنکه اولاد تو طریق خود را نیک بنگرند
تا در حضور من رفتار کنند بطوری که تودر حضور من
رفتار نمودی

۲۶ و الحال ای خدای اسرائیل التماس آنکه سخنی که
با داود پدر من در میان آوردی ثابت گردد

۲۷ لیکن امکان دارد که خداوند بر زمین سکونت
ورزد اینک آسمان و سما و سموات کنجایش تو نداری
فکیفہ این خانه که بنا کرده ام

۲۸ فاما ای خداوند خدای من بر دعا و التماس من
النفات کن تا فریاد و دعائی که بنده امروز در حضور تو
میکند استماع نمائی

۲۹ ناچشمان توشب و روز سویی این خانه یعنی سویی
مکانی که درباره آن گفتم نام من در اینجا خواهد بود
نگران باشد تا دعائی را که بنده سویی این مکان
بکند استماع نمائی

۳۰ و التماس بنده و قوم خود اسرائیل را هرگاه سویی
این مکان دعا کنند استماع نما و تو در آسمان که
منزل تست بشنو و هرگاه بشنوی مفر کن

۳۱ هرگاه کسی بر همسایه خود تقصیری کند و سوگندی
ویرا بخوراند و آن سوگند پیش من بی درین خانه
تو برسد

۳۲ تودر آسمان بشنو و بفعل آر و بر بندگان خود حکم کن
و گناهکار را ملزم گردانید و طریق ویرا بر سویی بنده

- ۱۰ امیر هفتم برای ماه هفتم حبلص فلونی از بني افرائیم
و در نوبه وي بیست و چهار هزار کس بودند
- ۱۱ امیر هشتم برای ماه هشتم سبقای حوسائی از بني زارح
و در نوبه وي بیست و چهار هزار کس بودند
- ۱۲ امیر نهم برای ماه نهم ابی عزر عنشوی از بني بنامین
و در نوبه وي بیست و چهار هزار کس بودند
- ۱۳ امیر دهم برای ماه دهم عکرای نطوفائی از بني زارح
و در نوبه وي بیست و چهار هزار کس بودند
- ۱۴ امیر یازدهم برای ماه یازدهم بنایه فرمائونی از
بني افرائیم و در نوبه وي بیست و چهار هزار کس بودند *
- ۱۵ امیر دوازدهم برای ماه دوازدهم حلدای نطوفائی از
بني مانشیل و در نوبه وي بیست و چهار هزار کس
بودند
- ۱۶ اما اینند امرای بني اسرائيل امیر بني رؤبن الیعزر
بن ذکری امیر بني سمعون سفطیه بن معکه
- ۱۷ امیر بني لوی حسیبه بن قموئیل امیر بني امرون
صادق
- ۱۸ امیر بني یهودا الیهویکی از برادران داود امیر بني یساکار
عامری بن میکائیل
- ۱۹ امیر بني زبولون یسمعیه بن یویدیه امیر بني نفتالی
یریموت بن عزرائیل
- ۲۰ امیر بني افرائیم شوسیع بن عزریه امیر بني شافرقه مفسه
یوئیل بن قدایه

- ۲۱ امیر نصف فرقه منسبه که در جمعااد بود یلو بن ذکر یا
امیر بني بنیامین یعقیل بن ابییر
- ۲۲ امیر بني دان عزرائیل بن یرواحام اینمیل امیران فرقه های
بني اسرائيل
- ۲۳ فاما دارد ایشانرا کم از بیست ساله در حساب نیاورد
زیرا که خداوند وعده کرده بود که بني اسرائيل را
چون ستاره گان آسمان خواهم افزود
- ۲۴ یوآب بسر صرویه به سان دیدن ایشان شروع کرد اما
به اتمام نرسانید زیرا که از این سبب قهر بر بني اسرائيل
نازل شد و حساب در دفتر پادشاه داود داخل نشد *
- ۲۵ و خن انچی باشی پادشاه عزرائیل بن عدیئیل بود انبار دار
مزراعات و دلمات و قلعه ها یهونا ثان بن صوریه بود
- ۲۶ و کلانتر زارعانی که به زراعت مشغول بودند عزری
بن کلوب بود
- ۲۷ و رئیس تا کستانها سمعی رامائی و مقدم محاصلات
تا کستانها یعنی حوضهای می زیدی سقمی
- ۲۸ رئیس درختان زیتون و درختان توت انچیر که در
میدانهای نشیمنی بعل هانان غلبی بود و مقدم
انبارهای زیتون یوعاس
- ۲۹ رمه بان رمه هائی که در سارون می چریدند سطرپی
سارونی بود و رمه بان رمه هائی که در میدانها بودند
سافاد بن علی لای بود

۳۰ و ساریان باشی از بیل اسماعیلی بود و خرچران یهودیه

میر و نونی

۳۱ و چوبان باشی یار یز هچری اینهمه بر اموال پادشاه داون

مقدم بودند

۳۲ و یونانان عسوی داود مشیر و دانا و کاتب و یسئیل

بن حکمونی معلم شه زاده گان

۳۳ و اخی توفل مشیر پادشاه و موسعی ارکی ندیم

۳۴ و بعد از اخی توفل یهو بادع بن بنایه و ایثار بودند

و سه سالار پادشاه یواب بود

باب بیست و هشتم

۱ و داود همه امرای بنی اسرائیل امرای فرقه ها و امرای

شعبه های خدمت پادشاهی و مین باشیان و یوزباشیان

و مقدمان مال و منال پادشاه و اولاد ویرا با منصبداران

و پهلوانان و همه ذوی الاقدار در اورشلیم فراهم آورده

۲ پس داود پادشاه برپا ایستاد و گفت که ای برادران و

قوم من بشنویید من در دل داشتم که خانه استراحت

برای صندوق عهد نامه خداوندی و قلمگاه خدای ما بنا

سازیم و اسماعیل عمارت را مهیا کردم

۳ لیکن خدا مرا فرمود که تو خانه بنام من بنا نخواهی کرد

بسیب آنکه مرد جنگی بوده و خون ریخته

۴ اما خداوند خدای اسرائیل مرا پیش همه خاندان

پدر من برگزید تا پادشاه بنی اسرائیل تا اولاد باشم

چه یهودا را بتکم رانی برگزیده است و از خاندان
یهودا خاندان پدر مرا و از خاندان پدر من مرا
اختیار کرد تا پادشاه بنی اسرائیل گردانم

و از همه پسران من (چه خداوند بسیاری بمن
بخشیده است) سلیمان پسر مرا ممتاز کرد تا بتکم
رانی بنی اسرائیل بر تخت سلطنت خداوند جلوس نمایم *
و مرا گفت که سلیمان پسر تو خانه مرا و صحنهای مرا
بنا خواهی کرد از انبر که من او را برگزیده ام تا
پسر من باشد و من پدر وی خواهم بود

و مرگه در ادای احکام و فرائض من چون امروز ملاومت
نمایم سلطنت ویرا تا ابد الابد پایدار خواهم کرد

البتعالی در نظر تمامی بنی اسرائیل جماعت خداوند و
در حضور خدای ما تمامی احکام خداوند خدای
خود را محفوظ دارند و طالب باشند تا مالک این زمین
نیکو باشید و به اولاد خود بطریق میراث تا ابد الابد
راکننداری

و تو ای سلیمان فرزندی من معرفت خدای خود را
حاصل کن و از تمامی دل بخلوص نیت ویرا عبادت
کن زیرا که خداوند تفحص هر دل میکند و از همه
خیالات خاطر مخبر است هرگاه ویرا بتوئی خواهی یافت
و مرگه ویرا ترک کنی ترا تا ابد الابد رد خواهد کرد
البتعالی احتیاط کن زیرا که خداوند ترا برگزیده است
تا خانه مقدس را بنا کنی قوی باش و بفعل آر

۱۱ پس داود نقش دهلیز و خالهایش و مغزهایش و حجرهای
بالائی و اندرونها و جای نشست مرحمت را به سلیمان
پسر خود سپرد

و نقش هوائچه از الهام بوی رسید از صحنهای خانه
خداوند و از تمامی حجره ها از هر طرف از مغزهای
خانه خدا و از ذخیره های چیزهای مقدس

۱۲ و حکم نوبه های کائنات بنی لیوی و تمامی خدمت
گذاری خانه خداوند و همه اسباب خدمت خانه
خداوند

۱۳ برای اسباب زرین یعنی اسباب هر نوع خدمت زر
سنبلیله داد و برای همه اسباب سیمین یعنی اسباب
هر نوع خدمت سیم سنبلیله داد

۱۴ یعنی وزن شمعدهای زرین و چراغهای زرین
وزن هر شمعدهای و هر چراغی و برای شمعدها سیمین
وزن شمعدها و چراغهایش بقاعده هر شمعدهای

۱۵ و زر برای خوانهای نان تقدیم برای هر خوانی و سیم
برای خوانهای سیمین سنبلیله داد

۱۶ و زر خالص برای سنجچه ها و بادیه ها و پیاله ها و برای
لگن های زرین یعنی برای هر لگنی زر سنبلیله داد
و برای هر لگن سیمین سیم سنبلیله داد

۱۷ و برای مذبح لیان زر خالص سنبلیله داد و زر برای
نقش ارابه کرب و بیان که پرها را خود را پهن کرده
سندوق عهد نامه خداوند را پوشیدند

۱۹ و داد گفت که خداوند اینهمه را از روی انعام
به تشریر در آورد و کیفیت این نقش را با من
در میان آورد

۲۰ و داد سلیمان پسر خود را فرمود قوی و دلیر باش
و بفعل آر خوفناك و مضطرب مشو زیرا که خداوند
خدا یعنی خدای من با تو خواهد بود از تقویت تو
دریغ نخواهد داشت و ترا فرو نخواهد گذاشت تا
آنکه کارهای خدمت خانه خداوند را به اتمام رسانیده
باشی

۲۱ و اینک نوبه های کامنان و بنی لیری برای تمامی
خدمت خانه خدا و برای هر نوع صنعت هر صاحب
فن برای هر خدمتی از دل و جان با تو خواهند بود
امرا نیز و تمامی قوم بالکل زیر حکم تو خواهند بود»

باب بیست و نهم

۱ و داد پادشاه تمامی جماعت را گفت که سلیمان پسر
من که او را خدا برگزیده است و بس جوان است و کار
نا از موده و این کاری عظیم است از آنرو که این
قصر نه برای انسان است بلکه برای خداوند

۲ و برای خانه خدای خود زر برای اسباب زرین و سیم
برای اسباب سیمین و مس برای اسباب مسین و آهن
برای اسباب آهنین و چوب برای اسباب چوبین عقیق
و جواهر برای نصب کردن و جواهر درخشان و رنگارنگ

- و اقسام جواهر و سنگهای مرمر بسیار مهیا کرده ام *
- ۱ بسبب آنکه دلبسته خانه خدای خود شده ام سوای
آن گنج برای خانه مقدس مهیا نموده ام خزانه خاص
نیز از زر و سیم میدارم بکنه آنرا وقف خانه خدای
خود کرده ام
- یعنی سه هزار قنطار زر از زر اونیس و هشت هزار
قنطار سیم خالص برای تنگه های دیوار خانه ها
- ۲ زر برای اسباب زرین و سیم برای اسباب سیمین و
برای هر نوع کاری بکنه از دست کارگران درست
می شود پس کمبست بکنه امروز دست خود را از دل
وقف جدا کنید
- ۳ پس بزرگان و امرای فرقه های بنی اسرائیل و مین باشیان
و یوز باشیان و مقدمان کارهای شاهی خود را از دل
و جان و وقت بگذرانند
- ۴ و از زر پنج هزار قنطار و ده هزار درهم از سیم ده
هزار قنطار و از مسی میده هزار قنطار و از آهن یکصد
هزار قنطار برای کار خانه جدا دادند
- ۵ و دستامیده چهارصد دانشمند آنها را از دست پستیمیل
چهره برای باد بزرگ خانه خداوند داخل کردند
- ۶ و قوم خوشحالی بکردن از انور و کنه بشاوس نیمت بلکه
از دل و جان برای خداوند وقف کردند و داور
بادشاه را نیز فرج بر فرج افزود
- ۷ اینها داور پیشی تمام بیست و شش نفر را

بجا آورد و داد گفت که تو ای خداوند خدای پدر ما
اسرائیل مبارک باش تا ابد الابد

۱۱ ای خداوند عظمت و قدرت و جلال و فتح و تمکین
از ان تست بلکه هر آنچه در آسمان و زمین است از ان
تست سلطنت از ان تست ای خداوند و بر همه سالار
عظیم الشانی

۱۲ فخر و دولت از تو صادر می شود و تو بر همه چیز
استقلال میداری و دادن بزرگی و قدرت به همه
دست و رس تست

۱۳ و الهال ای خدای ما به شکر گذاری و حمد نام عظیم
تو می پردازیم

۱۴ فاما من کیستم و قوم من چیست که بدین قسم
یارای وقف کردن خود داشته باشیم چه همه چیز از
تو صادر می شود و آنچه از تست بتو دادیم

۱۵ و ما در حضور تو چون پدران خود بیگانه و غریب الوطن
هستیم و ایام ما بر زمین بسایه می ماند کسی
مقیم نیست

۱۶ ای خداوند خدای ما اینهمه اسباب انبوهی که ما
کرده ایم ناخانه را بنام مقدس تو بنا سازیم از دست
تو صادر شد جمله از ان تست

۱۷ و میدانم ای خدای من که تو دلرا امتحان میکنی
و از استبازی خوشنودی و من به خلوص دل اینهمه
اسباب را وقف کرده ام و این قوم ترا نیز که در اینجا

- حاضر اند بشرح تمام دیدم که برای تو وقت نموده‌ام»
- ۱۸ ای خداوند خدای ابراهام و اسحاق و یساکر ما اسرائیل این اراده را در خیالات اندیشه های دل قوم خود تا ابد الابد استقام بده و دل ایشانرا بسوی خود مائل کن»
- ۱۹ و دلی کامل به سلیمان پسر من به بخش تا احکام و فرایض و آئینات ترا مرعیدارد و این کار را به انصرام رساند و قسری که اسپاهش را مهیا کرده‌ام بنا کند»
- ۲۰ و دادد تمامی جماعت را فرمود که الهال خداوند خدای خود را حمل کنید و تمامی جماعت خداوند خدای پدران خود را حمل کردند و سر فرو برده برای خداوند سپیده و پادشاه را تعظیم بجا آوردند»
- ۲۱ و در روز دیگر ذبائح برای خداوند و قربانیهای سوختنی برای خداوند یعنی یک هزار گاو و یک هزار قوچ و یک هزار بره و قربانیهای ریختنی و ذبائح فراوان برای تمامی بنی اسرائیل گذرانیدند
- ۲۲ و در آنروز به کمال وجد در حضور خداوند خورند و نوشیدند و سلیمان بن داود را بار دوم به پادشاهت مقرر کردند و او را به حکمرانی و مصادوق را به کهنانت پیش خداوند مسح کردند
- ۲۳ پس سلیمان پادشاه گشته برای پدر خود بر تخت خداوند جلوس نمود و کاسیاب شد و تمامی بنی اسرائیل ویرا اطاعت بجا آوردند

۲۳ و همه امرا و پهلوانان و همه فرزندان پادشاه داود
نیز مطیع سلیمان پادشاه گشتند

۲۵ و خداوند سلیمان را در نظر تمامی بنی اسرائیل بسیار
سرفراز گردانید و اینقدر دلبسته شاهی بوی بخشید که
پیش از وی پادشاهی نداشت

۲۶ همچنین داود بن یسی بر تمامی بنی اسرائیل پادشاهی
کرد

۲۷ و مدت پادشاهی وی بر اسرائیل چهل سال بود هفت
سال در حبرون پادشاهی کرد و سه و سه سال در
اورشلیم پادشاهی کرد

۲۸ و در کمال پیروی از امر و مال و افتخار فیضان شده
وفات یافت و سلیمان پسر وی بجای وی جلوس نمود

۲۹ اما اعمال داود پادشاه از ابتدا تا انتها اینک در رساله
سموئیل بیننده و در رساله ناثان نبی و در رساله جاد
بیننده مذکور است

۳۰ و سرگذشت سلطنت و قدرت وی و روزگاری که
بر وی و بر بنی اسرائیل و بر همه ممالک زمینها گذشت

[illegible]

RESERVED

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

ت ۲۲ ری

DATE SLIP

۲۹۴

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for
each day the book is kept over time.

۱۲۲-۲۲-۱۲-۱۲



